مجدالملک سینکی

رسالهٔ مجدیه
- اجازهٔ ارشادی مجذوبعلیشاه
- آبادی ملک
- رسالهٔ عرفانی
- نصیحة الملوک
- منشآت شیخ الرئیس
- شرح اصطلاحات صوفیه
- منشآت
- ماجرای قتل ناصرالدین شاه

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه مشتمل بر رسالهٔ مجدیه و رسائل میرزا ملکم خان

مؤلف ناظم الدوله و ماجرای قتل ناصرالدین شاه نوشتهٔ

مترجم ظهیرالدوله صفاعلی بخط وحید اشراقی

موضوع

شمارهٔ قفسه ۳۳۸۱ ۷۹۶۰

شماره ثبت کتاب ۵۰۵۰۳

۸۹۵۴

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۱۵۹۴

فیلمبرداری شد

بازدید شد

۱۳۸۲

خطی «فهرست شده»

۷۹۶۰

محمد الملک سیفیکی

۱- رساله مجدیه
۲- اجازه از سلطان محمد ولیعهد شاه
۳- آبادی ملک
۴- رساله عرفانی
۵- نصیحة الملوک
۶- منشآت شیخ الرئیس
۷- شرح اصطلاحات صوفیه
۸- منشآت
۹- ماجرای قتل ناصرالدین شاه

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۶
فیلم

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب مجموعه مشتمل بر رساله مجدیه و رسائل میرزا ملکم خان
مؤلف ناظم الدوله و ماجرای قتل ناصرالدین شاه نوشته
مترجم ظهیرالدوله صفاعلی بخط وحید اشراقی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۳۳۸۱
۷۹۶۰
شماره ثبت کتاب
۵۰۵۰۳
۸۹۵۴

خطی فهرست شده
۷۹۶۰

خمس

چند رساله

بسم الله الرحمن الرحیم

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر   من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

شرارت مخوفه و امراض مزمنه که در این ریاست بحرکت آنًا فانًا عارض دولت ایران
میشود بقاطبهٔ اهالی ممالک محروسه وعده میدهد وقوع یک امر عظیمی را که احدی از آحاد
خلق را نتوانند از آلایش آن مستغنی نمایند رسم عدل و انصاف همه جا منتفی و فواید آن
که آسایش خلق خدا و آبادی مملکت و نیکنامی دولت است ظاهر و هویدا است در
ایران این اسم متروک شده و بجای آن آتشها از ظلم و بدعت روشن است . و
شرارهای این آتش بر تبهٔ بالا گرفته که در همه جای دنیا پیدا است و نزدیک است
هنگامهٔ بزرگی گرم شود یعنی در طبیعت محروری مزاجان ایرانی مرضی تولید کند
که علاج آن از قوهٔ طبیبهای ایرانی خارج باشد . آثار مرض از همین تشریح جزئی که
که در اجزای رئیسهٔ دولت پیدا شده استنباط خواهد شد .

در همه این رساله مقصود از ریاست طبیب و جناب
آقا مرحوم میرزا [illegible] مستوفی الممالک
در مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک بوده
مرحوم میرزا کاظم مستوفی الممالک است
که معاصر عهد [illegible] رند بوده است

کتابخانه مجلس شورای ملی

خشکی خاطر و مظلومیت پادشاه آن امیدرا از مردم سلب کرده چه هر وقت
شبههٔ رو میداد یا شدتی از بعضی عمال بهم میرسید بسرعت مشتعله و قوه ملتهبه
و حسن رای پادشاه پناه میبردند .

خشکی

خشکی قنات او که بتازگی واقع شده آبرا در دهنها خشکانیده . در صورتیکه سلوک
ظلم کنندگان با پادشاه این باشد . با سایر مردم چه خواهد بود

مقصود از خشکی قنات او کنایه از
[illegible] کرده روی نقصان [illegible] شاه
خود را [illegible] بوده است قنات شاه
دولتخانی [illegible] مستوفی الممالک [illegible]
والقای [illegible] بوده [illegible]
عرضی و معاندین عرض کرده
[illegible]

چند نفر صیاد وحشی الخصال شاه شکار قلب مبارک پادشاه را طوری صید
و رای خود گردانیده اند که دقیقهٔ نمیگذارند خاطر او از سیاحت صحرا و کوه
و کشتن حیوانات تسلیح کوه فارغ شود . و منظور نه که سوء این عمل در قطعًا موجب
قطع نسل و کوتاهی عمر و شوریدگی بخت است اثر خود را خوب ظاهر کند . اگر بالفرض
دو خبر در خاکپای مبارک تصادف کنند که یکی حاضر بودن اسباب جرگه باشد و دیگری
حاصل شدن ننگ امتیاز دولتی باستصواب همین صیاد آن اعتنا که بخبر اول
است به دومی نیست . عیب کارهائی که مغایر مصلحت جهانبانی و مخالف سلیقه
جمهور است به پرده پوشی و اغماض این اشخاص از نظر پادشاه برخاسته
و اتفاقات بدیهی الضرر باشتباهکاری و آسان   در لباسهای حسنه جلوه میکند
طبع ملوکانه را از مرکز سلطنت و محل حل و عقد امور دولت بمرتبهٔ متنفر کرده اند
که نهضت موکب همایون در نهایت شوق و چابکیست . و معاودت با کمال
بالکمال سستی و اکراه . گویا این صیاد آن را با دزدان مالیات ایران که طالب
بازار آشفته اند یک عهد و علاقهٔ باطنی است . که هر وقت استراحت پادشاه را در
مرکز سلطنت طولانی دیدند با هوکردانی استادانه پادشاه را خواهی نخواهی بیرون میبرند

حرکت میدهند تا امور سلطنت و ملکداری آنقدر در خواب خرگوش بماند که شیرازهٔ
آن از هم بگسلد چیزیکه بنظم قدیم خود باقی است علیق و مهمات چند راس دواب
است که پادشاه را باکناف و اطراف مملکت حرکت میدهد. و اگر لازمهٔ ایاب
حرکت نبود ریاست کلیه یک لفظ بی‌معنی تمام مهمل که از برای تعطیل امور مملکتی از آن بالاتر
نیست بایی کار هم انگشتی میرسانند که بی‌نظم کنند

ولد صدر [illegible] است [illegible] شده
مستوفی الممالک [illegible] نشده

این وا دادن پادشاه و سکوت او چون از حد جواز گذشته مردم را بوحشت انداخته است
که خدا نکرده وجود مبارک پادشاه مسحور و گرفتار جادو شده و طالعه از کتاب حق
یعنی بقرائت ادعیهٔ باطل السحر مداومت دادند. از مؤیدات سحر و جستار این
یکی این است ریاست کلیه خود را بصورت جادوئی نشان میدهد. مثل اینکه علی الغفله
با شیرهٔ آرد آلود از آسیا بیرون بیاید برای خندانیدن مردم. الحق پادشاه صورت
صورت سلطنت را بیک صفحهٔ ناصافی تجلی داده که عکس برای هیچ صورتی نیست و ابر
جهانبانی با لطافت طبع شورهٔ برمی ترشح است که جز خس و خار چیزی از او نمیروید
جلوس رئیس کل با شکلاه و پوستین بر روی صندلی از دور فریاد میکند که ای
مردم از من چه میخواهید هیچ امری از من متمشی نیست جز اخذ پرحمت و کبر و معنی
و استغنای جعلی و اشعار درونی بولی از واله مرحوم نزد مردم بعنوان
قرض الحسن است جمع آوری میکنم و زحمت را میبرم در این اثناء
چشم براه و گوش بآواز است.

که

که از خبر ناخوشی یکی از محترمین دولت که بلاعوض است نه بلاوارث خاطر وحدت طلب
خود را آسوده نماید. و از مواجب و رسوم آنمرحوم که قمات او هنوز معلوم نیست
مبلغی مداخل کند.

حاجی سعدالدوله که قبلاً علیخان بود [illegible] لفظ ترکی استعمال شد

امین الدوله طهماسب میرزا [illegible] در موقع [illegible] این رساله بیکار [illegible] مملکت [illegible] علیخان بوده است

[illegible] معتمدالدوله [illegible] نایب السلطنه [illegible] بوده است [illegible] معتمدالدوله [illegible] بوده

در اطراف صندلی او یکدسته از متملقین چرب زبان و رندان عالم سوز در مصلحت
بینی معروفند از قبیل حاجی سعدالدوله و امثال او قلنبرک کرده ایستاده اند. خوانید
قصهٔ طهماسب میرزا و فتح فرهاد میرزا و فتق فیروز میرزا را که علمهای کاویانی
دولتشید بحسن کفایت الکفی الکفات راجع فرمایید

دسته از منشیان دست آموز حواس جمع کرده و قلم تیز نموده اند که بدستور
خرابی و تمامی کردستان و بی‌نظمی قشون ایران فرامین منصب و علاوه مواجب و
نشان و حمایل و خلعت بنویسند رسومی بگیرند در هر قضیه خواه نفع دولت یا ضرر
دولت ایشان بمداخل خود رسیده باشند. پادشاه با همهٔ صبر و بردباری متغیر میشود
متحیر میماند که اگر وقتی کسی مصدر خدمتی شود تکلیف چیست و بکدام عطیهٔ
دولتی باید او را امتیاز داد. با این تغیر و تحیر مجبور میشود بمتابعت رای رئیس کل
و اتباع او. میل خاطر پادشاه آنچه شنیده‌ایم سعی و تهیهٔ بترتیب مردم و ترک رذایل
و ترویج رسوم آدمیت و انسانیت و از آنچه اسباب بطالت و ضایع شدن وقت است

و نتیجه عقلی ندارد اعراض دارند مثل اینکه سلام عام را که بقول عوام شکوهٔ سلطنت عجم است
به تقلیل قایلند و آن ایستادنهای طویل را که مورث بهت و بطالت آشکار بود
موقوف داشتند. این شخص با سابقهٔ درویشی و خاکساری و قلندری و ترک و تجرید بهمین
سلام قیام بنمود و بیک استمدادی از استبداد سلام پادشاه در حضور خود علی الاستمرار
منعقد میخواهد. ظهور این حالات را بهیچ چیز حمل نباید کرد مگر بمخالفت سلیقه و میل پادشاه
چنانچه در ترک عنوانات همین مخالفت از او ظهور یافت

[illegible]

در تقدیم اوامر ملوکانه آنچه مانع دخل او نیست تسلیم صرف و سکوت محض است. چه فرمان
یزدان چه فرمان شاه. و هرچه مانع دخل اوست اگرچه در سر حبهٔ دیناری باشد
با همهٔ ساعات ظاهر و خفی و سکوت که بالاتر از نطق است ایستادگی می کند تا حکم همایون را
عاطل و باطل کند. این نوع سلوک او مردم ایران را از آداب قدیمه منصرف
کرده اوامر سلطان را اف نه میدانند

[illegible]

فقط مؤید الدوله اقتضا می کند. گاهی از بدی عاقبت کارها ریاست کلیه را با وجود حضرت
ولیعهد دلخوشی بدهد و اتصالات ذات البین را با ولیعهد بر بنیانهای پنهانی محکم
کند این طول امل را از خصایص صفات مردم کوتاه بین حق ناشناس است
ریاست کلیه را در وجود مؤید الدوله چنان تمامی نکرده که اگر آذربایجان را [illegible] نیست و در [illegible] آذربایجان

بستگی

بستگی خودش را بروس و عثمانی بیش از این ظاهر کند. مؤید الدوله را از آذربایجان برندارند
با این نکبتها که از برکت بیست [illegible] د مملکت محروسه رو آورده خودسرانی و نخوت
او نمیگذارد روی او بقبله برگردد. قلب آقا هنوز از قبر بابا بحضرت عبدالعظیم مایل
نشده. و آن احترام که از میرزا حسن عاقل و سعید درجه میشود هزار یک آن در حق
روسای ملت شرعی نیست. دولتهای بزرگ دنیا با قوهٔ مالیه و حربیه که دارند بهم
استظهارشان بملت است که اگر وقتی در این دو قوه ضعف پدیدار شود بقوهٔ ملتی
خصم را جواب بگویند و بهمین سبب دقیقه از دقایق احترام را نسبت بملت شرعی نمیگذارند
بی احترامی را از ریاست کلیه ایران نسبت بملت ظهور دیدیم یک مصلحت مخصوص حمل کرد

[illegible]

میرزا حسن دیوانه بعرض فرستاد

[illegible]

طبقات مردم ایران در این ایام فترت که از ریاست بوی فقر و درویشی میاید در ورطهٔ
خیال افتاده هر طبقه تابع یک اعتقادی شده اند شخص ریاست کلیه که خود را از
از اوتاد روی زمین میدانند و از ابدال ملک یقین می پندارد در بزرگان مقیم و منیع [illegible]
شده و نخوت را بجائی رسانیده که اگر پادشاه او را برای امر وقتی احضار کند
آنها را جواب میگوید و بهیچ جوابه اعتنا ندارد و این شاهکاری است که از استغنای
جبلی او تولید شده. اقطاب و اوتاد از شاگرد و استاد در اوایل حال جناب
آقا [illegible] بلند شرط داشت از خلوات مجلس ایشان پا نکشیدند از تزکیهٔ النفس
و تصفیه قلب و تهذیب خلق بمیان بود همین که شان آقا

بالا رفت و هستی او بشرط لا شد و تجلیات اربعهٔ آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی
آقا ظهور کامل رسانید همراهان از همراهی باز ماندند. که معراج آقا
ایشان بود.

دالکن مرحوم آقا اعتقاد دیگران را [illegible] بود

خبر ستید درجه‌ای که خلعت کرامت پوشیده و بمرتبت قرب دائمی واصل و
متواصل است. باقی با اسرار آتشی و خاموشی و ظهورات عالم هفت گانه همچنان
آتشی طبعتشان سرد است. و سیرشان از سدره بیشتر نیست. زهره ندارند
یکقدم پیشتر بروند. شعاع مهر تابان سرتاسر جهان فرو گرفت کرم شب تاب شهود
نیاورد. گر او هست حقا که من نیستم. کفالت دین و هدایت حق و یقین ناپیان
امام و علمای اعلام که قیام ایشان بر طریق انبیاست. و قوام آنها بپاسداری
ملت غرّا در ادای تکالیف آلهی و اضائهٔ سراج و ارائهٔ منهاج قاصرند
و باقتضای مصلحت وقت برای امروزهٔ خود تکلیفی تازه ایجاد کرده‌اند
و هیچ نمیدانند اگر در رفع ظلم و بدعت جدیدی که ضرر آن به ملت و دولت ایران
میرسد و خلق را ناچار میکنند که برای اموال و اولاد خود نعارتها را بوصایت
اختیار کنند حرف خیری نگویند که   از اعانت ایشان عاجز است
معاذیری که در صورت علمیه ایشان بنظر میرسد هیچیک در نظر اهل تحقیق پسندیده
نیست مگر بگوئیم هنوز موجبات رغم و حسد و آتش دو خصلت در میان
این دو طایفه مشتعل و فروزنده است. و در معنی انما المؤمنون اخوة
رخنه بهم رسیده که برادران
دینی

دینی تا باین درجه با یکدیگر نفاق بکوشند
اگر رنگ شریعت دوست ملت پرست در اطفاء نایرهٔ نفاق و تمهید
موجبات وفاق دامنی بکمر بزنند. و اسباب اصلاح ذات البین بشود مریدان را
حفظ نظام شریعت و مصلحت شخصی و دواعی عصبیت و نفسانیت وا میدارد
حکم کفر این تکفیر مصلح را از هر دو محضر صادر میکنند و آن بیچاره تا قیامت مردود
فی الحقیقت است این رغم و حسد بالفعل در طبع رؤسای ملت بمرتبه راسخ شده
که ضرر آن بهمهٔ نفوس و جمیع معاملات میرسد
احکام دولتی و ملتی همه از اعتبار افتاده رنگ حکم در دست کسی نیست که
ناسخ آن در دست مدعی او نباشد این کتب بر تلالهٔ غساله میرود. در نسخجات
اطبا نیز ناسخ و منسوخ بهم رسیده اگر طبیبی ببیند مریضی بمداوای یکی از همکاران
او معروف نصیب است باستعمال دواهای ضد نسخه میدهد و بهلاکت بیمار راضی است
تا تمکین طبیب دیگر و تصدیق حذاقت او. باین نفاق که در رؤسای ملت
بهم رسیده و نفسانیت مریدین کی میتوان باور کرد در قلب آقا از قرب با منحرف
شود اگر بالفرض منحرف شود از کجا که این دفعه قبر بی بی را زیارتگاه خود قرار
داده

مقصود مرحوم حاجی ملا علی مجتهد کنی است که [illegible] بود دیار [illegible]

همین نفاق و نفسانیت سبب تفریق علما شده ایشان را در همه درجهٔ استقرار داده‌اند
رتبه اولی را مقتضیات علم و حلم و وقار. یا حفظ ضیاع و عقار از همه

کار با ذوالفقار زبانشان در کام است و ذوالفقار علی در نیام. شیر شریعت است و بس حمله نمیکند به کس. اگر مظلومی بمطاعیت و مرجعیت ایشان ملتجی شود و چارهٔ فوری نخواهد چون ثمرات وجود خود را در غایت خفا می‌پسندند لاجرم متظلم را لظهور حضرت صاحب علیه السلام تسلیت میدهد فواید رتبهٔ اول بالفعل همانیدی است که از آن سید جمارانی. و ملای جهرمی در معاملات شرعیه مردم بکار میرود

وکم من ید قبلتها عن ضرورة — وکان رجائی قطعها لو امکننا

مقصود از آقا سید محمد باقر سید جمارانی: و ملای جهرمی حاجی ملا زین العابدین زنجانی که در هزاره مرحوم حاجی ملا علی بوده / ابتدا ثانیه مقصود آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی است.

رتبهٔ ثانیه را دوای احتیاط چندی از سست کردن عنان عوام مانع بود و حشمت داشتند که مبادا فتنه حادث شود که از دفع آن عاجز باشند ولی حالا که شداید ظلم و بدعت اسباب شکایت و نفرت همه خلق شده از ترغیب عوام مضایقت ندارند رتبهٔ ثالثه که قوس صعود را بقوت جسمانی طی کرده اند نه بروحانیت علم و عند الشیخ کتب من ابیه مطردة ولیکن ماقراها. هرنگ منبر و محراب تصاحب کرده و بی اجازه و علم بمرافعه شرعیه اقدام دارند. محرر و کاتب در رکابشان میدوید بذا حکمت وذالک الکتاب می نویسند. وحاضرند که هر چه باراده شان بگذرد بمقام فعلیت برسانند. از هر جائی صدائی بلند شود مثل سیلی که از سحاب برخیزد با خیل اصحاب میریزند و نعره وادینا و واملتا بلند می کنند. احکامی که از درجهٔ ثالثه صادر میشود. از احکام درجهٔ اول و نافذتر است. زیرا که برای اجرای حکم،

مراد آقا سید صادق مجتهد است که مظفر ربع

[illegible]

حکم خود تا همه جا همراهند. او باش بلد و رجاله شهر دور این طبل و علم و ترب و کلم سینه زنان و دسته گذارند. و امید واری که مردم او باش و هنگامه جو از این درجهٔ علما دارند از درجهٔ اولی و دومی ندارند. ۲

عادت حاضرهٔ ایران طبایع و قلوب اهالی ملل و دول خارجه را از ملت اسلام متنفر کرده و اعتقاد آنها این شده که ظلم و تعدی و زجر و شکنجه و اعدام نفوس و دارائی تقصیر یکنفر جمعی را تاراج کردن و مردم را بلا سبب از درجهٔ اعتبار و رتبه انداختن و رسوای خاص و عام کردن و همه حقوق ملتی و دولتی را با غراض نفسانی و رشوه و تعارف ضایع و مهمل گذاشتن از اصول ملت اسلام است. و این دولت و ملت را دولت و ملتی شناخته اند وحشی و خونخوار

فقرا و ضعفای ایران که بار حکومت بیشتر بر آنها وارد است از ولایات فریاد می کنند و بزبان حال از ریاست کلیه می پرسند که تعدیات حکام که در آخر سال بتغار و تحمیل مرسوم میشود بحکم کی است با این عدل و انصاف پادشاه که همه جا فرامین سرخط منتشر میفرستد تخطی حکام از چه بابت است. ریاست کلیه علامت رضایت و همه ظلم و بدعت و خرابی بمیل و اجازهٔ اوست. و ما دیده ایم در آخر سال حکام و مباشرین همین تعدیات را در کمال جرأت باسم ماخوذ و تغار و تحمیل خود رئیس کل تعداد میکنند. و او عوض اینکه تهدید کند که چرا از فرمان پادشاه تخلف کرده اید و عدل

نسخه عجبر

شاهنشاه را بظلم مبدل نموده اید تا تنها نه از شش میکنید و حکومتی معتبر تر با تنهائی میبرد
همان لقا و تعمل اسباب مداخل بی رحمتی است برای رئیس کل که دو سه مقابل
آن میگیرد و لیصعوه مواجب و استصوابی بمردم تقسیم میکنند بعد از آنکه بجزو ماتحت
رسیدگی میشود و بیشتر آنها ترجمانی است که فوران حاکم بر جمع بهانه جو تهمت
با بازای اذیتی از عامل و مباشر خبر و ترجمان گرفته جز ماخوذ تعلم رفته و حالا
باسم تفاوت جمع بر مالیات افزون میشود: سالهای سال فقرا و ضعفا که از
ادای اصل مالیات عاجزند باید جریمهٔ مجرمی را بدهند که نمیدانند کیست
و جز شر چیست را بد این بار راحی کشند و دعا بدوام دولت می کنند
از این لقا و تعمل و محل غایب متوفی تجارت تازهٔ ایجاد شده که سلیپاشت
بیا بازار هراج خرتی که هست اینست و معامله آن هیچکس ممنوع نیست
و از این بازار تربیت یافتگان و پروردگان دولت ممنوعند. خاصه آنهائی
که پادشاه بنظم معاش ایشان مایل تر است، حقوق خدمت و حدود نوکری
و لیاقت و استحقاق را گرمی این بازار لغو و بیهوده کرده و بمعمولین مجهول الحال
حق داده که هر درجه از مناصب و هر مبلغ از مقررات که مایل باشند نایل شوند
عشق بکر بعید بر فنون و فضایل.

اشخاص چند در ملاء عام ایستاده اند قیمت منصب و قدر مقرری
را بهمان روشی که در بازار هراج رسم است اسم میبرند آنچه باید تحویل
شود در لوحی تحریر میشود حاکم رد و قبول و منع و عطا مبلغ ثمن
است اگر اعتبار ثمن اقتضا
کند

کند نصف مالیات یک ولایتی با اسامی مختلفه در حق یگنفر برقرار شود با
مناصب متعدده و متضاده شخص واحد تفویض باید راه تامل و صفا یقت
مسدود داشت و نمیتوان باور کرد

لیلبیکم زاده حجتی نبود تعبیلی کننده معلقه از اجزای نقاره خانه بیعانه

و شیخ الدهلم

اگر کرم شریرهٔ تا حال رئیس نظام نشد و مقررات متوفیات اعیان را
نبرده از شیرینی عقل او است والا معتقدیان بازار هراج برای بذیرائی حاضرند
لوصه الحمل متعددات این بازار از عوام را بر خواص رجحان داده حق کلام را ساقط
نموده سلام پادشاه را از سبزی شال و کلاه مشرف دواب و شرفیلین دیگر عنوانه بزی
کاری دولاب کرده بعد متوقیان از حساب گذشته و بدرجهٔ رسیده که جز سید درجه کسی شماره آنها را ان
احاطه نخواهد داشت

سید ... وزیر و دول

بلی در رنگ صورت ریاست کلیه میتواند لقا و تعمل را دخل خزانه فرض کند و پایهٔ
وزارت مالیه را الحق کفایت خود بالا برد که رعیت و ارباب صنعت و حرفت
علمائیه و عملاً تقویتی کرده باشد و تدابیر حسنهٔ او در امور زراعت و فلاحت و افتتاح
مدارس و اختراع صنایع راه مداخلی با رباب فلاحت و حرفت القا کرده باشد والا
این بی مبالاتی ها را که متضمن آواره شدن ودایع پروردگار است مخلب حقیقی نخواهد گذاشت
ثمر خیری بر آن مترتب شود. ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم.
صیادان صحرا لزر دشاه شکار با متقضای علاقه و عهد باطنی که با دزدان مالیات دادند
کوه و هامون را بیغرق همایون مقرر داشتند. و آبادیها را در قرق جناب
آقا گذاشتند

فرق جنان آبادی همیشه در لباس ارباب قلمند و گاهی بسلام پادشاهی نیز
حاضر میشوند در ضبط و ربط ارتفاعات ممالک محروسه همتی معروف دارند که چیزی از
قلم نیفتد. لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها. حاصل اداره حسابی رعیت
که مالیات دیوانی است. در آخر سال بهر وسیله باشد بدست همین قرقچیان نیاز حضور جناب
آقاست برای هر رنگ از این قرقچیان برحسب حیثیت جناب آقا معیشتی معین شده
و در عوالم نطفه و علقه و مضغه هم هر درجه از درجات ثلثه استیفا برقرار بود ظلمات بعضها فوق بعض

[illegible]

معقول‌ترین آنها میرزا ولی لوری است که نطفه‌اش او لقلقه بسته شده و از غلط کاری
خسته نشده. مستوفیهای مسن که قدیمها رتبه اولیت و اولویت داشتند بالفعل در اوج
درجه برجوجی واقع شده و باطلاع ایشان جمع خالصگی بسته شود از کشف آن عاجزند و از وقوع
تهمت ایمن نیستند

[illegible]

اگر از حالت فرق شمه کاملی مبارک عرض شود در پیش حاج میرزا شفیع شیرازی
درگیر است و از چشم حاجی میرزا نصرالله گرگانی دیده میشود که این قرق گرگی از آن است
و این قورت اندازی هم از این. والا در سایر فرق سمت که ما داریم پادشاه چه پیدا است
قسط دیوانی و مواجب دربار را (چاپاران) چه جور خرج تراشی میکنند
این فرق چنان است در این جزو تحقیقا از وزارت مالیه مددی نبینند حال شان

بهراد

مقصود از قرقچیان
مستوفیان دیوان
و همراهان ایشان
مستوفیان و وزارت
داران مالی
و ولایت
است

بهراد و نابید است باد. هرچه املاک آباد و ملک مردم با بضاعت بود و مداخل
آن بمالیات دیوانی مساعدت میکرد برشوه و تعارف بلاجمع و مرتوف الحواله شده
و مالیات آنها بر املاک اشخاصی که از تقدیم پیشکش و تعارف عاجزند تحمیل گردیده دکار
بجائی کشید که حاکم از عهده وصول آن بر نمی‌آید و جزو بقایای لاوصول و تخفیفات مستخرج
میشود. هر سال دیوانی که در حق وجوه و اعیان و فقرای هر بلد مقرر است در آن کتابچه‌های
کذائی که ماه بماه عوض میشود. و هر یک تا آخر سال بچندین قسم و چندین اسم تغییر
میکند و آخر همان مبلغ بتوسط همراهان قرقچیان که در هر بلد مسکون شده اند
از نقد وجوه بوزارت مالیه عاید میشود و سر مواجب خوار و مقرری بگیر بی کلاه
میمانند اهل ایران از ظهور این بدسلوکی که وطن ایشان محل زجر و سیاست آنها شد ناچار
باطراف و اکناف عالم متفرق میشوند و لقمة السیف چون لقمه‌ای
ایشان بعلف صحرا و نباتات است از خلق عالم استغاثه میکنند که
بهیمات و حوش و بهایم مشغول شوند. و از این فرق یا آن فرق بگریزند شاید
در رجوع بعالم حیوانی کریمه و اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف
ایشان را دستگیری کند

حکومت ایران نه بقانون اسلام شبیه است و نه بقاعده ملل و دول دیگر
باید بگوئیم حکومتی است مرکب از عادات ترک و فرس و تاتار و مغول
و افغان و عرب ~~[illegible]~~ و روم و ترکمان مخلوط و درهم دیگ عالمی است
علیحده با هرج و مرج زیاد که در هر چند قرنی یکی از ملوک طوایف مذکور
بایران غلبه کرده و از هر طایفه عادات

[illegible]

مکروههٔ مذمومهٔ در ایران باقی مانده و در اینصورت همهٔ آن عادات کاملاً جاری میشود
اگر اجرا کنندگان این عادات بگویند حالت حالیهٔ ما اجرای این عادات را
اقتضا می کند میگوئیم چرا حالت حالیه شما اجرای قانون شریعت را اقتضا نمی کند که
بهترین قانونهاست و در همه عصر سیدان معمول داشت

شترمرغهای ایرانی که از پطرزبورغ و سایر بلاد خارجه برگشته اند دولت ایران
مبلغها در راه تربیت ایشان صرف کرده از علومیکه تحصیل و تعلیم آن مأمور بوده اند
معلومات ایشان بدو چیز منحصر شده استخفاف ملت و تخطئه دولت .

در بدو ورود پای ایشان بر روی باید عنی شود که از اروپا آمده اند از موجبات
اخذ طمع و بخل و حسد بمرتبه ترشیه و تقدیس دارند که همه مردم حتی پادشاه
جودت طبع و فراست کذا السهمه سیاقه که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها را
از آب بیرون آورده گویا توقف آنجا بالذات مربی است و قلب ماهیت میکند

این انگورها نوآورده هم با نطقهای ستایشانه گاه از بخت خود
اظهار تعجب میکنند که از ولایت منظم باین زودی چرا بممالک بی نظم
رجعت کرده اند و گاه باحوال پادشاه متحیرند که تا چند تمهید اسباب
رعیت غفلت دارند این تأسف و تعجب تا وقتی است متحیرند ~~[illegible]~~
تا وقتی است که بخودشان از امور ملکی کاری سپرده نشده همینکه متصدی کار
و شغلی شدند با طمینان کامل که تمام اعمالشان تا چندی ببرکت سیاحت قطعهٔ
اروپا پوشیده است و باین زودیها کسی در صدد کشف بتحقیق نیست بالا
دست همه بی تربیتها

بر

برمیخیزند و در پامال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بیدیانتی و ترک غیرت و
مروت و اختراعات امور ضاره و طمع بیجا و تصدیقات بدتصور وحشت آمیز
و مزاج گرگی بروسا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق اقوال ایشان چندان مبالغه
دارند که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان میشود. و متحیر میماند که با اینها بچه قانون
سلوک کند

بیمار ماهی مانند نه ماهی و نه مار — منافق چه کنی مار باش یا ماهی

یکی از اسباب نفرت و خستگی خاطر پادشاه در تمهید اسباب ترقیت تأمل دارد
ظهور حالات این جوانان متعبد است که اقوال ایشان جمیعاً در نظرش همه بیمعنی با حقیقت
آمده در ... وقتی بنفس نفیس سیاحت آن صفحات را تصمیم عزم دهند که از
مکتبات خاطر همایون چیزی را که برای مملکت فایدهٔ عمومی داشته باشد انتخاب فرمایند
ولایات سرحدیه ایران از رعایت کلمه سؤال میکنند که انتخاب این حکام
که سکنهٔ ما را مستغرق کرده و اراضی ما را مسلوب المنفعه و وادی غیر ذیزرع
مساخته باراده کیست سکوت اضطراری ایجاد جوابی شافی خواهد کرد که این
حکام از منتخبات خاطر همایون شد لاغیر دستور العمل و احکام و سایر الات
خارجه را که در دست آنها می بینید همه مهر و امضای ماست حاصل تاخت
و تاز و غارتها را نصیبید مرقی غارت ما تحویل میشود. ترحم شما هم ندارد که معاملهٔ
حاکم حقیقی با ما بچه نسق خواهد بود. این جگرهای خون شده رنجی است.
بلکه از مسئولی و بدبختی است. از جمله آلات جارحه که بر دست عاملین
جور و تاخت کنندگان

ایران داده شده و در تشهیر آن ناگزیرند دو شمشیر که بزهر پرورش یافته
وخورش آنها جانهای بیگناه است. یکی اتهام متمولین ولایات بفتنه وفساد واخلال
عمل مالیات و دیگر نسبت مردم به تبعیت باب

اعتماد السلطنه حاجی علیخان [illegible] / ظ حاجب الدوله [illegible] ارتقا [illegible] اعتماد السلطنه شد

اعتماد السلطنه مرحوم که جاسوس اجنبی بود و جاروب امل در تکمیل این صنعت رنج دیده
زحمت ها کشید خونبها خورد و خونها ریخت. در ایلغاری که ابتدای کار بهم
دیار داشت. در قطع اعمار وهتک استار و شق صدور ونبش قبور وخنق
وثاق وضرب اعناق چندان مبالغه کرد که گفتی زمین از موج خون بحری
عمیق است وخاک معدن عقیق. تا اینعمل کاملاً بدست او اجرا شد. ابنای
جنس او یعنی عاملین جور الی یومنا هذا اجرای حکومت خود را در [illegible] این علت
دیده و باعدام مخلوق خدا مشغولند. پیشوایان ملت وپیشکاران دولت را هنوز
مشغولیت خاطر مجال نداده در ترک این عادت که جان وناموس ایران را بهدر داده
تدبیری کنند که هم جامع جهات حزم و احتیاط باشد. وهم مانع غرض و عناد
حکام وعمال که بدستور العمل وزارت مالیه مأمور میشوند گویا بر ولایات
حاکم علی الاطلاق‌اند و در تصاحب اموال مردم بالاستحقاق اطفال یتیم را
پدرند و اشیاخ عقیم را پسر. لدی الورود مالیات حسابی و مداخل محل مأموریت
را با مخارج حکومت وتعارفات رسمیه ورسوم متعارفه و قروض قدیم
وجدیده وخرج حشم و حاب و خاتمهٔ عزل وعقاب موازنه می کنند
لابدی شود با ظهار عرضه

وعاملی

وعاملی سخت تا بعبارات مخصوصه مورد تحسین شوند الحق خوب از عهدهٔ مالیات
برآمده ودستی– هرگونه التفات است. معنی خوب برآمدن (آزادی) مخفی داشتن نیت
پادشاه است، وظاهر کردن نائرهٔ آجال. واستعمال نمودن آلت جارحه.
وحربهٔ زهرآلوده واستعجال در نهب وغارت رعیت. اگر بقدر طمع این حاکم
که قطعاً بقدر دو مالیات حسابی است بیچون وچرا الصندوق خانه تأدیه شد
تخفیفی در عذاب رعیت هم خواهد رسید. والا بتحریک سیم تلگراف رشته جان رعیت
بیچاره پاره میشود وراه چاره از همه جا مسدود است که بنای فتنه و آشوب را داشته
وقط دیوان را مختل گذاشته.

بالفعل شآمت اینعمل در جمیع معاملات شرعی وعرفی ایران بطوری ساری
وجاری است که هر طبقه در الزام مدعی واثبات مدعا. مدعی منتهی الیه خیالش بهمین
اسنادهای مذمومه است. وما در ربع مسکون کره ارض حتی جزایر که تازه در محیط شرقی کشف
میشود وانسان آنجا وحشی الخصال هستند سراغ نداریم. هیچ هیئات مجتمعه در دفع
چنین رذیلت که مغایر تمدن ومتضمن قتل نفس ونهب مال باشد خودداری نمیکند
وحدی قرار میدهند. که صواب از ناصواب وبیگناه از گناهکار متمایز شود

مقصود امیر اصلان خان / پسر [illegible] سلیمان خان / قاجار قوانلو است که [illegible] / به مجد الدوله برده

با عین لا القبله البلاد ولا بعیته العباد. مخاطب مجد الدوله است که در صف
ورتب النوع متعدیان است وکمتر آب وخاکی است که از لوث وجود او

ملوّث نشده معروف الاسم مجهول الجسم هرجا حکومت کرده اراضی آن
ولایات مجهول المالک شده . ولایت خمسه متفرقه او شده و محال سبعه آن سبعهٔ
معلّقه در اصفهان و یزد و گیلان و قزوین هرچه ملک اربابی بود خالصه او شده
تفصیل سلوک و تشریح وجود او را روسها در روزنامهٔ قفقاز خوب می‌نویسند و شرح
عاملی میرزا زکی آدم او که مظهر صفات اوست در روزنامهٔ نور السحر منطبع شده
آنچه از اعمال و افعال این مربّی و مربّی بنویسیم بهارستان آنچه روس و عثمانی منتشر نمایند
برابری نمیکند . ولیس الخبر کالعیان .
حمزه میرزا که سردار ملقب شده بعد از خدمت مرو که آوازهٔ کفایت ایشان
دولت ایران را از خاک برداشت چه قدر سخت حکومت میکند گویا حمزه میرزا در این
حکومت تازه که باجازت جنگ لقب یافته تعهد کرده که بقوت این لقب جنگ
از ترکمانان انتقام بکشد . و خود را بعد از آن بدنامی نیکنام کند
آنچه خبر میرسد فتوحات او فقط به یک گلّه رخانگی ختم شد . اللهیار خان دره جزی
که بپای خود در ارگ مشهد بپای بوس والا مشرف گردیده است و اسباب او
و همراهان او را خدام والا ضبط کرده . مغلولاً بدار الخلافه گسیل فرمودند
رئیس کل از حمزه میرزا اینقدر بپرسید . جرم این بدبخت که در آن سرحد بغیرت
کشی دولت معروفست چه بود

مقصود از حاجی محمد خان حاجی میرزا محمد قفار مستوفی و منشی خراسان است که بعدها قوام الملک لقب داشته و بعد مؤتمن السلطنه لقب یافته

مراد از سهام الدوله حسینخان [illegible]

و سلطنت خراسان بعد به حاجی محمد رضا با سهام الدوله و امیر حسینخان ایلخانی اقتضا
کرد

کرد که اللهیار خان را از این سرحد نفی کنند . دره گز و کلات هم وقتی که خود
سری سهام الدوله و ایلخانی قدری ظاهر شود جزو قلمرو ایشان خواهد شد . بخدا که
از اموال اللهیار خان و کسان او که در مشهد و دره گز ضبط شد سهم جناب آقا وجیه
المکوت او را بالقاعی فرستاده باشند .

مقصود حمزه میرزا حشمت الدوله [illegible]

نوشتجات سرحدیه خراسان که همه از جعلیات خوانین سرحدیه است و استشهاد
حمزه میرزا بانهایت جوان حاکی از استعمال آلات حرب و فرستادن اسیر و سر است
رئیس کل را بخیال میاندازد که آثار عهد زیارت اوست که فتوحات دست بدست میدهد البته
باشد تا صبح دولت بدمد . هنوز خبر صریح نرسیده که قضیه مبنی بر اصل است یا
بالعکس بعادت معهود منشیان دست آموز فرامین منصب و نشان و علاوه مواجب
را صادر کرده و خواهند فرستاد . همه دنیا دانسته اند قوت روس در آن صفحات
ریشه ترکمان را خشک نیده و رمقی با آنها باقی نگذاشته . و حرکات ایشان بالفعل حرکت
مذبوح است . بزحمت حمزه میرزا و خوانین سرحدیه خراسان از آفت
حالیه ترکمان ایمن است و بمخافت مالیه روس مبتلا است . همانا عاقبت
گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود
گرگم تو بودی .
هم ریاست کلّیه با این خطاب عمده که در مشرق و شمال خراسان مشاهده می کند هم واجد است
و سرحدی که از جنس اللهیار خان و حکومت جدیده دره گز
و حال القاطعه خراسان که میرزا مسیح ثانی یعنی حاجی محمد رضا مستقبل شد با و

از اوست [illegible] که در [illegible] بوده است

چه خواهد رسید. یکنفر از سیاحان ما دو قسمت آسیا را بالتمام سیاحت کرده و ترکستان
و ماوراءالنهر را بتفصیل دیده در کتاب سیاحت خود از حالت ترکمانان دشت
قپچاق و ترکتازی که از آنها بصفحات خراسان میرسد فصل مشبعی بیان کرده اظهار
تأسف میکند از اینکه دولت ایران از عزایم شاهانه که اسباب قلع و قمع ترکمان است
عاجز مانده و با آنها معامله تمکین میکند. بخلاف دولت روس در استیصال این طایفه
تدابیری بکار برده. که ثمره بالفعل آن تصرف سمرقند و بخارا است و ثمر بالکمال آن
خدا دانا است که چه خواهد بود.

دولت ایران عوض اینکه مثل دولت روس به پیش بردن آبادی استحکامات
مدنیه ترکمان را ضعیف کند هر یک از ولایات سرحدیه خراسان را یک
لگه سلطان نشین معتبری کرده. تا مگر سلاطین مزبوره با بزرگی کلده و برق الماس قمش
نقره و قباهای الجه سرخ ترکمانان را تهدید کنند. سلاطین مزبوره چون دوام
سلطنت خود را در ابقای ترکمانان و انتشار دائمی سرحدیه میدانند هرگز بقلع و
قمع بلکه برنجش قلب ترکمانان راضی نمیشوند. هر وقت آنها را در
ترکتازی و غارت بعید العهد می بینند بمراسلات شاهانه ایشان را با ولایات
داخله خراسان دعوت میکنند که در آن تاخت و تاز کامل حق جواز را کاملا
اخذ نمایند و بازای چند فرسخ که بمتابعت ترکها تاهر درند از دولت
ایران هم با امتیازات جدیده نایل شوند.

از این خائنان گاهی باستعداد دولت ایران ضرر فاحش میرسد باین

معنی

معنی که هر وقت از ترکمانان در اجابت دعوت خود قصوری یافتند بر شجاعت
مجعوله سرحد حکومت خراسان را مضطرب ملتجی کنند که مجموع استعداد دولتی
را بمعیت ایشان به اوبه‌های ترکمانان پراکنده کنند. اگر فتحی رود او بلدت
وحشی در آمیت ایشان راجع شود. و هرگاه شکستی هم رسید سرباز و توپچی دولت
باسیری میرود و سرتیپ و سرهنگ مقصر دولتی است. و نمیدانند خود را از چه راه
بیگناهی برسانند. سلاطین مذبور از راه دولت با کمال سرعت بپای تخت
خود خواهند شتافت. تا در مجالس خاص از ضعف دولت شادمانی کنند
و باستعداد دولتی اشتهار نمایند.

اولیای دولت ایران اگر قریبه‌ای تعارفات خوانین و بزرگان سرحدیه خراسان شوند
از خرابی دره‌گز و مخلوقی که بعد از عزل اللهیارخان از محال باسیری رفته و غالب
دهات بلکه سکنه شده قیاس خواهند کرد که سازش امیر حسین‌خان ایلخانی و حیدر
قلیخان با ترکمانان مزبوره را منع شدید از اطراف دره‌گز نمایند.

کیومرث میرزا که وکیل الملک مرحوم از ترتیب او تربیت داشت بتقریبی
حاکم شاهرود و بسطام شده ~~وکیل الملک مرحوم از ترتیب او تربیت داشت بتقریبی~~
و این ولایت هم سرحدیت کامل دارد و هم مرکز تجارت تبعه روس است.
نواب مسیح الله را تبعه روس ترکمان پیاده لقب داده اند
در نه ماه حکومت دست او بپایال اسب نرسیده که بخطوط سرحدیه
سرکشی کند

ترکمان را بجنگ ... دعوت تصور مینمایند

... شجاع الدوله ... و ایلخانی زعفرانلو

شاهزاده عمید الدوله

این کم ظرف در ظرف کم متجاوز از بیست هزار تومان با هالی این ولایت تعدی کرده
و چنان بر مردم سخت گرفته که خانه و عیال و عیال خود را گذاشته بتظلم آمدند.
ریاست کلیه آنها را العدلیه فرستاد. ضعف الطالب والمطلوب. کیش سگفت
کیومرث میرزا معزول است. احقاق حق و احیای نفوس متظلمین مزبوره بنفس
قدسی میرزا مسیح محول شد که مرده ایشان را با یحیی زنده عیسوی زنده کند.[2] عذابها — یعنی از گور بدر آورد[2]
که سالها بمازندران خیانتی قدری با اینها بر بخشند تا قدر کیومرث میرزا را بدانند
از کرمانیکه آنچه گورستان از چشمه سار ریاست کلیه است چهار کرسیند
تا اهالی چهار ولایت در اعدام ولغو آنها موفق نشوند برشیر کل حاله تیمور کیومرزا
سالی بچه جهة میرزاهای ولدیتی را در کلیه عمل ولایت راه نمیدادند. مازندرانی
با عدام میرزا مسیح. فارسی نفی میرزا ابوالحسن خان. اصفهانی بدفع میرزا حسین[2] — میرزا اشرف الملک شیرازی — سراج الملک[2]
با قرخان. خراسانی بطرد حاجی محمد[2] رضا

هنت الملک معرفه میرزا [illegible] مقصود اعاظم میرزا [illegible] عماد الدوله والدوله مرحوم محمد [illegible] بطرف [illegible] کرمان [illegible] مصنوب بود

سرحداری عراقین و حکومت آن صفحات بعهده نواب ذات الیمین
که همه آن ولایت را ملک موروث و خانه قدیم خود میدانند در احتکار گندم
و جو وادعای ظلم و جور مقتدای حکام و امام همه است. این کحلی چشم کلهر خشم
گویا تازه از غازه مشاطه فارغ نشده در این انگشت دامن از زیر ی بعشوه گری و عاشق
گیری جهدی دارد وقتی لقب داماد شعشش و حالا بمار خوش خط و خال معروف شده است

مردم

مردم را السموم شرکت خود چنان زهر آلود کرده که یکنفر از شرکاء را از بهره آن نیست
که حق خود را تصاحب کند. دعاوی قدیمه و دواعی حکمرانی دستی بهم داده نواب
نواب بالا را مالک بالاستحقاق کرده. اگر همت سایر حکام بضبط مزارع و قری
مقصود است. طبع والای ایشان بتصرف قصبه و بلوک قانع نیست. محال
چمچمال و بیستون تا راهب و قصر شیرین ملک طلق او شده. کاش این خیمه بلند
ستون بیستون شدی. دولت بی عماد باشد خلق از عناد او ایمن می شدند
عمر لیست عراق عجم از اقتدار او مسمومة المذاق است و عراق عرب از احتکار او
در رحیل وانطلاق. بموجبات طول امل سلوک نواب والا را چند شعبه منشعب
کرده و برای هر شعبه وکیلی منتخب شده.
تعدیات داخله او در کنف حمایت وزیر مالیه مختفی است. و در مساوی سلوک
بما وات مایل است. اشراف جلیلوند را با اراذل سکوند بیک کمند بسته
که چرا امارهٔ بلند بد امنهٔ الوند برده اند. و یابوی سیاه بمادیان همند کشید.
خطاهای خارجه او بوکالت وزیر امور خارجه معفو است. خطوط سرحدیه آن
صفحات شیوه عمادیش گرفته و پیش آمده و رعیت سرحدات طریقه درویشی
اختیار کرده شکسته و لیبر رفته اند. محال پشت کوه لیست و روش ایلات فیلی
بطفیل عشیرهٔ بنی لام در همین شط العرب سکنی گرفته.

مراد از قوه کاذبه مرحوم یحیی خان معتمد الملک خال الس[illegible] برادر وجود [illegible] ولی

شعبه شبهه کاری او بر دستی و چشم بندیهای قوهٔ کاذبه موکول است خاک قدم

قدم او را کحل بصر خود کرده تا رتبهٔ امیر تومانی یافت و از اینجا معلوم میشود

در توضیح اصل و تحقیق فرع و القاء شبهه و بالا بردن درجه تعدد وکلاء

که شارع عاملین است بر معمول واحد برای حکام چقدر با مایه است.

از وسعت خیابان شمالی ارگ بخفا و زوایای قورخانه مبارکه روشنائی

افتاده حاصل عمل سنواتی انجار الطوری کشف کرده که معلوم میشود. اندر این

صندوق خبر لعنت نبود. دیگر حاجت نیست در شلیک روزهای پنجشنبه توپ

تفنگ بصدای خفیفه شهادت میدهند اجزای باروط بی قوت است.

قوت اجزای باروت قورخانه همه وقت بر قوت اجزای باروت چربیده

دائماً دهنهای ایشان باز است که شاید از این دهن سبیلی چرب کنند.

حتی میرزا عیسی دهنی باز کرده که بهابهای متداوله از قبیل باز دید و غیره

چیزی برد از دخالت علاء الدوله و نظم و نسقی که بخرج داده حاصلی جز

دردسر برای دیگران مترتب نشد بلکه بیفزود. حرارت هوای شهر و زیر

فیروز جنگ مجال نمیدهد که نظمی در این کار حاصل شود و قوانین جدیده و انتظام

تازهٔ قورخانه را خوب است بطی بدهیم. بل ترسا و پهلوان ترکو از ترس

تکالیف شاقه وزیر جنگ دم تبه نداده میل میانداز در وسط رودخانه

تنها لعنت بدن یاد میدهد. دلخوشی او از اسم اجودانی سپاه

و ریاست قورخانه تنها لعنت بدن و کشیدگی ابرو و بر جستگی اعضاء

و شهلاهٔ چشم است. اگر سال و ماه در اینجا صنایع هنری تازه از او

بروز کند آنی

الخ

هنر را بحسن سلیقه و قوه دراکه وزیر جنگ راجع میکنند که از شر او آسوده باشند ولی

ملح اصرار وزیر جنگ گاهی او را مجبور میکند که خواشی فردهای حساب را تصدیق

بنویسد. کاریل ترسا از ترس شاهزاده بجائی خواهد کشید که دین تازه اختیار

نماید. اگر در این مسلمانیها حقیقی میدید دین خود میدانست که از دین آبا

ابا نماید. هیهات لن یصلح العطار ما افسده الدهر

لفا نیت دعرض که حصم عدل و لضعف است تا دم مرگ در حبلیت شمرین

ایران مختر است. وزیر عدلیه ایران در این منصب که بیدو امتراز روشنائی

برقت مغرب و شرق را از انصاف و عدل مملو نمود نمیدانم با ملهوفین

و متظلمین ایرانی معاملت او چیست که مداومت آنها بدین دعا ست.

رب عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک. درویش ن

وارباب طلب قدیم را در این اعتبار رسید بید از دیگر یا سی خانه خود بر خیزانده

ولی جمعی در خانه‌های خودشان بهر وضعی نشانده بیشتر اعضای مجلس عدلیه

از اولاد و اصحاب وزیرند. و اکتساب وزیر کرد آقای سردار ولدار

شد او ست. علی الطلیعه کالنکرة الواقعة فی صدر الکلام.

در صنف سعدم راتق و فاتق است. وزیر همگنان فایق. بسابقهٔ تعلیمات

نظامی که یگ وقتی سپهدار با فواج عراقی فرمان میداد مشاق کهنه پیشینیش

محصلین نمیباشند مشق قهقرائی آنها را مشق میدهند و حبیب و راست

میگویند. در قدیم بابی بابای حبیب اصرار و تاکیدی داشت اصحی سبع اولاد کلهونه و قوهٔ همه در

تاریخ عصر وزارت عدلیه... سپهسالار...

شرق و مغرب را مملو... نموده از ظلم عدل مملو

مرحوم میرزا عیسی وزیر طهران عالبه... بعد

...

اخذا و ستادند. اصابعهم فی آذانه. که قول حق را نشنیده انکارند.
سماعون للکذب اکالون للسحت. اطاعت همه حتی آن پیره بی بضاعت
با مردنهی آن جوان است و محاکمات تراز وی عقل او متوازن است.
نه تراضی طرفین از متحاکمین. هرکه اتصالش بجای معتبر است ذی حق است
والا هیچ خواهد بود. و از مجلس رانده که چرا در دیوان عدل جور را نه سخن رانده
یکی را که بصورت اهل شرعست نه بر سیرت ایشان با خود همدست کرده
بدستیاری فتاوی او مرافعات پس مانده را پیش کشیده. پیشرو میزند
نیکش هم اهند. نستجیر بالله از حرص و از این مرد پیر که معلوم نیست از
ملتجات کیست با کبر سن و فقدان اسنان و انتهای عمر که وقت
کم آزاری و نیکوکاری اوست با هری اقدام کرده که بجالت حالیه و قرون
خالیه او هیچ مناسب نیست. دیوانخانه لعینه دکان خبازی شده
هرچه بحث میشود این بدبخت با جازه عالم معهود تا دراهم معدود بوعیف
قرض میدهد که از خداوند عزیز عوض بگیرد.
اعیان عراق و استراباد و سایر بلاد که فی الحقیقه از ظلمهای نرم و مخفی ریاست
کلیه بدیوان پناهنده اند. وجاء وظلما الحقیقه ~~نرم و مخفی ریاست کلیه~~
~~بدیوان عدلیه پناهنده اند~~. یکسال متجاوز است فی آب و نان در خرابه
های شهر بسر میبرند. شاهنشاه جمجاه باحتیاط مبادا همه عارضی در این
قحط سال مایوس و نامراد با وطان خود عود کنند عاقبت خوب نخواهد داشت
و بیم مفسده عظیم خواهد بود. در موقع ظلم و لغیر حاکم در داشتن ترجیحاتها و احقاق
حق

شرآورده شوند
حق رعیت و سخطهای موکد صادر نمودند. در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد.
از این مرد جز اغماض از حق و اعراض از ذی حق امری متمشی نشد. مگر نه رعیت
امانت خداست که بپادشاه سپرده. و این ستمها که بر رعیت میشود مگر نه خیانت است
بخداوند جل شانه بالفعل کار متظلمین که بدیوان عدلیه عارضند بجائی کشیده
به قنوشنید خان که در واقعه مروفیما بین اسرای ایرانی ظلم کرده و بحکومت
نور محمد خان بچه ترکمان و احکام الدمانی او که نمونه ایست از دیوان بلخ راضی
شده اند.
یا مقوم الدیوان و مقدم الدقران - یا لسان الدهر و حسان العصر
یا ناموس الدیار و جاسوس الدیار. حی علی دیوان العدل. و نهی له میزان
العقل آن قصدک الی حدک. فازاهی حیة تسعی. ای نخله طور و
نخاله لو ظهور. انیت منی بمنزله هارون من موسی. معجز موسی نهاید بیضا را
بیضه دولت بخار سحره لعطیل را العدیل کن آیات تسعه را تحویل ده. جراد و
قمل بیار جواب مهمل بگو. انهم عن السمع لمعزولون. چنین خورده برده ندارد
فی پرده حرف بزن. مگر نه در مدیح تو گفته اند. در پس پرده هرچه بود آمد فسانه ها
همه خواب آورد. فسانه ها را زدیده خواب رباید فسانه عجبی است.
ظلم و ستم رجال دولت تنها بر رعیت ایران نیست طبقه سپاهی ایران را
از جمیع مخلوق عالم مظلوم تر می بینم. قشون سایر دول در دعوا و مقابله با دشمن
بیم جان دارند. قشون ایران از روزیکه سرباز گیری مجبوری میشوند بیم نان. همه
دچار گرسنگی و عریانیست

مقصود نور محمد خان امین دیوان است

آقا اسدالله مقوم دیوان برادر حاجی موسی تاجر است

[illegible]

[illegible]

در مقابل این دو خصم جانکاه چون راه خلاص خود را نیافته معیداند جان فشانی و جان نثاری را که از القاب خاص چاکران پادشاهی است پیشنهاد خود کرده تا روزی که روح پرفتوح او با شهید و چه براه فتحی میشود و بدرجه شهادت میرسد. هر روزی هزار بار میمیرد و زنده میشود. کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانی دیگر است. از تاریخی که امور قشون ایران بد حالت وزارت مالیه مربوط شد این اسم بی مسمی الست که بمنزله آواز دهل بود از میان رفت. رؤسای نظام از خوف اینکه بتحریکات ستاد اوله وشورا شدن تا بین بر صاحب منصب دچار بهمتی شوند خود را از تنظیمات قشونی کنار کشیده اگر چه سرباز زاده بینید در کوچه افتاده از گرسنگی مرده است. تکلیف ایشان اقتضا میکند نعش او را از خاک بردارند. چشمها را بهم میگذارند و میگذرند از علامات حیات توپچی و سربازان ایران همان صدای ضعیفی است که گاهی از طبل دلشیر بلند می شود. معمول این مظلومین صرف سرقبات رؤساست. و ملبوس آنها مأکول شخص پادشاه اگر از مردم شهر شنیده که سرباز بدرخانها گدائی میرود ترحمی نشود با این تأخیرات عمدی که سه ماه و چهار ماه در جیره جزئی و قوت لایموت آنها بظهور میرسد خدا عالم است که چه رسوائی ببار خواهد آمد.

با این پایه حربیه و کفایت وزیر مالیه اگر برای دولت ایران قضیه رو بدهد دولتهای همجوار در منظورات آینده خود قدری عجله و شتاب کنند و در صدد تفرق یکی از ولایات سرحدی ایران بیفتند و کار بجدال بکشد یا در داخله

مملکت

مملکت اغتشاشی روی دهد مسئله از طایفه بابیه جمعی از رجال گذشته با آن عادت که شنیده ایم مثل بلای ناگهانی از خفایای بلاد سر بر و ن کنند رجال دولت ایران با این ضعف قوه حربیه چه خواهند کرد جز اینکه نفس نفیس پادشاه بزحمت بیفتد و برای تهیه یک فوج هزار قسم فرمایش کند و یکی صورت نبندد بعد از آنکه از جناب آقا مأیوس کلی حاصل کنند. با آقا جناب متوسل شوند مگر از قسطهای نواب معیرالدوله دستی و پائی کند.

[illegible]

معاندت رئیس کل را با سردار با سابقه معیت این دو شخص بچند چیز باید حمل کرد. اول مشارکت لفظ کل که طبع موحد جناب آقا در ریاست کلیه راضی نشد در حق دیگری استعمال شود. و دیگری اقتضای جبلیت جناب آقا که از دوستان قدیم اجتناب داشت و جایزه نیکی آنها را با این منوال داد و دیگری اقتدای بقول عوام که بمنزله بالمال متهور یوسف است.

لی انکه از تنظیمات دول خارجه اطلاع دارند میدانند وزارت مالیه و عمل حساب که از اهمال حسنیه است آن رتبه را ندارند که وزارت دیگری تابع او شود انتشاش این عمل و بی پاشان قطع دیوان و محاکمات دفتری در این دو سال پادشاه را خسته کرده لابد شد این وزارت ضعیف را بیک تقویتی قوی کنند. و کار رعایت همه مردم مشکل شود. اختیار آقا برای گرفتن انتشاش کارها شدت کرد خوار چون گل

مقصود از آقا جناب حاجی میرزا ... است که بجناب معیرالدوله معروف و در حکومت ... مالیه و کالت ... او را داشت و در اواخر بنظام العلماء ملقب شد.

اول برپای سردار کل رفت . تهمات نظام و سایر مرجوعات او را با الفاظ مهمله
و نا تمام که مبتدای آن معاونت معادن الملک بهیچ چیزی بسته نیست
مهمل گذاشت [illegible]
عزیز ذلیل شد . تهران را با دقت گرفت پاشا پشه وار بباد رفت پادشاه و دید
وحدانیت آقا بیچ اشنیت جمع نمیشود در ریاست کلیه که این اوقات در ایران
متداول شده اثر خود را که عجب و کبر و خودبینی است در جهاد هم ظاهر میکند امرا علی الخصوص
عزیزخان عزّ فنا دریافت

[illegible]

امور قشونی بدو نفر از منسوبان آقا که بمنزله پیراهن یوسفند مفوض شد . بیمن همت آقا
این دو شخص کافی نتوانستند در امر جیره آقا سربازهای قراول شهر که مدتها بدست مرحوم
اسمعیل خان خزانه دار منظم بود قراری بدهند که زحمت آن بوجود مبارک پادشاه نرسد

[illegible]

از کتابچه های تنظیمات قشون که متتبعین ایرانی نوشته اند و بدستخط همایون موشح شده
وزیر فرنگی جنگ اعتراض عزیزی دارد میگوید لعلاوه از سالها تجربه و زحمت اینقدر
خاک بر سر ما شد که عقل خود را از یکبار بگذاریم متقلد مرد که فرنگی [illegible] دشمنان بدست
چند نفر جاهل بیفتید . تنظیمات قشونی تسلط زیاد است . و پول حاضر که آدم بتواند
رخنه کارها را ببیند . افغانها صفویه را منقرض کرده کتابچه تنظیمات داشتند . تا در هر

جای

جای بدتر افغانها را پاره کرد و تمام هندوستان را گرفت قواعد فرنگی میدانست
من اینجاها را نمیدانم شغلی پادشاه بمن محول کرده که از کسالت بیرون بیایم هزار
نفر در این میانه از من توقع دارند طالع عجب جزئیات مردم بروند خوردند من که
باید گرفتار باشم این لجن کاریها را برطرف نمایم
باید ضعف حال این دو نفر از وجودشان هیچ امری منتشی نیست بعرت
آنها که بجای مشیت و اراده آقا هستند نگنجید که در حواشی آقا موجودی جز خود مشاهده کنند
گفتند ما مردمانی هستیم مرحد و درویش و جمیع این اشخاص مغایر درویشی ماست راه اختیار
و رونق و حشو امور بر هر دو سد کردند و ایشان هم با اسم بی معنی و مداخل
جزئی لقمه نصاله و پیش مانده اصحاب آقا کسب (شاعت) می کنند تا موقعی که بتوانند
بیاید اسبی بتازند لعنة المصدوری
یکی از اسباب عمده که در اعدام دولت ایران تعجیل دارد بیانات متملقانه و [illegible] بتازند
زبان آوران اهل نظام است . یعنی آنها که بجرب زبانی فوجها را تصاحب
کرده و از هر یک فوج بزحمت زرع و کشت و آفت ارضی و سماوی یقدر حاصل کرده
معیشت میبرند . بتملق و شاه اندازی . یا بتفوق و بلند پروازی بعرض
میرسانند سربازهای انگلیس و فرانسه بیش از سربازهای ما داخل آدمند . اگر
یکروز جیره شان نرسد اسلحه میریزند آزادی خودشان میروند . سرباز
سرباز ماست . که اگر از گرسنگی بمیرد صدایش بیرون نمیاید . این همان
سربازیست که در هرات سنگر گرفت .

و تا حیات داشت شکمش سیر نشد عوض که نشده است. در این فصلها و مدت
سرائی و لقوبیت عمل غیرتی از برای سربازان ایران ثابت میکند و بیغیرتی و بیگانگی
از برای اولیای دولت ایران که دشمنی است فوق همهٔ دشمنان اهالی ایران اگر
دولت و ملت را دوست داشته باشند. این زبان آوران و قاطبهٔ اشخاصیکه
در پایهٔ سریر اعلی بدروغ یا بمزاج گوئی و استهزا اسباب عفت خاطر پادشاه
میشوند آنها را داخل حیوانات موذیه خواهند شمرد. و در دفع آنها جهد بلیغ خواهند کرد
بیش از اینها اگر در شدائد گرسنگی حرکت مذبوحی از افواج می‌شد ناله و فریادی
میکردند بچند لقمهٔ حاضری که سبک و سریع الهضم و مختصر بود آنها را سیر میکردند
یعنی سه پایه می‌بستند و تازیانه میزدند. در این دو سال سنگینی آقا اقتضا کرد
سربازها را غذای مطبوخ یعنی تیرباران گلوله که لقمه ایست دیر هضم و سنگین
از وجع جوع خلاصی دهد تا الشجاع العالم ملقب شود.

از حق نمیتوان گذشت از جناب آقا در گرمی هنگامهٔ ریاست کار
با فایده ناشی شده که مقدم ترین جمیع امور ملکی و ملتی بود و آن سیری
سربازهاست که از گرسنگی عزم داد آشوب کردند. این پیر بکیه طریقت
دهر شد طریق حقیقت با حکیم و شلوار و اسباب حرب جنگ آنها تا حته داد
درویش داداشان را باد گلوله بست و هیچ ملتفت نشد که اعتضادالدوله
مرحوم هدف آن گلوله‌ها است.

[illegible marginal note]

اگر مشتبه میشد هنوز گرد ریش خود را نشسته بحضور مبارک تشریف که زن اعتضاد
الدوله را برای قوهٔ کاذبه خواستگاری کنند؟

[illegible marginal note]

مراد از قوهٔ کاذبه یحیی خان معتمدالملک پسر مرحوم میرزا نبی خان امیر دیوان است که در این ایام بلقب مشیرالدوله و وزارت عدلیه [illegible] یافت.

از این وصلت که بکدخدائی جناب آقا صورت بست اعتبار و عزت دولت برای
یکجای پستی اختیار کرده و شبهه نماند که در ایران همقدر که ابرام و سخت روئی
بدرجهٔ مخصوص رسید. بخواهشهائیکه ممنوع دولتی و مذموم ملتی است میتوان
دست یافت باید شکر کرد که پایهٔ ابرام از درجهٔ مخصوصی بالاتر رفت.

اجرای این رسم الحق کارهای دولت و ملت ایران را چنان آرایشی داد که خیمهٔ شب
شب بازی بگرد آن نرسد.

[illegible marginal note]

اما شخص قوهٔ کاذبه که بصوابدید جناب آقا بالفعل از منسوبان معتبر پادشاه است
بعد از آنکه عزت دولت را برد. و آبروی خانوادهٔ سلطنت را بخاک مذلت
رعیت باصل خود رجوع کرد. بهمه کس گرم گرفت گرمابهٔ جدید مردم را خوب
سر و کیسه کند. مبادا ~~انگ مشتری~~ مثل شعلهٔ جواله هوا را احاطه کرده که مبادا انگ
مشتری از حمام جدید بیسر و کیسه بیرون برود.

این جوان کامجو و کامیاب. بعد از این آبرو و اشاب در حضرت اقدس همایون

بحدّی جسارت و جلافت کرده که گویا آوردهٔ اوست. یا وقتی در پرده او
لیهِ کسی را مجال منع نیست زیرا که پادشاه محجوب است. و بیگاه اهلی نجاحت
و او بیجهت در انظار خارجه و داخله چنین جلوه داده که رأی صواب‌نمای
پادشاه تابع رای ناصواب اوست و جمعی از متمولین را بالقای این شبهه
براهه کشیده و همه را الحت کشد. انبیا گفته‌اند چون حق‌تعالی میخواهد بقومی
بلا نازل کند، اول رأی صواب از آن قوم باز کرد. از این بلاها که
برکت نیت جناب آقا همه بلاد را احاطه کرده و رحمت منقطع شده میتوان
قیاس کرد که مدتیست رای صواب برداشته شده. بدستیاری اینجوان
قول ناصواب مشار الیه مدار الیه جمیع امور گردیده قوهٔ کاذبه
از ابلاغات بی‌باکانه چه اخذها که نکرده و به پیغامات شبهه‌ناک چه مواخذها
که از هر کس نشده.

در بلاد خارجه که نظم آن سرتاسر آفاق را گرفته اگر از جنس حیوانات موذیه
یکروز پر و بال باز کنند کسانیکه بازوی عقل ایشان قوی‌تر است و حفظ امنیت
و آبادی را دولت با ایشان واگذاشته دفع آن حیوان موذی را از امور فوریه
میدانند و او را هدف تیر و گلوله خواهند کرد. در ایران برای حیوانات
موذیه همان ساعت که متکون میشوند اعوان و انصار هم بهم میرسد
برای حفظ آنها وجوه و اعیان ایران خاصه آنهائیکه در عواقب امور بیناترند
و نتیجه این اسباب را بدیدهٔ عقل مشاهده میکنند بطالت سلطنتشان
در نظر دیده است کلیهٔ کارها را نقش بر آب

میدانند

میدانند و مترصدند که اعلی العقلاء رشتهٔ امور را از یکدیگر گسسته شود بهمین سبب
با همه کس راه مماشات دارند.

سفارت ما حاضر است که اگر بگوید وقتی پادشاه ایران در چارهٔ کارهائی از هم
پاشیده و حالت حاضره از او سؤالی بکنند جوابی بگوید که مشروط باشد بلغیات
جناب آقا و این جوان یعنی قوهٔ کاذبه.

مرتضیقلیخان وکیل
الملک که ولد مرحوم محمد اسمعیل
خان نوری الملک که حاکم
کرمان بود

یکنفر زردشتی از کرمان آمده بود میگفت بیست نفر بلکه بیشتر از آدمهای قوهٔ
کاذبه در کرمان دیدیم سوهان روح وکیل الملک بودند. بیچاره وکیل الملک که مدتست
فی یدی الغسّال غیر تسلیم چاره نمیدید و حساب میکرد سالی معادل تنگ مالیات
حسابی بجایزه ابلاغات دروغی که یکجو فایده برای حکومت ندارند داده و در مقابل
این خسارت و ضرر لعنی نبرده. روزنامهٔ ما خبر میدهد که خطوط شعاعی ابلاغات
او بهمه ولایات ممتد است

از ارباب عقل و تجربه توقع داریم با عقاید بیغرضانهٔ ما همراهی کنند و یا
بگویند بعد از آنکه خلل و فرج امور رسید و لیت باینجاها کشید تکلیف اهالی مملکت
چه خواهد بود بگویند جز اینکه برای کسب اصول آبادی و نظم مملکت یکمجلس
بزرگ تشکیل دهند که اعضای رئیسهٔ آن مجلس عقل باشعور و غیرت چنانچه اهالی ایران در اینحالت
که کشتی حیات ایشان بگرداب فنا نزدیک شده این مجلس صحیح الاعضا را ترتیب و
تشکیل خواهند داد ما هم وعده صریح میدهیم که نتیجهٔ این مجلس نظم و ترقی مملکت

واگر مجلس را فاقد این دو عضو شریف به بینید صرف مجلس را منحصر
کنند به پست ترین پایهٔ فروع تمدن یعنی بگفتگوی آب و نان که این اوقات
نقل مجالس است و سر عشر مدارس و انیمشیه را اقلاً بیک جائی برسانند که مردم
از تشنگی و گرسنگی نمیرند تا صاحب عقل و غیرتی که خداوند عالم بجهة رهانیدن مخلوق
خصه معتبر مقدر کرده پیدا شود و بمقتضای قواعد حقوق ملل ممالک ایران را از شر این
ویران کنندگان و تاخت و تاز ایشان ایمن کند

مقصود از وزارت جنگ [illegible]
رکن الدوله [illegible] و مراد
از وزیر لشکر میرزا [illegible]
عموزاده جناب [illegible]
آقای [illegible] قزوینی

سفارت ما از مصیبت وزارت جنگ ایران اطلاعاتی کسب کرده که اگر
همهٔ آنها را در این اوراق درج کند هیچ قسی القلب تاب شنیدن آنرا ندارد
این دو شخص که امور قشون بایشان محول شده با حملهٔ گرگ که از حواشی بانها میشود
ثبات قدم ورزیده یکی خود را وزیر جنگ میداند و یکی وزیر لشکر آن از اهل
طرب است و این از اهل طلب. یکی در میدان مشق کمانداری میکند و دیگری
در ایوان ارگ بطلبکاری مشغول است یکی شبها با نصرت و فیروزی کمانچه میکشد
و یکی از راه دلسوزی بصورت اجزای خود طپانچه میزند. در حضرت ملوکانه
هیچ پوشیده نیست معاملات خصمانه که این دو وزیر با یکدیگر دارند گنگ
زرگری معروفست نه بجز خواهی و حرفه جوئی خود فروشانه یکی با دیگری در جنگ است
لیکن چون دانگری متفق بیک کارند. همچو گرگان بدرانند و بیب میخندند دشمن
یکدیگرند و تحقیف یارند

شوسای نظام این اختلاف و جدال مرورانه را باور کرده در طریق خوف و
رجا و ضلالت و هدایت شکی دارند. فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
از روزیکه این دو منصب باین دو شخص رسیده الحق دولت ایران خود را ننگ
نام می پسند که هیچ منصب بی شایستگی و استحقاق بکسی داده نمیشود. و ریاست
طلبیه که به بیحرکتی معروف بود از این طعن نجات یافت. زیرا که این دو وزیر
یکدقیقه از تحریک و تحریر و زحمت دست و زبان فارغ ننشیند. حمله شان
از با دیا ستد دمیدم
از قوهٔ نفاذ به نیز بخطوط شعاعی و ابدعات دروغی سراً و جهراً اسعاد
و امدادی میبینند. و همهٔ همتشان بتمامی قشون معروف است نه با تمام
عمل قشون از ابواب ثلثه علم جنگ که اخذ الجیش و حفظ الجیش و سوق
الجیش همان دو فصل شکنجه و تعذیب روحانی اقتصار کرده اند که فصلی
الست ~~کمیلی~~ فذموته المبلا بی عذاب جسمانی قشون بتحریک وزیر جنگ
موکول است. و این عذاب مرکب است از سه ماده. شوراندن
فوج. سوزانیدن چادر سرتیپ. سنگسار کردن سرهنگ. اگر
تحریک وزیر جنگ شدید الاثر شد و بعضی از افواج متفرق و پراکنده
شدند طلبهای قدیم در ضمن تعیینات جدیده زنده میشود پس مانده
کیش میافتد و اگر تحریک از نتیجه مقصود قاصر ~~ماند~~ آمد سرهنگ و سرتیپ
خام و خائب شدند و حقیقت

امر در حضرت همایون کشف شد وزیر جنگ مستعد است برای تعذیب
همایون بی گناهان در تعلیمات او سرهنگ سرتیپ شده بود بند اعضای
آنها همه طعمهٔ تازیانه است و تا تمامی مایملک آنها و متعلقاتشان بمعرض بیع
در نیاید و مبلغی جریمه اخذ نشود کسی را حق توسط و حق شفاعت
نیست در هر صورت مأمول وزیر جنگ بحصول پیوسته نصرت و فیروزی
با او است. لو کره بعض الرحمن و اگر کافی

عذاب روحانی بتجربه وزیر لشکر معوض شد و این عذاب مرکب است از
هزار جیز اینچ ان شصت و هفت ساله که هنوز زخم او با اطفال نابالغ است
بخلاف ارباب قلم ایران ریش خود را از ته میزند که آنچه از قشون بهره و به
ملت شبیه کسی زلفش او را بخیند لشکریها را بمورچه یا زدن مجبور کنم که
آلت مضحکه باشند و خود با ضحک بلا تعجب مظهر قهر است نه بهره جها
قبض میشود تا نگه برادر قهر کنند از مواجبهایی که ماهیه کسر میکنند از
و نگ نه ماهه. و از جیره هانگ بیست روزه کسر میشود و یک ده روزه
و این ماهها بماههای نسیئ معروف است و در این کسور خود را معذور میدارد
که قشون جدید است و اسامی آنها در دفتر بار ساله نیست.

حقوق

مکرر دسته سوارهٔ آراسته برای مأموریت فوری بدربار پادشاهی حاضر شد
اینجوان بمهابتهائی که عادت محررین دفترخانه است از جیره و علیق مختصر
که ممکن بود برسم علی الحساب بآنها برساند مضایقه کرد تا موقع مأموریت
از دست رفت و بیشتر که منظور نگهبانان دولت بود فوت شد سواره هرچه داشت از اسب و یراق
و غیره

و عیب فروخت و خورد آخرالامر در کسوت فقر و درویشی بوطن خود عود کرد.
و در قشون ایران اگر ظاهراً آراستگی نیست اما از برکت این دو جلد کتاب که وزیر لشکر
در هند او معاد نوشته - در آحاد و افراد قشون یک صفای باطن بهم رسیده که جمیع
آنها را باید از اهل دعا شمرد. نه از اهل دغا. پادشاه ایران را از روی راستی
گروهی در دستگاه سیکوئیم و عمده یک سپاه میخوانیم

می توان گفت گروه دعا هستند نه عسکر دغا

نصف دخل این وزارت بحق السکوت آقا مقرر شد و نصف دیگر بالمناصفه
مابین دو وزیر باسم حق التحریک و حق التحریر تقسیم میشود. در این وزارت اهم
وزارت مالیه دزدان زبردست برای بردن حقوق نوکر ترتیب شده و همه
مأموریت دارند که آنچه بهر اسم و رسم از بابت مخارج ولایات آمده تماما
ضبط کنند قوهٔ شامهٔ این دزدان بدرجه ئیست که اگر بو ببرند دوانقی براد
سرحدیه دیناری از این بابت مواجب و جیره بیکنفر نوکر رسیده خودکشی میکنند
تا مأخذ او اخذ شود لا سبیل الی الخلاص و لات حین مناص.
روحانیت قشون ایران افسوس دارد از اینکه پادشاه را در مقامی نمیبینند
که باستماع این کلمات که تشریح حال آنهاست گوش فرا بدهد و این
الفاظ رقت انگیز را استماع کند. فما اکلت لقمة الا و خلفها الف
لطمه و ما شربت شربة الا و بعدها الف ضربه. این قشون با اینکه
عمر خود را برنگ سرازیری هولناکی می بینند باز خود را از خیرخواهی
و غیرت معاف نمیدانند و بزبان

حال میگویید تا وارث جنگ ایران باین خسوف و کسوف مبتلا است
پادشاه پول خود را بمصارف قشون و مهمات حربیه ضایع نکند
رعیت و سپاهی ایران الحق از شدت ظلم و تحمیلات ناگوار یک
حالت و هیئتی هم رسانیده اند که آنها را بهیچ چیز تشبیه نمی توان کرد
مگر بمریضهای بی بضاعت که مرگ را برای راحت روح خود از وسایل
حسنه میدانند و در پادشاه یک غفلتی بهم رسیده که تا مجبور نشود شکل رد
مقام علاج این کار بر دارند.

این ... از خواجه آقا علی ... مقصود فرزند ... دار النظام ... بود.

بسر بازان ایرانی که جیره میرسید همان نقد موهوم است که یکماه آن کفاف نان
نان یکروزه آنها را نمیکند در مواجبات منع و تأخیر همین مبلغ تدبیری
بکار رفت از خلوتیان امینی تعیین شد که باین قسم آدم کمتر دیده شده در عبد و امر ... بعث
لفظ امانت که جزء لقب اوست بخلوت نیازی سفیر ستاد و بجماعت نمازی
میکند است همینکه معنی منصب را نفهمید و دانست بوی قصه و دهستان ادراست
کرد که دامنش از دست برفت خانه را از رهن رهائی داد و خاطر را از وهن تهی و تنی خالی دید
جامه فاخر در پوشید. و بمرکب فاره برنشست. و بگوچه علی چپ زد. یکقدم چند نرم
ز بالا ماتشیب. یکقدم چون پیل رفته برادیب. در تصدیق محک و روال ...
با وکلاء و تحویلداران سهیم خورد و خواب شدن. و با جرامان شهر شریک سایه و قیلت
آنقدر وجود را اندوخته کرد. و هرچه باقی سوخت بود با تلخی گذشت و شیرینی عقل
و ترشی رو و تندی خو تره بخورد سربازان داد و خشکه از ایشان قبض گرفت ایمن

تره

امین حضرة همایون در این وقاحت و بیشرمی با نطقهای گستاخانه و نگاههای
خیره واضح میکند که دولت ایران در مطالبه حقوق حسابی خود عاجز است و
ناچار است از اینکه آدمی مثل او منتخب کند و لقب بدهد تا مردم را عقب
کند. زیرا که ریاست کلیه آنچه حقوق حسابی دیوان است بدستیاری دزدان
دفترخانه یعنی فرقچیان سابق الذکر برای خود جمع آوری میکند و چیزهای بی پای
صعب الوصول را بپای دیوان میگذارد و قرعه وصول آن بنام این دیوانه میزند

مقصود محمود خان ناصر الملک قراگوزلو ... که در آن ... میرزا علی ... نظام ... و بوده ... از آن ...

رجوع ملبوس نظام دیوان بیک سرتیپ شده السیت محمود الخصال مرضیة الدفعال
پولتیک اساک او اقتضا کرد که حاصل سفارت فرانسه و روس را الصنعت
ملبوس اقتصار کند. و این کار را بر سایر کارها تقدیم و ترجیح دهد.
ضیق عند الفضاء و فوق علی السماء. تو هر رنگی که خواهی جامه می پوش
که من آنقدر میوزدن می شناسم. لباس خوف و جوع پوشیده. با کمال خضوع
خضوع میگوید که بیت تشنه زلال را از آب حیات ممنوع دارد. بعد از آنکه
شاهنشاه همه شنهارا از من خلع کرد عمل ملبوس را بمن داد که هر دفعه بلع کنم
در خشونت کرباس و بدی ماهوت و خامی چرم هم را بدیوانیان راجع
می کنند. که حسب المقطع ماه بماه عقد معین میبرند. اتصال او بیکی از مقربان
ریاست کلیه است که گویا پیراهن تن یوسف است و دیده ها که از حزن

مراد از مقربان ریاست کلیه میرزا ... غلامان ... محمد خان ... الملک است ...

سفید شده بهوی او پیدا میشود. و بهمین سبب از قراکوزلوها عار دارد و تا قیامت
با آنها کار. از ملبوس آنچه دیده میشود همان یکدست است که نمونهٔ آن بحضور اقدس
میرود باقی دیگر از شدت لطافت محسوس هیچکس نیست

عندلیب آشفته بر میگوید این افسانه را. افسار بیک افسار توپی اندرا
بدست گرفته مست بادهٔ عرفان است. و محو نظارهٔ جانان. فریاد میکند ای
مسلمانان. اگر بمن رحم نمی کنید باین زبان بسته‌ها رحم کنید که عمری است
سبزه چو نچشیده اند و آب شان کشیده شده. در این اثنا از هاتف غیبی میشنوند
که ای کور باطن مگر نمی بینی افسار کارها بدست زبان بسته ایست که دولت
ایران از سکوت آن سکته کرده. و کم قدر آدم نیست که عتیق الاغهای یوسف
آباد را منظم کند. در روزنامهٔ اخبار ایران منطبع میشود در بلاد خارجه اسباب
صحبت و خنده است. و وزیر علوم مورد طعن که سطورات اوراق روزنامه‌ها
و سطوریات آن تمرد خدم و حشم ایران و تبلد اولیای دولت را ثابت میکند
و عبارات صریحهٔ روزنامه خبر میدهد. که مواجب و استصوابی و اخذ
و عمل و آنچه از دولت بنوکر باب میرسد در ازای حق القدم است
که بنتایج فرمانی و بیکاری راه میروند و اگر از برای دولت کاری روی دهد
تا از طرف دولت مشله امتیاز مخصوصی بایشان وعده نشود بهیچ خدمت اقدام نخواهند کرد
در یکی از روزنامه‌های ایرانی نوشته بودند چون حاکم اصفهان برعایا خورش

سوکی

سلوکی لقب جنابی باو دادیم یا جبّهٔ ترمهٔ مرصع و حکومتی موسّع و لفلان ترتیب
که مواجب سرباز را خوب داد رتبهٔ امیر تومانی مرحمت شد. یعنی حکام
دیگر که درخور این امتیاز نیستند همچنان به بدسلوکی مشغولند. صاحبان ترتیب
که باین رتبهٔ جدید نرسیده هنوز از عادت قدیم خود که پامال کردن
حقوق نوکر است دست نکشیده و البته این حاکم و سرتیپ در اجرای
این عادت تنگ حرفهٔ دیده اند که بآن دو امتیاز هیچ اعتنا ندارند

در نمرهٔ ۹۲۵ روزنامه نوشته اند که محمد حسین خان قاجار اسباب چرخ
شکسته است را آورد و بچرخ ریسمان ریسی ملحق کرد در ازای این زحمت و استعداد
وزیر علوم به نشان و حمایل سرهنگی مفتخر شد. و بدو نفر از همراهان او نشان
یاوری و بباقی انعام نقد مرحمت فرمودند یعنی اگر خان مومی الیه و همراهان
او زحمت نکشیده بودند این دو آلت معطله هرگز در زمین شمیران با یکدیگر
ملاقات نمیکردند و ضرر این چرخ بچرخ آن چرخ [illegible] داده نمی شد.
بوزارت علوم ایران که مباشر روزنامه است باید آموخت که در روزنامه‌ها
اولاً از امور پولتیکی خارجه بوجهی الضبط چیزی بیان نکنند. ثانیاً تدابیر
اولیای دولت را در نظم مملکت و منافع ملک و ملت هر چه هست اشاره
نماید. ثالثاً اخبار و حوادث داخله را ذکر نماید مثل وقوع ناخوشی‌ها و حسن

معالجات اطباء و تدابیر حفظ صحت و مفید واقع شدن ادویه جات مجربه
شده و شفا یافتن نفوس و طعن و توبیخ با هناد امرا و اشخاص که در وقوع
فرار کردن ایشان سبب وحشت و هلاک ساکنین بلد میشد و مدح و
تمجید اطباء و کسانیکه در ظهور حوادث خود را با ضعفای بیدست و پا در یگدرجه
فرض کرده اند. و اسباب قوت قلوب خلایق شدند خدمت بندگان خدا را بر
خلاصی جان و راحت بدن خود ترجیح دادند. و کذالک ترقی امور تجارت
و زراعت و تدابیر تازه که در این کار شده و پیدا کردن و بکار انداختن معادن
و جاری شدن قنوات و تشویق اشخاص که اراضی بایر و غیر ذی زرع را
دایر میکنند و ترغیب و ترتیب و تحریص در اکتساب علوم و فنون و صنایع
و احداث مدارس و اهتمام در تربیت اطفال و تهدید از رذایلی که در جمیع
دول و ملل اسباب سخریه و تخطئه دولت ایران شده. و در اقطار عالم
شهرت یافته و از تألیف و تصنیف تازه علماء و حکماء و اطباء و هنرهای
ایشان و خیالات جدیده اولیای دولت و سرکردگان قشون و هرچه
با صول علم و قدرت راجع است باید نوشته شود. روزنامه ایران
از همه این فواید عاری و برهنه است

از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است. جناب آقا چون این درجه
و اعتبار را از کتبی که نان تحصیل کرده اند. اگر میرزا علیمی را بمنزله روح
خود بدانند جا دارد و صحبت میرزا ناموس در نظرش هست. این
و دلیه الیست از آن پدر که با جماعت

خباز

خباز عهد و میثاق بست. و چنانچه دلخواه شکست تا قبایح اعمال او در نظر پادشاه
قدری بیشتر کشف باشد. جلوتر از آنها را شکست میکرد نرخ نان بالا میرفت ناله مردم
به بر اعلی میرسید. این معترضه و قیل و قال سیئات اعمال او را پامال میکرد
و بایکوت مردم و تفاوت قیمه نان و تدابیر مستقلانه اولیای دولت را مشغول
میساخت و پادشاه را خشنود که فتنه بزرگ بدولت و وزیر خوابید. ثمرات
همین تدبیر ریش سپهسالار را گرفت و ریشه دبیر را کند بالجمله میرزا علیمی
را وزیر کرد و آقا را در انظار کافی و بصیر جلوه داد. حالا اگر جناب آقا
میرزا علیمی را بر خود تقدیم ندهد هم در وصیت میرزا ناموس تقصیر کرده و هم
در تمهید حفظ خود. زیرا که بستگی و انتساب خبازان با لورا به میرزا
علیمی رسیده. اگر وهنی برای آقا دست بدهد حاضرند بر رسم معهود و شیوه
مألوف اظهار حمایت کنند و کفایت تازه برای آقا ثابت نمایند.
این دهن باز که و نفس ناطقه آن زبان بسته است بالفعل عقل فعال است و فعال مایشاء
هر سفاهتی از او ظهور کند بکرامت وجود آقا معفو است. ان السفیه اذا لم ینه
مامور. بید را و با کن سن و سال و مشاهدت ظاهر محل حرف بود که بعاملی های
کشیده و بدعتهای زمخت از قبیل طرد دزدی و غیره اصطرارا و استقلال دولت
ایران را ثابت میکرد. و با کبر سن کنار را ترک نکرد. تا از تخته نرد به تخته
مرگ رفت از سلوک لجوجانه او خارجه و داخله نفرت داشتند که بهیچ قانون
وفق نمیداد و درست نمی آمد پای تخت که محل سکونت ناموس پادشاه
و مشیر دولت است

و جمیع بزرگان و نجبای ایران است. هیچ شخص حاکم باشد در حق این ولد سرایه که در
سیات اعمال و افعال و تجاهر فسق و فجور هزار لکه بر تربت پدر زده جای
هیچ حرف نیست بیگار دارالخلافه یعنی بیگاری را در آهن دیده که نقد وجوه
دیوان را در بیگار قنوات مخروبه صرف کند والان تماشای آن دو رشته که یکی
همه به فرح‌زاد میرود و یکی تپل عاشقان و هر دو آبی شده اند چندین رشته دیگر
بدست آورده بینه برداشته و پیش میرود و عنقریب همه را آبی خواهد کرد.

جناب میرزا عیسی باکرام الکاتبین است در اینچند سال بیگار و چند
جور عاملی بحواله خود همه چیز گرفته و بحوالهٔ دیوان هیچ چیز نداده از وجوه
شهر و حفر خندق و نهر آنچه ماخوذ کرده از کرور گذشته و مأخذ این چنان
مغشوش است که کتبه کرام و محاسبین اوام از حساب آن عاجزند جمعی
از چاکران دولتخواه در این تعدیات و زیاده روی و پایمال کردن حقوق
خلق که از میرزا عیسی و امثال او ظهور کرده و میکنند خاطر مبارک را تسلیت
میدهند که اموال آنها بالمال بدیوان اعلی انتقال خواهد یافت ما میگوئیم
این اشخاص هم بیشتر خود تجربه کرده و البته برای حفظ خود تمهید اسبابی
نموده اند. حلم و صبر شاهنشاه را در دفاع افعال میرزا عیسی و تاخت کنند
گان دیگر را باید توجیهی کرد که به ذوق و سلیقهٔ وزارت مالیه مناسب باشد
مثل اینکه وزیر مالیه پادشاه را بالطمع انداخته باشد که آنچه این اشخاص
تحصیل میکنند بالمال بدیوان خاص انتقال خواهد یافت
این توجیه را بعد از آنکه بالمال ملاحظه میکنیم فقط

راجع

راجع میشود بالقای شخص وزیر مالیه و صرفه حالیه او که چند روزی هم در ترقی
ایران بچرد کیسه خود و کلاه دیوان را خوب پر کند تا بعد دنیا بدست
کیست و دنباله اینعمل را اینقدر بی کشند که نفوس ایرانی بی استثنا
احدی بکلی از غیرت شاه پرستی دست بکشند و از برای محافظت جان و مال
خود اسباب بچینند که بوزارت مالیه معلوم شود دنیا بدست کیست. بدر
فارس حاکم اصفهان و خراسان و مساعدتی که از ایشان بارباب احتکار
شده سبب اشکار در اعدام و هلاکت دو ثلث از نفوس این دو مملکت
است. عدل و انصاف پادشاه اول جزائی که باید باین دو حاکم بدهد
عزل فوری و ضبط جمیع ملک و مال و حبس ابدی آنهاست و جزای دومی
انتقام کشیدن از اعوان و انصار آنهاست بدرجهٔ که عبرة للناظرین
شوند. اگر این جزا مهمل بماند و به مهلت واگذار این دو حاکم [illegible]
اسباب غضب خداست بخود آنها راجع است یا به پادشاه پس
پیش از وقوع واقعه عظیمه و خذلان شدید که جمیع بلاد ایران را
فرا گرفته بر پادشاه واجب است حلم بیغایه خود را بشتاب و عجله
مفید مبدل کند. و این تاخت کنندگان را که بی مرور سنین و شهور صاحب
آلاف و کرور شده اند بمقام مسئولیت بیاورد و بپرسد [illegible] که در
اینجا دید عیب و تاختن رعیت پدر شما بچه اند مخلفات آنها تقدیر بگیرند
حقرا انه که میرزا عیسی برای یکی از معروفات اینشهر میفرستد نبود
اینهمه تفاوت

از کجاست همینکه رشتهٔ کلام باینجا کشید دهنها باز میماند و خمیازه‌ها پیاپی میشود
و جواب باشاره و ایما میافهمند مومی الیه شخص ریاست کلیه است یعنی ملتفت
هستیم ببقای او.

همچو آدمیکه دولت را ناچار کند ببقای این اشخاص و حبوسش را بمنزله
دیواری میدانیم مملو از موش که حایل شده باشد این دیوار میان قانون
و طبیعت و مانع شده باشد از انکه امور تابع یک قانونی شود و نگذارد هیچ
کار بمقتضای طبیعت و حرکت جوهری خود راه ترقی طی کند

بعضی از متملقین ایرانی که ما آنها را متملقین دولت اسم گذاشته ایم کلمات جامع
برای حفظ این ضبط کرده اند و هر وقت اثر آن بیشتر دیده اند بعرض
اعلی میرسانند

تصدقت شوم کسی را نداریم هرچه نگاه میکنیم آقا میرزا علی بیگ رویهم
رفته از این مردم بهتر و کافی تر بغیر ضایع عرض میکنیم رشته کاری
بدست ایشان داده اید کارها هم بدنیست از جائی صدائی در نیامده بحرف
اسیر خودمان مفسدین خودمانرا بزحمت بیندازید مردکه را
حالی نکنید.

سروش غیبی بایشان میگوید ای کشته گان دولت ایران از وجوه معطل
این شخص جز تعطیل امور و تحیر عقول و تباهی دولت چه کار ساخته است
اگر زحمت کم کنید بچه دلیل اسباب زحمت خاطر پادشاه خواهد شد.

امتیاز

امتیاز این جماد که تهدید کننده نظم و ترقی دولت است از سایر جمادات
بدو چیز است. یکی طبع بارد در این سن و سال که برف پیری بر سر و صورت او
ریخته و کامل سرد شده دایماً با جوانان امرد بسر میبرد. دیگر قوه جاذبه
مسکوک و غیر مسکوک ربع مسکون را جذب کرده حتی ثلث مال اموات را.
از آنوقت که تفصیل تاجراف را انتشار یافت که سیصد هزار تومان ملک
و مال آنمرحوم ببهانهٔ ضبط شدن ثلث او تلف و ورثه او سائل بکف شدند
گریه ما یزنده‌های ایرانی است که دچار رئیسی هستند که دولت ایران را محتاج
باکل میته کرده ساعت بساعت منتظریم ملت ایران در حق این شخص
در هیچ ملت اختیار نکرده غیرت خود را بچه طور ظاهر میکند و سند و ریاست
چه وقت از خباثت این کلوخ استنجا تطهیر خواهد کرد. دولت ایران
گرفتار بعضی از سیئات اعمال رجال خود شده و رذل ترین عمل آنها که
ملت و رعیت را از آدمی کند و حق شدید که از تبعیت این دولت
اعراض کنند همین ضبط کردن ثلث اموال مردم است که رئیس کل
جایز دانسته و با کمال شوق جمع آوری میکند.

رعیت هر دولت که دچار این قسم ظلمها بشود برای حفظ خود و اعقاب خود
بمقتضای نص قواعد که در حقوق ملل ضبط است مرخص خواهند بود که
بدولت دیگر التجا کنند و هیچ راه منعی از برای آنها نیست
موافق قانونی که در حقوق ملل ضبط است هرگاه در یک دولتی

انقلابات و سلوک ظلم آمیز موجب دفع امنیت و تقلب نظام دولت شود اگرچه
سایر دول بدخل و تصرف اینگونه انقلابات داخلیه رخصت ندارند. لیکن وقتیکه
اینگونه تدبیرات حکمیه تجاوز و سرایت موجب اختلال معاملات اجوار شود
اجنبیه ولو جبراً مرخص و ماذون میباشند که بفحص و رویت و تحقیق در مقام دفع
انقلابات و تصفیه آن برآیند ولی دولت ایران با این ریاست بیحرکت
و قوهٔ کاذبه که مجبماً در میانهٔ او و پادشاه در حرکت است اینقدر باخبر و برکت
نشده که با بیخبرفها متأثر شود. از جمله خلل و اسباب که ریاست کلیه زاید الوصف
با آن مطمئن است و همه قوه کاذبه است. بقا و دوام خود را مشروط
بوجود او میدانند و او بطرفی متمایل است که باد می آید.

۲– [illegible]

اما هرین دولتهای خارج که مقیم دیدار پادشاه هستند ظهور اینخیالات با
مقدمهٔ تنگ تغییر کلی شده اند که عنقریب در وضع ایران بهم خواهد رسید
و هر یک بر طبق نیت و کلدی دولت متعاقبه مطلع میکنند. و بخصوص
در عدم این ناخوشی آنکه که در سرحدات شمالی و شرقی ایران حادث
شده دعاوی نشان میدهد که همه آنها در خود ایران یافت میشد. لیکن
لیکن دولت ایران بحرف روسها آنقدر از نصیحت و خیرخواهی انگلیس
غفلت کرد که انگلیس از خیرخواهی خود بکلی مأیوس و پشیمان شده.
حالا همان اهتمامرا که در شوکت و قوام دولت ایران داشت در
در استقلال افغانستان و افغانها دارد. معاندت عثمانی با ایران
. تنگ معاینیست

در استقلال افغانها و انتظام افغانستان دارد

که اصلاح آن بهیچ معاهدت ممکن نیست قولاً و فعلاً در پی هتک آبرو و بی احترامی
این دولت است. تحطیات سرحدیه و ظلمهای فاحش که از صاحب منصبان قرابین
عثمانی بوضیع و شریف ایرانی میشود تصریح میکند که اهالی هیچ دولت را با خلق
هیچ ملتی تا باین درجه مخاصمت نیست. و کذلک چیزهائیکه در روزنامهٔ مرسوم
بزورا منطبع است شاهد صدق است. که دولت عثمانی فی الشأن دولت
ایران را تنها بولاد خورشان شایع نمیدانند بلکه میخواهند در همهٔ اقطاع ارض شایع
باشد. روس در این احاطهٔ شدید علی الاتصال بقوه‌ها ضمیمهٔ خود تقویت
میکند که در تحلیل بردن براد سرحدیه ایران برای او سکته رو ندهد. در بندر
جز اسباب جنگی تماشی آورده که سواحل شرقی و جنوبی دریاها را صاف کند
و در سرد آب انزلی کشتی آتشی داخل کرده که آنچه املاک به هیچ و شرط
در آورده بطریق سهل تصرف نماید. فزانه در تأسفت که در این ایام
نفرت ایران برای او مشغولیت شدید بهم رسیده. و نادر نیست که تعلیمات
مشفقانه دولت ایران را بعاقبت کار خود آگاه کند.

اهالی ایران آنها که عقل و تجربه داشتند بواسطهٔ شدت غیرت و عدم اقتدار
احتمال این حالات ناگوار را بر خود صعب و مشکل دیدها هر یک در گوشه فرا
رفتند. بعضی در بدر رند و برخی در زیر. دوائی که برای اعادت حیات آنها
متصور است توجه قلب و اعادت میل پادشاه است و پس ارباب
عقول متوسط که فقط متقدر قابلیند و تدبیر را مثل حاکم معزول میدانند بحفظ
حالت حالیه صابرند.

میرزا سعید خان است

و شاکر که مبادا موجبات تقدیر و اقتضای تغیراتیکه لازمهٔ عالم است وضعی
ظاهر کند که از این وضع بس ناگوارتر باشد. از سعدا یا (مقصود) اشقیا شخصی منتخب شود
که اغراض نفسانیه و دواعی خودبینی او روحانیت را بالکلی از مردم سلب نماید.
و از قبور بندگان خدا صدا درآید که رحم الله نباش الاول زیرا که از ریاست
که این اوقات در ایران متداول شده آثار قبیحه ظاهر و مشاهده میشود.
چون حمید را چنین تشریف داد. بر حال عاشق جها خواهد گشاد. جمعی که
مصدر شغل و عمل بودند بی اعتنائی رئیس کل آنها را چنان خسته و کسل کرده
که از تدبیر معاش خود بکاری میتوانند پرداخت. اگر بالفرض نگاه بر
بدیهی المتعذر فوری الدر مشاهده کنند که دچار دولت شر سکوت و خاموشی
را بر نطق و خیر اندیشی راجح میدانند. و در محضر رئیس کل که لو العضو لدن
بر تقریرات لاطایل بزرگ دیگر تسلی دارند اینها مستغرق خیالات خویشند
و مطلقاً سخنی از ایشان شنیده نمیشود
فقرای نوکر باب که مظهر سواد الوجه فی الدارین و فاقد دنیا و آخرتند. یعنی آن طبقه
که مدار بریه ایشان بمواجب و مرسوم دیوانی است. و روزی ایشان به خزانهٔ پادشاه
حواله شد. در این آخر سال که رحم و انصاف وزیر مالیه رزق معلوم ایشان را بوعده
موهومی متعهد شد از بی سامانی و کثرت عیال و شدت طلبکار حاضر و آماده
اند برای بار آوردن هر قسم رسوائی دولت و ظاهر کردن بی نظمی بسیار مفر.
و هیچ مستبعد نیست که بزد و خورد جزئی و کشمکش مختصر طلبکاران آنها با نهادن چند جای
شهر قیل و قال عظیمی برپا و کار بجائی بکشد که دکان و بازار بسته شود

سفهای

سفهای قوم یعنی کسانیکه حصول جاه و منصب را فقط بخت و اتفاق میدانند.
تواضع را ترک کرده در مجلسی مصدر میشوند بسکوت و اظهار قلندری و درویشی
و قساوت قلب و لاف عرفان و سعید کردن مو مواظبتی دارند. هزار نکتهٔ
باریکتر ز مو اینجاست. طایفهٔ که در السنه اهل تحقیق بخزینه دار او معروفند
در حکومتهای عمدهٔ خانوادههای قدیم را برچیده اند و از اموال رعیت که خزانهٔ
پادشاه است در خانههای خود خزانهها ترتیب داده اند. این مکنت و ثروت که
متضمن نکال دنیا و عذاب آخرت است چنان اسباب احترام ایشان شده که
پایهٔ خیال آنها را از مقام نوکری بالا برده. و بدرجهٔ مطاعیت و آقائی رسانیده
در این هرج و مرج با عجله و شتاب عزیمی از شخص دندانساز فرنگی دندان خریده اند
که بجای دندان طمعی که ریخته شود دندان تازه نصب کنند. و از این سفرهٔ
بی انتظار لقمه بر دارند که زیر دندانشان لذت کند.

اشاره بغلام حسین خان است
که در زیر علم لیبه و دندان
مصنوعی گذاشته حکیم
فرنگی طمع و حرص را در اخذ
ارثیه برده غالب مظلومین
از او عارض و عریضه
شکایت از ناصرالملک
بلکه نشده باز آورده
نمیرود

طراران چند که از اعوان و انصار ظلم و جورند و با مرور دنیا معتقدند نه بفردای
عقبی. ریاست کلّیهٔ حالیه زیاد مطبوع طبع ایشان واقع شده در استحکام آن
جهدی دارند. بخصوص آنهائی که در مالیات و قسطهای خزانه و بعضی وجوه سریع
الوصول تفرقات مالکانه بهم رسانیده و در خرید و فروش بروات دیوانی مربوط
الیدند. در حفظ این حالت سعی بلیغ دارند. اگر یگوقتی شعور آقا اقتضای استعفا کند.

بالفاظ جورانه او را اطمینان میدهند. و بحکم پادشاه بسهولت تکالیف و اضطرار
مردم خاطر آنها را از خوف میرهانند در تاخیر طلب نوکرها جمیعاً از روی سند
دیوانی و قبوض خزانه است جناب آنها را بآن توحش و اشتکار که از زیارت
دستخط مبارک داشت و داشتند بیمزرقی فاضله به بعرض اقدس رسانیده
و پادشاه را ناچار کردند بمهلت ششماهه و از این مهلت هیچ مقصودی نبود
جز تداخل مالیات نو و کهنه و اتصال معاملهٔ امساله باسنهٔ آتیه.
کاین رشته بلندیم بدان رشته کوتاه. عوام الناس ایران از آحاد و افراد رعیت
و کسبه و نوکر در کسوت عریانی و کثرت بی سامانی هر یک بزبان حال شکایتی
دارند. نوکرباب از بیمواجبی و بی توجهی رؤسا. رعیت از ظلم و جور حکام.
کسبه از استیصال نوکرباب و سد راه معاملات پریشانی این مساکین
عرصه را بر ساکنین شهر تنگ کرده. ننگ سؤال از میان مردم برخواسته.
سائلین قدیم تسلیم صرف شده اند. در مالیات نظم و جوشقان نکبت
کامل بهم رسیده. سائلین آنها مسؤل گداهای دولتند. سئل سائل بعذاب
واقع. جمعی از گداهای دولتی که در این دو سال باجرا رمیرزا علی اوبهای
او بسؤال و گدائی مجبور شده اند. شبها از رخنهای شهر که تازه بهم رسیده
اموال مردم را میبرند. و راه چاره بر همه مسدود شده. از رعایت کلیه
بیابی اعلان میشود که متوطنین شهر شبها خانهای خود را حراست کنند.
مثل اینکه در معنی سلطنت که استحفاظ نفوس است خللی بهم رسیده باشد
که اینکه این قوه و کفایت در ایشان نیست که

رگ

بگ شغلی نیست را بشرایط نظم متکفل شوند. کارهای بزرگ باشان بکف کفایت
هرگز مفوض شده که همه آنها معوق است. در این ایام قرب که برئیس کل جز
جمع آوری وجوه قرض الحسن هیچ تکلیفی نیست طمع سرشارش حرکت کرده
سعیداً و شقیاً هل من مزید گویان شوق صدارت میکنند. ومن لم یعشق الدنیا
قلیلٌ ولکن لا طریق الی الوصال. ولکن لا سبیل الی الوصول

مراد از مرد ظاهر الصلاح میرزا سعید خان است که وزیر امور خارجه است (کذا)

از همه بیشتر مرد ظاهر الصلاحی است که از پس کوچهای امور خارجه بسمت داخله
رسیده نرم نرم و شمرده شمرده راه میرود. در بیدده آه میکشد دماغ را از
حالا بالا برده از هوای جبروت و فضای لاهوت استنشاق نسیم وحدانیت میکند
افتما رونی و انا بالمنظر الاعلی. تا کی مرد صدارت عظمی را از تقریرات
خنک و تقلیدات سرد تر از یخ آنجوردن که سراب بقیعه یحسبه الظمآن ماء کند. اگر
از ایشان سؤال شود که از این توفیر خرج که در دستگاه وزارت خارجه تازه بهم رسیده
و جمیع منسوبان و نوکرهای شما صاحب منصب و مواجب شدند و بدولت رسید مدد دولت
ایران چه صرفه بجه از روی اعتقاد میفرمایید. کدام یک از کارهای ما برای تایید
و چه عملی در تحت تامل است که این یکی دویم آن باشد. یا معیاری بمیدان
بیاید که از اعیان مردم نگاه. و بر بار مردم آنقدر ها بیفزاید که مهمات را بر حیات
رنجگان دهند به گیلان بروند و از طبوت سر می شود بهمان حیله که در کرم پیله بکار برده
نسل آنها را دانه دانه از روی زمین برچینند. و برای نظم این لقمه سنگین اگر چه تنگ آب است

مقصود از عبارات شخص قبل ... مراد ... است (حاشیه، ناخوانا)

و هزار سنگ ابروی دولت کفایت نکند حاضر است که برکت سید الشهداء علیه
السلام عطر خود را با آب در دوش بنشاند و در باغ فردوس آسوده بخشید
یک قطره ز آب شرم و یک ذره حیا، در چشم و دلش خدای داناست که نیست،

[illegible]

یا هجاهای مجور مأمور شود که مفاخرت او از وزارت علوم و تألیف و تصنیف
بهمان تصنیف معروف است که سلطان و گدا را برقص بیاورد، و سامع و قائل را بوجد
و حال آورده او مخابره تلگراف سیم است که سر ذره و محیط اندرون او بهمه جای شهر ممتد میشود
حروف این مخابره همه قیمتی است و با معنی،

معلومات دار الفنون امتحانات اطفال نابالغ است وجه سیلیها که از
بد دخلی او بدخل خزانه ضرر میرسد، هر که ساق را بالا برد مورد اشفاق و الطاف
که از امتحانات خوب بردن آمد، انعام و اضافه مواجب دیوانی حق اوست
تجار ایران از برکت تعلیمات وزیر علوم همه فارغ از تحصیل شده راه تعطیل پیش گرفته‌اند
بهمین سبب سیلی توفیر دخل در گمرک خانه‌های ایران بهم رسیده، روزنامه گمرک ولایات
شهادت میدهد که این اوقات آنچه از بارهای تجارتی گرفته میشود صد پنج است
نه صد دو، شکایت مباشر گمرک ظرفا الالباب است که کسی در صدد کشف این عمل
برنیاید

یا درماندگی دولت شدت کند هل من ناصر گوید. شخص دوم لوئی مستظهر شود که

از [illegible]

از نواده ساربان معروفت علی الغفله تشهیر سلاح کند بقبض ارواح بپردازد و آن
و آن خنجر خون آلود را که در خوالزاده بود در دست گرفته روی خود را شهر تربت کند
و باواز نحیف شخص شریف که بنی عم اوست از قبل عام چشم روشنی دهد، و این الفاظ عربیة
العبارة را بلحن حجاز قرائت نماید. یا مستشار الدوله و مشار الملة یا حاکم التربة حادی
السربة اشتراح فی التربة و الترشیز و اباح نار کل الشور تزوده ماحت الملة طلب
ثاره و احتاج الدولة الی مشاره علیک تمهید الاسباب تشغیل الدواب

حاجی شریف خان قاجار مشار الدوله برادر محمد رحیمخان علاء الدوله [illegible] واحد العین [illegible] از این [illegible]

یا این خواب راست باشد که دوتن از کهنه اشتتیانی مسند ریاست متمکن میشوند
آن شیخ جاهل و پیر گمراه و آدم عاصی با عصای مرصع بهوای خواب و صدای آب
علی الطلیعه از گمرک خانه بدار الصداره تفرج کند، در یک بین الطلوعین جاروب کرده
سدت عمل صفحه ایران را چنان صاف و پاک و مصفا کند که ارواح مرو را تا ماعا صفصفا
و بی تحاشی بمطالعه شیرین و مزه‌دار وصل و وصال و استقبال نماید و [illegible]

[illegible] قوام الدوله [illegible] مقصود از نظایر ایشان [illegible] قوام الدوله [illegible]

وجود این اشخاص و نظایر ایشان که هر یک در باطن تخوردشان و عمل صدارت
میدهند تهدید میکنید مردم ایران را الضعیف خاطر یادرشه، و قوت و قدرتیکه برای
ایشان در ضبط کردن اموال و پایمال کردن نفوس ایران دست داده و کفایت
صدارت را نقد در اجرای همین عادت داشته اند، و ما باشان و کل هیچ میدهیم

که حوادث متسالیه که بممالک ایران رو آور شده عنقریب صدارت را نه تنها
با این اشخاص تکلیف می‌کنند. بلکه بجمیع آحاد و افراد ایران تکلیف خواهند کرد
و کسی قبول نمیکند. ای کاش این تکلیف رئیس حاجی آقا اسمعیل را میگرفت
انتدا اگر قرنهای قدیم او اسباب نظم جدید و اثر جادید می‌شد و لطفاً جدید لذه

حاجی آقا اسمعیل هرچه از ادلیم
که بیهوده از بیم در زمان خانم الملک
مسلمان شده بمیر بیکار شده شد ال
قوت که طولانی وانتهی دالیه

ممالک ایران را ظلمهای فوق الطاقه که قطعاً اسباب قطع رحمت الهی و آفات
مرسله و قحط است چندان مسلوب المنفعه کرده که تجار و اهل صنعت و حرفت
آن از خیال کسب افتاده و هم آنها هم واحد شده. جز تحصیل قوت یومیه بهیچ کار نمیتوانند
پرداخت روزیکه قوت یومیه ایشان بزحمت تحصیل شود بولینعمت حقیقی خود
یعنی دهقانان رحمت میفرستند. رئیس کل در قلع و قمع دهقانها تدبیر کرده که بعقل هیچ جانوری
نمیرسد اگر تدبیر او بالتقدیر موافق شود رسم دهقنت و فلاحت از ایران متروک خواهد
شد و بعد از هر کس ملکی داشته باشد ابداً بآبادی آن اقدام نمیکند سهل است از مالکیت
آن هم تبری خواهد کرد. تا همه املاک لم یزرع باشند. و ایران بوادی غیر ذی زرع موسوم
شود. دهیمت این تدبیر را بالغهای غلیظه که ضمیمه آنست بیک شرح و بسطی باید
بیان کرد که با بیانات مجلس عامه مطابق باشد و آن بیان از حوصله این نسخه خارج است
از وقتی که این بی نظمی و ظلمهای آشکار در صفحات ایران ظهور کرد احتیاجات
ملکیه این دولت درمیان مردم توزیع و تقسیم شد انتظام و انتعاش ممالک
محروسه بجهالت

بحند

چنین که گفتن نیست بعهده صنف خبازان موکول گردید نرخ وکیل نان باراده
و میل آنهاست. هرچه میخواهند از کیل میکاهند. و بر نرخ میافزایند و احدی
را مجال حرف نیست. قرص نانی که از تنور طلوع میکند به منبر میروند و بعرشه منبر
میروند عنوان سخن میکنند سخنشان همه از عصیان آدم است و شجره منهیه و
عوض شدن بذر گندم قدیم و قدوم گندم جدید. که اگر آن گندم آدم را از بهشت
عدن بیرون کرد این گندم آدم را با اجر شهادت بجنت خلد داخل میکند.
ناگاه از سکته شوق بانک یا بشری یعقوب میرسد که نانهای لیته
کن ده میوه دو دکانها گشته دسته دسته میریزند و زیرهای
نان را دهانیه جان میکنند
اگر روزی قرص معهود از افق تنور طلوع نکند. گویا طلوع میکند از مغرب
آفتاب. قیامت کاهی که طبیعت بد در دفع تقلبات این صنف که
بمنزله اخلاط ردیه اند قوت میگیرد و کارشان بعلی العمی رو باصلاح میگذارد
تجدید مجلس شورا خلط تازه تولید میکند که طبع بد بکلی از دفع آن عاجز
میماند. و اختیار خبازخانه چند درجه از آنچه بود بالاتر میرود
ضبط ثلث مال اموات که اکثر منسیه است همه قباحتها را از نظر اولیای
دولت ایران ستر کرد. این اوقات بر ضبط املاک مردم که
در معنی لغو کردن رسم زراعت و دهقنت است همتی گماشته‌اند
و تطالیه خبازخانه اختیار کامل داده‌اند که بارسیر بزنند و دوره اتباع ...

از جمیع دهات اربابی که صاحب آن معین است مثال دیوانی آن شخص صورت
عمل محو اهند و صورت آبادی را محو میکنند. که صاحب ملک حاصل زرع را
بدیوان تحویل کند. و مخارج سال خود را از محل سئوال تحصیل نماید. در این تدبیر
وجهی متصور نیست. جز اینکه رئیس کل خاطر پادشاه را فریفته کرده که دهات آبادرا
متحمل ویران و لم یزرع کند تا شبیه خالصه شود و لضبط دیوان درآید

خباز
خیرخواهان دولت اظهار غیرت کردند ولی بالمآل قدرت ایشان با اقدام
خیرخواهی مقاومت نکرد اعتضاد السلطنه با عینک دوربین و سمعک عقل
و علامت حزم ادوات منظم الیعمل مأمور شد. اعتضاد خبازان را بالعالم امر دید و از
شجرهٔ گندم آیت نهی شنید از در استغفار بر آمد و استعفا کرد

سارق اصفهان قیمچی کش آمد و نان لواکش آتش سوزاند آدم تنور را انداخت مرده کرد
بگور کشید چاره نشد او زیر راه نهادن پیش گرفت که ساعی او آب نهادن شودن
بود و مهتابات بکر بیمودن. لطمهٔ مقرر نافع نشد. طریق خاموشی پیش گرفت و
بخواب خرگوشی رفت

ارکان ولایت اعیان دولت را شفیع آوردند که عمل نان از اداره آقا جناب
آقا مستثنی شود. و یکچند نظم این کار بعهده جناب طبیعت مقرر کرد تا تذکر لوح ضمیر
پادشاه از کدورت این مهم جزئی صاف اصلاح آن در خبط و خطاهای کلی الیاب
رشیم

ترضیه بود تصفیه شود و صفحه نان از سیاه لکه‌ها که میرزا موسی در صفحه ری پراکنده
بود صاف و ساده کرد.

جواب مصلحت اینان بمقتضای یک مصلحتی باز باراده آقا و گفتگوی مجلس منوط
گردید. رقعه ابلاغ منتظر رشد مجلسیان حاضر شدند. صدر مجلس بقعود جناب
صدارت پناهی زینت گرفت اهل مجلس برکوع رفتند توده کاذبه سجود کرد پوزه
بخاک مالید آنچه در کوزه بود لطراوید. شمیم القوزه مشام مجلسیان را العطر کرد
برادران لسان الملک مشک و عبیر ایثار شد. دین خود را ادا کرده از حق نعمت اباکرد
دیباچه کتاب ابابکر را بذکر صدارت جناب آقا مشحون نمود. این مجلس مرکب است
از اجزای متفرق الخیال و متشعب الاحوال که مسافت میانه دل و زبان ایشان
را نه آفتاب مساحت کند نه باد شمال. انتخاب آنها باستحقاق نات ثقلی است
نه باستحقاق عقلی در این مجلس آن رأی مستحسن و مصاب است که از مصلحت
عمومی خارج باشد. اعضای مجلس بجناب آقا ناسی هستند. هرکه ناطق
بود صامت شد. بفاصلهٔ یک ساعت علامت استنطاق ظاهر گشت.
یعنی از دست جناب آقا حرکتی احساس شد. معاون الملک بقرائت
دریافت. درخواست تشنگان مجلس را بنطق خود که از عین الحیاة
ریاست سیرآب بود شربت آبی دهد. رئیس بوالفضولان چرمله
عصر دبیر فراهان در کمین بود و تیر فراوان در ترکش داشت نخستین تیری
که از شست او جست بدست معاون نشست. بیچاره معاون سنگ را
بدندان گرفت

واشک بدامن ریخت و رو بآسمان کرده گفت. خدایا تو میدانی که حمله حرمله
از روی لجاج هم کاریست. نه احتجاج عقلی جنگ مغلوبه شد. چوبهای تیر حرمله
همچنان در هوا منتظر بود و باعضای اهل مجلس زخمهای منکر میرسانید منظورات
اقدس در جنگ اول شهید شد. معلومات مجلس علائی اعلی رسید. بارگاه قدس
جای ملال شد. وخواص حضرت آشفته حال شدند. آخر الامر تشنگان را دلف
آب کرج و وصول پرواة و نظم کارها و ظهور حضرت قائم علیه السلام کردید
امر ملوکانه شرف نفاذ یافت که این مسئله بکلی مسکوت عنه باشد. الهم مگر بدخلقی دیوانیان
اورا اصلاح کند. دولت ایران از رحمت ناگوار مرتب یافتگان که هرگز اسباب
اصلاح آنها نیست
نیکنامی باد شاه و ترقی مملکت بوده اند آنقدر متأسف نیست که از عدم رحمت
این جریان متأسف است آه ازاین قوم بی حمیت بیدین که در برهمی اند
شاهنشاه روشن ضمیر عدیم النظیر بعد از آنکه تدبیر را از همه جهات منقطع دید
پای بر بساط جناب احدیت زد و دست بذیل خدای عز و جل بزرگ ائمه ایام را
مدار هجرت کرد و بعزم آن دیار که دار نصرت است همت فرمود که تولای یاریان
در جذب خیر کمند رستمیست و در دفع شر جوشن داودی. تا مگر آفتاب بخت
از مطلع دیگر جلوه کند. و انضمام ملک بامداد ملت انتظام گیرد که مغرب هر افق
مشرق افق دیگر است. تا تلقین دولت را به مشئوم حقیقی سپرد چون این قتل بمنزله
لوث راجع بود. شخص خاص را بعوض قصاص نخواست.

۶۴

سال تحریر این مجسته تقریر که از روی حساب اسلامیان یکهزار و دویست
و هشتاد و هفت از هجرت حضرت خاتم و مفخر بنی آدم گذشته در تمهید اسباب
سفر تاکیدی رفت این تحمل مشاق و قبول مالا یطاق در جنب خطرات
حضر بس سهل بنظر آمد. عزم ملوکانه که اصل مطلب بود باعلام دولتی سجل
شد. مقرر گردید مجلسی تشکیل یابد. اعیان مجلس در حوزه گفتگو حاضر شوند
و از فروع مطلب و فضول مسئلت هر آنچه را مقرون بصواب دانند در حضرت
اعلی عرضه دارند و غایت میل جناب آقا و رنز و عمر قوهٔ کاذبه بی
بصرانرا مجبور کرد. و صاحب نظران را مجبور. که محکمات عزم ملوکانه
به متشابهات نازله خود نسخ نمایند. رئیس بوالفضولان حرملهٔ عصر این
شهر آشوب که شهوت کتابچه نویسی شهره است. و برای شیخ حسین آباد
و تخم دبیری کتابچه مخصوص نوشته دامنی بکمر زد مشت گلی آب گرفت
دسته گلی باآب داد مکتوبی جسربسته بحضور اقدس فرستاد که در مثالب
و معایب این سفر بود. پیداست که از شوره تسلیم نزاید و از سموم مغل
نسیم نیاید. پیش از آنکه منظورات او معروض افتد خط دید و خط کشید.
با تقان و شهود پیوست که شقاوت حرمله متعدیست و از وزیر علوم
لازم زیرا که امتناع وزیر علوم از التزام رکاب همایون تنها خود او را
از سعادت این سفر محروم کرد. و حرمله ملعون همه کس را ممنوع میخواست.
ارباب فراست فرصت یافتند. سوی شادروان دولت تاختند از قوهٔ بد
عزم ملوکانه

و محسنات این سفر فصلی بقلم آورند و رمزی چند بسلاست آب و صفای
دُرّ خوشاب که نمونه از مکنونات خاطر همایونی بود در روی درج کرده بعرض رسانیدند
از رشک بیان و بنان اینان اگر شکر بسنگ خزید و گهر بسنگ عجب نیست که آن
سخنها را تلخی ده شکر بود و خجلت بخش گهر. استغفر الله لما قد مضی واسئل
الله العصمة فیما بقی

بر هوشمندان دقیق النظر پوشیده نیست آنچه در این اوراق ثبت افتاد
بذمایم صفات راجع است نه بذوات سامیه. بر بند چوبی اگر آسیب زند
بر بندگی چوب زد بر گردن زد. از این گرد و غبار که از اسب تازی وزرای
مرخص برخواسته دولت ایران در ظلمات بسیار تاریکی محبوس است.
اگر وقتی راه خلاص برای او پیدا شود دشمنان نظم و قانون جهدی دارند
که از طرق عدیده آن را مسدود نمایند هیچیک از سلاطین عهد بعد پادشاه
ایران در ترقی دولت و تربیت رعیت سعی و تلاش نکرده. ولی از
سعی تلاش او ذره در ترقیات مطلوبه پیشرفت حاصل نشد بلکه
قوت و قدرت دولت تنزل کرده و نتیجه معکوس داده و سبب آن آنست
که وزرای مزبور هیچوقت راضی نمیشوند راه منصب و مداخل و استقلال ایشان
بواسطه وضع قانون مسدود شود

اگر وقتی باصرار و میل پادشاه بمتابعت قانونی اقدام کردند باخذ اصول
قانون و ترتیب قوه حکمیه در قوه اجرای حکم نپرداختند. بلکه تمامی حواس
خود را مصروف

داشتند

داشتند بتقلید فروعات و بی اعتنائی باصول و اشتباه اصول بفروع تا
به پادشاه معلوم کنند که دولت ایران بالطبع از قبول کردن قانون قاصر است
و از اجرای آن عاجز. غیرت حق شناسان اقتضا کرد که شاه را از شبهه
برهانند و ببرهان عقلی روشن کنند که دولت از پذیرفتن قانون
و اجرای آن عاجز و قاصر نیست. و مدلل دارند که انتظامات دول خارجه
بیک نظمی بالاتر از آنچه بالفعل در ایران موجود است سبقت جسته و
بهمت اشخاص باغیرت و هیئات مجتمعه مردمان بغرض همان بی
نظمی باین انتظامات متبدل شده. هنوز عنوان این مطلب نشده
خودخواهی و نخوت وزرای حق ناشناس یک مشتی بچانهٔ آنها زد
که صدای آن مشت بگوش عاقلان ایران رسید. و پایشان بیند
شفقانه داد. که من صمت تلخی همان صدا تاکید کننده شد پادشاه
را که پای خود را از دروازه طهران بیرون نگذارد. و ببیند دولت عثمانی
که در آخرین درجهٔ ترتیب بود از چه تاریخ دو ثلث رعیت کردستان
و عربستان و سایر بلاد ایران را با بلیت عراق عرب دعوت کرده
و با مظالم حکمرانان ایران به ستوه رسید. که هوای نامناسب و
بادهای سموم عراق عرب را بر ییلاقات خوشگوار آب و هوای ایران ترجیح
داده اند. بعد از آنکه باد سام بر ایشان بوزد و معلوم شد اصول دولت عثمانی
در طبع آنها چه قوه احداث کرده که متدرجاً اقوام و عشایر خود را بآن دیار جذب
می کنند. و در حکومت حالیه ایران تعدد ملیت را در لیست یک مبلغ

دعوت و

بعاملین جور مقاطعه شده چه اثریست که علی الاتصال رعیت ایران را ببلاد عثمانی میفرستد توفیر دخل عراق عرب بجائی رسیده که مهمات حربیه دولت عثمانی در حمله‌ئی که بایران خواهد آورد فقط از خرج عراق عرب تحصیل میشود مجاورین عتبات عالیات هرگاه اعلیحضرت شاهنشاهی را در مقام محض تحقیق به بینند فراریان ایرانی را باسم و رسم از سان حضور شاهانه میگذرانند و فواید سواد عشره را که سواد سیزده دولت ایران شده در پیشگاه مبارک تشریح خواهند کرد. وچند نمره هم از روزنامه شرقی که پیش هندیان مجاور و سایر رعایای انگلیس یافت میشود با ترجمه چند فصل از روزنامه‌ئی زورا که در بغداد منطبع شده بنظر انور میرسانند تا آنچه در این اوراق ثبت شده بغرض شخصی کاتب حمل نشود.

در روزنامه شرقی وضع حالیه ایران را بعهد ضحاک تشبیه می‌کند و میگوید سلطنت ضحاک باز از روی یک قانونی بوده و ظلم او حد و نهایتی داشته اما سلطنت ایران بعبث بی قانونی و ظلمهای بی‌نهایت ممالک ایران را مثل یک بیشه کرده پر از جانورهای درنده که طبعاً در قصد یکدیگرند. وجود این جانورها اختیار را از ید قدرت پادشاه بیرون برده اطمینان مالی و جانی را از جمیع خلق ایران سلب کرده است

در ذیل همین فصل میگوید ملت ایران از سنگینی جسد علمای بی‌عمل و زاهدان ریا طلب بمرض کابوس مبتلا شده بمرتبه‌ئی بیحرکت است که در این ظلمهای بیحد و حصر

ولیس الذئب یاکل لحم ذئب
و یاکل بعضنا بعضاً عیاناً

که رفع

که رفع آن فقط بعهدهٔ ملت است بهیچ حرکتی تا در نیت ریاست کلیه ایران بعهدهٔ عاجزانه قهری مفوض شده که طبع جامد او وجود حیوان و انسان را بر وجود کلم و بادنجان رجحان نداده. ساحت وسیع الفضای ایران را برای اهالی مملکت مثل زندان کرده و خود در یوسف آباد که خطیره قدس و محل انس اوست بغرس اشجار مشغول است و هنوز نفهمیده که تکلیف بالفعلی او پرورش نهال انسانی است. عیب هیچ آدم بی‌ثمر را بالجدّی بزرگ و وسیع میدانیم که اگر در امور دولت ایران هیچ نقص نبود میگفتیم همین یک عیب برای سدّ راه ترتیب ملت و ترقی دولت کافی است. میگوید قوّه حربیه که بمنزله روح طبیعی و حرارت غریزی دولت است در ایران بمرتبهٔ ضعیف و مبهم است که نمیتوان فهمید دولت مذبور حفظ داخله مملکت و دفع حملهٔ خارجه را بچه وسیله خواهد کرد یا بوسایل آسمانی و مواعید صادقانه میرزا نصرالله خان.

[illegible]

میگوید وزارت امور خارجه مفتاح کشف معالی حقیقیه دولت و مظهر جلال و قدرت پادشاه است. این وزارت جلیله هم از صورت پادشاه حکایت میکند حسن و قبح آن فوراً در خارج اثر می‌بخشد. و آن اثر بلا فاصله بملت برمیگردد پادشاه ایران الحق از وسعت و رونق این وزارت بهیچوجه مضایقه نکرده اما از آن وسعت و رونق هیچ اثری ظاهر نشده چرا که وزیر امور خارجه را بوجاهت بیمانند طبیعی با مکنت و متموّل کرده و همه جا خود را بیک صورت بنظمی نشان میدهد که ما

نسبت بشان سلطنت ناقص و مقرر است . و هم نسبت بمصلحت دولت . در آنجا اشخاصیکه از طرف دولت ببلاد خارجه انعاث میشوند . این وزیر با تدبیر جمعی را اغوا و اضلال میکند با آماده کردن یک مبلغی که مخارج او بر سم تعارف تأدیه نموده . بحکم استحاره جعلی قرینه مأموریت باسم آنکس بیرون می آید که مبلغ تعارف را زیادتر و زود تر ادا کند . از این مأمور در ترتیب امور سر کوله و اجرای مراسم ادبیه و تسویه مهام پولتیکیه تکلیف ساقط است . و تکلیف لازم الادای او ترضیه طلب کارانی است که از ابتدا تا انتهای مأموریت برای او بهم خواهد رسید و غالب آنهائی میشوند که باسم و اعتبار دولت یا محض ترحم و تفضل بامر مأمور دستگیری کرده و میکنند . و آخر مترالیا ظهور میکند جمیعاً از متولدات این حسن و قبح تازه است که نفسانیت ایرانیها اختراع کرده و بالفعل آن قشوی ماده است .

میگوید پادشاه ایران در علم و اطلاع بر فواید نظم و آبادی و نتایج عدل و انصاف سرآمد همه و شخص اول و فرد اکمل ایران است . و در بالاترین درجه سبع واقع شده معهذا این هفت نفس مشته کرده و میان علم و عمل پادشاه جدائی انداخته و امر بجائی منجر شد که اگر یک بی ترتیبی قسی القلب مملکت را ویران کند نفوس آن مملکت را بهلاکت رساند همین شخص بهمین هفت نفر و مبلغ جزئی که بحضور پادشاه میفرستد سالیان دراز در آن مملکت حاکم مطلق بود .

میگوید بیلونیت علم و عمل پادشاه . صنعت تصنعت و عمل باکه نتیجه علم و قدرت است

[illegible]

برده

بی دستوری برده و نظامات ملکیه و معاملات حسنه نا مرعی گذاشته و امور را بهوای نفس تفویض کرده تکالیف دولتی را از میان برداشته پادشاه در خاک ایران که خانه موروث اوست بآدمی میماند که خانه بموعد معینی کرایه کرده باشد تعمیر خانه را از تکلیف خود خارج بداند .

در مقاله دویم میگوید تمام اهل ایران یا ظالمند یا مظلوم و مظلوم ترین آنها پادشاه ایران است که در خانهٔ خود بکرایه نشینی قناعت کرده و جمیع ظالمان قوی پنجه با معاهدات خاصه همتی گماشته اند که قبل از انقضای موعد او را ناچار کنند به بیرون رفتن .

در مقالهٔ پنجم وضع حالیه ایران را با اواخر سلطنت هندوستان مشتمل کرده و میگوید در این اواخر حماقت هندیها بدرجهٔ رسیده بود که از همه اسباب دست کشیده و در پی القاب افتاده بودند . و بیشتر این لقبها وقتی اعطا شد که از سلطنت هندوستان فقط اسمی باقی مانده بود . همان سال که از همه طرف بدولت هند ادبار زور آور بود لقب اقبال الدوله بمن دادند و در سر القاب بمعنی زن و مرد هندوستان یک ازدحامی داشتند که از حوصلهٔ حروف تهجی خارج بود .

هم در این مقاله میگوید خلق ایران مرکبند از ارواح باطله و نفوس عاطله و اوهام کاذبه و ملکات ذمیمه . اطفالهم فی الوجه مثل شیوخهم . و شیوخهم فی العقل کالاطفال . همچون کودکان که هنوز آیینهٔ روح ایشان از قعر خاک

و آب بدن بیرون نیامده. نفوس این ناقصان نیز در غلاف ابدان
معمو است و تراکم ظلمت وجود ایشان بمرتبه ایست که مانع از تجلیات ربانیت میشود

هم در این مقاله میگوید تربیت عمومی ایران بعهدهٔ ناقصانی چند مقرر
است که جوانان با استعداد ایران را که قابل آموختن هر نوع حرفت و
هنرند بیک اجرت جزئی اجیر خود کرده اند. از طلیعه صبح تا غروب
همراه خود راه میبرند و با نها آداب بیکاری تعلیم میکنند از تعلیمات عمدهٔ
آنها یکی اینست که راه عبور را بر آینده و رونده سخت کنند و به محض
خوش آمد آن احمقان مردم را بایستادن مجبور نمایند و در دعوتها میان
مهمان و میزبان مایه عداوت ابدی شوند. همین که روزگار جوانی اینها
بدبختها بسر رسید، عذرشان خواسته است هنر و حرفتی هم تحصیل نکرده اند
لذا باید میشوند بگدائی.

حسنات اینعمل را اظهار اعتبار و حشمت است یا القای خوف و دهشت
در نظر روسای ملت ایران نیز از مستحبات شده. در کوچه های شهر جار و
جمعیت علما بعنوان اینکه شعار العلماء است کار را بر مردم مشکل تر کرده
در رد این بحث که نصف خلق ایران را در پایان عمر و ختم نوکری
ناچار میکند سئوال رجال دولت و روسای ملت ایران هنوز جوابی
مکرر نکرده اند که در مقام مسئولیت میتوانند بگویند جز اینکه بر سفاهت
خودشان که سالها در شبهه بودند اذعان صریح کنند

دهم در این مقاله میگوید معارف ایران را که دیده ام یا مداد که از خواب

برمیخیزند

برمیخیزند با بخت خواب آلود و تردیدی که در حرکت و سکون خود دارند
لذید میشوند از ملاقات رئیس کل و خصوص بنمایده و تصدیق بالتصور و انکار
بدیهی و تصویب اعمال بین الفرق. ریاست کلیه ایران هم غالبا در چنگ
شیخ حیله و رئیست که از فرط ظلم و شیطنت مایه و مکنتی بهم رسانیده و بقوت آن
و مکنت و حیله ها که در علم حفظ آن بکار برده پادشاه را بحسن کفایت و بی
طمعی فریفته خود کرده و تا پادشاه از این شبهه بیرون نیامده مردم ایران
را از اطوار نا ملایم این رئیس خلاصی نیست.

در مقاله دوازدهم که صنایع مزبیه هر مملکت را تعداد میکند میگوید در
ایران صنعت جدیدی اختراع شده که چانهٔ همه فرنگیها میباید بفهمند و آن صنعت
ساختن یکجور نردبانی آسمانی است که در او اسبابی تعبیه شده بمحض آنکه پای
آدمی باولین پله این نردبان برسد خود را در پله آخرین می بیند و این
نردبان هیچ جا یافت نمیشود مگر پیش وزرای نوخواستهٔ ایرانی.

در مقالهٔ پانزدهم میگوید. متقدمین از حکمای طبیعی برای حسیه
منشاء هوای مسوزیه را هر جبه مشرقی است از سواحل رودخانه گنگ پیدا کنند
و هر جبه جنوبی است از اعالی بلاد یمن. متاخرین بر آیند که در این اعصار
هوائی که حافظ مرض است و موذی ترین همهٔ هوا ها میباشد هوای ایران است
که جمیع ایرانی در قوق و مردهٔ متحرک کند. و بالفعل ممالک ایران بمنزلهٔ یک شخصی
است که برای دفع اخلاط ردیه دوای قی خورده ضعف بنیه یا غلظت
خلط او را از استفراغ

بالغ شده. ملک ایران در این بیماری شدید و حالت احتضار که بدیت
بروح از عالم ارواح صدائی می شنود که رجعت موکب همایونی کاشف از معاد
جسمانی است و ورود مقدم مبارک پادشاه از واردات روحانی. بطرب طبل
و داد از موجبات معاد است. ان الله لبالمرصاد. صادر اول و نخستین چیزیکه از ارادهٔ
علیه ملکانه ظهور خواهد یافت وضع قانون عدل است و جمیع وزرای مرخص منکران
معاد بر اعتقاد قدیم راسخند. و میشاه اخروی قایل نیستند. که طبع ایران از
پذیرفتن قانون قاصر است. و اکثروا فیها الفساد
دو چیز موید اعتقاد ایشان شد. اول جلوهٔ زحمات آنهاست که در این غیبت
کبری ممالک محروسه مخروبه شده و صدائی از کسی بلند نشده. دوم مساعی مشکوره
سرکار در ترتیب سواری و صید افکنی و تنفر وجود مبارک از مقر سلطنت
برسم معهود و شیوهٔ مألوف و توجه خاطر اعلی بتفرج اطراف و صیدگاه های معروف
که تقدیم این مشاغل مهمه بی شک سبب تعطیل مهام ملکی و ملکی است و تفویض کار
بوزرای پیشین
الحق نمی شود اگر سفر پادشاه زیاده از پنج ماه نبود و در این مدت
متصل سیم تلگراف دم از برات شنیده که از اردوی همایون میرسید اسباب
حفظ ممالک دایمن ساکن بود و الا ظلمهای وزرای مرخص رشتهٔ این نظم
جزئی را هم از هم گسسته بود.

ما لحاظ

مالیجا طر بیا آوریم سفر افغانستان مرحوم محمد شاه را که از یکسال متجاوز بود
مالیات بقط میرسید مهمات حربیه بهرات میرفت. همین پادشاه بسمت ولیعهدی
و صفت سلطنت با هدایای نیکو. نیکلا امپراطور روس در کنار ارس پذیرائی کرد
وکلای دولت که مقیم دارالخلافه و متصدی امور جمهور بودند در ازای خدمات مذکوره
خود را مستحق هیچ امتیازی نمیدیدند. بلکه تشویش خاطر داشتند که شرط خدمت
کما یجب تقدیم نشد.
ثانیاً سرکار مرخص و بزیارت خانه مکه رفت یک مدتی مشغولیت صید
حرم او را مجال رجعت نخواهد داد. و این خودگی علامت خوبی است بر استقامت
خاطر پادشاه و جمیع وزرای مرخص و خلاص دولت و صحت مزاج ملک و قوام
ملت و نفاذ احکام عقل و نسخ فتاوی نفس و آسایش رعیت و آبادی
مملکت تا در میانه خواسته کردگار چیست   شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

(در طهران تحریر شد)

محض اداء مراسم تبریک و تهنیت جلوس میامن مانوس جان
جان نثاران ایرانی نژاد تشکرات صمیمانه ملی را بعرض عاجزانه
تقدیم خاکپای مبارک نموده پاکیزه یزدان مهربان را سپاس گذاریم
که دعای ایرانیان را پس از قرون متوالیه اجابت فرموده از مقدم
فرخنده عنود آن یگانه گوهر تابناک آفتاب اقبال ایرانیان از افق
سعادت طالع

گردید و تاریخ وطن مقدس تازه گشت. روزگار اندوه و نکبت که عامّه
مملکت را فرا گرفته بود سپری شد. و ایام سعادت و فیروزی میسّر آمد. شکرانه
این نعمت عظمی جانهای نالایق خود را آماده تقدیم آستان مبارک داشته
امّا از عدم لیاقتش شرم داریم. زیرا که جان چه چیز است که بهر تو فدا توان
کرد. هزاران سپاس یزدان پاک را که وجود مقدّس را از نکایت
امکان محفوظ فرموده تا این وطن مینونشان از خارستان ظلم و اعتساف
گلستان شد. و این بیچاره زرتشتیان که در ودیعه نیاکان پاکند در
مهد فراغت غنوده در عرصهٔ مساوات قدم زنند. همواره از یزدان مهربان
مسئلت مینمائیم که آفتاب اقبالت تابنده و نام مبارکت در تاریخ ابنای ملک
سرلوحهٔ افتخار ابدی پاینده بماند جان نثاران شاه پرست انجمن خیرخواه زرتشتیان

بتاریخ ۳ رجب ۱۳۲۷ در ابتدای جلوس
اعلیحضرت سلطان احمد شاه
خلّد الله ملکه و سلطانه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن ارشدنا بالحمد والصلوة علی نبیّنا صاحب لواء الحمد والمقام المحمود
والسّلام علی اوصیائه خلفاء الله الملک المعبود. و بعد چون بوجه
دلخواه و کامل مکمّل در هر جزوی از اجزای زمان بل در هر قطری از اقطار دایرهٔ امکان
مراتب تکمیل که مقصود الله از ایجاد عباد است صورت وجود نمیگیرد. و بدون مبلغی بالغ
در هر دوری از ادوار دوران بل در هر بقعهٔ از بقاع اقالیم جهان حکم ترویج و بلوغ رسالات
معنی امکان نمی پذیرد. بنابر علیه بر حکیم علی الاطلاق که معالج امزجه الفس و آفاق است
لازم است که در هر عهدی از عهود عوالم امکان. و هر شهری از شهرهای اقالیم زمان
و مکان مادهٔ قابلهٔ استعدادی را خلعت وجود ارزانی دارد. و ابلاغ احکام که لازمهٔ
ترتیب جمهور لازم و ممیز استعدادات مستعده خواص و عوام است بگمارد.
همواره سلسلهٔ اکمال و تکمیل ساری. و پیوسته با معین ابلاغ و تبلیغ که اصل اصول
مضمون ترتیب است در جویبار وجود جاری باشد. و چون مطلع طلوع
کوکب این مقصود بجز از مشارق الانوار نبوت و ولایت ممکن نبود.
و شاهد دلارای این مطلوب بجز از مرآت حقایق نمای ذوات مقدسه رسالت
و امامت صورت ظهور نمیپذیرد. چرا که نفوس قدسیه ایشان مجمع البحرین قدیم
و حادث و برزخ دو جهتین ظاهر و باطن است لهذا بقای این سلسله ببقای
آن ذوات مقدسه منوط و ﴿انّا نظر فی کل زمان﴾

بر آن شاهد است. باقی و دوام نشأهٔ این افاضه را مبدأ قول نحن صنایع
الله والناس صنایع لنا. دست جود آن نفوس اقدس در محافل وجود
ساقی است و لذا او تا تیکه مظاهر تامه و هیاکل مخصوصهٔ ایشان بحسب ظاهر
مرئی و محسوس نباشند ظهور انوار و بروز آثار ایشان در سایر افراد ایشان
علی‌قدر تفاوت استعداداتهم لازم است تا سلسله مفروض و منقطع نگردد
و فیوض غیبی بتوسط معادن انوار لدنیه بعموم عالمیان رسیده باشد
و سالکان مسالک دین مبین، و طالبان طریقهٔ انیقهٔ حضرت سید المرسلین
صلعم. کمل الوسائط لفرط محویت و کمال تخلق و تأدیب باخلاق
النبی و آداب الولی در انبیا و اولیای سالفه محو و فنیستی دانسته
در حقیقت بمتابعت اوامر و نواهی ایشان بآن ذوات اقدس و نفوس مقدس
مناسبتی میباشد. و همچنین هر یک از اولیای مذکوره را در عهود خود تعیین
نواب و وکلا باطراف عالم و اصناف امم واجب است که در ابلاغ احکام
الله بجمهور انام و توضیح طریقهٔ حقه و لوّیه بر خواص و عوام کردیده.
حجة الله بر عالمیان تمام کردیده و ایشان هم بتبلیغ مامور تا بیان الحق مقام
کرده باشند. و از حین ظهور حضرت آدم الی الآن بداینه و نفا
بنفس این سلسله علیه بنهج سطور در روشن مذکور جاری بوده. و هکذا الی حین ظهور
خاتم و مولوم الموعود و القائمة المشهود و اول سنة العود. بناء هذا المقامات
بر فقیر حقیر نور علی ابن فیض علی نعمة اللهی که در این عصر و زمان در سلسله علیه معصد فوق
الکتاب بشرف ارشاد مفتخر و مباهی و در اجرای آن بنهج حق مستوثق بالطاف
الهی

الهی لازم و متحتم است که ذایع بدایعی که دست ارشاد اولیای سلف در گنجینهٔ
خاطر اخلاص مظاهر نهاده. و ابواب فیوض که برکت نفوس قدسیه ایشان
بر چهره ضمیر حقایق تخمیر گشاده بمراد مستعده و استعدادات قابله وجود ابلاغ، تا
طالبان رحیق تحقیق را از آن صهبای فرح بخش لبالب ایاغ نموده هر یک از سلاک را
که قابل انوار رسالت و لایق آثار ولایت مشاهده نماید بدلالت جد و جهد ابواب
ارشاد را بر چهرهٔ او بگشاید، و او را نیز با هدای طالبان طریقهٔ حقهٔ مرتضویه
و سقایت متعطش زلال اسرار ولویه تعیین نماید. بمکن که از عهدهٔ حقوق
ابلاغ و تبلیغ بر آید. بالجمله در این اوان همیشه اقران عالیجناب قدسی
القاب فضایل و کمالات اکتساب عمدة السالکین و زبدة الموحدین
فرزندی آقا محمد جعفر ابن حاجی صفرخان قراگوزلو که مدتی است مدید و عهدیست
بعید که بارشاد حضرت ولایت نشأن تجرّد نشان سلالة العارفین و زبدة
الواصلین فرزند ارجمند حسینعلی شاه شرف هدایت یافته در زمرهٔ ارباب
سلوک در آمده، و در هر باب وظایف فقر و تجرد و سلوک داشته
در عتبات عالیات عرش درجات وارد حضور و منظور نظر حقانیت
منظور شده چندین اربعین را بملازمت حضور و مواظبت ذکر مدام
و فکر تمام قیام و اقدام نموده و مورد التفاتات لدنیه طریقهٔ حقه خیر الانام
کردید. و جمیع اطوار و اخلاق او را بمیزان تحقیق سنجیده آثار کمال
بر ناصیه احوال او بمنصهٔ ظهور رسید و الحق بنا بر نص. موتوا قبل
ان تموتوا او را از جمیع رذایل دنیه نفسانیه برده

وباخلاق حسنهٔ ملکوتیه زنده یافت. حسبةً لله ترخیص اورا بارشاد سایر
عباد برخود لازم و مجاهدهٔ اورا در اجرای طریقهٔ حقهٔ علویه متحتم دانسته بتاریخ
۲۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۷ در ارض اقدس کربلای معلی مشارالیه را بمعارج
معارج عز و علا بتفویض شغل ارشاد موقع امتحان و ارتقای حضرت
مولا نموده. بین السالکینش بخطاب مستطاب شاهی مخاطب و در
زمرهٔ العارفینش بلقب ارجمند مجذوبعلی شاه ملقب گردانید
که بعنایت الله تعالی گمگشتگان سرای ناپیدای طلب را حسبةً لله
براحت ارکت نفس و هوا راهنمائی بصراط مستقیم طریقهٔ حقهٔ علویه
نموده و باجازهٔ اذکار خفیهٔ قلبیه و حضرت افکار علویهٔ ملکوتیه ابواب
کلیات و طریق افاضات را بر چهرهٔ قلوب عشاق حضرت مولا گشوده
دارد. از آنجا که براهین محکمهٔ عقلیه و نقلیه جمیع اطوار نفلیه طلدل آثار
علویه و تمام آثار ملکیه پرتو اضائهٔ انوار ملکوتیه است که صورتی در زیر
دارد آنچه در بالاستی. و در هر قرنی از اقران. و هر آنی از اوان
در حسب صورت نبی از انبیا مأمور برسالت شد یکنفر از اولیای حق
را نیز همراه خود برده اند. هرگاه خلیفه براو رنگ خلافت ناطق باحکام ولایت
فرموده خلیفه مصاحبتی را نیز براسرار او آگاه نموده اند تا بمعاضدت و موافقت یکدیگر احکام آلهیه را
جاری و در اثبات حق یکدیگر را یاری نمایند. چنانچه کلمهٔ مبارکه. انا الصامت و محمد الناطق
براین مدعی برهانیست ساطع. فی الحقیقه مراتب نبوت و ولایت در یکدیگر مضمر و مدغم
و احکام ظاهر و باطن باهم توام و متظاهر. تا بید این انوار مجمع البحرین حدوث

وقدم

وقدم و بر جریدهٔ این معنی کلمهٔ قدسیه. انا محمد و محمد انا رقم است.
لهذا در هر عهد و اوان و در هر زمان و مکانی که آفتاب تربیت ایشان مادهٔ قابله
انسانی را مستعد ظهور آثار رسالت و انوار ولایت کند. لازم است که بحسب صورت
دو مظهر ارشاد ممتاز و بمعنی ایشان را ابر وحدانیت سرافراز دارد. که ایشان
نیز باطنا معاضد و معاون یکدیگر و ظاهراً از یکی آثار رسالت و از دیگری انوار ولایت
جلوه گر باشد. و همچنین رشتهٔ این معنی از ازل باید متصل و در عهد ولایت
هیچیک از اولیاء از هم منفصل نگردیده تا در این اوان که نوبت ارشاد بمقتضای
کمال استعداد بفرزند ارجمند نیک سیر آقا محمد جعفر ملقب بمجذوبعلی شاه رسید
نظر بمتابعت آن سلسلهٔ سنیه لازم بود که یکی دیگر از فرزندان وحدانیت
توامان را که ظاهراً و باطناً که با من رالیه سمت مناسبت و قوت مرافقت داشته
باشد بمعاضدت او تعیین نموده در سلسلهٔ ارشاد او دلیل راه بحسب ظاهر و باطن در ارشاد
اصحاب راه و اجرای احکام آله باو متفق و همراه نمائیم. لهذا عالیجناب قدسی
القاب فضایل و کمالات اکتساب جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول
قدوة المحققین و خلاصة العارفین فرزند ارجمند آقا رضا را که او نیز عهدی
است بارشاد حضرت ولایت شأن تجرد نشان سلالة العارفین و زبدة
الواصلین فرزند ارجمند رفیع مقدار حسینعلی شاه بشرف ذکر و اجازهٔ فکر
رسیده. و آبیاری دهقان مواظبت ذکر دوام و مراقبت فکر تام گلهای
تجلیات صدق و یقین در ساحت خاطر مخالصت نظاهرش دمیده
الحق مستعد انوار ولایت و قابل بروز آثار کرامت است

بعالیجناب سامی الالقاب معاضد و متفق و همراه نموده بالاتفاق مأمور بارشاد
ارباب استحقاق کردیم که آقای آقا رضای مشار الیه باطناً مشغول ولایت و راهبری
و عالیجناب مجذوبعلی شاه مذکور ظاهراً در کار هدایت و راهنمائی و هرکس از
ارباب استحقاق را که عالیجناب مذکور طالب راه خدا و مشتاق لقای حضرت
مولا دیده اند دلالت بطریق حقه مرتضویه نموده بشرف حضرت ارشاد
پناهی مجذوبعلی شاه مشرف دارد. و خود معاضد و مشفق و همراه بعهد
بالاتفاق خود را مأمور بارشاد ارباب استحقاق دانند. پس آقا رضای
مشار الیه باطناً خود را مأمور بدانند. در راهبری و در اطوار سیر و سلوک او را
تنها نگذارد بلکه همواره بقوت ولایت باطنیه متوجه تربیت ایشان شده
در القای قوانین سلوک و دلالت بترک رذایل و کسب محاسن و مواظبت
در ذکر و آداب قصور نکرده درباره هر یک مساعی جمیله موفور بمنصه
ظهور آورد. و عالیجناب فرزند سعادتمند ارجمند آقا محمد رضا علیه حفظه صورت اجازه
خود را بتقدیم استخدمت مأمور و در اجرای آن مساعی مشکوره پذیرائی عرصه ظهور نماید
که بعنایت الله تعالی مثاب و ماجور خواهد بود و بواسطه تقدیم استخدمت ابواب فیوض ولویه و افاضات
علویه بر چهره خود خواهد گشود. جمهور فرزندان سعادتمند سالکان راه و عارفان آگاه از ارباب ارشاد
و سایر سلسله جلیله نعمة اللهیه عالیجناب مشار الیهما را حسب المسطور صاحب مقام هدایت و
ولایت دانسته در حلقه ارباب ارشادشان مقام و در زمره اولیای عالی مقامشان متقیم
دانند. عموم طالبان صراط المستقیم طریقه حقه مرتضویه و جمیع رهنوردان بادیه طلب مقامات
ولویه عالیجنابان مشار الیهما را هادی ناپیدای طلب رهنما و رهبر دانسته بارشادشان

دو لوی

و دلالت این طالب سررشته صدق و یقین و متابعت اوامر و نواهی ایشان خود را باشد
معضود ترین و طریقه ایشان را بدانید و نفخه نفس متصل بائمه طاهرین صلوة الله علیهم
اجمعین و رسالت و ولایت ایشان را ظلال رسالت و ولایت انبیاء و اولیای
پیشین دانسته بمواظبت اذکار و اوراد خفیه قلبیه ایشان خود را در زمره الذین
یذکرون الله قیاماً و قعوداً و یتفکرون فی خلق السموات والارض سلوک شمرده بمتابعت
ایشان در اطوار سلوک حکم محکم یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم
راهبری و سلوک دارند و بمتابعت ایشان در طریق حکم یبایعون فی الاسلام راه منهی و
متروک گذارند. که بعنایت حضرت مولا بهدایت ایشان بمدلول علیکم بحق الذکر
در حلقه اهل توحید در آیند. و بدلالت ایشان بمضمون فاسئلوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون ابواب مغلقه تجلیات غیبی و طرق بسته افاضات لاریبی را
بر چهره خود گشایند. والله الموفق والمعین انتهی. فی هفتم محرم الحرام سنه ۱۳۲۵

در دار الخلافه طهران ماه محرم جلوس تحریر شد

یوشیئل

آبادی یک ملک نسبت بمبلغ امتعه است که در آن ملک بعمل میآورند. آهن
وگندم. ذغال. الماس جزو امتعه هستند. اجناس امتعه در عالم تجارت از همدیگر
فرق ندارند فرق در مبلغ امتعه است

نمیتوان گفت آن ملکی که معادن طلا دارد یا آن ملکی که ابریشم بعمل میآورد غنی‌تر
از آن ملکی است که گندم یا تنباکو بعمل میآورد

هر ملکی که بیشتر متاع بعمل می‌آورد خواه طلا خواه گندم غنی‌تر از دیگران است
اینفقره را اهل ایران هنوز نفهمیده‌اند. از برای تحقیق آبادی یک ملک لازم نیست
بدانیم در آن ملک چه نوع امتعه هست باید پرسید در آن ملک چه قدر امتعه بعمل میاید
یک ملک از معادن خود سالی صد کرور تومان طلا حاصل میکند یک ملک
دیگر سالی دویست کرور تومان گندم بخارج میفرستد بدیهی است که این ملک آخر در
مقابل غنی‌تر از ملک اول خواهد بود.

شما یک معدن الماس دارید که سالی پنجاه هزار تومان اجاره میکنند من یک
معدن ذغال دارم که سالی هفتاد هزار تومان اجاره میکنند. پس معدن ذغال من بهتر
از معدن الماس شما است.

از این مطالب متفرقه هیچ معنی مفهوم نخواهد شد مگر اینکه تمام فقرات
این کتابچه را بدقت کامل تا آخر مطالعه فرمائید

درجهٔ مکنت یک ملک در مقدار امتعه آن ملک است.

درجهٔ ملک

هرقدر

هرقدر بیشتر متاع بعمل بیاورند. آسایش و قدرت آن خلق آن مملکت بیشتر خواهد بود
خلق سویس از خلق افغانستان خیلی غنی‌تر هستند. زیرا که در سویس بیشتر از افغانستان
متاع بعمل میآورند.

چه باید کرد که مالیات مازندران دو مقابل بیشتر از امروز بشود. باید تدبیری کرد
که محصولات آن دو مقابل بیشتر از امروز بشود. دولت روس صحرای ترکمن را چطور
آباد خواهد کرد. تدبیری خواهد کرد که امتعه آن صحرا روز بروز زیادتر بشود.

چرا اهل سیستان فقیر هستند. زیرا که متاع کم بعمل میآورند. چرا دولت
انگلیس غنی‌تر از سایر دول است. بجهة اینکه بیشتر از سایر دول امتعه بعمل میآورد
آبادی و قدرت یک دولت نسبت بمقدار امتعه آن دولت است.

اگر در ایران بقدر انگلیس متاع بعمل بیاورند دولت ایران بقدر انگلیس قوی
خواهد بود. اگر امتعه فرانسه بقدر امتعه ~~انگلیس~~ عثمانی تنزل بکند دولت فرانسه هم
بقدر دولت عثمانی تنزل خواهد کرد. بجهة آبادی یک ملک بجز تکثیر امتعه آن
ملک راه دیگر نیست

بعضی اوقات علی الخصوص در ایام سابق بعضی طوایف از
برای تحصیل مال بزور جنگ یا بطور دزدی همدیگر را میچاپیدند چنانکه
نادرشاه هندوستان و روس فرانسه را بقانون جنگ چاپیدند و ترکمن
بقانون دزدی خراسان را غارت میکرد. این قسم تحصیل مال رفته رفته
در دنیا کم میشود و بجز یک منفعت موقتی هیچ فایده ندارد.

راه تمول یک ملت نه در جنگ است نه در غصب اموال دیگران راه تمول
یک ملت منحصر باینست که زیاد کار بکنند . زیاد امتعه بعمل بیاورند . و زیاد
داد و ستد نمایند .

اولیای دول آسیا از معانی این اصول ساده همیشه غافل بوده اند در ممالک
فرنگستان بر هر یک از این اصول ساده البته پانصد جلد کتاب ساده نوشته اند
معانی این اصول را خیلی خوب میتوان بیان کرد اما جای بیان این اصول
را مدرسه میگویند

آنچه عقلای فرنگستان بعد از بیست سال درس و کسب تحصیل میکنند اولیای
آسیا توقع دارند بدون هیچ زحمت در چند دقیقه صحبت به نقل یاد بگیرند .
در عهد شاه طهماسب اداره امور دولت بر عقل طبیعی بود اداره حالیه دول
حالیه فرنگستان همه بر علوم است

در ادله دول فرنگستان هیچ نکته نیست که چندین سال درس و تحصیل لازم
نداشته باشد .   موافق علوم فرنگستان   . آبادی ملک یعنی کثرت
امتعه . رفاه خلق یعنی کثرت امتعه . معموری خزانه یعنی کثرت امتعه
ترقی و قدرت دولت یعنی کثرت امتعه . این مطلب را باید هزار بار تکرار کرد
زیرا که چندین هزار سال است که این حقیقت بزرگ از دایره عقل آسیا خارج مانده
است . چه باید کرد که امتعه یک ملک زیاد شود . این حرف جامع جمیع مسائل
آبادی دنیاست . علوم و تدابیر و اختراعات فرنگستان کلاً راجع
باین مسئله اصلی است

دول فرنگستان در دنیا هیچ مقصود و هیچ مأموریتی ندارند بجز اینکه بهر نوع
تدبیر و بهر قسم اجتهاد امتعه ممالک خود را زیاد نمایند . بعضی از شرایط تکثیر امتعه
در این کتابچه مختصراً ذکر شده . تکثیر امتعه و تجارت لازم و ملزوم یکدیگر هستند .
اگر کسی زیاد تریاک بعمل بیاورد و نتواند بفروشد از گرسنگی خواهد مرد .
از برای اینکه اهل اصفهان زیاد تنباکو بکارند باید بتوانند زیادی تنباکوی خود را
با امتعه دیگر معاوضه نمایند . تکثیر امتعه بدون کثرت داد و ستد بی حاصل
و خیلی مشکل و اغلب مضر است . تجارت اولین ثمر تکثیر امتعه است .
معنی تجارت در زبان علمی فرنگستان خیلی وسعت پیدا کرده مقصود
از لفظ تجارت فقط حمل و نقل و فروش امتعه نیست

زراعت و معادن و صنایع و طب و نقاشی و هر چیز دیگر و هر عملی که
از آن پول حاصل میشود جزو عوالم تجارت شده اند وقتی میگویند فلان
ملک بسیار تجارت دارد یعنی آن ملک زیاد علم و صنایع دارد زیاد کار میکند
زیاد امتعه بعمل میآورند و با ممالک خارجه زیاد داد و ستد میکند که در حقیقت لفظ
تجارت یعنی مجمع کل شرایط و اعمال آبادی

حرکات و ضیافت و جنگ و صلح دول فرنگستان عموماً راجع بفواید
تجارتی است . در امور ~~بعضی~~ دنیوی بجز تجارت کار دیگر نیست . مدار آبادی دنیا
بر رونق تجارت است . بدون تجارت زندگی خلق بعینه زندگی حیوانات
خواهد بود . دول آسیا از معنی و از قدرت تجارت هیچ اطلاع ندارند

در ایران جمعی براین عقیده هستند که تجارت ما با فرنگستان ما را فقیر و اهل فرنگستان را
غنی میکند. این عقیده دلیل کمال جهالت است. بچه دلیل
بصد دلیل که همه را باید در مدرسه یاد گرفت. در معاملهٔ موقتی یک شخص
با شخص دیگر ممکن است که یکی منفعت بکند و یکی ضرر. در معاوضت
معاملهٔ یک ملک با ملک دیگر حکماً هر دو منفعت میکنند. اگر ایران هر سال
بیست کرور تومان مال بروس ببرد و بیست کرور تومان مال از روس بیاورد
در این معامله هم ایرانی و هم روس منفعت خواهند کرد.

بچه دلیل. بدلیل آنکه این مطلب را در هزار مدرسه فرنگستان با هزار جلد دلیل
اینطور ثابت کرده اند.

در انگلیس ذغال زیاد است. در روس گندم زیاد. در چین چای زیاد
عمل میآورند. در ایران تریاک زیاد. روس گندم میدهد ذغال میگیرد.
ایران تریاک میدهد چای میگیرد. هر چهار دولت از معاوضهٔ
این امتعه خود منفعت میبرند.

اهل ایران میگویند ما طلای خالص خود را میدهیم و از فرنگستان ماهوت و
بلور و ساعت بیمصرف میآوریم. این حرف بکلی بیمعنی است
خود ایران نه یک مثقال طلا دارد نه یک مثقال نقره چنانکه خود انگلیس و خود فرانسه
هم نه یک مثقال طلا دارند و نه یک مثقال نقره. در این سه دولت هر قدر طلا و نقره
هست لامحاله عوض و معادل امتعه ایست که از خاک خود بیرون فرستاده اند.
تجار ایران برنج میدهند بروس و در عوض آن از روس طلا میگیرند بعد آن

طلا

طلا بروس میدهد و گندم میگیرد که در حقیقت انگلیس ماهوت داده و گندم گرفته.
ایران پوست روباه و تنباکو بخارج میفرستد و در عوض آن بلور و ساعت میآورد
پس ایران از خارج بلور و ساعت گرفته در عوض پوست روباه و تنباکو داده.
دولت فرانسه بر حسب ظاهر هزار کرور تومان طلا و نقره به پروس جریمهٔ جنگ
داد. اما در حقیقت آن هزار کرور تومان نبود مگر شراب و ماهوت و ابریشم و امتعهٔ
مختلفه باینمعنی که فرانسه شراب و ابریشم و امتعهٔ خود را بخارج داد و در عوض آنها
طلا گرفت و آن طلا را داد به پروس. طلا و نقرهٔ ایران از کیمیا نیست.

در ایران و انگلیس و فرانسه هر قدر طلا و نقره به بینیم باید بدانیم که در عوض
امتعهٔ ایست که بخارج فرستاده اند.

وقتی از ایران از انگلیس یا از فرانسه ده کرور پول بیرون میرود دلیل بر آنست
که از آن ملک معادل ده کرور تومان متاع بیرون رفته.

وقتی از ایران پول بیرون میرود نباید مضطرب شد. اصل آن پول بجز متاع ایران
چیز دیگر نیست. بعضی مطالب را زیاد تکرار میکنیم زیرا که این مطالب مبنای صد
مطلب دیگر هستند.

طلا و نقره را باید بعینه مثل آهن و گندم و تنباکو تجارتی بدانیم
طلا و نقره و الماس و ذغال در عالم تجارت هیچ فرقی ندارند. اینفقره
یکی از آن حقیقتهاست که عقل آسیا تا امروز نتوانسته درک نماید

عموم عقلای آسیا در معنی طلا و نقره اشتباهات کلی دارند. اغلب خرابکاریهای
دول آسیا در امور مالیه از این اشتباهات است. رفع این اشتباهات ممکن نیست
مگر در مدارس. مقصود از این کتابچه مختصر فقط تذکار اصول است. توضیح و اثبات اصول
راجع بمدارس است.

طلا و نقره مخصوص سکوک علاوه بر اینکه مثل آهن و چینی و قند متاع تجارتی هستند
این اختصاص را هم دارند که عموم طوایف این دو فلز را آلت تشخیص قیمت و اسباب
معاوضه سایر امتعه قرار داده اند.

من یک خروار گندم فروخته ام یعنی عوض یک خروار گندم داده پنج تومان طلا گرفته ام
و بعد آن پنج تومان طلا را داده چای و قند خریده ام بعبارت اخری یک مقدار گندم
داده و یک مقدار چای و قند گرفته ام پنج تومان طلا آلت تعیین نسبت این دو مقدار است

دول آسیا از معنی و از مقصود اصلی پول هیچ اطلاع و علم صحیح ندارند
خیال میکنند معنی پول در طلا و نقره است.

دول فرنگستان از روی تحقیقات طولانی و از روی علوم صحیح مشخص کرده اند
که معنی پول نه در طلا و نه در نقره است

شاهد صحت این علم ایشان اینست که در عوض پول طلا و نقره صد مقابل
بیشتر پول کاغذی ساخته اند

عقلای آسیا معنی پول کاغذی را نمیتوانند بفهمند بعلت اینکه
معنی و مقصود

اصلی

اصلی پول را درست نفهمیده اند. پول کاغذی را دول فرنگستان چه طور میسازند
همانطور که معلمین نامی مدت بیست سال در مدارس بزرگ بوزرای فرنگستان
یاد میدهند. پول میزان تعیین آلت داد و ستد است

هرجا که داد و ستد زیاد است این آلت هم ناچار زیاد میشود. هرجا که
داد و ستد کم است پول هم که ملزوم داد و ستد است ناچار کم میشود

در ایران پول کم است بعلت اینکه در ایران داد و ستد کم است
در فرانسه پول زیاد است بعلت اینکه در فرانسه داد و ستد زیاد است. مقدار داد و ستد
یک ملک نسبت بمقدار امتعه آن ملک است.

اگر امسال مازندران دو مقابل بیشتر از پارسال امتعه بعمل بیاورد داد و ستد
مازندران دو مقابل بیشتر و پول آن ولایت هم دو مقابل بیشتر میشود
اگر امسال مملکت بلژیک کمتر از پارسال امتعه بعمل بیاورد داد و ستد بلژیک
بلژیک کمتر و پول آن مملکت کمتر از پارسال خواهد بود. اگر بخواهیم پول ایران
را زیاد بکنیم هیچ راه و هیچ تدبیری نداریم بجز اینکه داد و ستد ایران را زیاد بکنیم
اگر بخواهیم داد و ستد ایران را زیاد بکنیم هیچ راه و هیچ تدبیری نداریم
بجز اینکه امتعه ایران را زیاد نمائیم.
بجهة آبادی یک ملک بجز تکثیر امتعه آن ملک راه دیگر نیست. بجهة آبادی
ایران بجز تکثیر امتعه ایران راه دیگر نیست. یک شرط زیادی امتعه
زیادی مشتری است

یک متاع هر قدر بیشتر مشتری داشته باشد آن متاع را بیشتر بعمل بیاورند
قلت فروش یک متاع موجب قلت تولید آن متاع است. اگر اهالی اصفهان
زیاد تریاک بعمل بیاورند و در چین نخرند اهل اصفهان ضرر خواهند کرد و تریاک
در تریاک کمتر بعمل خواهند آورد. اگر در کردستان زیاد گندم بعمل بیاورند راهی
آنجا بواسطهٔ عدم مشتری خراب خواهند شد و گندم را کمتر خواهند کاشت.

یکی از تکالیف اصلی دول اینست که از برای امتعه ممالک خود در همه جای
دنیا مشتری زیاد پیدا بکنند. مقصود واحد پولتیک انگلیس اینست که خلق
انگلیس چیت و ذغال و ساعت و جمیع محصولات خود را در هر جای دنیا بقدر
بقدر امکان بیشتر بفروشند.

اگر مشتری امتعهٔ انگلیس در دنیا کمتر بشود آبادی و قدرت انگلیس
هم در دنیا بهمان درجه کمتر خواهد شد.

اینکه دول فرنگستان در آسیا و در افریقا و در جمیع اکناف دنیا
با اینهمه حرص و شدت ممالک تازه پیدا و ضبط می‌کنند هیچ مقصود و فایده
در نظر ندارند مگر اینکه بواسطهٔ استقرار امنیت و باز کردن بنادر و تزیید آبادی
آن ممالک از برای امتعه خود مشتری تازه پیدا کنند.

دول آسیا این مقصود دول فرنگستان را نمی‌توانند بفهمند
بعلت اینکه هنوز نفهمیده‌اند که تکثیر مشتری از برای تکثیر امتعه چه قدر
واجب و تکثیر امتعه.

از برای

از برای شوکت و قدرت یک دولت چه اساس معظم است. ملل فرنگستان
از برای ازدیاد مشتری امتعهٔ خود یک راه بزرگ پیدا کرده‌اند. راه ازدیاد مشتری
یک متاع ارزانی آن متاع است.

اگر تجار انگلیس قند زیاد به اسلامبول بفرستند و تجار فرانسه همان جنس قند را
ارزانتر به اسلامبول برسانند مشتری قند فرانسه از مشتری قند انگلیس بهمان
نسبت زیادتر خواهد شد. اگر امسال تجار ایران تنباکوی اصفهان را گرانتر
از پارسال به اسلامبول وارد نمایند مشتری تنباکوی اصفهان امسال در اسلامبول
بهمان نسبت کمتر خواهد بود.

اگر ساعت انگلیسی یکی صد تومان قیمت داشته باشد در ایران منتهایش
هزار نفر مشتری خواهد داشت ولیکن اگر همان جنس ساعت را یکی ده تومان تمام
نمایند مشتری آن ساعت ده بیست مقابل بیشتر خواهد شد.

دولی که طالب تکثیر امتعه و در فکر آبادی ممالک خود هستند باید به هر
نوع تدبیر است ~~اسباب~~ فراهم بیاورند که امتعه خود را ارزانتر از دیگران به بازار دنیا
وارد نمایند

هر ملکی که امتعه یک ملک دیگر را ارزانتر بعمل بیاورد آن ملک را
در عالم تجارت ضعیف و مغلوب خواهد ساخت

ملک روس سالی چندین کرور تومان گندم به انگلیس می‌فرستاد
ینگی دنیا.

همان گندم را از ینگی دنیا ارزانتر از روس بخاک انگلیس رساند گندم روس را بالنتیجه شکست داد و کرورها بمملکت روس ضرر وارد آورد حالا روس باید سعی و تدبیر نماید که گندم خود را از گندم ینگی دنیا ارزانتر بانگلیس برساند.

اگر دولت عثمانی تنباکو و تریاک را بهتر و ارزانتر از ایران بعمل بیاورد تجارت ایران تمام و خلق ایران بمراتب از امروز فقیرتر خواهند بود.

جنگ حقیقی دول در این عهد بر سر مزید ارزانی امتعه است. هر دولتی که از روی غفلت و نادانی مانع ارزانی امتعه ممالک خود بشود دشمن آبادی و مخرب ممالک خود است.

نمیتوان تصور کرد که حکما و عموم عقلای فرنگستان بجهة ارزانی امتعه خود چه اختراعات بزرگ چه چرخهای عجیب چه صنایع عالی و قوانین دقیق پیدا کرده اند.

در میان آن اصول بزرگ که دول فرنگستان از برای ارزانی امتعه خود بهتر و مجرا داشته اند از همه بزرگتر از همه مفیدتر از همه ساده‌تر از همه عجیب‌تر و از همه جامع‌تر ساختن راه است

اهل آسیا تا امروز نفهمیده اند که ساختن راه بجهة آبادی و قدرت یک دولت متضمن چه کرامتهای عظیم است.

بعضی از

بعضی از سلاطین سابق آسیا گاهی تک راه مختصری ساخته اند اما نه از روی علم و نه از برای تجارت بلکه تنها خیال ایشان یا تشویق زیارت یا تسهیل لشکرکشی یا اینکه محض نقش شخصی بوده است. هرگز بعقل ایشان نرسیده که در ساختن راهها چه ثروت چه آسایش چه سعادت. و چه قدر قوتها هست. فقر ایران. خرابی ایران. مغلوبیت ایران. بدبختی بزرگ ایران. صد نوع مصائب ایران از نداشتن راه است.

ایران میتواند صد مرتبه از امروز زیادتر امتعه بعمل بیاورد چرا بعمل نمیآورد. بعلت اینکه نمیخرند. چرا نمیخرند. بعلت اینکه گران است. چرا گران است بعلت اینکه خرج حمل و نقل امتعه بواسطهٔ نبودن راه بمراتب زیادتر از خرج عمل آوردن خود امتعه است.

دول فرنگستان آنچه پول و قدرت و اعتبار و کفایت دارند همه را صرف ساختن راه میکنند زیرا هیچ راهی نیست که منافع آن بالکمال صد مقابل زیادتر از مخارج ساختن آن نباشد

ایران میتواند سالی اقلاً سی کرور تومان فقط ابریشم بخارج بفروشد چون راه ندارد این سی کرور منافع هم از برای ایران هم از برای دنیا مفقود مانده. بدون راه نعمات طبیعت همه بی فایده است. بدون راه زراعت متروک بدون راه معادن معدوم. بدون راه جنگلها ضایع. بدون راه کار ولایت فانی. بدون راه خلق یک ملک همه گدا، زندگی همه سخت‌تر از ذلت است

خاک ایران میتواند گندم نصف خلق انگلیس را بدهد و در عوض آن ماهوت و قند و طلا بگیرد. ولیکن چون راه ندارد نمیتواند گندم خود را بقیمت مناسب بانگلیس برساند باین جهة بی مشتری میماند. و چون گندم ایران بی مشتری میماند اهل ایران کمتر گندم میکارند و چون کمتر گندم میکارند گاهی نصف خلق ایران از قحطی میمیرند و گاهی نصف ایران از بیکاری و گرسنگی بممالک خارجه پناه میبرند.

اگر در ایران راه میداشتیم نفقط گمرک بلکه ما از کل مالیات امروزهٔ ما بیشتر میشد نمیتوان بحساب آورد که در همین سی سال گذشته ایران بواسطهٔ نداشتن راه چه ضررهای جسیم متحمل گشته و از چه دیاری منافع خود را محروم ساخته است

اگر اولیای دول آسیا معانی این مسئلهٔ راه را بقدر اطفال مدارس فرنگستان شکافته و فهمیده بودند حالا صد بار راههای آسیا ساخته شده بود.

اینکه اولیای دولت علیه از فواید راه و از معانی ارزانی امتعه غافل بوده چندان جای تعجب نیست. تعجب در این است که بر عکس عموم دنیا از برای گرانی امتعه و کسد رواج تجارت ایران تدبیرهای مخصوص پیدا کرده اند.

از برای گرانی امتعه و مزید اشکالات تجارت نمیتوان عجیب تر از گمرکهای داخله و راهداریهای ما اسباب اختراع کرد. گمرکهای داخله از جملهٔ سرمشقهای نادر جهالت دولت. در کل دنیا یک دولت است که گمرکهای داخله دارد. و آن یک دولت دولت ایران است. گمرکهای داخلهٔ ما علاوه بر ضررهای کلی که بتجارت ما دارد

آورده

آورده اولیای دولت ایران را در خارج رسوا کردند. زیرا که وزرا و علمای خارجه ادارهٔ ما و درجهٔ فهم و کفایت اولیای ما را همیشه از روی این خط فضیح مشخص میکنند

علاوه بر اقسام مشکلات که برای تجارت ایران فراهم است اولیای دولت علیه ایران بجهة خرابی تجارت ایران یک کفایت دیگر بکار برده که آنهم واقعاً مایهٔ ننگ عقل ایرانی شده. وزن و عیار و تقسیمات پول ایران را بقدری که در قوهٔ یک دولت باشد بزور و تدبیر مغشوش ساخته اند. مسکوکات یک دولت از اسباب واجبهٔ تجارت آن دولت است. وزن و عیار و تقسیمات پول باید از روی یک قرار علمی مشخص و ثابت باشد. تغییر عیار پول از جملهٔ سفاهتهای دول آسیائیه است.

اگر یک مثقال طلا را دو قسمت یا بیست قسمت بکنیم قیمت آن یک مثقال طلا مطلقاً زیاد و کم نخواهد شد.

اگر یک تومان را بیست نخود یا ده نخود یا سه نخود قرار بدهیم پول ما یک دینار زیادتر نخواهد شد اگر یک شبانه روز را عوض بیست و چهار ساعت سی چهل یا شصت هفتاد ساعت قرار بدهیم وقت مردم و عمر ما یک ثانیه زیادتر نخواهد شد.

ضررها و خرابیها که در اینچند سال از اغتشاش مسکوکات ایران ما بر تجارت و آبادی ایران رسیده سخت تر و وسیع تر از آن مصائبی است که از غارتهای ترکمان بر ولایت خراسان وارد آمد

از تکرار این مطلب نباید خسته شد. زیرا که حرکات و ترقی و آبادی

و قدرت فرنگستان همه مبنی براین مطالب ساده است. در کل فرنگستان
بجهة زندگی و رفاه عامه بجز تولید امتعه و کثرت امتعه و فروش امتعه هیچ
مطلب و هیچ تدبیری نیست جمیع مدرسه‌ها و تحصیل علوم و جمیع اختراعات و قوانین
و لشکر و پولیس و عدالت راجع به تولید امتعه و تکثیر امتعه و داد و ستد
امتعه است

فواید و معانی تکثیر امتعه و زینت در نظر اهل ایران کم و بیش معلوم باشد
ولیکن در تحت این مطلب یک مطلب دیگری هست که بیان و ادراک آن
از برای ما اهل آسیا چندان آسان نخواهد بود. متاع را باید زیاد کرد.
خیلی خوب. اما قبل از ازدیاد متاع اول باید دانست خود متاع را چه طور میتوان بعمل آورد
از برای تولید متاع یعنی از برای اینکه یک متاع بوجود بیاید سه شرط لازم است. اول
اسباب طبیعی. اگر آفتاب و آب و خاک نباشد گندم عمل نمیاید. دوم کار
تا آدم کار نکند نه گندم بعمل میاید و نه ساعت ساخته میشود. سوم سرمایه. کسی که
گندم میکارد یا ساعت میسازد تا منزل و خوراک و لباس و آلت کار و یک مقدار
علم و یک مبلغ پول نداشته باشد گندم و ساعت بعمل نخواهد آمد.

منزل و خوراک و لباس و آلتهای کار و علم و پول جزو سرمایه هستند. شرط
اول در ایران بهتر از اغلب ممالک موجود است. باین معنی که آفتاب و خاک
ایران بیشتر و بهتر از اغلب ممالک دیگر محصولات بعمل میاورند. شرط دوم هم
در ایران خیلی هست باین معنی که مردم ایران بسیار کارکن و بسیار باهوش هستند

شرط سوم یعنی آلتهای کار و لوازم زندگی و پول و علم در ایران زیاده از حد
کم است. اگر خاک و آب و آفتاب باشد. و آدمهای کارکن نباشند متاع
بعمل نخواهد آمد. اگر خاک و آب و آفتاب و آدمهای کارکن باشند و سرمایه نباشد
باز متاع بعمل نخواهد آمد. تا این قوای طبیعت و آدمهای کارکن با سرمایه یعنی لوازم کار
جمع نشوند حصول امتعه ممکن نخواهد بود.

از برای آباد کردن مثلاً صحرا. و کار کردن در مثلاً معدن. و ساختن
مثلاً کارخانه. و کسب مثلاً منافع لامحاله یک مقدار سرمایه لازم است.

اهل ایران از برای اجرای این کارها اقدام استعداد و مساعدت را دارند
اما چون سرمایه ندارند. جمیع نعمات طبیعی و قوای بشری اهل ایران بیفایده و بیمصرف
مانده است. سرمایه اولین آلت اجتهاد بشریست. عموم طوایف فرنگستان
سرمایه‌های زیاد جمع کرده‌اند. زیادی سرمایه موجب زیادی کار و اسباب تکثیر امتعه
است. اهل انگلیس و فرانسه از سایر ملل بیشتر کار می‌کنند و بیشتر متاع بعمل
میاورند. زیرا که بیشتر سرمایه دارند.

خلق کردستان و سیستان خیلی کم متاع بعمل میاورند. زیرا که خیلی سرمایه
ندارند مثلاً کاسب انگلیس بی آنکه یک امتیاز عقلی داشته باشد
بقوت سرمایه خود مبالغی منفعت میبرد.

مثلاً تاجر ایرانی با همه عقل و زرنگی خود بواسطهٔ ضعف سرمایه خفیف
و خراب میشود.

سایر طوایف کوه‌ها را سوراخ و دریاها را با هم متصل میکنند زیرا که سرمایه زیاد دارند، ما خلق ایران ثروات و درآت و این همه خزاین طبیعی خود را خراب گذاشته ایم زیرا که سرمایه نداریم.

در این عهد ما درد بزرگ ایران قلّت و فقدان سرمایه است. از برای آنکه خلق ایران بتوانند کار بکنند زیاد امتعه بعمل بیاورند، باید سرمایه ایران را زیاد کرد. چنان عملی بچه کرامت ممکن خواهد شد. راه این کرامت را علمای فرنگستان مدنیت در دنیا باز کرده اند.

از جمله غرایب غفلت ما یکی همین فقره است که در این مدت صد سال که با فرنگستان مراوده داریم در میان ما یکنفر آدم پیدا نشد که هیچ دقیقه حواس خود را صرف تحقیق علوم مالیه فرنگستان نماید و حال اینکه اغلب ترقیات و عجایب این عهد نتیجه و حاصل این علوم فرنگستان است.

نمیتوان بیان کرد که ملل فرنگستان در خصوص تولید و اجتماع و تقسیم و تکثیر سرمایه چه فنون عمیق و چه دستگاههای بزرگ اختراع کرده اند.

و نمیتوان تصور کرد که ما خلق ایران از معانی و فواید این فنون چه قدرها بیخبر و محروم مانده ایم. اگر یک شخص در استراباد ملکی دارد اما سرمایه زراعت ندارد یا پانصد تومان داشته باشد از ملک خود میتواند هزار تومان منفعت برد. شخصی دیگر در طهران پانصد تومان پول نقد دارد. و اگر شخص استرابادی دست رسی میداشت

پانصد تومان خود را بی مضایقه باو قرض میداد آنوقت هم ملک استراباد آباد میشد هم پانصد تومان طهران منفعت میآورد لیکن چون این دو شخص همدیگر را نمی شناسند ملک استراباد بیمصرف و پانصد تومان طهران بی منفعت میماند.

در ایران املاک و کرورهای زیاد هست که بر طبق مثل فوق از همدیگر بیخبر و از دو طرف بیفایده و بیمصرف مانده اند.

حکمای فرنگستان از برای اینکه مردم بی آنکه یکدیگر را بشناسند بتوانند سرمایه خود را بدون معطلی بهمدیگر برسانند قواعد و ترتیبات معجزنما پیدا کرده اند.

یک سرتیپ روس در تفلیس هزار تومان پول دارد اما نمیداند چه بکند یک تاجر انگلیسی در ینگی دنیا هزار تومان پول نقد لازم دارد سرتیپ روس هزار تومان خود را با کمال اطمینان میدهد به بانک و بانک هم با شروط لازمه میدهد به تاجر انگلیسی بطوریکه هم پول سرتیپ روس و هم تجارت تاجر انگلیسی بی آنکه معروف همدیگر باشند اسباب منفعت همدیگر میشوند.

ترتیبات مالیه فرنگستان طوریست که در هیچ ده فرنگستان از پول احدی یک دینار بیکار و بی منفعت نمیماند.

پولهای مردم قطره قطره در جاهای مخصوص جمع میشوند و بی آنکه صاحبان پول زحمتی داشته باشند پول ایشان در اکناف عالم مصدر کارها و منشأ منافع میشوند.

در ممالک فرنگستان هرکس برای هر کار مفید هر قدر پول لازم داشته باشد

میتواند با آسانی بدست بیاورد. در ایران گذشته از اینکه پول بغایت کم است شرایط معاملت و گردش پول بحدی مغشوش و مشکل شده که آن جزئی پولی هم که هست صدیک مایهٔ خود را نمی بخشد.

یکی از اصول بزرگ که علوم مالیه [illegible] پیدا و مقرر کرده اینست که سرمایه‌ها هر قدر زودتر و بیشتر حرکت بکنند منافع آن زیادتر خواهد بود

ملل فرنگستان در اجرای این قانون واقعاً سحر کرده اند. تجار فرنگستان یک سرمایه چندین معامله را در چندین نقطه روی زمین یکدفعه با هم انجام میدهند

موافق احکام مالیه فرنگستان پول یک ملک مثل خون بدن انسانی باید بسرعت تمام علی الاتصال در گردش باشد. خون ایران خیلی کم منجمد و بیحرکت است.

تاجر فرنگی بتوسط دستگاههای مخصوص که در جمیع نقاط تجارت دنیا برپا کرده اند پول خود را از لندن با سلامبول و از کلکته به بطرزبورغ و از چین به ینگی دنیا بسرعت برق [illegible] بیچاره تاجر ایرانی بهزار ترس و لرز باید دو سال معطل بشود تا سرمایهٔ محقر او برود با سلامبول و از آنجا برگردد بایران.

با این قلت سرمایه و با این عسرت معاملت در ایران تکثیر امتعه و آبادی ملک محال است. چه باید کرد. باید سرمایهٔ ایران را زیاد و تداول سرمایه را تسهیل کرد. سرمایه ایران را چه طور میتوان زیاد کرد. به ترتیب بانکها. تداول سرمایه را چه طور میتوان تسهیل کرد. بترتیب بانکها. وقتی در ایران آهن کم میشود

از خارج

از خارج میآورند. وقتی در ایران چای کم میشود از خارج میآورند. وقتی هم سرمایه یک ملک کم میشود میتوان از خارج آورد. آوردن سرمایه از خارج مقدمات و تدابیر و علوم مخصوص لازم دارد. چون در ممالک آسیا هیچوقت نه وجود داشته و نه اسم دول آسیا بهیچ وجه خبر و قبول ندارند که سرمایه هم از خارج میتوان آورد.

یکی از اسباب آوردن سرمایه از خارج بانک است. بانک از اختراعات بزرگ دنیا است. در کل ایران نه در میان فرنگیها و نه در میان ایرانیها سه نفر آدم نیست که از معنی و دقایق خدمات بانک بدرستی واقف باشند.

بانک بر اقسام مختلف است. زراعت. تجارت. بانکهای مختلف لازم دارند جمیع دول علاوه بر بانکهای متفرقه هرکدام یک بانک مخصوص دارند. در فرنگستان البته صد هزار بانک هست. هیچ حرکت منتظم بدون امداد بانک نمیتواند دیگر منتظم باشد.

قطعاً بعضی اشخاص تعجب خواهند کرد که از این مطالب بی ربط و بی پا آیا مقصود چیست. قدرت و عظمت دول فرنگستان چنانکه اهل آسیا تصور میکنند نه در ترتیب افواج و نه در استحکام کشتیهای آنهاست. قدرت عساکر و معموری خزاین و آبادی ملک و رفاه خلق و شوکت دول فرنگستان همه مبنی بر این اصول ساده است که بدبختانه هنوز تا مدتها در نظر وزرای آسیا بی ربط و بی پا خواهند آمد.

آن حرفهای دیگر و آن مطالب دیگر که سالهاست اولیای عموم دول آسیا را مشغول دارد، اگرچه خیلی شائسته و عالی بنظر میآید اما مسلماً بجز معطلی حاصلی نه و خرابی

مطلق نتیجه نخواهند داشت. در سر مشقهای اجدادی و در نویدهای تصورات واهی ازبرای ما بقدر ذرهٔ امید نیست. راه نجات ما منحصر بهمان راهیست که علوم دنیا از برای ما صاف و آشکار ساخته است.

خواه مشکل خواه آسان، خواه تلخ خواه شیرین. این حقیقت را باید در مغز خود درست جاگیر و محکم بسازیم که ازبرای رفع فقر ایران، ازبرای آبادی ایران، ازبرای احیای ایران، ازبرای بقای ایران، راه و چاره منحصر باینست که خلق ایران زیاد کار بکنند زیاد سرمایه و علم داشته باشند. زیاد امتعه بعمل بیاورد. زیاد امتعه بخارج بفروشد و زیاد پول و مال جمع نماید.

گفتیم تولید متاع ۳ شرط لازم دارد. قوای طبیعت. سرمایه. کار. در این ۳ شرط از همه مهم تر از همه دقیق تر مسئله خود کار است. همه طوایف روی زمین مثل هم و بقدر هم کار نمیکنند. خلق اصفهان خیلی زیادتر از خلق بلوچستان و خلق انگلیس بمراتب بیشتر از خلق اصفهان کار میکنند.

علوم فرنگستان چنانکه ازبرای تکثیر امتعه، و تکثیر سرمایه قواعد مخصوص وضع نموده ازبرای تکثیر کار یک طایفه نیز بعضی حکمتها و بعضی اصول پیدا کرده که عظمت نتایج آن واقعاً خارج از ادراک عقل ماست.

حال فرنگستان الآن در دست خود تدبیری دارند که بحکم آن میتوانند درجه و مقدار کار اهل ایران را از امروز بیست مرتبه بیشتر نمایند.

بحکم

بحکم آن تدبیر مقدس که در دست فرنگیهاست امروز خلق هند مسلماً بیست مرتبه بیشتر از عهد سلاطین سابق خود کار میکنند

و نیز بحکم آن تدبیر مقدس عنقریب ترکمانهای ما اقلاً ده مرتبه از ایام سابق بیشتر کار خواهند کرد

آن تدبیر بزرگ آن تدبیر مقدس که حال فرنگستان همه جا بکار میبرند و بهمین قدرت آن یک ده هندوستان را مبدل به کلکته و بیابانهای ترکستان را بقراسخ و مأمن آبادی میسازند آن را باصطلاح خارجه امنیت جانی و مالی میگویند امنیت مالی و جانی. مبنا و شرط و روح کار انسانی است. درجهٔ کار هر کس بسته بآن اطمینانی است که از حفظ نتیجهٔ کار خود دارد.

خلق ایران در ممالک خارجه خیلی خوب و خیلی زیاد کار میکنند. اما در ایران خیلی کم و خیلی بد کار میکنند چرا. بدلیل اینکه در خارج یقین دارند که مالشان را هیچکس نمیتواند بگیرد. قانون طبیعت بشری چه در هند و چه در ینگی دنیا خواه در تحت قدرت کفر خواه در زیر سایهٔ اسلام همه جا اینست که شخص همینکه از حاصل کار خود مطمئن شد خوب کار میکند و همین که از حفظ مال خود تردید پیدا کرد بی اختیار از کار خسته و عاجز میشود. بهترین محرک و مشوق کار آحاد ناس اینست که از مال و جان خود مطمئن باشند.

چرا اکراد کرمان همه گدا هستند و اکراد بمبائی کرورها دارند. بدلیل اینکه در کرمان امنیت جانی و مالی نیست و در بمبائی هست

چرا در فرنگستان قیمه املاک بمقابل بیشتر از قیمت املاک ایران است
بجهة اینکه در فرنگستان امنیت املاک هست و در ایران نیست. امنیت مالی و جانی
بهیچوجه نسبة برأفت و عدالت شخص پادشاه نیست.

ذات مقدس شاهنشاه ایران از جمیع سلاطین روی زمین رئوف‌تر
و عادل‌تر است. ولکن عدالت شخصی یک پادشاه اصولاً دخلی بعدالت اداره ندارد
رأفت ذاتی پادشاه از طهران بفقیر یا دیگر کدام مظلوم بلوچستان خواهد
رسید. امنیت مالی و جانی نسبة بعدالت اداره است. عدالت اداره در هر
جا عدالتخانه لازم دارد. عدالتخانه قوانین لازم دارد. بدون عدالتخانه‌ها
و بدون قوانین و ضمانت خانه‌ها هرگز حصول امنیت مالی و جانی محال است
امنیت مالی و جانی اولین اساس آبادی دنیاست.

در ممالکی که امنیت جانی و مالی نیست مردم سرمایهٔ خود را بقدر امکان
پنهان و معاملات خود را بقدر قوه محدود میسازند. در ممالکی که امنیت
مالی و جانی نیست مردم بهزار زحمت و تقلب و تزویر هر نوع رشوه و تدبیر
خود را به پناه دولت خارجه میاندازند. در ممالکی که امنیت مالی و جانی
نیست معادن و جنگلها و رودخانه‌ها و عموم قوای طبیعت بیکار. و جمیع
هنرهای انسانی مفقود. و تمام دولت غرق دریای فقر میمانند. چرا خلق
بلژیک چهل مرتبه از خلق کردستان بیشتر کار میکنند بجهة اینکه از حفظ
حاصل کار خود مطمئن هستند.

چرا رعیت فرنگستان بدون هیچ اشکال با کمال رضایت ده مقابل
بیشتر از رعیت افغانستان بدولت خود مالیات میدهند. بجهة اینکه با امنیت
مالی و جانی از کار خود پنجاه مرتبه بیشتر از رعیت افغان حاصل برمیدارند.

چرا سلاطین فرنگستان همه جا ضمانت جانی و مالی رعیه خود را اولین تکلیف
سلطنت خود قرار داده‌اند. بجهة اینکه از روی صد علم و تجربهٔ کامله معتقد شده‌اند
که امروز اولین مستحفظ سلطنت و بهترین ضامن بقای سلطنت امنیت جانی و مالی
رعیه است. باید کرد که خزانه و قدرت و آسایش و شوکت سلطنت ایران یک به صد
افزوده شود. باید در ایران امنیت جانی و مالی را مستقر ساخت.

استقرار امنیت مالی و جانی بهزار ملاحظه امروز برای دول آسیا الزم و اقدم
تکالیف عقل شده است. سبب عمدهٔ عداوت و نفرت ملت فرنگستان نسبت
به دول آسیا این است که میگویند. دول آسیا یک قسمت ممتاز کره زمین را بواسطهٔ
عدم امنیت جانی و مالی غرق دریای ذلت و ننگ بنی آدم ساخته‌اند.

دول فرنگستان بواسطهٔ همین عدم امنیت مالی و جانی ضبط و تصرف کل ممالک
آسیا را حق آسمانی و وظیفه حتمی خود قرار داده‌اند

امروز ملاحرف خطر بزرگ. خطر اصلی. خطر مهلک دول آسیا برای
ایراد عمومی است که میگویند دول آسیا امنیت جانی و مالی ندارند

خواه بیجا خواه بجا. خواه امروز خواه فردا. در هر نقطهٔ آسیا
که امنیت جانی

دولتی نیست محال عقل است که برق فرنگستان بر آن نقطه نصب نشود.

جوش و طغیان قدرت فرنگستان خارج از تصور ماست. از برای اینکه بفهمیم جریان قدرت فرنگستان در اطراف عالم بعد شیوع چه نتایج خواهد بود باید این معنی را همیشه در مد نظر داشته باشیم که مقصود واحد ملل فرنگستان اینست که زیاد علم و سرمایه داشته باشند. زیاد امتعه بعمل بیاورند. زیاد پول جمع بکنند و بقدر مقدور در دنیا خوب تعیش نمایند.

حصول این مقصود موافق علوم فرنگستان میسر نخواهد شد. مگر در یک ملکی که آبادی آن در نهایت ترقی باشد. ترقی آبادی بحکم علوم این عهد یک شرط عمده دارد که در نظر ما بکلی مجهول و از برای دول فرنگستان محل منتهای توجه است.

موافق مذهب علمی فرنگستان آبادی یک ملک ترقی نخواهد کرد مگر اینکه آبادی ممالک اطراف هم در ترقی باشد. تحقیق این عقیده علمی فرنگستان برای ما خیلی واجب است. زیرا که اغلب بلکه عموم حرکات دول فرنگستان در ممالک خارجه مبنی بر این عقیده است.

آبادی یک ملک چنانکه مکرر در این کتابچه تصریح شده است بکثرت امتعه موقوف بوسعت داد و ستد است.

بدیهی است که داد و ستد یک ملک با ممالک دیگر در صورتی ممکن خواهد بود که ممالک دیگر هم آباد باشد. اگر افغانستان هیچ چیز بخارج نفروشد از خارج هم هیچ چیز نخواهد خرید. اگر ایران سالی دویست کرور تومان متاع بخارج بفروشد.

دویست کرور تومان هم از خارج متاع خواهد خرید. یک ملک هر قدر بیشتر آباد بشود از ملک دیگر زیادتر متاع خواهد خرید. و بهمین واسطه اسباب آبادی آن ملک دیگر خواهد بود.

اگر امسال دولت بلژیک ده مقابل از پارسال بیشتر متاع بعمل بیاورد از فرانسه هم ده مقابل بیشتر متاع خواهد خرید بهمان نسبت اسباب مزید آبادی فرانسه خواهد شد.

اگر سال آینده تجارت انگلیس دو درجه تنزل بکند از بلژیک دو درجه کمتر چیز خواهد خرید و بهمان اندازه اسباب تنزل بلژیک خواهد بود. موافق علوم فرنگستان از برای آبادی مرو لازم است که خراسان آباد باشد.

اگر هند آباد نباشد بوشهر آباد نخواهد شد. اگر حاجی ترخان خراب بشود ممکن نیست که بر مازندران ضرر کلی وارد نیاید. اگر اطراف انگلیس همه فقیر باشند انگلیس هم حکماً فقیر خواهد بود. از برای اینکه انگلیس بتواند بخارجی زیاد چیز بفروشد باید خارجی هم اینقدر آباد باشد که بتواند از انگلیس زیاد چیز بخرد.

اگر بر این مطالب اساسی تأکیدات مکرره نشود نتیجه که در آخر منظور است مفهوم نخواهد شد.

موافق مذهب علمی فرنگستان حکمت الهی عموم ممالک دنیا را شریک آبادی و خرابی همدیگر ساخته است. موافق حساب فرنگستان اگر آسیا آباد

بشود بر آبادی فرنگستان یک بر صد خواهد افزود. بحکم این مذهب علمی ملل فرنگستان
در ممالک خارجه هیچ کار و مقصودی ندارند مگر ازدیاد آبادی و توسیع تجارت دنیا
عهدنامه جات و لشکرکشی و تسخیرات در آسیا اصلاً و عموماً مبنی
بر این مقصود کلی است. دوستی و عداوت ملل فرنگستان ~~با آسیا~~ کلاً راجع
باین طرح واحد است. هر دولتی که ممالک خود را آباد و تجارت دنیا را ازدیاد
کنند ملل فرنگستان بحکم مصلحت خود مجبوراً دوست و حامی آن دولت
هستند. و برخلاف آن هر دولتی که مانع آبادی ملک خود و مخل تجارت
دنیا میشود. دول فرنگستان آن دولت را دشمن نوع انسان و دفع
آن را از برای ترقی دنیا واجب میشمارند.

ملل فرنگستان عموماً از روی صدق منکر تسخیرات خارجه هستند. میگویند
تسخیرات خارجه اصلاً هیچ فایده ندارد. مگر اینکه منصب و نشان و شهرت
وزرا و سرکردهای ما را زیاد بکنند. چیزیکه ما خلق فرنگستان در خارج لازم
داریم امنیت در ممالک خارجه آباد و تجارت آنها باز باشد.

اینحرف خیلی طول و تفصیل و از برای ما خیلی تازگی دارد. تحقیق اینحرف
خارج از دایرهٔ این کتابچه خواهد بود. ملل فرنگستان همیشه با کمال میل حاضر هستند
که هر قدر لازم باشد. بدول خود پول و لشکر و کشتی بدهند که بروند در اطراف
دنیا از برای تجارت عامه سدهای تازه باز نمایند

دول فرنگستان در ضمن این اقدامات گاهی مجبور میشوند که بعضی از
ممالک

خارجه را

خارجه را تصرف نمایند. مقصود ایشان از این تصرفات بهیچوجه مملکت‌گیری
نیست. مقصود اصلی ایشان فقط کسب منافع تجارتیست.

از برای اثبات اینمعنی این یک نکته کافی است که مالیات اغلب آن
ممالک خارجه که دول فرنگستان در تصرف خود دارند کفایت محافظت و اداره آن
آن ممالک را نمیکند. از مالیات هند یک دینار عاید خزانه انگلیس نمیشود. منافع دول
فرنگستان از تصرفات خارجه فقط از ممر تجارت است

اینمعنی را عقلای آسیا قبول نخواهند کرد زیرا که از معنی و قدرت تجارت
بیخبر هستند. اینفقره اصلی را نباید هرگز فراموش کرد که موافق علوم فرنگستان
از برای تمول یک ملت بجز کثرت امتعه و کثرت تجارت در دنیا هیچ راه دیگر نیست
در نظر اهل فرنگستان تمام کره زمین یک کارخانه ایست که همهٔ مردم باید
بآزادی و اطمینان در آنجا کار بکنند و هر قدر کار بکنند منافع کارخانه از برای همه
کس بیشتر خواهد بود. اگر یک دولت یک قسمت عمدهٔ این کارخانه دنیا را تصرف نماید
و در آن قسمت نه خود آن دولت کار بکند و نه بگذارد که دیگران بیایند کار بکنند
معلوم است وجود آن دولت در میان کارخانه عامه اسباب اغتشاش و ضرر
کلی خواهد بود و شکی نیست که یک روزی بحکم مصلحت عامه واجب خواهد آمد که اهل
کارخانه وجود چنان دستگاه مضر را از میان خود برطرف نمایند

اولیای دول آسیا از این اقتضای ترقی دنیا و از این عدالت
تقدیر

آگهی نباید بیشتر از اینها غافل بمانند. باز هم باید تکرار کرد. مدار زندگی دنیا امروز بر تجارت دنیاست. اصول و شرایط تجارت بآن اختصار و سادگی نیست که ما خلق آسیا در دایره فقر حالیه خود تصور میکنیم.

علوم و تجربه طولانی فرنگستان بجهة توسیع عوالم تجارت چنان دستگاههای معظم و چنان ترتیبات عجیب ایجاد کرده که عقل بشری در تحقیق هر یک از آنها سالها متحیر میماند یکی از آن ترتیبات حیرت انگیز که بجهة اجرای تجارت در فرنگستان وضع شده آن دستگاه مخصوص است که شراکت و بعبارت فرنگی کمپانی میگویند.

راههای آهنی و کارخانجات معتبر و تجارتهای عمده و بناهای عمومی و جمیع کارهای بزرگ بتوسط کمپانیها ساخته میشود.

آنچه کمپانیها می کنند یعنی آنچه بشراکت و باتفاق مردم ساخته میشود ممکن نیست که آحاد ناس میتوانند به تنهائی صورت بدهند. بدون کمپانیهای معتبر آبادی ایران هرگز میسر نخواهد بود. اولیای ایران بهر تدبیر که باشد باید رسم کمپانیها را در ایران متداول و بقدر قوة تقویت و زیاد نمایند

با وضاع حالیه ایران ترتیب کمپانی در ایران محال است ترتیب کمپانی قوانین و دیوانخانهای مخصوص لازم دارد. هیچیک از این قوانین و دیوانخانها در ایران نیست. در هر ملکی که حقوق و تکالیف کمپانیها مبنی بر قوانین راستی نباشد هیچکس بکمپانیهای آن ملک اعتماد نخواهد کرد. دول فرنگستان بهزار تجربه

واز روی حکمتهای عمیق قوانین حدوث و اداره کمپانیها را بقدریکه در قوه عقل بشری باشد منضبط و محکم کرده اند. اگر چهل نفر آدم معقول در پاریس جمع بشوند. و یک کمپانی بسازند خلق فرنگستان بگدینار بآن کمپانی اعتبار نخواهند کرد. اما اگر پنج نفر آدم نامعقول در لندن یک کمپانی بسازند ممکن است اهل فرنگستان بی آنکه بیکنفر را بشناسند پنجاه کرور بانها پول بدهند بچه سبب؟ بسبب اینکه در فرنگستان همه کس میدانند که در باب اداره کمپانیها قوانین و ترتیب دیوانخانهای انگلیس طوری دقیق و محکم است که مباشرین یک کمپانی نمیتوانند پول مردم را بدون جزای کلی تفریط نمایند

ولیکن چنین در ایران هنوز بجهة ادارهٔ کمپانیها هیچ قانون وضع نشده و بواسطهٔ عدم قانون وجود هیچ دیوانخانه ممکن نیست. لهذا از برای درستی حرکات یک کمپانی ایرانی هیچ اطمینان حتی هیچ احتمال درستی از برای خلق حاصل نمیشود

با قوانین و رسوم حالیه ایران ترتیب کمپانیهای بومی از جمله خیالات واهی است

از برای آبادی ایران کمپانیها را باید از خارج آورد. عقلای ایران هنوز برین عقیده هستند که کمپانیهای خارجه ایران را خواهند گرفت

در این عقیده یگدینار جهالت هست. شرح عظمت این جهالت

آسان نخواهد بود . آن علوم و آن اطلاعاتیکه عقلای خارجه بهزار زحمت بعد از
بیست سال اجتهاد تحصیل میکنند ما هرقدر هم عاقل باشیم نباید توقع نمائیم
که در یک مجلس واحد همه را احاطه و درک نمائیم . اگر یک شیخ عرب بگوید
تلگراف از کفر اجنبه و موجب تعفن دنیاست هیچکس این عیب او را نشنواند
بیک صفحه تحریر و تغییر بدهد .

در فرنگستان البته دو کرور کمپانی هست . حق یک کمپانی خارجه با حق
یک رعیت خارجه هیچ فرق ندارد .

فواید حضور یک کمپانی خارجه از برای ایران ممکن است که کرورها باشد
ولیکن شهها ضرر و زحمت یک کمپانی خارجه برای ما فقط همانقدر خواهد بود که امروز
از حضور هر رعیت خارجه از برای ما محتمل است

اگر از یک کمپانی خارجی میترسیم . باید از یک رعیت خارجی هم بترسیم
واگر از رعیت خارجی میترسیم میبایستی حدود خود را بر رعایای خارجی مسدود بسازیم
واگر بفرض محال در چنان تدبیر خود موفق میشدیم . ایران چه میشد همانکه
خیوه و بخارا از همین چنان تدبیر شدند .

اجتناب از ورود خارجه هرگز هیچ ملکی را از استیلای خارجه معاف
ناخته است . بعضی از عقلای ما که میخواهند عاقلتر باشند میگویند کمپانیهای
خارجه اگر هم ایران را نگیرند آنچه در ایران باقی مانده آنرا هم خواهند برد .

خبط دائمی اهل ایران در تحقیق تجارت خارجه اینست که
خیال میکنند خلق

یگ

یک ملک میتوانند در عالم تجارت یک ملک دیگر را غارت بکنند .

در عالم تجارت اخذ یک مال بدون عطای یک مال مساوی ممکن نیست اگر کل
کمپانیهای فرنگستان جمع بشوند در عالم تجارت هرگز نخواهند توانست از
اموال موجوده اسلامبول یا چین یا هند و بوشهر یک دینار بلا عوض بیرون ببرند .
ممکن است که یک تاجر یا یک کمپانی خارجه در اسلامبول یا در طهران بعضی از
تجار ما را بتقلب فریب بدهد . تقلب و دزدی دخلی بحساب ندارد تقلب
یک کمپانی مثل دزدی قطاع الطریق جزای سخت دارد . بدگمانی و احتراز ما
از کمپانیهای خارجه تا امروز دلیل بیعلمی ما و سد آبادی ایران بود .

باید از روی اطمینان علم این سد را از میان برداشت . باید
اولیای دولت علیه ساختن راههای آهنی و عمل معادن و ترتیب بانکها و جمیع کارها
و بناهای عمومی را بلا تردید محول بکمپانیها نمایند . کمپانیها بدون امتیازات
دولتی با ایران نخواهند آمد .

دولت ایران باید هرقدر میتواند به کمپانیهای خارجه امتیاز بدهد
امتیاز از برای اینست که کمپانی از منافع آینده خود مطمئن باشد . اگر یک کمپانی
از مداخل آینده خود امید کلی نداشته باشد پول نقد خود را در احتمالات
بعیده بخطر نمی اندازد .

اولیای دولت علیه عطای امتیاز را در حق کمپانیهای خارجه یک مرحمت
فوق العاده تصور میکنند . حقیقت مطلب برعکس است . دولت ایران

باید خیلی خوشوقت و متشکر باشند که کمپانیهای خارجه باحتمال منافع بسیار مبهم سرمایه‌های مادّی و علمی خود را بیاورند صرف آبادی ایران نمایند.

علاوه بر آنچه بیان کردم در خصوص کمپانیها و امتیازات خارجه اولیای دولت علیه چه نوع اشتباهات داشته‌اند.

هر کس از دولت ایران یک امتیاز میخواهد دولت میگوید من چه میدهی این سؤال دولت اغلب اوقات صد قسم منفعت را از ایران در آن واحد محو می‌کند. اگر دولت در ضمن یک امتیاز یک چیز هم دستی میدهد جایز است که معادل آنچه دستی میدهد یک منفعتی از صاحب امتیاز بخواهد.

اما اگر دولت از خزانه یا از منافع موجوده خود چیزی نمیدهد از صاحب امتیاز توقع منفعت فوری منتهای جهالت است. کمپانیهای خارجه هر آبادی بکنند هر طور باشد جزو کلی آن عاید دولت میشود.

اگر یک کمپانی بگوید کویر حوض سلطان را آباد خواهم کرد دولت نباید از آن کمپانی چیز بخواهد. آبادی آن کویر منفعت دولت خواهد بود.

اگر کسی بگوید من از معدن کوه که تا امروز هیچ فایده نداشته سالی دو کرور منفعت حاصل خواهم کرد. دولت باید با نهایت خوشوقتی نهایت تقویت را از او بکند نه اینکه بگوید چون تو میخواهی منفعت ببری نمیگذارم از آن کوه منفعت برداری.

از کثرت مداخل کمپانیها نباید حسد برد. اگر کمپانیها مداخل زیاد نکنند

بایران نخواهند آمد. و اگر نیایند ایران آباد نخواهد شد. کمپانیها در ایران هر قدر مداخل بکنند و مداخل خود را هر قدر بخارج بفرستند ممکن نیست که یک قسمت کلی آن از برای خلق و دولت ایران نماند. جمیع ممالک خارجه پر هستند از کمپانیهای خارجه.

اگر یک کمپانی روس پول را ببرد بخاک انگلیس و از رودخانه‌ها و صحراهای آنجا سالی بیست کرور منفعت بردارد. خلق انگلیس بجان و دل ممنون آن کمپانی خواهند بود. زیرا که بدون ضرر انگلیس در خاک انگلیس بیست کرور مال تولید کرده و در هر صورت اسباب مزید ثروت انگلیس شده است.

اگر یک کمپانی خارجه بیاید در ایران یک معدن الماس پیدا کند و ده کرور منفعت بردارد جای تأسف و عزا نخواهد بود. زیرا که بدون ضرر ما ده کرور بر آبادی ایران افزوده خواهد شد. دولت عثمانی نمیتوانند و نباید بکمپانیهای خارجه امتیاز بدهد. ولیکن ایران و چین و افغانستان باید بهر نوع امتیاز و بهر نوع تقویت و بهر تدبیر و بهر نوع التماس عدد کمپانیهای خارجه را در ممالک خود زیاد نمایند.

فرق عثمانی با آن ممالک دیگر چیست. این مسئله را باید از تاریخ دنیا پرسید.

دولت ایران ببعضی کمپانیها و از برای بعضی کارها علاوه بر امتیاز و علاوه بر ضمانت باید مبالغی دستی پول بدهد. بجهة ساختن راه آهن ایران از بوشهر تا طهران اگر دولت ایران علاوه بر هر نوع امتیاز کرورها پول نقد بدهد باز کرورها منفعت دولت خواهد بود. امتیاز را باید باشخاص معتبر داد.

یکی از بدبختیهای ایران این شد که باشخاص بیسر و پا امتیاز دادیم آن کارها که بیست سال پیشتر از این بتوسط کمپانیها در ایران سهل بود این اوقات بواسطهٔ بی اعتباری امتیازات ما محال شده است.

اگر روچیلد از ایران مجاناً یک امتیازی بخواهد. و اگر از برای همان امتیاز شخص دیگر پنجاه هزار تومان پیشکش بدهد باید پنجاه هزار تومان آن شخص را رد کرد و آن امتیاز را مفت داد بروچیلد. سهل است اگر لازم باشد. باید مبلغی دستی بروچیلد داد که امتیاز ما را قبول نماید. حرف غریب. در فرنگستان هیچ حرفی نیست که بنظر ما غریب نیاید.

عموم مطالب این کتابچه از رسوم قدیمهٔ آسیا خیلی بعید و اغلب نقطهٔ مقابل عقاید حالیهٔ ماست. جمیع مطالب این کتابچه را البته میتوان خیلی خوب ثابت و روشن کرد. اما مجلس وزرا را نمیتوان محل تدریس این مطالب قرار داد.

آن امنای دولت که بر این مطالب بحث و تردید دارند میبایستی بحث و تردیدات خود را خیلی بیشتر از اینها در مدرسه‌ها قطع [struck out] وصل کرده باشند

مقصود از این کتابچه فقط ثبت بعضی از اصول است. بر هر یک از این اصول البته بالصد جلد کتاب نوشته اند. بر هر یک از این اصول سالها و قرنها تجربه کرده اند. کل علوم و تدابیر فرنگستان راجع بتکمیل این اصول و از برای تقویت اجرای این اصول است. در بیان مسائل این کتابچه هر قصوری باشد روح مطلب و تکلیف دولت ایران مثل روز روشن مشخص است

خاتمه

خلاصهٔ احکام قطعی که از اصول این کتابچه جاری میشود از این قرار است

بقای دولت ایران بعد از این ممکن نخواهد بود مگر بآبادی ایران. آبادی ایران حاصل نخواهد شد مگر اینکه خلق ایران زیاد کار بکنند. زیاد امتعه بعمل بیاورند. و زیاد داد و ستد نمایند

از برای اینکه خلق ایران بتوانند مثل سایر ملل کار بکنند باید از جان و مال خود مطمئن باشند. باید سرمایهٔ مادی و علمی داشته باشند.

از برای استقرار امنیت جانی و مالی باید در جمیع ولایات ایران دیوانخانهای منظم برپا کرد. باید از برای کل ایران یک پلیس قوی ترتیب داد. باید از برای کل حقوق آحاد قوانین صریح وضع نمود. باید در مرکز دولت یک مجلس قوانین بر اساس بسیار معتبر برپا کرد. باید بواسطهٔ تعهدات قوی و علامات دولتی بعموم خلق ایران مژده آسمانی داد که بعد از این امنیت مالی و جانی اولین اساس دولت و اولین اساس قانون ادارهٔ ایران خواهد بود. از برای اینکه خلق ایران بتوانند مثل سایر زیاد امتعه بعمل بیاورند. باید زراعت و تجارت را بواسطهٔ قوانین و ترتیبات صحیح بقدر قوه حمایت و تقویت کرد. باید راه آهن ساخت. باید معادن و جنگلها را بکار انداخت. باید امتعه ایران را ارزان کرد. باید گمرکها و راهداریهای داخله را بالکلی منسوخ کرد.

باید مسکوکات ایران را بدون کم و زیاد مثل مسکوکات فرانسه و بلژیک و ایطالیا و استرالیا قرار داد. از برای اینکه خلق ایران بتوانند از سرمایه‌های ایران و از سرمایه‌های خارجه مثل سایر ملل فایده بردارند. باید در ایران اقسام بانکها ترتیب داد.

باید موافق علوم و رسوم خارجه از خارج سرمایه بایران آورد. باید کمپانیهای خارجه را
بایران دعوت و جلب کرد. باید بکمپانیهای خارجه امتیازهای معتبر داد.
باید از مداخل کمپانیها حذر برد. از برای اینکه سرمایهٔ علمی ایران زیاد بشود.

باید مدارس حالیهٔ ایران را موافق اصول تازه منظم ساخت. باید بقدر قوه
مدارس تازه ساخت. باید انقدر دولت نفرشاگرد بفرنگستان فرستاد. نه بانطوریکه
فرستادیم. از برای اینکه آبادی ایران در ارتباط تجارتی ملزوم و شریک آبادی دنیا بشود
باید جمیع بنادر و دروازه‌ها را بکلی باز کرد. باید از تجارت خارجه نترسید.

باید بعموم خلق دنیا اذن داد و تشویق کرد که هر قدر میتوانند از خارج مال
بیاورند و از ایران مال ببرند. این چند اصول ساده سرچشمهٔ آبادی دنیا هستند
جمیع ترقیات و قدرتهای فرنگستان کلاً و جزءاً حاصل این اصول هستند.
خارج از این اصول بعد از این در دنیا هیچ سلطنت و هیچ دولتی نخواهد بود.
اگر اولیای دولت علیه حقیقةً طالب حفظ دولت ایران هستند باید
جمیع این اصول را مثل همهٔ دول منتظم بلاتردید و بلاتأمل
قبول نمایند

باید جمیع قوانین و احکام و پولتیک و حرکات و اقوال خود را نقطه
به نقطه بر طبق این اصول قرار بدهند

باید هر عمل و هر قرار و هر عادت که خلاف این اصول باشد بدون
سؤال و جواب بلادرنگ از ممالک خود رفع نمایند. از مکررات این
کتابچه نباید تعجب کرد.

معانی و قدرت این اصول را نباید سهل شمرد. اگر در این سی سال گذشته موافق
این اصول حرکت کرده بودیم حالا دولت ایران مالک آسیا می‌شد
وقت اجرای این اصول هنوز در ایران نگذشته است. سرنوشت ایران
هنوز در دست اولیای ایران است. اگر امروز شروع باجرای این اصول نمایند بعد از
سه سال در ایران نه یک قبات کهنه خواهد ماند نه یک ده خراب و نه یک آدم بیکار
مردم آنچه سرمایه دارند بدون ترس بمیدان خواهند آورد. آنچه استعداد
و هنر ذاتی دارند بدون مانع بکار خواهند انداخت. زراعت و تجارت ما صد مرتبه
وسیع. آسایش و زندگی ما صد مقابل بهتر. پول و قدرت و استقلال و شوکت دولت
صد درجه زیادتر خواهد شد.

اینکه وزرای سابق ایران اصول را اجرا نداشتند سبب آن واضح است
بیچاره‌ها بدبخت از معانی و قدرت این اصول بکلی بیخبر بودند. نمیتوان عدم اقدام
آنها را حمل بر اغراض شخصی کرد. زیرا که اگر فی الجمله علم پیدا میکردند از آن سند عالی
خود روی‌تر و بهتر از هر کس ملتفت میشدند که علاوه بر اصلاح دولت. علاوه بر
خیر مخلوق خدا منافع شخصی خود ایشان و مصلحت اولاد ایشان و نجات دنیا
و آخرت ایشان بسته باجرای این اصول است
عدم علم رؤسای سابق ایران از برای ایشان تقصیر نمیشود
بدبختی ایشان این بود که نتوانستند تصور بکنند که خارج از عقل ناقص ایشان
از برای حسن اراده دول چه

نوع علوم و فنون مخصوص در دنیا پیدا شد. خیلی وزرا و امرای بیعلم بودند
که در دنیا مصدر کارهای بزرگ شده‌اند علم نداشتند ولی معتقد علم بودند.
محمد علی پاشای مصری سواد نداشت اما باستمداد علوم خارجه با اعظم
دول فرنگستان برابری کرد. در همین اوقات وزرای ژاپون چه آنکه علم داشته
باشند [شناسند] بواسطهٔ حسن اعتقاد خود نسبت بعلوم خارجه هم ملک خود و موجب حیرت دنیا
عقلای حالیهٔ ما یا بجهة پوشاندن بیعلمی خود یا واقعاً از روی صدق این کلمات را
بمیان خواهند آورد. خواهند گفت ما بر محسنات معنوی این اصول حرف نداریم
اما اگر بنادر و رودخانه‌ها و تجارت ایران را آنطور که میخواهید برای عموم دول
موافق آرزوی فرنگیها از هر طرف با ایران دعوت نمائیم آنوقت دول
باز نمائیم و اگر کمپانیهای خارجه راه و رخنهٔ ایران را بروی بیدا خواهند
کرد آنوقت گرفتن ایران از برای آنها خیلی سهل خواهد شد. این حرف
بحکم عقل آسیا خیلی صحیح است.

ولیکن مطلب را اگر از روی علم اینعهد درست بکاویم خواهیم دید
که این تصور عقلای ما نقطهٔ مقابل وضع حالیهٔ دنیاست.

قدرت دول فرنگستان نسبت باسیا چنان قاهر و اسباب استیلای ایشان که
بحدی زیاد است که از برای گرفتن ولایات ما نه بلدیت تازه لازم دارند و نه محتاج
تهیهٔ مقدمات هستند. آن روز که دولت انگلیس خواست مصر را بگیرد مصر گرفته شد
آن دقیقه که فرانسه بخواهد پای تخت چین را مسخر کند پای تخت چین مسخر خواهد شد

بلی

بلی فلان خان ترکمان یا فلان شیخ کرد بجهة پیشرفت قصد خود باید از راه و رخنهٔ
کار را قبل از وقت تهیه نماید. اما از برای قدرت روس و انگلیس چه جای آنست
که بر سر حدات ما معطل تدارک و محتاج تقلب باشند.

بیست و پنج سال قبل از این یکی از وزرای بزرگ ایران میگفت راه گیلان را
نباید ساخت که مبادا لشکر روس از آن راه داخل ایران شود

عقلای ما مدتها تدبیرها کردند که روسها در اشوراده بیمارخانه نسازند.
سالها اهتمام نمودند که در بندر جز از چند تخته پاره یک اسکله ساخته نشود
این تدابیر طفلانه کدام یک از پولتیک روس را توانست یک دقیقه بتأخیر
بیاندازد. هنوز بعضی از وزرای ما بر این عقیده هستند که اگر تردد کشتیهای
خارجه را در رودخانه کارون منع نمایند عربستان ما از شر خارجی محفوظ
خواهد ماند.

ما باید چه قدر از حقیقت اوضاع دنیا بیخبر باشیم که این نوع تدابیر را سد
تسخیرات فرنگستان بدانیم. اگر دولت ینگی دنیا یا دولت هولند بخواهد
بوشهر را آتش بزنند از برای کشتیهای جنگی آنها چه فرقی خواهد کرد که تجار آنها در
بوشهر انبار تجارتی داشته باشند یا نداشته باشند.

وقتی در لندن قرار داده‌اند که اسکندریه گرفته شود آنهمه ملعبات
مصری و سد و د بحری و جوشش و خروش ملی و آنهمه تقلیدهای نظام فرنگی کدام
کدام یک نقطه عزم انگلیس را توانستند تغییر بدهند. با وصف این هنوز وزرای
ما چنان میدانند

که اگر دولت انگلیس محمّره را نمیگیرد بواسطهٔ اینست که در آن صفحات قونسول
و تجارت ندارند. هنوز جمعی باین عقیده هستند که اگر دهنه مرداب انزلی را
از لجن پر نگاه بدارند دولت روس بجهة تسخیر گیلان معطّل خواهد ماند. ننگ باشد
که ما خلوج ایرانی در اینعهد هنوز گرفتار این نوع عقاید باشیم. دولت ایران از قصد
دول خارجه البته باید منتهای احتیاط و وحشت را داشته باشند. خطر استیلای
خارجه صد مرتبه بیشتر و نزدیک تر از آنست که عقلای ما تصور می کنند.

ولیکن ما نباید از ترقی دنیا اینقدر غافل باشیم که در مقابل استیلای
فرنگستان امید بقای خود را بر کهنه رسوم جهالت آسیا قرار بدهیم از برای اینکه
در مقابل مملکت گیری فرنگستان بتوانیم تدبیر نمائیم باید اول پیش خود درست
بفهمیم که مقصود مملکت گیری آنها چیست

مقصود اصلی ملل فرنگستان چنانکه از هر صفحه این کتابچه مبرهن میشود
در هر کار و در هر مقام فقط کسب منافع مادّی است. پولتیک و حرکات دول
فرنگستان اگرچه در اصل و در معنی همیشه راجع باین یک مقصود است ولیکن
جنگ و صلح ایشان بر حسب ظاهر مبنی بر دو نوع ملاحظات است. یا ملاحظات
پولتیک یا ملاحظات تجارت

انگلیس بنگاله را بجهة منافع تجارتی گرفت. اما جنگ آن
دولت در افغانستان بجهة ملاحظات پولتیک بود. روس بحکم ملاحظات
پولتیک به مرو و هرات

برود

میرود اما لشکرکشی فرانسه بسمت چین محض منافع تجارتی است. این دو قسم مملکت
گیری را نباید باهم مشتبه کرد.

آن ولایاتیکه دول فرنگستان باقتضای پولتیک ملّی دائمی ضبط مینماید
آن ولایات را از چنگ آنها نمیتوان خلاص کرد مگر بزور توپ.

روس باقتضای پولتیک ملّی خود حکماً بهرات خواهد رفت مگر اینکه بزور
توپ او را منع نمایند. فرانسه مجبوراً باسترداد قلعهٔ متز قیام خواهد کرد مگر اینکه
توپ آلمانیها او را مغلوب نگاه بدارد. آن ولایاتیکه خارج از مقتضیات
پولتیک هستند و دول فرنگستان میخواهند فقط بجهة منافع تجارتی بگیرند آن
ولایات را خیلی خوب میتوان بحسن تدبیر از قصد خارجه محفوظ نگاه داشت.
بجهة محافظت این قبیل ممالک دو چیز لازم است. یکی اینکه انتظام آبادی
آن ممالک روز بروز در ترقی باشد. دوم اینکه عموم دول خارجه در آن ممالک
تجارت کلی داشته باشند.

اگر آذربایجان باید آباد بشود علاوه بر اینکه آذوقه گرجستان
را خواهد داد بواسطهٔ آبادی و تجارت خود بر آبادی عموم ممالک قفقاز
بیک برده خواهد افزود و در آن صورت دولت روس چندان مجبوریت
و مایه نخواهد داشت که آن ولایت را از ایران غصب نماید. ولیکن اگر
ما آذربایجان را خراب و اسباب خرابی ممالک قفقاز بسازیم دولت
روس مجبور خواهد بود که آن مملکت را هر طور هست از دست ما بیرون
بیاورد

اگر دولت ایران آن همه نعمات گیلان و مازندران را مثل امروز برای دنیا بمصرف
نگذارد و از قدرت دولت روس خارج خواهد بود که بتواند از تصرف آن
ولایات صرف نظر نماید. و لیکن اگر دولت ایران این دو ولایت خود را
طوری منظم و آباد نگاه بدارد که خلق روس بتوانند در آن ممالک سالی صد
کرور تجارت داشته باشند آنوقت بچندین دلیل میتوان گفت که دولت
روس بهمانقدر منافع تجارتی اکتفا خواهد کرد و بآسانی خود را بمرارت
و مخارج ضبط آن ولایات نخواهد انداخت.

چون اولیای آسیا هرگز هزار یک قدرت و منافع تجارت را نتوانسته اند
بفهمند اینحرف را هم هرگز قبول نخواهند کرد. که یک دولت قوی قصد خود را در
خصوص ممالک خارجه محض ملاحظات تجارتی تغییر بدهد. اینهم یکی از آن مسائل است که خیلی
خوب میتوان بیان کرد اما در مدرسه. علی العجاله اولیای دولت ایران اینفقره را هر طور
هست باید بذهن خود بگنجانند که از برای دول آسیا بهترین اسلحه دفع استیلای خارجه اینست که بقدر
قوه تجارت خود را بعموم ممالک خارجه وسعت بدهند

دولت انگلیس با اینکه مدتی است مصر را در قبضهٔ تصرف خود دارد هر روز
مجبوراً اعلام میکند و اطمینان میدهد که آن ملک را عنقریب تخلیه خواهد کرد. چرا
بجهة اینکه اغلب دول فرنگستان بواسطهٔ کثرت مصالح تجارتی خود در مصر
مدعی انگلیس هستند. دولت فرانسه در این دو سال خیلی خوب میتوانست بنادر
و پای تخت چین را بدون مرارت کلی بگیرد. اینکه نگرفت بسبب بهیچوجه از
حسن

کفایت

کفایت وزرای چین نبود. چون همهٔ دول در آن بنادر تجارت کلی دارند بفرانسه
گفتند جنگ شما بتجارت ما خلل وارد خواهد آورد. در مقابل همین حرف کشتیهای
جنگی فرانسه در سواحل چین دو سال معطل ماندند.

اولیای دولت علیهٔ ایران این نکته را باید مخصوصاً در نظر داشته باشند
که بر سواحل چین در این دو سال حمله فرانسه فقط و فقط بر آن سمت چین بود عقلای
چین بنادر و رودخانها و تجارتش را بر دول خارجه مسدود نگاهداشته بودند.

آن ممالک آسیا که با خارجه تجارت زیاد ندارند. در دنیا بهر درجه قوت
باشند حکماً طعمهٔ یکی از دول خارجه خواهند بود. امروز هر دولت فرنگی که
بخواهد بندر بوشهر و محمره را در یک ساعت آتش خواهد زد بی آنکه هیچ یک
از دول خارجه بهیچوجه حق ایراد داشته باشند. بدیهی است که اگر در آن
بنادر هزار کشتی خارجه بود تعدی خارجه باین شدت سهل نمیشد. با
اوضاع حالیهٔ ایران دولت روس میتواند کل بنادر بحر خزر را در یک
شب ضبط بکند. اما اگر در آن سواحل چهل کمپانی آلمانیا و انگلیس و فرانسه
بود میدان استیلای خارجه مثل امروز صاف نمیشد

اگر امروز یک دولت بیک بندر ژاپون دستی بزند چون عموم
عموم ملل در آن ملک تجارت کلی دارند عموم دول مجبوراً بحمایت ژاپون
برخواهند خواست و لیکن اگر خدای نخواسته سیل استیلای خارجه استقلال
دولت ایران را منهدم نماید چون این حادثه برای تجارت فرنگستان
هیچ ضرری نخواهد داشت. و بلکه مفید تجارت

آهنین دنیا را زیادتر خواهد ساخت. ملل فرنگستان برای حفظ استقلال ما یک انگشت هم حرکت نخواهند داد. چه قدر جهالت خواهد بود هرگاه با وضاع حالیه ایران بجهة حفظ این اوضاع از پولتیک فرنگستان بقدر سر موئی توقع حمایت داشته باشیم.

در این عهد پولتیک و اقدامات ملل فرنگستان بر حسب ظاهر هرچه باشد در معنی عموماً بر روابط و منافع تجارت دنیا است. در عهود سابق جنگ و صلح دول بسته بملاحظات دیگر بود. بسی اتفاق میافتاد که سلاطین و وزراء و حتی زنهای آنها بواسطه میل یا بی‌میلی خود نسبت بدول خارجه اسباب جنگ و صلح میشدند.

در این عهد دوستی و عداوت دول بهیچوجه نه در اختیار سلاطین و نه در دست وزرا است. ارتباط دول عموماً بسته بارتباط تجارتی ایشان است. دولی که باهم زیاد تجارت دارند باهم زیاد دوست هستند. انگلیس و فرانسه باهم بیشتر از همهٔ دول دوستی و بستگی دارند. زیرا که باهم بیشتر از همهٔ دول ارتباط تجارتی دارند. دوستی آلمانیا نسبت بایران هیچ است.

زیرا که آلمانیها با ایران هیچ بستگی تجارتی ندارند. عهدنامه و سفارت و آشنائی با اولیای دول خارجه بدون ارتباط تجارتی بجز یک صورت ادب دولتی هیچ معنی ندارند. در میان دول هم عهدی و هم دستی حقیقی باید بر ارتباط مادی و بر منافع تجارتی باشد.

ملاحظات پولتیک هر قدر هم قوی باشند بدون اساس تجارتی اغلب اوقات

بی معنی

بی معنی و بی اثر میمانند. اگر هم فرضاً سلاطین و وزرای فرنگستان بملاحظات پولتیک و از روی میل و عزم شخصی بخواهند از ایران حمایت نمایند ملل فرنگستان مسلماً در هیچ صورت نخواهند گذاشت که یک دینار سرباز ایشان صرف حفظ ایران بشود. زیرا که کل فرنگستان هیچ مملکت هیچ کارخانه هیچ کمپانی هیچ تاجر هیچ بقالی نیست که از حفظ اوضاع حالیه ایران یک ذره فایده در نظر داشته باشد.

جمیع وزرای بزرگ علی الخصوص وزرای انگلیس این مطلب را البته صد بار برای ما تشریح کرده‌اند. میگویند ما باقتضای ملاحظات پولتیک خیلی طالب هستیم که دولت ایران را مستقل و قوی نگاه بداریم. اما چون خلق ما در ممالک ایران هیچ منفعت و بستگی مادی ندارند. ملاحظات پولتیک هر قدر هم در نظر ما مهم باشد. ما هرگز نمیتوانیم از خلق ما بجهة حفظ ایران یک دینار مدد بخواهیم.

بلی اگر ایران آباد بود و اگر مبالغی از مصالح و سرمایه‌های فرنگستان مربوط بآبادی ایران شده بود. آنوقت باقتضای منافع مادی خلق فرنگستان اتفاق دول فرنگستان برسر مسئله ایران خیلی سهل و در مقابل چنان اتفاق اقدام مدعی خیلی مشکل میشد.

شرح مطالب بیشتر از این هیچ لزومی ندارد. مسئله حالیه ایران را از هر طرف و بهر ملاحظه که ملاحظه نمائیم خلاصه مطلب و اصل حقیقت این خواهد بود

که اگر ملک ایران امروز گدا و ضعیف و خراب و از دایرهٔ آبادی دنیا خارج و مفقود نگاه بداریم محال عقل است که اولین قهر یکی از دول فرنگستان ما را بکلی محو نکند

و اگر از روزی یک ذره شعور طالب بقای دولت هستیم باید بلا تردید و بدون
یک دقیقه معطلی استقلال دولت را بر آبادی ملک و آبادی ملک را بر اصول علم قرار
بدهیم. مقصود این کتابچه معلوم شد. بر وجود آبادی و لزوم تنظیم ایران هیچ شبهه
نیست. حرف فقط در این است که چنان تنظیمات و چنان آبادی ایران بچه معجزه در
کدام دستگاه. و بتوسط چه نوع اشخاص بظهور خواهد رسید.

بدیهی است که همه این کارها کار یک شخص نیست. هیچ پادشاه به تنهائی نمیتواند
هزاریک این کارها را بکند. این کارها یک کارخانه لازم دارد. کارخانهٔ این کارها را
دولت میگویند. کلمهٔ دولت در زبان ما مبهم و غیر محدود است. مراد از کلمهٔ دولت در اینجا
فقط دستگاه حکمرانی است. که عثمانیها باصطلاح تازهٔ خود حکومت و فرنگیها
گاورنمان می نامند. و در ایران گاهی دولت گاهی دیوان گاهی دربخانه میگویند.

جمیع این تنظیمات باید از کارخانهٔ دولت بیرون بیاید. خود کارخانهٔ دولت
از همه دستگاههای ایران بی نظم تر است چه طور می تواند اسباب این نظمها بشود
باید اول کارخانهٔ دولت را نظم داد. چون جمیع نظمهای ایران باید از
کارخانهٔ دولت بیرون بیاید لازم است بر وضع و ترتیب این دستگاه
اصلی چند دقیقه تأمل نمائیم. در تفاصیل دستگاه دیوان ما هر چه بگوئیم بدیهیات
خواهد بود بر صفات شخص وزرای ما هیچ حرفی نیست. عقل و نجابت
و کفایت و دولتخواهی هر یک از آنها را مسلم میداریم. ایراد ما فقط
بر نقص ترتیب دستگاه است.

صدر

صدر اعظم. وزیر جنگ. وزیر لشکر. وزیر نظام. وزیر فواید. وزیر بنائی
وزیر داخله. وزیر رسایل. وزیر دفتر. وزیر بقایا. وزیر موقوفات. وزیر گمرک
وزیر امور خارجه. وزیر صنایع. وزیر انطباعات. وزیر حضور. وزیر دربار. وزیر تجارت
وزیر معادن. وزیر فلاحت. وزیر عدلیه. وزیر علوم. وزیر وظایف.
امیر نظام. امیر کبیر. مستوفی الممالک. معیر الممالک. منشی الممالک
سپهسالار. امین السلطان. و غیره. و غیره. این اشخاص همه مردمان معقول
و وجودهای ممتاز هستند و بودند. ولیکن در دنیا هیچ مهندس و هیچ حکیمی نیست که
بفهمد از اختراع اینهمه وزارتهای عجیب و غریب چه مقصود و چه فایده در نظر بوده
بی آنکه داخل تفاصیل بشویم باید بجرأت دولتخواهی اعتراف نمائیم که چرخ
حکمرانی دولت ایران بی اندازه معیوب و بی نهایت مغشوش است.

وزارتهای ما نه تنها با همدیگر هیچ رابطه ندارند. بلکه وضعاً و اصلاً نقیض و مدعی
همدیگر هستند. عدد و ترتیب عمال هیچ جا معلوم نیست. مناصب دولت همه تو
هم. حقوق و وظایف همه با هم مخلوط. معاملات دیوان مجمع غوامض دنیا.
گردش چرخ دولت گرفتار هزارها اشکال. از هزار حکم دولت یکیش بدرستی
مجرا نمیشود.

ترتیب این اوضاع بکلی نقیض اصول معروفه دنیا و اسباب چنان
ضررها و خرابیهاست که عقل خارجی از ظهور و بقای چنان مجمع هر دقیقه غرق یک
حیرت تازه میشود. عقیدهٔ اولیای ما بر ترکیب حالیهٔ دولت ایران هر چه باشد
اینفقره مسلم است.

که نه در عهود سابق نه در این ایام نه در ایران و در هیچ گوشهٔ دنیا هرگز هیچ دستگاه دولتی
نبوده که دستگاه حالیه را بتوان با آن تشبیه کرد.

نکتهٔ مسلم تر اینست که همت و عزم شاهنشاهی هرقدر قوی و وزرای ما هر قدر عاقل و دولتخواه باشند. با ترتیب حالیه دولت ما محال است که از چنان
دستگاه یک قرار صحیح یا یک عمل با معنی بروز بکند. هر خیال و هر طرحی که صحیح تر
و عالی تر از آن نباشد ممکن نیست در میان این دستگاه بکلی معیوب
و باطل نشود

باز هم تکرار میکنیم بجهت بیهوده راجع باشخاص نیست. مقصود تنقیح بیان
نقص ترتیب است اگر در یک فوجی که مرکب باشد از هفتصد سرباز پنج نفر سرتیپ. و پنجاه نفر
سرهنگ. و هفتاد نفر سلطان. و بیست نفر درویش. و چهل نفر مستوفی. و سی نفر ملا
را بالتکالیف بی ربط صاحب منصب قرار بدهیم آیا حالت آن فوج چه خواهد بود

ترتیب دولت هم مثل ترتیب فوج قوانین معین دارد. دستگاه دولت باید بیش از
هر فوج. بیش از هر کارخانه. بیش از ساعت. موافق قواعد علمی منتظم باشد

اگر در میان یک کارخانه. یا در میان یک ساعت. بمیل خود اقسام چرخها
و پیچهای مختلف داخل بکنیم. و جمیع آلتهای آنها را هر روز بمیل خود زیر و رو نمائیم. حاصل
آن کارخانه و معنی آن ساعت بدیهی است چه خواهد شد

ما خلق آسیا با اینکه بشهادت پیرزنهای ما خیلی عاقل هستیم از فنون ترتیب
دستگاه دولت هرگز هیچ اطلاع نداشته‌ایم. ما خلق آسیا هیچ حق نداریم

که در

که در چنان فنون عالی بمیل خود دخل و تصرف نمائیم

علما و مهندسین فرنگستان چنانکه کارخانه‌جات صنایع خود را باعلی درجهٔ
کمال رسانده‌اند. کارخانهٔ دولت را بهمان نسبت ترقی داده‌اند. نمیتوان تصور
کرد که علوم و اجتهاد فرنگستان در تکمیل کارخانهٔ دولت چه سحرها کرده است.

ما که در کارخانه‌جات صنایع اینقدرها عقب مانده‌ایم چه طور میتوانیم در کارخانهٔ
دولت که جامع اشرف علوم بشری است بیش خود اختراعی نمائیم

نظم دستگاه دولت مثل زبان عربی صرف و نحو و قوانین معین دارد. اگر
واقعاً طالب نظم دستگاه دولت خود هستیم باید این صرف و نحو دولتی را از روی
صدق عقیده قبول و قوانین آن را بدون چون و چرا متابعت نمائیم.

نمیتوان منتظر شد که جمیع این قوانین در یک کتابچهٔ مختصر ضبط و بیان شود
هر کسی بخواهد ترتیب یک کارخانهٔ ریسمان ریسی را درست حالی و تعلیم نماید باید چندین
جلد کتاب بنویسد. تحصیل علوم دولتی ده نفر معلم فاضل و یکسال زحمت و اجتهاد لازم
دارد. اگر ما بخواهیم شرط انتظام دستگاه دولت ایران این قرار بدهیم که اولیای
که اولیای دولت علیه همه علوم و قواعد تنظیمات دول را بتفصیل بفهمند و بدلخواه
یاد بگیرند. پس باید انتظام ایران را محول بقیامت کرد. در مسائل حاضر جزئیه
از امثال ما میتوان توقع نمود اینست که ما از روی عقل و دولتخواهی عجز عقل
طبیعی را در جنب قدرت علوم کسبی اعتراف بکنیم و بخصوص این فقره
اصلی را از روی اعتقاد کامل قبول نمائیم که بجهة تنظیم و احیای ایران

هیچ چارهٔ نداریم بجز اینکه رجوع نمائیم بآن علوم مخصوصی که در سایر اقالیم مثل آن همه تدریس شده‌اند. درخصوص ترتیب دستگاه دولت بعضی فقرات ساده را محض یک نمونه ناقص بطور مختصر در اینجا یادداشت می‌نمائیم. بدیهی است که ترتیب دستگاه دولت باید کاملاً مبنی بر قوانین باشد. وضع قوانین کار همه کس نیست. تأسیس قوانین باید در یک مجلس عالی بشرایط مفصّل و برطبق اصول صحیحه باشد.

عموم کارگذاران دولت باید بلا استثناء محکوم قانون باشند. باید خارج از قانون نتوانند قدمی بردارند. وزارتخانه‌های دولت باید بحکم قانون معین و محدود و مقرر باشند. باید کل وزرا در مأموریت خود مسئول باشند. یعنی نیک و بد اعمال ایشان برعهدهٔ ایشان باشد. وزرای حالیّهٔ ایران مسئول نیستند. در حالت اداره آنها هر خبط و خطائی که ظهور میکند میگویند کار پادشاه است. این سبک بکلی غلط و اسباب خرابی دولت است.

هر وزیری که یکی از اعمال متعلقه وزارت خود را نمی‌پسندد باید فی‌الفور استعفا نماید اگر استعفا نمیکند پس آن عمل را تصدیق کرده پس نیک و بد آن عمل برعهدهٔ اوست.

از یک وزیر پرسیدم چرا فلان حقوق دولت را بخارجی تسلیم کردی میگوید من نکردم پادشاه کرد. این حرف خیلی نامربوط و خیانت محض است. هیچ پادشاه نمیتواند شخصاً باین نوع امور تماماً رسیدگی نماید. یک وزیر باید نیک و بد این نوع کارها را تماماً برعهدهٔ خود بگیرد یا استعفا نماید

اگر

اگر آن وزیری که این نوع کارها را تصدیق نموده استعفا کرده بود یک وزیر دیگر ما چنان خبط نمیکرد. یا اگر هم خبط میکرد آنوقت بحث تقصیر بر آن وزیر وارد میآمد

وزیری که یک عملی برخلاف مصلحت دولت میداند و محض حفظ منصب و تحصیل مواجب خود مرتکب آن عمل میشود وجود لیت و خائن پادشاه است.

وزیر خیرخواه آنست که از برای مصلحت دولت و خدمت پادشاه از مواجب و مصلحت شخصی خود صرف نماید. تا رسم استعفا را در میان وزراء و کارگذاران دولت مقرر نکنیم در دایره حکمرانی ما هیچ نظم و هیچ ترقی حاصل نخواهد شد.

اگر فلان حاکم نمیتواند مالیات ولایت را بدرستی وصول نماید باید استعفا نماید. اگر فلان وزیر نمیتواند مواجب اتباع خود را بدرستی برساند باید استعفا بکند. وزراء باید شریک مسئولیت همدیگر باشند. این مسئله تفاصیل زیاد لازم دارد. بدون اجرای این شرط انتظام مجلس وزراء هرگز میسّر نخواهد شد. مجلس وزراء بعبارةٌ اخری مجلس اجراء باید از مجلس قوانین بکلی جدا باشد. هر شغل دولتی باید بحکم قانون یک مواجب معین کافی داشته باشد. مواجب را با مستمری نباید مشتبه کرد. مستمری از برای خدمات گذشته یا بملاحظه حقوق اجدادی است. مواجب باید نزدیک خدمت واقعی باشد.

شغلها و مناصب بیمصرف را باید بتدریج منسوخ کرد. مواجب نوکرها در ایران کم است. مواجب آنها را نمیتوان زیاد کرد. بعلت اینکه پول نداریم اجرای این اصول پول دولت را دقیقه بدقیقه زیاد خواهد کرد. و آنوقت

بالطبع

مواجب عمال دولت هم زیاد خواهد شد. مواجب عمال باید بدون تخلف در سر وعده برسد. عاملی که بر سر وعده مواجبش نرسد اسباب اذیت دولت و مجبور بر خیانت است. ایصال مواجب نباید بسته بوصول مالیات باشد. اگر دول فرنگستان بجهة رساندن مواجب عمّال مثل ایران منتظر وصول مالیات باشند جمیع آن دول در یک سال بحالت دول آسیا خواهند افتاد.

یکی از محسنات تدابیر مالیه فرنگستان اینست که خواه مالیات زود برسد خواه دیر مخارج دولت بر سر وعده بدون تخلّف داده میشود. این فقره یکی از آن خدمات است که دول فرنگستان از بانک خود حاصل میکنند

کارگذاران دولت باید همه بلا استثنا صاحب سواد و صاحب دانش باشند از برای اداره عهد کربخان عقل طبیعی کافی بود اما از برای وزارتهای این عهد علاوه بر عقل زیاد علم زیاد لازم است. یکشخص بیعلم بیسواد هر قدر معقول باشد محض این صفت نباید هرگز داخل در مجالس دولتی بشود. معقولیت و صداقت از برای وزارت کافی نیست. معقولیت و صداقت شرط اول زندگی است جان نثاری و آقا پرستی بدون علم قابل هیچ اعتنا نیست. قیمت جان نثاری چه در ایران و چه در خارج سالی بیست تومان است. نوکر دولتی علاوه بر آقا پرستی باید صاحب علم باشد. در اینعهد نوکری که علم ندارد از برای سربازی هم غیر کافی است. فرق آبادی سویس و خرابی افغانستان اینست که کارگذاران افغان علم ندارند و کارگذاران سویس علم دارند

باید مناصب دولت فقط و فقط باهل فضل و باصحاب علم داده شود. مطلب را نمیتوان در این اوراق متفرقه بیش از اینها بسط داد.

خلاصه مطلب و جان کلام اینست که اگر واقعاً در فکر احیای ایران هستیم باید اول کارخانه دولت را بر طبق این چند اصول ساده بتعجیل هر چه تمام تر منتظم و مهیای کار بسازیم و بعد بتوسط این چرخ مرکزی همهٔ آن اصول را که سرچشمهٔ آبادی دنیا میدانیم بدون کم و زیاد در کل ممالک ایران مجری بداریم. اینحرفها همه صحیح. اما روح کار هنوز مجهول است کیست در ایران که بتواند این طرح اساسی را مجرا بدارد. اجرای این طرح البته با وزرای دولت ولیکن شروع کار منحصر البته باراده و عزم ذات مقدس همایون شاهنشاه روحنا فداست. اینهمه کارهای گوناگون را از کجا و بتوسط چه نوع اشخاص میتوان شروع کرد. من این شاهنشاه فضایل پناه را بهزار دلیل حکیم کامل میدانم و یقین دارم که نقطه شروع و اسباب اجرای اینطرح الآن در ذهن مبارک همایونی در کمال وضوح مشخص و مقرر است. در اینمسئله هیچ احتیاج بعرض خارجی نیست. ولیکن هرگاه در این مسئله آخر هم یعنی در مسئله پیدا کردن اسباب رأی عاجزانه بنده را سؤال فرمایند، آنوقت عقیدهٔ خود را محرمانه و مستقیماً بخاکپای اقدس همایون شاهنشاه حکمت پناه عرض خواهم کرد علی العجاله بر یک فقرهٔ مهم با هزار معذرت و التماس با تمام قوت صدق تأکیدات خود را تجدید میکنم. اصول این طرح اساسی خواه پسند باشد خواه نباشد امروز شرط ناگزیر بقای ایران شده اند.

در عهد شاه عباس اولیای دولت ایران در رد یا قبول این اصول مختار بودند
اما امروز در این باب ما دیگر هیچ اختیاری نداریم. ما امروز بحکم مقدرات الهی ناچار و مجبور
هستیم که خواه و ناخواه، همه این اصول را بدون چون و چرا قبول نمائیم.

دولت ما استقلال ما، زندگی ما، بسته باجرای این اصول است. بجهة تأخیر اجرای
این اصول هیچ دلیل و هیچ عذری نداریم. جمیع این اصول مطابق دین اسلام موجب
رفاه عامه و متضمن عین انسانیت است. بجهة اجرای این اصول هرگز مثل امروز فرصتی
نخواهیم داشت. بجهة اجرای این اصول هرگز از امروز عالم تر و قادر تر و صادق تر و
مستعد تر پادشاه و مؤسس نخواهیم داشت. بهر ملاحظه و موافق هر قانون امروز
اجرای این اصول اولین تکلیف مردی اولین وظیفه دین و اولین حکم عقل شده است

بدون اجرای این اصول خلق و دولت ایران از این دیار فقر و از این طوفان
بلیه هرگز خلاصی نخواهند یافت بدون اجرای این اصول ملل فرنگستان دفع اداره
حالیه ما را بر حکم انسانیت خود واجب خواهند شمرد

بدون اجرای این اصول بهر دولتی که پناه بریم و هر عهد تسلیم که بپذیریم بجز خواری
و انهدام قسمت دیگر نخواهیم داشت

بدون اجرای این اصول مجتهدین ما سرباز دیگران. شاهزادگان
ما غلام دیگران ملک و خزانه و تمام دولت ما هیزم ترقی دیگران خواهد بود.
اگر هنوز در وجود اولیای دولت ما یک رگ مردی باقی مانده، و اگر هنوز
در سر خود یک ذره شعور داریم باید از امروز خواب و زندگی را

برخود

برخود حرام نمائیم و از همین دقیقه بلا تأمل با تمام قدرت خود بجان و دل شب و روز در اجرای
(این اصول بکوشیم ۲۷ محرم الحرام سنه ۱۳۲۵ در طهران)

چون مرحوم اشرف خان از بدو طلوع آفتاب این دولت جهانتاب
اقدام خدمت را براستی سپرد و گوی جان نثاری را از میدان خدمتگذاری
ربود با رتبهٔ قرب متواصل گشت و برحمت ایزدی واصل بپاس حقوق خدمات
و پاداش طاعات آنچه از مناصب با و مفوض بود بمرحوم عبدالله خان که
او نیز چاکری عاقل و کاملی کامل بود با صدق روشن تر از شموس بازغه و عزمی
ثابت تر از جبال شامخه نوعی تمهید اساس خدمت کرد و ترتیب قیاس
طاعت که اقران را قدرت همسری نبود و اکفاء را استطاعت برتری تا در سفر
هرات ودیعه زندگانی را باز سپرد و در راه دولت جان خویش را نثار آورد.
از آنجائیکه مرکوز خاطر آفتاب مظاهر شاهانه است که خدمت آبا را با بنا
و اقربا محول داریم و جانب حق گذاری اسلاف را با خلاف مهمل نگذاریم
لهذا ..... محمد هاشم خان که خلاصهٔ این دوده است و با صدق صافی ثالثه
الاثافی این سلسله با گوهر شهامت و فرط شجاعت نتیجه اجداد خویش است
و بعلو رتبت و غلو در خدمت محمود یگانه و خویش در هذه السنه ایت ئیل
و ما بعدها او را بمنصب جلیل سرتیپی سرافراز و بارجاع این خدمت او را قرین اعزاز
داشتیم که از روی صفای جبلت و طویت با نجام این خدمت اقدام نموده
بدرستی حسب افواج مربوطه را

الوالجمع خود دانسته و در ترتیب و نظم امور آنها مسامحه جایز ندارد و ادارات و دیپلماتیکه
بجهة مرحوم مشار الیه برقرار فرموده ایم که هر ساله باز یافت و صرف مخارج خود نمایند
عالیجاهان سرهنگان و سلاطین و ارباب مناصب مشار الیه را سرتیپ خود دانسته از سخن و
صوابدید او عدول جایز ندانند فی التاریخ

پرنس ملکم خان ناظم الدوله است که در سنه ۱۳۲۵ از روی خط خودش نقل شد — بحضور جنابان ترقی پروران
ایران عرض میشود . بعضی از اصحاب ذوق پاره از افکار پژمرده خود را در مطبوعات جدیده احیاء میفرمایند . در حین
امتنان تشکر دو کلمه توضیح لزوم شده است . در این پنجاه شصت سال متجاوز از دویست رساله متعلق ترقی ایران نوشته ام
محرمانه بحضور شاهنشاه شهید و باقی همه را مستقیماً با ولیای دولت تقدیم کرده ام چنین بحضور مؤلف یک کتابچه نوظهور شکل انتشار
طبع نبود . با کمال تأسف می بینیم آنچه از تحریرات منتشر شده مملو سهو و خطا است . عموماً آنها همه متعلق بمطالب مقدم و مؤخر
آنچه در اول جوانی محض تعیین نوشته ام . با تحریرات دولتی مخلوط . بعضی صفحات ناقص بعض کرکلم مغایر مقصود اصلی
از آنجمله فصل مسمی برساله غیبی اگرچه بعضی از جمله های آن شبیه افکار ما است ولیکن آن فصل از من نیست . دیگر کتابچه علمی که چهل سال
قبل اساس کل تغیرات و تحریرات آن ایام شد هیچ در میان نیست . لهذا امروز در این عالم غربت در
بستر بیماری از مکرمت دوستان حقایق شناس استدعا میکنم که هیچیک از تحریرات بنده را
منتشر نفرمائید مگر در صورتیکه خط و امضای من بر آن ثابت باشد . و آنوقت هم بتحقیق مشخص فرمایند که در چه تاریخ
و در چه موقع نوشته شد عموم تحریرات بنده در پیش وزراء و بزرگان موجود و محفوظ است اگر اولاد
حقایق شناس ایران طالب انتشار افکار این بنده بیمقدار باشند مخصوصاً عرض خواهم کرد که نسخ
صحیح از کجا پیدا بشوند . بعد خیلی گرانتر مند و رسید بیک ذره شعور و حالا در شرط دیگر بر آن تتمه گزاف می افزایم
اولاد ارشد ایران که طالب طبع این رسائل میباشند از ایشان تمنا دارم که بیک توجه کریمانه صواب
باشند که در الفاظ و مضامین رسائل هیچ سهو و غلطی باقی نماند و استدعای آخر من این است در سایر تحریرات

روشنائی

کلمهٔ متفقه چیست . اینست که
همه میگویند در انتخاب وکلا دقت باید کرد . که مردمان عالم بهر رموز و فنون علوم امروزه دنیا
و بغرض معصوم منتخب شوند . بر وجوب این حرف بزرگ که عامه را نوید بزرگی میدهد هیچ
جای تردید نیست . چنانچه برای پرستش عباد خالق موجود است این صفت وکالت را برای لزوم عظم
آن برخود نسبت میدهد و میفرماید : انّ الله وکیلاً بالعباد . یعنی ای بندگان در صفات حسنه
از علم و بیغرضی و قدرت و بی نیازی و غیره متخلق باخلاق من و مؤدب بآداب من شوید
در رتبه وکالت با نقشا نمائید . و من مطلق کلمهٔ جامعهٔ تقوی را وسیله تکریم بندگان قرار داده ام .
انّ اکرمکم عندالله اتقیکم . تا هر بوالهوس بجهالت و اهل طمع مقامات عالیه نیفتد . اول در رفع
ذات خود بکوشد . و بعد قابلیت خود را بدنیا ثابت نموده . متوقع رتبه عالیتر از آن مقام شوند . همانا
بزرگان عصر و اکثر فنون و علوم ترقی دنیا خریطه دسترس مراتب لیاقت وکلای مجلس مقدس دار الشورای
ملی ایران شیدالله ارکانه را در صفحه تحریر خود با صاحب ذوق و ارباب وجدان نشان داده از جمله
وکلای ملت و واضعین قوانین اساسی ملی اولاً بر جنبه علم تالیفات مفیده و بهرنگ قابل الوزاره
باشند یعنی وزرای مسئول باید از جمع وکلا همیشه انتخاب شوند و همیشه باید اشخاصیکه
قابل مقام وزارت بر طبق فرمان علمی مستعد در هیئت وکلا موجود باشند که در موقع
تغییر کابینه وزرا مجبور نباشند دوباره همان وزرای معزول را منصب بفرمایند
حالا آقایان محترم محض شرف وجدان پاک خود در نفس و قابلیت خود هر یک رجوع
بفرمائید هر آینه چنین تفوق علمی و فرمان اداره سازی و حفظ نظم اداره

وزارت وظیفهٔ اجرای قوانین عادله را بر وجود موجودی می بینند. تقاضای وکالت عالیه
و ورود بمقام منیع ایجاد قوانین استقلال بر شما مبارک است. والله در هر لحظه اخطار به خلق
چشم و گوش بستهٔ ایران ماتم زده را با اصرار فوق تصور برای انتخاب خود بسوی خود دعوت نفرمائید
ان الانسان علی نفسه بصیره ملت اگر مراتب عالیه شما غافل هستند شما که از حال خود و مقام خود غافل نیستید

بسم الله الرحمن الرحیم   زبانه گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش

الحمد لله الذی خلق الوجود من العدم   قیدت علی صفحته انوار اسرار القدم
شکر آن خدائی را که او آورد بیرون از عدم . پس کرد پیدا بر عدم انوار اسرار قدم
ما زال فی ازاله متعززا بجلاله . مستغنیا بکماله لا بالعبید
بالخدم   ماوای هر آواره او بیچارگان را چاره او   دلدار هر غمخواره او
غفار هر صاحب ندم   ضوء العقول ظهوره سهر القلوب حضوره نور
النواظر نوره سحر النفوس بما نسم . درد و غمش مهمان دل . نام لطیفش جان دل
دل زان او از آن دل گر عاشقی ورنه قدم   والی علی احبابه اصناف حنا به
ناسوا الحلام بلائه بهرا سم الکرم الاتم   درویش او را نام بی کر جایت دارد
شامونی . وآید رویش آرام بی و مهر بر جانش رقم   وانی الجی عرفانه فاطل فی
فردانه سبحانه ضاق المبنی فاق الامم   از هر چه خواهم برتری وز هر چه
خواهم بهتری . وز آنچه دانم مهتری ای جان جانها لاجرم . لعث النبی المصطفی
لما عفی رسم الطنفا . مهدی به اوصافها بر شاده سبل الامم ای قوت

دلها

دلها گفت مهر هدی بر کنف او . ما نام قلبی نام او فخر عرب نور عجم
صلی علیه الله ما اضائت مصابیح السما بل زاد تاخرا کما الجی به خیر الامم
عقل آشنای کوی او دل نیز باری سوی او   جانها فدای روی او آن
محترم آن محتشم   در خبر است از آن مقتدای زمره حقیقت و از آن
مجلس پیشوای لشکر طریقت از آن نگین خاتم جلال و از آن جوهر عنصر کمال و از آن
اطلس پوش والضحی و از آن قصب بند واللیل اذا سجی و از آن طیلسان
دار ولسوف یعطیک ربک فترضی آن صاحب والاخرة خیر لک من الاولی
آن مهتر که اگر حرمت قدم او نبودی راه دین از خاشاک کفر پاک نگشتی که
الیوم اکملت لکم دینکم آن سروری که اگر هیبت دست او نبودی قبای ماه چاک
نگشتی که اقتربت الساعة وانشق القمر به نیرو آدم صفی خلعت صفوت
از او یافت ادریس تدریس رفعت از او گرفت روح فتوح در قالب نوح
بعزت او آمد طیلسان صعود بر سر هود او کشید کمر شمشیر خلت بر میان خلیل او
بست منشور امارت بنام اسمعیل او نوشت خاتم ملک در انگشت سلیمان
او کرد نعلین قربت در پای موسی او بست عمامهٔ رفعت بر سر عیسی او نهاد
این مهتر و مهتر زادهٔ سید و سرور که شمهٔ از نعت او شنیدی چنین میفرماید
که من جاوز اربعین سنه ولم یغلب خیره علی شره فلیتجهز الی النار
یعنی هر آنکس که در این سرای غرور و متاع غرور که تو او را دنیا میخوانی
سال او بچهل رسد

دخیر او بر شر او غالب نیاید و طاعت او بر معصیت راجح نیاید او را بگوی که رحمت
برگیر و راه دوزخ گیر عظیم وعیدی و بزرگ تهدیدی که عاصیان امت
احمد راست که عمر عزیز خود را بحبه حرام فروخته و خرمن طاعت بر آتش
معصیت سوخته دلیل این کلمه را مثالی گویم و در تمثیلی از دریای خاطر بجویم
آن شمع را دیده که در لگن برافروخته اند و محبت او در دل اندوخته و طایفه گرد او
در آمده و حاضران مجلس با او خوش بر آمده هر کس بمراعات و خدمت او کمر بسته و او
بر بالای طشت شمع چون سلطان نشسته که ناگاه صبح صادق بدمد همان
طایفه را بینی که دم در دمند و به تیغ و کارد گردنش بزنند از ایشان سؤال کنند
که ای عجب همه شب در طاعت او داشتید اکنون چه شد که او را
فرو گذاشتید همان طایفه گویند که شمع بنزدیک ما چندان عزیز بود که
خود را میسوخت و روشنائی از بهر ما می افروخت اکنون چون صبح صادق
تاج افق بر سر نهاد و شعاع خود بر عالم داد شمع را دیگر قیمتی نباشد و ما را با او
نسبتی نه پس ای عزیز این سخن را بجان بشنو که خواجگی دنیا بر مثال آن شمع
افروخته است طایفه که گرد او در آمده اند از عیال و اطفال و خدم و حشم هر یک
بنوعی در مراعات او می پویند و سخن بر مراد او میگویند ناگاه
صبح صادق اجل بدمد و تند باد قهر مرگ بوزد خواجه را بینی که در قبضه
ملک الموت گرفتار گردد و از تخت مراد بتخته نامراد افتد چون بگور
ستانیش برند عیال و اطفال

و بنده

و بنده و آزاد بیکبار از وی اعراض کنند از ایشان پرسند که چرا بیکبار
روی از خواجه بگردانید گویند خواجه را بنزدیک ما چندان عزت بود که
شمع صفت خود را در لگن دنیا میسوخت و لانگانه از حلال و حرام میاندوخت
عمر نفیس خود را در معرض تلف می انداخت و مال و منال از بهر ما ذخیره میساخت
اکنون که تند باد خزان بیخ عمرش از زمین زندگانی بر کند و دست خواجه
از گیرودار فرو ماند ما را با او چه نسبت و او را با ما چه مصلحت آورده اند که در
باغی بلبلی بر شاخ درختی آشیانه داشت موری ضعیف در زیر آن درخت
وطن ساخته و از بهر چند روزه مقام و مسکنی پرداخته بلبل شب و روز گرد گلستان
در پرواز آمدی و بربط نغمات دلفریب در ساز آورده مور بجمع نفقات لیل
و نهار مشغول گشته و هزار دستان در چمن و باغ بآواز خوش غزلسرا بلبل با
گل رمزی می گفت و باد صبا در میانه غمزی میکرد چون آن مور ضعیف ناز
گل و نیاز بلبل مشاهده میکرد بزبان حال میگفت آخر این قیل و قال چه گونه
کار در وقت دیگر پدید آید چون فصل بهار برفت و موسم خزان در آمد
خار جای گل بگرفت و زاغ در مقام بلبل نشست باد خزان در وزیدن
آمد و برگ از درخت ریزیدن گرفت رخساره برگ زرد شد و نفس هوا
سرد گشت از کله ابر در میریخت و از غربیل هوا کافور می بیخت ناگاه بلبل
در باغ آمد نه رنگ گل دید و نه بوی سنبل شنید زبانش با هزار دستان لال
بماند نه گلی که جمال او بیند نه سبزه که در کمال او نگرد

از پیری که طاقتش طاق شد واز بینوائی فرو ماند یادش آمد که آخرینه روزی موری
در زیر این درخت خانه داشت ودانه جمع میکرد امروز حاجت بدو برم
و بسبب قرب دار وحق جوار چیزی طلبم بلبل گرسنه ده روزه بدریوزه پیش
مور رفت و گفت ای همه ریز سخاوت نشان بخت یار زیست وسرمایه کامکاری
من عمر عزیز خود را بغفلت میگذاشتم وبهرزه بانگ برمیداشتم تو زیرکی میکردی
و ذخیره می اندوختی چه شود اگر امروز نصیبی کرامت کنی مور گفت تو شب
و روز در قال بودی ودر حال تو لحظه بطراوت گل مشغول بودی و دمی بنظاره
بهار مغرور نمیدانستی که هر بهاری را خزانی وهر راهی را پایانی باشد ای
قصهٔ بلبل بشنوید وصورت حال خود را جمله بدان حمل کنید وبدانید
که هر حیاتی را مماتی در پی است وهر وصالی را فراقی در عقب صاف
حیات بی درد ممات نیست والطلس بقا بی برد فنا نه اگر قدم در راه
طاعت می نهید ان الابرار لفی نعیم برخوانید که جزای شماست واگر
رخت در کوی معصیت می کشید وان الفجار لفی جحیم برخوانید که سزای شماست
در بهار دنیا چون بلبل غافل مباشید وچون مور عاقل باشید در مزرعهٔ
دنیا بزراعت طاعت اجتهاد کنید که الدنیا مزرعة الاخره چون صرصر
خزان موت در رسد چون مور با دانه‌های عمل صالح بسوراخ گور درآئید
کارتان فرسوده اند بیکار مباشید تا در آن روز که شهباز اذا وقعت
الواقعه پرواز کند و پر و بال

لیس

لیس لوقعتها کاذبه باز کند وگوش القارعه بجنباند و پیش آفتاب قیامت
مغزها در جوش آید واز هیبت نفخ صور دلها در خروش معذور باشی ولیت
دست تحسر بدندان تحیر بزی که چنین روزی در پیش آید جهد کنید در این دو روزه
مهلت زاد وحاصل کنید و ذخیره بنهید که روز قیامت روزی باشد
که ملائکه آسمان وخلایق زمین متحیر ومتفکر باشند انبیا لرزان واولیا ترسان

گر بمحشر خطاب قهر کند — انبیا را چه جای معذرتست
پردهٔ روی لطف گو بردار — کاشقیا را امید مغفرتست

اگر امروز از مزرعه دنیا توشه برداری فردا ببهشت جاودانی فرود آئی. کسی
گوی دولت ز دنیا برد — که با خود نصیبی بعقبی برد

المجلس الثانی

قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای کسانیکه بوحدانیت
حق جل وعلا اقرار کردید پرهیزکاری کنید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ایمان را اثبات کرد وبتقوی فرمود تا بدانی که عروس ایمان با آنکه جمالی دارد بی
زیور تقوی کمالی ندارد ودر خبر است از خواجه عالم وخلاصهٔ بنی آدم صلی
الله علیه وآله وسلم که فرمود از خدای جل شنیدم که من شهد لی بالوحدانیة ولک
بالرساله دخل الجنة علی ما کان فیه من العمل هر که گواهی دهد مرا بخداوندی
وترا به پیغمبری ببهشت درآید با هر عملی که دارد با چندین شرف دولت
که کلمهٔ اخلاص راست بوجود تقوی وورع مشروط است که یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله در این چه حکمت است

همانکه خداوند سبحانه وتعالی دعوت می کند بندهٔ مومن را بمقام اولیا که هرکه
کلمهٔ اخلاص گفت بدایرهٔ ایمان درآمد امّا هرکه بقدم تقوی رفت غالب آنست
که بمقام اولیا برسد بدلیل قرآن که الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون
ولاهم تیا همین دو طرفست ایمان وتقوی بباشید ای دوستان که ما ازین
دو طرف یکی داریم ایمان وآن اصلست تا بقیت زندگانی چنانکه میسّر شود
پرهیزگاری کنیم شاید که از دولت صحبت اولیاء خدا که مقربان درگاه کبریا اند
محروم نشویم واین میسّر نشود مگر بتوفیق باری عزّ اسمه یارب چنانکه خلعت
ایمان بخشیدی پیرایهٔ تقوی کرامت کن اتقوا الله ولینظر نفس ما قدمت لغد
وبار دیگر فرمود واتقوا الله تکرار لفظ از فایده وحکمتی خالی نباید گفته اند تاکید
است که الکلام اذا تکرر تقرر ولیکن بدین قدر وقتی اختصار کنند
که معنی ازاین بلیغ تر نتوان یافت بدانکه تقوی بر دو نوع است تقوی
صالحان وتقوی عارفان تقوی صالحان از اندیشهٔ روز قیامت در مستقبل
که ولتنظر نفس ما قدمت لغد وتقوای عارفان از حیای رب العالمین در
حال عرض که واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون وقتیکه صالحان را شیطان
عملی ناپسندیده در نظر بیارآید ونفس وطبعت را مایل آن کند اندیشه
کنند از روز قیامت وحساب که عرصهٔ اولین وآخرین باشد نیکیهان را
تاج کرامت بر سر وقبای سعدیت در بر بر تخت ملک ابدی در دولت نعیم سرمدی
تکیه زده وآن کمه کار بریشان روزگار بدل از داغ ضلالت ریش وسر از
خجالت در پیش پس از ننگ چنان

ترسید

ترسید ودست از گناهان بدارید مثل وقوفک عند الله فی ملاء یوم
التغابن واستیقظ لمزدجر یا یا عامل الذنب هل ترضی لنفسک فی قید
الاساری واخوان علی سرر گدایان ببینی اندر روز محشر بتخت ملک بر چون پادشاهان
چنان نورانی از فر عبادت که گوئی افتاب باشند وماهان تو خود چون از خجالت سر
برآری که بر دوشت بود بار گناهان اگر دانی که بد کردی و بد رفت بیا پیش
از عقوبت عذر خواهان. این بیان که کردیم تقوی صالحان است اما بیان
تقوی عارفان آنکه اگر عیاذاً بالله گوشهٔ خاطر ایشان تمیل ناکرد بالتفات
کند نه از عذاب روز قیامت ترسد وبس بلکه از خدا تعالی شرم دارند که واقفست
ومطلع وروا نباشد در نظر بزرگان افعال قبیح آورده اند که یکی را از بزرگان زانو
درد کرد معنی گفتندش زمانی پای دراز کن حضن تنهائی گفت تنها نیستم وشرم بیدارگی
در حضرت خداوندگار ترک ادب باشد لبرای زمرهٔ صالحان اتقوا الله ولتنظر نفس
ما قدمت لغد واتقوا الله پرهیزگاری کنید وبه بینید که امروز از بهر فردای قیامت
چه بضاعت فرستاده اید وچه ذخیره نهاده اید وای حلقهٔ عارفان ان الله خبیر بما
تعملون دامن از گرد زلت نگاه دارید که خداوند تعالی حاضرست وبینا نقلست
که بنده حبشی پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله رفت وگفت یا رسول الله انی اتیت
الفاحشة فهل لی توبة عمل ناکردنی کرده ام هیچ مرا توبه باشد اگر توبه کنم
پیغمبر فرمود وهو الذی یقبل التوبة عن عباده حبشی توبه کرد وبیرون
رفت بعد از زمانی باز آمد وگفت یا رسول الله

کان الله یراني علی ذالک در آن عمل مذموم که بیم حقتعالی وتقدس مرا امید
گفت خاموش چرا نمیدید یعلم خائنة ولا تخفی الصدور حیثی در ابرو نگردد و حیات
وخاطری در سینه نگذرد بخلاف دیانت الا انکه خداوند تعالی دانا است ان
وبینا ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات والارض
یات بها الله حیثی این سخن بشنید بنالید و بزارید و آب حسرت وندامت از دیده
برچهره ببارید آورده اند که نفس سرد از دل پر درد بر آورد وجان بحق تسلیم
کرد صالح از دشمن اندیشه کند که نباید کند فردای قیامت برحال تباه او بخندد
وعارف از دوست شرم دارد که همین دم بیند که قیامت بعید است وحق
ملازم حبل الورید   رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار،   هزار فتنه
چه غم با شدار بگزید. مرا چو با تو که مقصود آشتی افتاد   روا است گر همه عالم
بجنگ برخیزند. تعالوا انطب عیشة و نرتع بر غدة   وان لم یکن عیشی
العذول تطیب   اذا ما تراضینا وصولح بیننا دع الناس ترضوا
تاره ویعیسوا. یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای دوستان خدا دوست تقوی
پیشه باید و شان دوستی فرمان بردار است تو که دعوی دوستی خدای عز
وجل کنی و پرهیزکاری چنانکه فرصه است نکنی دعوای بی معنیست آورده
باشی ترسم که ثابت نشود   ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی.
کین ره که تو میروی بترکستان است مخالفت صفت دشمنان است
از دوستان مپسندید

ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم همچون آن کسان مباشید که کلمه
توحید را ترک دادند و فرمان خدایتعالی فراموش کردند لاجرم در معرفت
باری عز اسمه برایشان بسته شد که من عرف نفسه فقد عرف ربه خویشتن
شناسی نردبان بام معرفت الهی است هر که خویشتن نشناسد او شناسای
حضرت عزت چون گردد پیشه پیغمبرانی بین که چون مذموم است پس بر تو باد
ای برادر تا توانی تن بخدمت وطاعت در دهی و سر بر خط فرمان ارادت بنهی
که بنور ذکر وعبادت درون مؤمنان روشن میگردد پس بوسیلت این روشنائی
بامکاشفات غیبی ومشاهدات روحانی دست میدهد خواجه صلی الله علیه وآله
وسلم میفرماید من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من
قلبه علی لسانه یعنی هر که چهل بامداد با خلوص برخیزد حق تعالی چشمهای حکمت
از دل او بر زبان او روانه کند این ثمرهٔ فرمان بردار است تا قیمت اوقات
عزیز بدانی و بجیزه عمر ضایع نگردانی که ترک فرمان تاریکی آرد و در آیینهٔ
تاریک چیزی نتوان دید سعدی حجاب نیست تو آیینه پاک دار   زنگار
خورده خود ننماید جمال دوست.   ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم
همچون کسانی مباشید که سرگفتار نصیحت کنان فرونیاوردند وقول علما و صلحا
گوش نکردند وفرمان خدا ورسول نبردند بپاداش این معاملت
چه دیدند این فعل با ایشان چه کرد فانسیهم انفسهم والفعل نسبت
الی السبب لقوله تعالی.

وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین ازحکم این فعل
ناخوب چشم بصیرت ایشان بدوخت تا بیت وترکیب وجود خود فراموش کردید و در
ظلمات حیرت بماندند وره بر ستر این آیت بزدند که انا خلقنا کم من تراب ثم
من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة واز دولت این معرفت محروم
ماندند که ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم
خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین این علم خویشتن شناسیست
مگر آن کسیرا که در این علم نظر نیست در بیان وجود خود حکم النیهم وانسیهم در شان
او واقعست وجای دیگر فرمود که قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق
ثم الله ینشئ بگوای محمد تا سفر کنند در زمین ونظر کنند تا چگونه ابتدا آفرینش
می کند بار دیگر همچنین زنده گرداند قول دیگر نظر کنند تا چگونه آغاز آفرینش میکند
وچگونه بانتها میرساند که سینه دانه که بقدرت او در زمین چگونه پرورش مییابد
بیخ وشاخ وبرگ وبار میکند تخم خرمائی نخل خرمائی میگردد اینهمه بگذار که حکم
ظاهر است ومحققان گفته اند سیروا فی الارض در زمین وجود خود سیر کن که
اگر دمی بقدم فکرت گرد عالم وجود خود بر آئی از آن فاضلتر که بپای صورت
همه عالم را به پیمائی اگر چه فرسنگ است سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
جای دیگر میفرماید وفی انفسکم افلا تبصرون وفی السماء رزقکم
وما توعدون عمرکه در پی .

مقصود

مقصود بجان کردیم دوست در خانه وما گرد جهان گردیدیم خود سراپرده
قدرش ز مکان بیرون بود آنکه ما در طلبش کون ومکان گردیدیم صورت
یوسف نادیده صفت میکردند تا میان آمد بعقل وزبان گردیدیم یا اول سخن
آثیم در مقصود قوت نبود ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم کافران
ترک عبادت غم نخورد واز معصیت باک ندارد واصل همه اعتقاد است چون
اصل ندارد فرع بچه کار آید الله الله تو که مؤمنی در ادای عبادت تقصیر وتهاون
روا مدار تا بصفتی از صفات بیگانگان موسوم نگردی که از تو قبیح تر وناخوب
تر آید دشمن که جفائی کند آن شیوهٔ اوست یاری تو جفا مکن بجوی دوست
ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون بیرون
بیرون شدند یعنی بیگانگان اندر قسم بیگانگی برایشان کشند اثبات آشنائی ترا
فبضدها یتبین الاشیاء مراد از این سخن آنست که کافران از دایرهٔ ایمان
بدر رفتند طاعت ومعصیت تفاوت نکنند ایشانرا تو که در حرم امن ایمانی عزت خود
نگاهدار وحرمت خود بجای آر که باچنین منقبت ومرتبت که ترا داده اند بدیگران
مانی لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة اهل دوزخ وبهشت برابر هم
نباشند اسفل سافلین چه ماند با علی علیین نعیم مقیم کی بود چون عذاب الیم
محنت اینان که بر خزنده دوزخ همینالند که ادعوا ربکم یخفف عنا یوما
من العذاب بر دولت آنان چه ماند که والملائکة یدخلون علیهم من کل
باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار وصلی الله علی محمد وآله
اجمعین

اللهم اجعلنا من عبادک الصالحین وخواصک المقربین من الهادین
المقربین وانزلنا حضرة قدسک مع اهل انسک من الانبیاء والمرسلین
الذین هم قال الله فیهم لا خوف علیهم ولا هم یحزنون   المجلس الثالث
تم المجلس الثانی   قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من اصبح
وهمومه هم واحد کفاه الله تعالی هموم الدنیا والاخره ومن تشعب به
همومه لم یبال الله تعالی فی ای ارض هلکته .

مهتر عالم وسید بنی آدم صلی الله علیه وآله وسلم چنین میفرماید که هرکس بامداد سر از جای
خواب بردارد وغم دین بود که در دل او بود واندوه اسلام بود که در سینه او بود
وعشق حق تعالی بود که در جان او باشد حق جل وعلا بحکم کرم وفضل وعنایت ازلی کفایت ابدی
ابدی او کند وهر که سودای غیر در دل او بود یا عشق دیگر در نهاد او باشد ویا اندوه دیگر در
سینه وی بود لشکر قهر را بفرستد تا بر نهاد او شبیخون کند وتیغ سطوات عزت خود سر کش
او بردارد وکس را نرسد که گوید آن چرا است واین چون   بر در که عزت همه خلق را بون
کس را نرسد که این چرا یا آن چون   ای مردی که هر تا اهلی را در درون خود عشق اندوخته
این پراکندگی تا کی امیردی که دل خود را بهزار بازار عشق دیگران فروخته این آشفتگی تا کی
دل ببازار من آورده بفروخته   دل بفروخته مفروش ببازار دگر   ای مردیکه حدیث
ما بزبان نداری این خاموشی تا کی امیردی که با همه کس بازاری برساخته این رسوائی تا کی
ای کسیکه ترا با همه ناکسان روای بنوا این ناهموار تا کی وای شخصی که ترا نزد همه خان جاری بود
این خاری تا کی هر که فراموش ما شغل خود سازد وجان وتن ودل را در آتش عشق

نگذارد

نگذارد وما نیز از راه عدل وداد خط نام در عالم ملک وملکوت دهیم که نسوا الله فنسیهم
ان المنافقین هم الفاسقون واز لشکر شیطانش گردانیم که استحوذ علیهم الشیطان
فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان این صفت بیگانگان وهمت راندگان است
بیا تا نشان آشنایان دهیم وحدیث مردانگی گوئیم ای مردیکه بامداد سر از بالش
برداری وشربت عشق ما نوشی نوشت بالای مردیکه هر شب دل را در آتش عشق ما کباب کنی
وجگر را از شوق ما خوناب مبارک باد ای یاریکه تیت درد ما میوزد وجاتیت
از محنت ما می افروزد این سوختن بر تو مزید باد جوانمرد اهرگز گمان مبر که عشق دنیا وشوق عقبی
باهم راست آید الدنیا والاخرة ضرتان اذا رضیت احدیهما اسخطت الاخری یا
دنیا را توانی بودن یا عقبی را یا مولا را توانی بودن ما مولا را تا انکه هم دنیا را جوئی وهم
آخرت را آن بکاری نیاید چه درستی او سلطانی است که با کس نسازد   اندر
ره عشق یا تو گنجی یا من   از عشق او آتش برافروزد آنگاه بدان آتش دنیا را بسوزد
پس عقبی را چون دنیا وعقبی را سوختی خود را بسوز که در اراده او همچنانکه دنیا وعقبی زحمت اند
نهاد تو هم زحمت است وتا زحمت وجود تو بود سلطان شهود او در حجاب
عزت خویش متواری بود عشق بر موسی علیه السلام تاختن آورد بکوه طور آمد
ولقدم صدق بایستاد وگفت ارنی خطاب آمد که ای موسی خودی خود با خود
با خود داری که اصافت بخود میکنی ارنی ابی نیست زحمت وجود تو بر تابد تو با
خود توانی بود یا ما را لن ترانی سلطان شهود بر نهاد در سایه افکند که آن نهاد نیست
شده باشد در رکتم عدم خود را

جای داده پس از آن ما خود تجلی کنیم یا موسی خود را بگذار و هم بما ما را ببین که هر که ما را
بیند هم بما بیند از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند بم عرفت ربک قال عرفت
ربی بربی او را بدو شناختم دانم که اگر نه بدو شناختمی هرگز پی او تا مجد
و معرفت او راه نیافتمی اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله لطاوس عارفان
بایزید بسطامی قدس الله روحه یک شب در خلوتخانه مکاشفات کمند شوق را بر کنگره
کبریای او انداخت و آتش عشق را در نهاد خود برافروخت و زبان از سر عجز
و درماندگی بگشاد و گفت یارب متی اصل الیک بار خدایا تا کی در آتش
هجران تو سوزم که مرا شراب وصال چشانی و تا کی گرد کعبه امید تو احت دیدار
تو طواف کنم بود که مرا شراب وصال دهی از ملکوت عزت پیرش
ندا آمد که بایزید تو ای تو همراه تست وجود تو در پناه تست اگر میخواهی
اگر میخواهی که بما رسی دع نفسک وتعال خود را گذار و در آ بما مهتر عالم و بهترین آدم
که هم تو توانی گفتی که لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی موسی را عزیز موسی عشقبازی از
تو باید آموختن او گوید ارنی تا گوید تو و تو همراه تست چه دوری است بتو رسد که سید
کائنات و سرور و سر در موجودات انا و انا اقول امتی من هرگز نگویم من که وجود
محبوب مرا جز عدم نمی زنید چون هستی او را باشد مرا جز نیستی رخت فرو نهد الم
تر الی ربک که الفالم ترجیح لطافت با خود دارد و با جان عاشقان چه غمزه همیکند
جوانمرد کدام عاشق است که استحقاق آن دارد که بر معشوق حکم آن تصرف
نامقبول بود محمد رسول الله چون شرط آدب در پرده آمد و به استحقاق خویش
سر بدید که او را این صفت میباید که حلیه و پیرایه او

بو

بود که ما زاغ البصر صفت او بود گفتند الم تر الی ربک سبحان الذی اسری باز چون
موسی بر لم یزل و لا یزال حکمی کرد که او را استحقاق نبود و داغ حرمان بر جبین
طمع او نهادند و از لن ترانی سیلی ساخته بر احداق اشواق او زدند تا دیده
او مؤدب گردد جوانمردا معشوقی همه جباری و دلداریست و عاشقی همه ذلیلی
و بردباری است معشوق را همه تعزز و کبریا و عظمت بود و عاشق را همه انقیاد و تواضع
و مذلت باشد عاشق همه این گوید ارنی انظر الیک معشوق همه این ندا کند در ملک
و ملکوت که ان الله لغنی عن العالمین و افتادگان بادیهٔ محبت این فریاد کنند
یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل
وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین تم المجلس الثالث بحمد الله
و حسن توفیقه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین .

المجلس الرابع

نام خداوندیست که تا او نخواهد صبا پرده گل نگشاند باد گیسوی شمشاد نیافد بی
حکم او زبر غنچه بجاده نشود بی صنع او لاله پر ژاله نگردد ملکی است که طیران ملکی
و دوران فلکی بخواست او ست جنبش ریشه و گردش پشه بحکم اوست هر دیده که نه در جمال
این نام نگرد بر دوخته باد و هر که نه در محبت این نام قرار گیرد سوخته باد و هر قدمی
که نه در موافقت حق پوید بتیغ قطیعت پی کرده باد یحیی ابن معاذ رازی
قدس الله روحه گفتی الهی جعلت الدنیا میدانا و جعلت قلبی فیها کرة فضربته
بصولجان البلاء فلم یستقر الا مع اسمک و جعلت العقبی میدانا و جعلت
قلبی فیها کرة فضربته

بصولجان البلاء فلم يستقر الا بردنيك خداوندا همه دنيا را بكليت ميدانى
ساختم و دل خود را در آن ميدان گوئى ساختم و آن گوى را بهر جانبى انداختم
با هيچ جيز قرار و آرام نگرفت الا بانام تو پس گفتم ملكا مرا از همه دنيا نام
تو بس واز همه عشق مرا جمال ديدار تو بس جان و جهان من از عالم نام تو عالم پيغام
آرى اگر برگ آن دارى كه بتيغ حلبدل ما شهيد شوى بكوى الله و جان فداكن
تا سعيد شوى برخوان اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب و لهو و زينة بدرستى
و راستى كه زندگانى دنيا بازيست و بازى كار كودكانست و زينت و آرايش
كار زنان است و تفاخر بينكم و تكاثر فى الاموال والاولاد و فخر
كردنست بر يكديگر بر بسيارى مال و فرزندان و اين كار بيگانگان است بارخدايا
مثل زندگانى دنيا چيست كمثل غيث اعجب الكفار نباته چون بارانيست
كه بر زمين آيد و گياهى سبز روزى چند بماند و خلق را بشگفت ميارد ثم
يهيج فتره مصفرا پس باندك روزگار خشك گردد و زرد شود ثم
يكون حطاما پس خاشاك گردد و از آن سبزى و طراوت هيچ نماند و فى
الاخرة عذاب شديد و مغفرة من الله در آخرت منزل دوات دوزخ بدبختان راست
و بهشت نيكبختان را و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور و زندگانى دنيا نيست الا چيزيكه بدان
انتفاع كنند و مغرور و فريفته گردند جان من باسر آيت آى اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب و لهو
و زينة پادشاه عالم عجيب دنيا بيدا ميكند و بيقدرى او بخلق مينمايد تا هر كه دل
بد و ندهد به طلب او مشغول نگردد با مستحق بهشت و مغفرت باشد جوانمرد ادل در دنيا ملبند
كه دنيا را بقا نيست و دل در خلق مبند كه خلق را وفا نيست دل در خدا نبند كه بنده را

به از خدا نيست هل تحس منهم من احد او تسمع لهم ركزا جوانمردا دنيا چون تو معشوق
بسيار داشت و باكس وفا نكرد بدانكه با تو هم نكند هيچكس را از آدميان عمر چون
لقمان نبوده است سه هزار سال عمر داشت چون عمرش باخر رسيد و ملك الموت بيامد
و او را ديد در ميان نيستان نشسته و زنبيل ميبافت ملك الموت گفت اى
لقمان سه هزار سال عمر يافتى چرا خانه نساختى گفت اى عزرائيل ابله كسى كه او را چون
توئى در پى بود او را پرواى خانه ساختن باشد انما الدنيا كظل زائل او كضيف
بات فيها وارتحل او كحلم قد رآه نائم فاذا ما ذهب الليل بطل
نوح عليه السلام هزار و دويست سال عمر بود او را پرسيدند يا اطول الانبياء عمرا
كيف وجدت الدنيا قال كدار لها بابان دخلت من الاول و خرجت
من الاخر گفت اين دنيا را همچو خانه يافتم دو در از درى در آمدم و از ديگرى
بيرون شدم روزى ابراهيم ادهم نور الله مرقده بر سراى خود نشسته و غلامان
صف زده ناگاه درويشى در آمد با دلقى و انبانى و خواست كه در سراى
ابراهيم رود غلامان گفتند اى پير كجا ميروى گفت در اين خان ميروم گفتند
اين سراى پادشاه بلخ است ابراهيم گفت تا او را بيارند گفت اى امير اين
سراى منست نه خانه گفت اى ابراهيم اين سرا اول از آن كه بود گفت از
آن جدم گفت چو او در گذشت گفت از آن پدرم گفت پدرت چون بمرد كرا شد
گفت مرا گفت چون تو بميرى گفت پسرم را گفت اى ابراهيم جائى كه يكى در شود
و يكى بيرون آيد خانى باشد نه سراى جوانمردا عبدالله عمر روايت ميكند
كه روزى با پدر خود

عمارتی میکردم مصطفی صلی الله علیه وآله بر ما بگذشت فرمود یا عبدالله بدر خویش را
بگوی که قیامت از آن نزدیکتر است که تو می پنداری عمارت سرای سپنجی نیست
عمارت با سرای دیگر انداز که دنیا را اساسی نیست محکم عزیز من دنیا دامی است
استوار ونعمت دنیا حبه ایست روشن و شیرین و خوشگوار ابلیس صیاد دنیست
مکار و استاد غدار عاشق دنیا مرغیست کور و غافل و گرفتار اگر این مرغ
غافل مخلب وشتار را ازین دام وسوسه بردارد و دل از دانه حشمت عشق بر آن ندو گردن
از کمند آن صیاد استاد بجهاند از انطباق عرش ندا آید که واما الذین سعدوا
ففی الجنة خالدین فیها و اگر عیاذاً بالله خار این متاع غرور در کنار ردای او آویزد
وخلدوت این حبه شیطان در ستمال فرعون وهامان بجلی او رسد و قدمش در
گوی معاملت توحید بلغزد نباید که از آنقوم باشد که واما الذین شقوا ففی النار
جوانمردا عروس ایمان داری لیکن حلیت معاملت نداری توحید داری لیکن ثمره
طاعت نداری خاتم اقرار داری لیکن نگین اقرار نداری ندانستی که عروس بی زیور
گذاشتن را شاید درخت بی میوه بریدن را شاید خاتم بی نگین گداختن را
شاید بنفشه را بی بوی سوختن را شاید هان تا عقبه مرگ را بازپس مگذاری که
سر زگریبان امن وسکون بر نیاری که بسیار کشتی بود که با ساحل غرقه شود و بس
کاروان باشد که در منزل برده شود ای مستمند مسکین چه سود ایمانی بود
که بجبه تقلب بلغزد چه اسلامی بود که برجحان ترازوی نگذاری چه معرفتی بود
که بدرد سری سنگ در آسمان اندازی چه دلی بود که شب در ظالمی تا بدر بری
حرام بادت دی

از دیگر

امیر دیگر از هر ذره از ذرات وجود قبله ساخته بت پرستان را عیب مکن و زنار
داران را نکوهش مکن که اگر ایشان عبدالصنم اند تو نیز عبدالدینار والدرهمی
عزیزا کار از دو بیرون نیست یا صدره وصال دوخته اند یا کسوت فراق یا داغ مهجوری
بر جبین تو کشیده اند یا تاج مقبولی بر سر تو نهاده اند اگر از غیب نصیب تو صدره
وصال آمد از شکر میاسا و اگر کسوت فراق آمد از نوحه گری میاسا جوانمردا چه کنی
سرائی که اولش سستی و میانش پستی و آخرش نیستی است چکنی سرائی که تنگ حد
لعنادارد دم بزدال چکنی سرائی و نعمتی که آخرش وبالست حقا که استماع دارم
که وقتی حضرت سیدانبیا بعیادت زهرا شد او را دید بزیور بائی خفته از لیف
خرما و پوست گوسفندی بر بالین کرده و بقدر یک ارش شال درشت از پشم
شتر بجای مقنعه بر سر کرده زهرا از شدت ناله بعضی بر سید عالم علیه السلام
ظاهر کرد بتصریح و تعریض فرمود ای جان پدر فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم
بر آن اعتماد مکنی که من دختر احمدم و جفت کرارم و مادر شبر و شبیرم بعزت
آن خدائی که امر و نهی و قبض و بسط همه از اوست که فردا در عرصات دستوری
نیابی که قدم از قدم برگیری تا از عهده این شال درشت بیرون نیائی مهران
میمون گوید وقتی سلام عمر عبدالعزیز شدم در عهد خلافت او را دیدم بر خاک
نشسته نه بالش و نه نهالی و نه مسند نه تاله بدست خود مرقعی تعهد میکرد سه بار
سلام کردم جواب نداد جهة آنکه بحق چنان مشغول بود که از سلام من خبر نداشت
کرت چهارم چون سلام کردم جواب داد و گفت یا میمون بدانکه اجل من نزدیک
آمده گشتی

عمرم بعز تنه گاه خوف رسید وکئیب رحیل بدر خانه آوردند وهیوهٔ قوت وراحت
از درخت عمر فرو ریخت هیچ طاعت ندارم که انجمن عرصات را شاید مگر ظن نیکو
بفضل ورحمت دریا همیون شده وحشت از من بشنو وبقلم نیاز بر تختهٔ جان نقش
کن وپیوسته در پیش دلدار که نجات وشرف وعزت در نماز تقصیر مکن که بی
نماز را در دو جهان سمت نیست وبا هیچ ظالم در هیچ کار موافقت مکن که یار
ظالمان را جز عقوبت نیست وخدا را بر عرشهٔ آن استوار بدار که همت بر رتق
ایمان را ببرد جوانمردا اگر مؤمنی طاعت پیشه دار که بهشت خرم بوستانی است
واز معصیت پرهیز کن که دوزخ گرم زندانیست دل وجان بحق تسلیم کن که
کریم سبحانیست اگر عاشقی دل نشانه تیر بلا کن اگر عارفی جان سپر محنت قضا کن
اگر بندهٔ هر چه او کند رضا کن ودر همه حال اعتماد بر خدا کن تاج ابتهاج بر سر نه
شهد شهادت در زیر زبان گیر شکر شکر در دهان نه کمر کرامت بر میان بند پیراهن
عفت در پوش سر شوق در سر برافروز در رونق وطراوت عمر باب بید ولی
غرق مکن در حضرت همیشه زیر وزبر مباش پیراهن بی سعادتی از سر برکن صدر
بصفا چاک زن خبث وحسد وبغض بدر پای فضیحت فرو گذار هر چه داری
بیکبار بذل کن تا مجرد شوی هر چه در سینهٔ محبت زر وسیم است بجاروب فقر فرو رو
خوابکی در عونت ودکونه وعمامه وطراز وطیلسان ونقش کاشانه جبه را آتش در زن
چون بدین صفت شدی ما که خداوندیم سرمهٔ سعادت دیدهٔ ادبارت را مکتحل
کنیم ونگر بصیرتت برکشاییم قال الله تعالی لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا
عنک غطائک فبصرک الیوم حدید

المجلس

المجلس الخامس

ملکا ما را از همه معاصی نگاهدار وتوفیق طاعات وعبادات ارزانی دار یا اله العالمین
غفرانک ربنا والیک المصیر ای عزیز خلق عالم دو گروهند گروهی بیاد حق مشغولند
ودیگر وهی بیاد خود آنکس که بحق مشغول است بخود نپردازد و آنکس که بخود مشغول است
بحق نپردازد هر چه دون ولیست همه محال است اگر نفس است واگر اسباب وعبادت
تا از همه دست نشوئی گرد درگاه حق نپوئی یکی پیش سلطان عارفان بایزید
بطامی شد وگفت یا شیخ همه عمر در جستجوی حق بودم چند بار پیاده بادیه را گذاشتم
چند دشمنان دین را سر از تن برداشتم چند مجاهدها کشیدم چند خون جگرها خوردم
هیچ مقصودی حاصل نمیشود هر چند بیشتر میجویم کمتر مییابم هیچ میتوانی گفت که مقصود
خود بچه رسم شیخ گفت جوانمردا اینجا دو قدم بیش نیست یک قدم خلق است وقدم
دیگر حق قدمی برگیر از خلق آنگه رسیدی بحق مادام که تو را در آن باشی که
چه خورم حلقم را خوش آید وچه گویم خلق را از من خوب آید از تو حدیث حق
نیاید جوانمردا هر بازرگانی که با خلق کنی همه زیان کنی بازرگانی با حق کن که همه
سود کنی حقتعالی میفرماید بندهٔ بیچاره نقطهٔ وخطرهٔ با تو بازرگانی کنم قطره
از سر ببار وخطرهٔ از سینه بیار وگنج سعادت از حضرت عزت ما
بردار آن خطره که از سینه است آید آن را رشک گویند وآن قطرهٔ
که از سرت آید آن را اشک گویند رشکی بدل درآر که چرا نافرمانی
کردم تا از رشک سینه واشک سر دل تو بتوبت آید تو بت به بیت
بعزیمت آید

عزعیت بحضرت آید از حضرت ندای رحمت آید دل گوید توبه کردم سر گوید حسرت
خوردم ملک گوید رحمت کردم جوانمردا آتش دو است آتش معیشت و آتش
معصیت آتش معیشت را آب آسمان کشد و آتش معصیت را آب دیدگان
کشد الس معیشت را بدو چیز توان کشت با آب و خاک و آتش معصیت را
نیز بدو چیز توان کشت بخاک و آب خاک پیشانی و آب پشیمانی خاک پیشانی
در سجود و آب پشیمانی از ترس خداوند ودود جوانمردا هر دیده که نه از خوف حق گریان
است آب دیده بر او تاوانست و هر دل که نه وصل حق را جویانست آن دل در انست
آن پیر گفت اندر دنیا که خلقان در میگذرند خوشترین چیزی نا چشیده گفتند آن
چیز کدام است گفت بگذره اخلاص که او میفرماید فاعبدوا الله مخلصین سینه
درویش اگر بگذره اخلاص چشیده بودی پروای کونین و عالمین و اعراض و اعراض
نداشتی جوانمردا رقم قبول بر آن طاعت کشند که اخلاص بقاران وی
باشد از پیر حقیقت شیخ کبیر ابو عبدالله خفیف رحمة الله علیه پرسیدند
که اخلاص چیست گفت الاخلاص هو الافلاس اخلاص تعلی و بیچارگیست
و عجز و درماندگی عزیز من اگر سرخ روئی معشوقان نداری زرد روئی عاشقان
باید که بیاری اگر جمال یوسفی نداری درد یعقوبی باید که بیاری اگر عجز سطلیان
نداری ناله درماندگان باید که بیاری سید عالم علیه افضل الصلوة و اکمل
التحیات میفرماید ما احب الی الله من صوت عبد لهفان یعنی سینه
هیچ آوازی عزیزتر بدرگاه ذوالجلال از آواز درماندهٔ عاصی بیچاره که از سر درماندگی
و تعلی و بیچارگی بنالید و گوید خداوندا بد کردم و بر نفس خویش ظلم کردم

از حضرت عزت ندا آید که عبدی انگار که خود نکردی ادعونی استجب لکم میفرماید
که مرا بخوانید تا اجابت کنم هر چه جوئید از ما جوئید کار ما دارید که خدائیم مائیم که
مائیم بیچون و چرائیم در پادشاهی بیهمتائیم در وعده باوفائیم اجابت کننده
هر دعائیم و شنونده هر ثنائیم هر ثنائی را سزائیم صدهزار خانمان در جستجوی ما
براندا ختند صدهزار تنهای عزیز در طلب ما بریاضت بگداختند صدهزار دلهای مقدس
در بادیه شوق ما واله بماندند صدهزار مریدان درگاه جلال ما سر در زیر سنگ
مجاهدات بکوفتند صدهزار طالبان جمال ما در بوتهای ریاضات بسوختند عرش
از کرسی میپرسد هل عندک خبر کرسی از عرش سؤال میکند هل عندک من اثر
زمینیان که دعا کنند روی را سوی آسمان کنند گمان برند که آسمان در دایشانرا
شفائی دارد و آسمانیان که دعا کنند روی سوی زمین آرند پندارند که زمین
علت ایشان را دوائی دارد هر روز که آفتاب فرو شود فرشتگان که بروی
موکلند گویند ای آفتاب امروز بر هیچکس نافتی که از وی خبری داشت آفتاب
گوید یا لیت اگر دانستمی آنکس کیست خاک قدم او را نلک خویش کردمی آری
جوانمردا ما للتراب و رب الارباب آب و خاک را با ذات پاک چه کار
لم یکن را با لم یزل چه پیوند ظلوم و جهول را با سبوح و قدوس چه اتصال عجباً
کالایا رسایان در دعا گویند یارب از ما ببر ای محیص همت که تو پیوسته با تو
بسته ام کی از تو بریده ام تا به پیوندم امید وصال کی بود تا بیم فراق باشد
یا بیم فراق کی بود که امید وصال باشد نه اتصال نه انفصال نه فرقت

نه بعد نه ایمنی و نه نومیدی نه روی گفتار و نه جای خاموشی نه روی رسیدن
و نه جای بازگشتن نه اندیشه صبر کردن نه مکر و فریاد کردن نه مکانیکه فهم آنجا فرود آید
نه زبانیکه وهم آنجا راهی کند بدست علما جز گفتگوئی نه و در میان فقها جز جستجوئی
اگر بکعبه شوی جز سنگی نه اگر بمسجد روی جز دیواری نه اگر در زمین به بینی جز
مصیبتی نه اگر در آسمان نگری جز حیرتی نه نه در زبانها جز نفسی و نه در دلها جز
هوسی نه بدست مدعیان جز جرسی نه در دماغها جز صفرائی نه در سینها جز سودائی
نه از روشنائی جز انسی نه از ظلمت جز وحشتی نه از توحید موحدان آرایشی
و نه از الحاد ملحدان آلایشی نه از موسی کلیم سودی نه از فرعون مدعی
زیانی اگر آئی بیا که دیدنی نه اگر بردی برو که پاسبانی نه سلطان المحققان ابراهیم
خواص پیوسته با مریدان خود گفتی ای کاجکی من خاک قدم آن اسیر پوشیده بودمی
از وی پرسیدند که ایها الشیخ پیوسته ذکر و مدح او میگوئی مارا خود از حال او خبر ندهی
گفت بلی روزی وقتم خوش گشت قدم در سامان نهاده در روضه میرفتم تا بدیار کفر رسیدم
قصری دیدم سپید و اندر سرا آدمی از آن کنگرها در آویخته متعجب ماندم پرسیدم که این چیست
و این قصر از آن کیست گفتند از آن فلان ملکست و ویرا دختریست دیوانه گشته در سویدای
سینه ام گذر کرد که قصد آن دختر کنم چنین قدم در قصر نهادم مرا بنزدیک ملک بردند
بسیار انعام و اکرام در حق من نمود پس گفت ای جوانمرد تو اینجا بچه حاجت آمدی
گفتم شنیده ام که دختری دیوانه داری آمده ام تا او را معالجت کنم پیر گفت بر
کنگرهای قصر نگاه کن پس از آن در آمدم گفت آن سرهای کسانیست که

طبیبی او کرده اند تو نیز اگر در معالجت عاجز شوی سر تو هم آنجا بود پس بفرمود
تا مرا نزدیک دختر بردند چون قدم در سرای نهادم گفت ای کنیزک مقنعه بیار
تا سر خود را بپوشم کنیزک گفت ای ملکه چندین مرد طبیب در آمدند از هیچکس
خود را بپوشیدی چونست که از وی میپوشی جواب داد که آنها مرد نبودند مرد اینست
که اکنون آمد گفتم سلام علیک گفت علیک السلام ای پیر خواص گفتم چون دانستی
که پیر خواصم گفت آنکه ترا بما راه نمود مارا الهام داد تا ترا بشناختم ندانستی که المؤمن
مرآة المؤمن آینهٔ چنین بی زنگ باشد هر نقشی در او نماید ای پیر خواص دلی
دارم پر درد هیچ شربتی داری که این دل بدان تسلی یابد این آیت بر زبانم گذشت
الذین امنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب چون
این آیت شنید آهی کرد و بیهوش شد چون بهوش آمد گفتم ای فرخ فرزانه تو را بدار
السلام برم گفت یا شیخ در دار السلام چیست که اینجا نیست گفتم آنجا کعبه البیت معظم و مکرم
گفت ای ساده دل اگر کعبه را ببینی بشناسی گفتم بلی گفت بر بالای سر من نگاه کن چون
بالای سر او نگاه کردم کعبه را دیدم که گرد بر گرد سر دختر طواف میکرد مرا گفت
یا سلیم القلب ندانسته که هر که بپای بکعبه رود کعبه را طواف کند و هر که بدل بکعبه رود
کعبه او را طواف کند فاینما تولوا فثم وجه الله جوانمردا از تو تا خدای یک قدم
راهست دانی چکنی بگویم تا نه خود را فراموش کن و بالطف حق دست در آغوش
کن من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا
تقربت الیه باعا عنایت او ترا کو در سانیده است

رسانیده است زیرا که درون تو گوهری تعبیه کرده است که آن عبارت از آنست
که ونفخت فیه روحی مثال این آنست که مرغی را تیری بزنند باز پس نگریست
و بزبان حال بگفت تو بمن چون رسیدی گفت از تو چیزی بمن تعبیه کرده اند که
آن مرا در تو رسانید هم توئی که مرا بخود رسانیدی که این تعبیه در نهاد ما نهادی
وعرفت ربی بربی ولولا ربی لما عرفت ربی اوست که ترا بخود شناسا کرد کلید خانه
معرفت بتو داد مفتی عالم ملکوت صلی الله علیه وآله وسلم بیان کرده است که بدان
~~او را شناختی~~ وشناختن من عرف نفسه فقد عرف ربه هر که خود را شناختی توئی تو
ترا کلید نیست که بدان او را شناختی وشناختن مختلف است اگر خود را بعجز
شناختی او را بقدرت شناختی واگر خود را بضعف شناختی او را بقوت شناختی
این یکنوع است که هر کس راه بدین برد نوع دیگر آنست که بدانی در تن تو جا نیست
که آن جان همه جا موجود است وجایش معین نه خدا و نه عالم نیز همه جا موجود است
ولیکن در تحت طلب نیاید ما قدر الله حق قدره جوانمردا متقیان ومخلصان
منزلها میروند ومیگذرند اما عارفان بهیچ منزل فرود نیایند بل منزل
ایشان دایره حیرتست هر چند بیشتر روند بر جای خویشند آن اشتر بارگان
شب و روز منزل گذارد و راه میبرد اما گاو عصار همه روز و شب در رفتار
است وچشمها بربسته گرد دایره میگردد وبا خود می اندیشد که آیا چند منزل
بریده باشم وچند راه بسر برده نماز شام چون چشم از نقاب نهفتگی بگشاید
نگاه کند هم بر آن قدم بود باشد که بود اگر گوئی نیستی خود هستی او شناختم
پیر دو هست باشد ودوئی شرکست واگر گوئی

به

به نیستی خود هستی او بشناختم گویند نیست هست را چون شناسد العجز عن درک
الادراک ادراک پروانهٔ مختصر دیده جمال آفتاب چون تواند دید ای صد
هزار جان مقدس فدای خاک نعلین آنمرد ولشکر پادشاه تا چه میگوید در میدان
مردان میا که آنجا بجای آب خون روانست جنید را رحمة الله علیه بعد از وفات
بخواب دیدند گفتند ما فعل الله بک قال طاحت العبادات وفنیت
الاشارات وما نفعنا الا رکعتان فی جوف اللیل گفت آنهمه عبادتها
بباد بردادند ما را هیچ سود نداشت الا دو رکعت که در نیمشب بگذاردیم جوانمردا
جهد کن که چون سیاست ملک الموت بر تو سایه افکند بدرقه طاعت با خود
آری تا در چنان وقتی که چشمها گریان شود ودلها بریان گردد شیطان طمع
در ایمان کند وحربهٔ قهر مرگ بر سینه ات راست کند عمل صالح دستگیر گردد
آنجا بوی دوستی آید یا بوی دشمنی اگر بوی دوستی و وفاق آید این ندای بشارت
شنوی که الا تخافوا ولا تحزنوا بالجنة التی کنتم توعدون واگر عیاذاً بالله
بوی دشمنی ونفاق آید داغ نومیدی بر پیشانی تو نهند که لا بشری یومئذ للمجرمین
بس اکه جامهٔ دوستی پوشیده اند ونام ایشان در دیوان دشمنان نبشته
واو را خبری نه بس اکه جامهٔ دشمنی پوشیده اند ونامشان در جریدهٔ دوستان
ثبت کرده اند وایشان را خبری از آن نه آورده اند که در بنی اسرائیل عابدی
بود نام او برصیصا چهل سال از خلق منزوی شده بود واز نفس ودنیا برگشته
همه عمر روزه ونماز وبا خدای براز ونیاز بسر برده بر خلق تحیت وسلام نه
واز دنیا

مراد و کام نه هوای نفس به تیغ ریاضت کشته و تخم معرفت در زمین محبت کشته
اگر نظر باسمان کردی تا عرش بدیدی و اگر در زمین نگرستی تا پشت گاو مشاهده کردی
چندان مآثر و مناقب و مراتب داشت که اوهام از ضبط آن قاصر گردد هر سال
چندین هزار بیمار و معلول و مبتلا و معیوب بحوالی صومعهٔ او جمع شدندی بعضی
لباس برص پوشیده و گروهی بعلت دق و استسقا و یرقان مبتلا گشته
جمله را بیاوردندی و در حوالی صومعهٔ او بنهادندی چون قرص آفتاب برآمدی
و خورشید اعلام نور در عالم نصب کردی برصیصا بر بام صومعه آمدی
و یکنفس مبارک بر آن معلولان دمیدی یکبار از آن علتها خلاصی یافتندی
عجبا کار الظاهر چندین در خزاین لطف بروی گشاده و در باطن تخم قطیعت
در کمان هجر نهاده و اولیاء از ظاهری بدیدار خلق چون نگار و باطنی بتیغ
هجر افگار فریاد از ظاهری سیم اندوده و باطنی از حقیقت پالوده آن بیچاره
پنداشت که کسی است و از جائی می آید و حضرت دوست را نشاید ندانست
که از لوح و قلم ندا می آید که ما ترا نمی‌باید در آن مدت مدید ابلیس سلسله و
ساوس و دام ترهات در زیر خاک صومعه او پنهان کرده تا مگر یک
نفس خار ذلت لحظا یا بعد در دامن او آویزد هر روز ابلیس از غیظ و خشم
او آشفته تر و درخت طاعت او بانواع میوه‌های خیرات آراسته تا آن وقت
که پادشاه جهان خواست که نقد قلب او را بد نماید از قضا دختر پادشاه
وقت را علتی پدید آمد که اطباء از معالجت او عاجز آمدند و آن دختر

سه برادر داشت که هر یکی سلطان ناحیتی بودند هر سه در یک شب متفق بخواب
دیدند که ایشان را گفتند علت خواهر خود بر برصیصا عرضه کنید دیگر روز خوابها
بگفتند چون با یکدیگر موافق آمد گفتند ما زاد علی هذا هر سه برخواستند و خواهر صاحبجمال
را بصومعهٔ او بردند برصیصا در نماز بود چون فارغ شد سبب و معالجت و خوابها
شرح دادند برصیصا گفت نیاز را وقتی است که در آن وقت باجابت توقیع کنند
چون وقت آید دعا دریغ ندارم برادران خواهر را بوی تسلیم کردند و تماشا و تفرج
صحرا بیرون رفتند چون ابلیس جای خالی یافت گفت وقت آن آمد که جان و
ایمان چندین سالهٔ برصیصا بموج دیدار شهوت فرو دهم بادی در دماغ ستوره
دمید بیفتاد و حالهٔ و بیهوش گشت دیده زاهد بر جمال او افتاد ابلیس هیزم وساوس
بر آتش هوا نهاد و هوای نفس اماره غالب آمد دست طرت و امانت پرده نسیان
و غفلت بر دل و خاطر او فرو گذاشت تا هوا را متابعت کرد وسوسه ابلیس را انقیاد نموده ناحیه
از وی بوجود آمد ابلیس بر صورت از پیش محراب وی پدید آمد و از کیفیت
آن حال خبر پرسید برصیصا حال بگفت ابلیس گفت دلخوش دار که خطا بر
بنی آدم جایز است و خدای تعالی کریم است و در توبه گشاده و لیکن تدبیر
این کار آنست که بر برادران وی پوشیده داری تا ایشان ندانند برصیصا
گفت هیهات آفتاب را چگونه با گل بیندایم و روز روشن بر مردم بینا
چگونه پوشم ابلیس گفت آسانست او را بکش و در زیر خاک پنهان کن
پیش برادران

او بیاید جواب تو اینست که بگوئی من در نماز بودم و آواز پیش من برفت جز این ندانم
برصیصا بگفته او دختر را بکشت و از صومعه بیرون آورد و در زیر خاک پنهان کرد
بعد از ساعتی هر سه برادران باز آمدند با خیل و اتباع خویش چنین شان آشفته
پنداشتند که زاهد دعا کرد خواهرشان شفا یافته چون خواهر را ندیدند طلب کردند برصیصا
آنچه ابلیس تلقین کرده بودش گفت ایشان بقول زاهد اعتماد کردند بیرون آمدند طلب
خواهر ابلیس بصورت عجوزه برآمد عصائی بدست و عصابه بر سر بسته از وی سؤال
کردند که مستوری بدین صفت دیدی گفت مگر دختر پادشاه وقت را می طلبید گفتند
بلی گفت زاهد با وی زنا کرده او را بکشت و در زیر خاک پنهان کرده است ایشان
را بر سر خاک آورد و بکاویدند خواهر را دیدند کشته و بخون آغشته جامها را چاک
کردند و خاک فراوان بسر ریختند و خواهر را بر جنازه نهادند و زنجیر بر گردن
برصیصا بسته روی بشهر نهادند فریاد از اهل شهر برآمد که چنین حادثه واقع شد
بسر داری بردند و برصیصا را بر دار کردند خلق ولایت که بآب وضوی
او تبرک کردندی و بجای گلاب بکار بردندی و خاک قدمش بجای سرمه در چشم
کشیدندی هر یکی می آمدندی و دامنی سنگ برداشتندی تا ترک بوی اندازند
ناگاه ابلیس بصورت پیر نورانی در پیش وی ایستاده و گفت ای برصیصا من
خدای روی زمینم و آنکه تو او را چندین سال خدمت کردی خدای آسمان است
جزای خدمت چندین ساله تو این داده که تو را بر سر دار فرستاد یکبار مرا سجده
کن تا تو را از این دار برهانم برصیصا باشارت ابلیس را سجده کرد زندقت از آسمان
ندا آمد که سنگ روانه کنید

و جانش بدوزخ برید و قالبش بسگان اندازید و مغز سرش بمرغان هوا قسمت
کنید پس این ندا در دادند که فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها
جوانمردا این سریست که از بزرگان پوشیده است و کسی را از این خبر نه
داود پیغمبر گفت الهی سر خویش بر من آشکار کن که با من چه خواهی کرد تا بدانم
که عظیم ترسان و حیران شدی تا روز این میگفت و میگریست ندا آمد یا داود اگر
اگر چندان بگریی که سنگ خاره پاره کنی من این سر با تو نخواهم گفت یا داود
از من در دنیا داشتی سر من مخواه که تا در مرگ بر تو نرسد پیدا نکنم داود گفت
الهی بدر مرگ چنین پیدا کنی ندا آمد که یا داود سر من با نبر دو حرفست و آن
دو حرف دو لاست یا بگویم لا تخافوا یا بگویم لا بشری یا از همین تا یک آمده ام
مدار یا از بسیار آواز دهند که دل بردار هیچکس را بر در مرگ از بیم این دو کلمه رنگ
بر روی نماند چنین جان بلب رسد گونه زرد و دل پر درد گردد بر راست و چپ
نگرستن گیرد تا آواز از کدام جانب آید شقاوت و سعادت در آن نفس و آیین
پدید آید و روا بود که نیک بخت بد بخت شود و بد بخت نیکبخت گردد یمحو الله ما یشاء
و یثبت و عنده ام الکتاب رمز نامه همه نزدیک منست من بنویسم و من
پاک میکنم آن را که نویسم چیز نکنم و آن را که محو کنم آگاه نگردانم این کاریست
که خود کنم نه با کسی مشورت کنم هرچه خواهم کنم و آن اراد الله ان یقیم القیمة فاما
مها والله ملهم الرشاد دمته المجالس الحجة بحمد الله

رساله در سؤال و جواب صاحب دیوان

صاحب صاحبقران خواجهٔ زمان نیکو سیرت و صورت شمس الدنیا و الدین
صاحب دیوان الماضی علیه الرحمة و الغفران مکتوبی بخدمت شیخ عارف و سالک
ناسک قدوة المحققین مفخر السالکین سعدی رحمة الله علیه نوشت و از خدمت او
پنج سؤال کرد اوّل آن بود که دیو بهتر یا آدمی دوم آنکه مرا دشمنی است و با من
دوست نمیشود سوم آنکه حاجی بهتر یا غیر حاجی چهارم آنکه علوی بهتر یا عامی
پنجم آنکه بدست دارنده خط دستاری از بهر سر آن پیر رسید و با پانصد دینار
زر از بهر علفهٔ مرغان فرستاده شد آن را قبول فرماید پس از آن عذر خواسته
شود آن شخص کاغذ و زر می آورد چون باصفهان رسید اندیشه کرد که من دیدم که خواجه
خروار خروار زر بشیخ سعدی میداد و او قبول نمیفرمود اگر از بهر علفهٔ مرغان قبول
میکنند من خود را در معرض مرغان در آورم و صد و پنجاه دینار از آن برگرفت
و در دکان تاجری بنهاد و دیگر از آمد و کاغذ و زر به خدمت شیخ آورد
و بوسه داد و بنهاد شیخ چون بر کاغذ وقوف یافت بدانست که آن
مخدوم در زر تخلیطی کرده است امّا باو نگفت بعد از زمانی ذکر گفت فردا بیا
تا جواب کاغذ بنویسیم روز دیگر بخدمت شیخ رفت و شیخ کاغذی سربسته
بوی داد و او برخاست و روان شد چون کاغذ باز خدمت خواجه
برد و خواجه بخواند نوشته بود که جواب شرایف اوقات فرزند
عزیزم دادم

بقائه

بقائه وظایف طاعات و خیرات آراسته باد بمنّه و کرمه و برکته

اینکه پرسیدیم از حال بنی آدم و دیو — من جوابیت بگویم که دل از کف برود
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند — آدمیزاده نگهدار که مصحف ببرد

جواب سؤال دشمن اولین باب ترتیب پند است دومین خانه توبه و پند است
سیمین توبه و پشیمانی چارمین شرط و عهد و سوگند است پنجمین گردنش بزن که خبیث
بقضاء بد آرزومند است جواب سؤال حاجی یا للعجب پیاده
عاج چون عرصهٔ شطرنج بسر میبرد فرزین میشود یعنی به از آن میشود که بود و پیاده حاجی
چون قطع بادیه میکند و بسر میرسد از آن بدتر میگردد که بود از من بگوی
حاجی مردم گزای را کو پوستین خلق بآزار میدرد حاجی تو نیستی شتر
است از برای آنکه بیچاره خار میخورد و بار میبرد جواب سؤال علوی بعمر
خویش ندیدم من اینچنین علوی که خمر میخورد و کعبتین میبازد بروز حشر
امید است از رسول خدای که از شفاعت ایشان بما نپردازد در جواب دستار
و زر نوشته بود چونکه تشریفم فرستادی و مال مالت افزون باد و حشمت
پایمال هر یکی یا رب سالی عمر باد تا بپانصد و پنجاه سال خواجه چون مکتوب
مطالعه نمود روی سوی مخدوم کرد و گفت ای ناکس چرا چنین کردی صد و پنجاه
دینار زر کجا بردی گفت من بارها دیدم که خروار زر بوی دادی و او قبول نمیکرد
این زر از بهر علفهٔ مرغان بود بنده خود را در مقابلهٔ مرغی در آوردم و
صد و پنجاه دینار زر

برگرفتم خواجه علاء الدین برادر خواجه ممالک صاحب دیوان شمس الدین فرمود
که همین ساعت رو بطرف شیراز نه و این کاغذ برو بخواجه جلال الدین ختنی ده
تا ده هزار دینار زر بدره کند و برگیرد و بخدمت شیخ برد و عذر خدمتش بخواهد
و همت طلب دارد که از این بیش بخدمتش استظهارها داریم آن غلام در
حال بکارسازی مشغول شد و روز دیگر بامداد از خدمت خواجگان روانه گشت
چون بدار الملک شیراز رسید اتفاقاً شش روز بود که جلال الدین ختنی وفات
یافته بود آن کاغذ غلام بخدمت شیخ رحمة الله علیه برد و بپیر داد چون بر مضمون
کاغذ وقوف یافت فی الحال در جواب نوشت   پیام صاحب علاء

دولت و دین   که دین و دهر بایام او همی نازد   بچاکرم رسید پایه دولت
فزود سعدی را   بسی نماند که سر بر فلک برافرازد   مثال داد که صدر
ختن جلال الدین   قبول خدمت او را تعهد سازد   ولیک بر سر او خیل
مرگ تاخته بود   چنانکه بر سر ابنای دهر میتازد   جلال زنده نخواهد شدن
در این دنیا   که بندگان خداوندگار بنوازد   طمع ندارم از او در سرای
عقبی نیز   که از مظالم مردم بجا بپردازد   غلام چون بخدمت خواجگان صورت

حال عرضه داشت خواجه صاحب دیوان نیز فرمود تا پنجاه هزار دینار زر در صره
کردند دیگر بشیخ آوردند و شفاعت کردند که این زر بستان و در شیراز جهة آینده
و رونده بقعه‌ای بساز شیخ چون فرمان خواجه و سوگندها داده بودند بخواند

آن زر

آن زر قبول کرد و در وجه عمارت آن رباط که در قلعهٔ فهندز است بمبارکی صرف
کرد و این رباط از آن وجه بساخت   در عقل و عشق   سالک راه خدا پادشه ملک

ای ز اخلاق تو آفاق پر از در یتیم   اختر سعدی و عالم ز فروغ تو منیر
واضع فضلی و گیتی ز نظیر تو عقیم   پیش اشعار تو شعر دگران را چه محل
سحر بی‌وقع نماید بر اعجاز کلیم   شبهه را از تو سؤالیست بوجهی و سؤال
نکند مردم پاکیزه بسیر جز ز کرم   مرد راه بحق عقل نماید یا عشق
این در بسته تو بگشای که با بیت عظیم   عقل را فوق‌تر از عشق توان گفت بگوی
چون ترا روز و شب این هر دو حریفند و ندیم   مایه و منصب هر یک ز کرم باز نمای
تا ز الفاظ خوشت تازه شود جان سقیم   باد آسوده روانش ز بد و نیک جهان
خاطر آینه کردار تو چون نفس حکیم   جواب شیخ سعدی رحمة الله علیه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله اول ما خلق الله تعالی العقل فقال
له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتی و جلالی ما خلقت
خلقاً اکرم علی منک بک اخذ و بک اعطی و بک اعاقب لیس قیاس
مولانا سعد الدین ادام الله عافیته علینا صوابست که عقل را تقدم و
سبقت قربت داده است و داعی محب را بعین رضا نظر کرد و تشریف
قبول ارزانی فرمود و صاحب مقام شمرد و اماره را از بنبندگان پرسند
و این ضعیف از بازماندگان است خداوند تعالی ذوالجلاله و الاکرام
اکرامش در حصر نمی‌آید و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها

در جلد بشر عز اسمه چه توان گفت و بتقدیر آن که این بنده فاضل است با
افضل چگونه مقاومت تواند اما بهمین همت درویشان و برکت صحبت ایشان
بقدر وسع در خاطر این درویش می‌آید که عقل با این شرف که دارد نه راهست بلکه
چراغ راهست و اول راه آداب طریقت است و خاصیت چراغ آنست
که بوجود آن چاه از راه بدانند و نیک از بد بشناسند و دشمن از دوست
فرق کنند و چون این دقایق را بدانست برین که شخص اگرچه چراغ دارد تا زود
بمقصود نرسد نقل از مشایخ معتبر است که روندگان طریقت در سلوک بمقامی
برسند که علم آنجا حجاب و عقل و شرع این سخن را بگزاف قبول کردندی تا بقرائن
معلوم شد که علم آلت تحصیل مراد است نه مراد کلی پس هر که بمجرد علم فرود آید
و آنچه بعلم حاصل میشود در نیابد بهمچنان است که به بیابان از کعبه بازمانده است
بدانکه مراد از علم مکارم اخلاقست و صفاء باطن که مردم نکوهیده اخلاق
را صفاء درون کمتر باشد بحجاب کدورات نفسانی از جمال مشاهدات
روحانی محروم‌اند پس واجب آمد پیر طریقت را بوسیلت علم ضرور اخلاق
حمیده حاصل کردن تا صفاء سینه میسر گردد چون مدتی برآید بامداد صفای
باخلوت و عزلت آشنا گردد و از صحبت خلق گریزان شود در اثنای
این حالت بوی گل معرفت دمیدن گیرد از ریاض قدس بطریق اثر چندانکه
عنایات نسیمات فیض الهی مست شوقش گردانند و زمام اختیار از دست
تصرفش بستانند اول این مستی را حلاوت ذکر گویند و آشنائی او را وجدان
و آخر آن که آخری

ندارد

ندارد عشق خوانند و حقیقت عشق بوی آشنائی است و امید وصال و سودا
و مرد را این شغله از کمال معرفت محجوب میگرداند که نه راه معرفت بست است
چنین خیال محبت در ره نشسته است صاحبدلا نگویم که گنج موجود به نیست طلسم
ابدی عشق بر سر است و گشته بر سر گنج سیاه مار زد کسی ره سوی گنج تا رون برد
و گر بر در ره باز پرون برد هیچ دانی که معانی کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف حیثیت
کز عبارت از نعمت بیقیاس نهانی که راه بر سر آن نبرد جز پادشاه و تنی چند
از خاصان او و سنت پادشاه آنست که کسانی که بر کیفیت گنج وقوف دارند
بتیغ بی دریغ خون ایشان بریزد تا حدیث گنج پنهان بماند همچنین پادشاه
ازل و قدیم لم یزل حقیقت کنز مخفی ذات او کس نداند و باشد که تنی چند از
خاصان یعنی فقرا و ابدال که با کس ننشیند و در نظر کس نیاید رب اشعث و اغبر
همین که بر سری از اسرار بیچون وقوف یابد بشمشیر عقل خون ایشان بریزد
تا قصهٔ گنج پنهان بماند و در افواه نیفتد کسی را درین بزم ساغر دهند
که دارو بیهوشیش در دهند تا سر مکنون حقیقت ذات بیچون نهفته بماند

گر کسی وصف او زمن پرسد ‌ ‌ بیدل از بی‌نشان چه گوید باز
عاشقان کشتگان معشوقند ‌ ‌ برنیاید ز کشتگان آواز

پای درویش توان بود که بگنجی فرو رود و توان بود که سرش در سر آن نرود
از تو میپرسم که آلت معرفت چیست و هم جواب دهی که عقل و قوت و قیاس
و حواس چه شود آنگه قاصد مقصود در راه در منزل اول بوی ها رو حد بر میبرد
عقل و ادراک

وحواس وقیاس سرگردان میشوند   در روی تو گفتم سخنی چند بگویم .
رو باز کشادی و در نطق ببستی   حیرت از آنجا خواست که مکاشفه بی وجد میسر
نشود و وجد از ادراک مشغول میگرداند سبب اینست و موجب همین که نخبگان
دم خامی زده اند و رسیدگان اقرار ناتمامی کرده اند و ملائکه ملأ اعلی العجز
از ادراک آنمعنی اعتراف نموده که ما عرفناک حق معرفتک پایان معرفت
که داند که رونده این راه را در هر قدمی قدحی دهند و مستی تنک شراب ضعیف
احتمال در قدم اول بیک قدح مست و بیهوش میگردند و طاقت شراب زلال
محبت نمی آرند و بوجد از حضور غایب میشوند و در تیه حیرت همی مانند
و بیابان ببایان نمیرسانند   در این ورطه کشتی فرو شد هزار   که پیدا نشد
تخته بر کنار   ابو بکر صدیق نکو گفته است یا من عجز من معرفته کمال
المعرفة الصدیقین معلوم شد که غایت و منتهای معرفت هر کسی مقام انقطاع
اوست بوجد از ترقی   ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز   کان سوخته را جان
شد و آواز نیامد   این مدعیان در طلبش بیخبرانند   کانرا که خبر شد خبری باز نیامد
تا ن دیدار آتشین از که میپرسی که هنوز کنار دیده این ره نه بپایان
هرگدائی است   در دست و زبان هر گدائی است   نه من کیم و ثنا کدامست
لا احصی انبیا تمام است   ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
و ز هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم   مجلس تمام گشت و بآخر

الحمد

بآخر رسید عمر   ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم   آن نه
روح است که در وصف سخندان آید   این خدمت از دگری پرس که من حیرانم

رساله در نصیحة الملوک

الحمد لله تعالی وهو اولی من حمد ثم الصلوة علی من رسول افضل من ولد
بعد از ثنای خداوند عالم و ذکر بهین نبی آدم صلی الله علیه و آله وسلم در نصیحت
ارباب مملکت شروع کنیم بحکم آنکه یکی از دوستان عزیز جبرئی
در این معنی همت کرد بفهم نزدیک و از تکلف دور در جوابش نوشتم
که شرایف ساعات فرزندم ادام الله بقاءه بوظایف طاعات حق جل
شأنه آراسته باد معلوم کند که ملوک جهان را نصیحت رب العالمین
پسندیده است که در کتاب مجید میفرماید ان الله یأمر بالعدل والاحسان
و دیگر میفرماید و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل مجملی فرمود
تعالی و تقدس که مفصل آن بدفترها نشاید گفت اما بقدر طاقت و استطاعت کلمه
چند بیان کنیم در معنی عدل و احسان و بالله التوفیق   تربیت پادشاهان مشفق
درویشند نگهبان ملک و حراست خویشند بحکم آنکه عدل و رأفت موجب
امن و استقامت است مر رعیت را و عمارت و زراعت بیشتر اتفاق
افتد و نام نیکو و رأفت و امن و استقامت و ارزانی باقصای عالم رود
و بازرگانان و مسافران رغبت نمایند و قماش و غله و دیگر اجناس بیاورند

پس مملکت آبادان باشد و خزاین معمور و لشکریان و حواشی فراخ دست نعمت دنیا
حاصل و ثواب عقبی واصل و آنکه طریق ظلم رود خلاف این بیند خطا بین
که بر دست ظالم برفت جهان ماند و او با مظالم برفت از سیرت پادشاهان
یکی آنست که شب بر در حق گدائی کنند و بروز بر سر خلق پادشاهی هیبت پادشا
مستولی شود بر سر خلق تا شب از در معبود گدائی نکنی آورده اند در شاه غزنین
محمود سبکتکین همیشه شب در آمدی جامه پادشاهی بدر کردی و خرقه درویشی بپوشیدی
و بدرگاه حق تعالی سر طاعت بر زمین نهادی و روی عبادت در خاک مالیدی و
بنالیدی و گفتی یارب ملک ملک تست و بنده بنده تو زور بازو و زخم شمشیر
من حاصل نیست تو بخشیده و قوت ده تا دل هیچ بنده از من نیازارد
عمر عبدالعزیز بامداد که برخواستی بعد از فریضه حق شکر و سپاس رب العالمین
بگفتی و امن و استقامت خلق از خدای درخواستی و گفتی یارب عهده کاری عظیم
که بدست من تفویض فرموده از جهد و کفایت من کاری نیاید با آبروی مردان همت دعا
و تصدق و معامله راستان که توفیق عدل و انصاف ارزانی دار و از جور و عدوان
بپرهیزان و مرا از شر خلق و خلق را از شر من نگاهدار و روزی مکن که دلی بیگناه
از من بیازارد یا دعای مظلومی در قفای من باشد صاحب دولت و فرمان را
واجب است که در ملک و تقادیر خداوند تعالی همه وقتی تامل کند و از دور زمان
براندیشد و از انتقال مملکت از خلق به خلق نظر نماید تا بدین پنج روزه مهلت
دنیا دل

ننهند

ننهند و بجاه عاریتی مغرور نگردند یکی از خلفاء بهلول را گفت مرا نصیحتی فرمای
گفت از دنیا با آخرت چیزی نتوان برد اکنون تو مخیری علماء و ائمه
دین را حرمت و عزت بدارد و زبر دست همگنان نشاند و با مستصواب
رای ایشان حکم راند تا سلطنت مطیع شریعت باشد نه شریعت زبون سلطنت
فایده عمارت مسجد و خانقاه و جسر و آب انبار و چاهها بر سر راهها از مهمات
امور مملکت داند قومی که بطاعت حق مشغولند همت بجانب ایشان مصروف دارد
و توفیق خدمت ایشان فرصت نگاهدارد و غنیمت شمارد که همت پارسایان
ملک و دولت را حمایت کند فایده پادشاه صاحب نظر باید در استحقاق
همگنان بتمامی نظر فرماید پس هر یک را لایق خویش دلداری کند نه کوشش بقول
متوقعان کند که خزینه تهی گردد و چشم طمع پر نشود بلکه خداوندان عزت را
خود بسر همت بدین فرو نیاید که تعرض سوال کنند یا شفیع انگیزند پس نظر
پادشاه را بهتر آنست که مستوجب نواخت را بی ذل تعرض اسباب فراغ
و مؤونت جمعیت مهیا دارد که بزرگ همت نخواهد و خواهنده مراد نیابد اگر همت
مرد از هنر بهره ور هنر خود بگوید نه صاحب هنر خدمتگاران قدیم را
که قوت خدمت نمانده است اسباب مهیا دارد و خدمت در نخواهد
که دعای سحرگاه به از خدمت درگاه فایده آثار خیر پادشاهان قدیم را محو نگرداند
تا آثار خیر وی همچنان باقی ماند فایده حلیه حضرت پادشاهان را
کسانی شایند

که عاقل وخوبروی وپاک دامن وبزرگ زاده ونیکنام وخوش طبع
وجهاندیده وکار آزموده باشند   فایده   وزارت پادشاه کسی را
شاید که شفقت بردین پادشاه از آن بیشتر برد که بر مال پادشاه وحیف
رعیت بر پادشاه آسانتر از آن فراگیرد که حیف سلطان بر رعیت   فایده
پیران وضعیفان وبیوه زنان وسایر محتاجان را همه وقت تفقد فرماید که
گفته اند هر که دستگیری نکند سروری را نشاید وحوالت نباید   فایده   پادشاهان
پدر یتیمان اند باید که غمخوارگی بهتر از آن کند یتیم را تا که پدرش تا فرق باشد
میان پدر درویش وپدر پادشاه   آورده اند کیسه زر وطفلی از کسی باز
ماند حاکم آن روزگار کس فرستاد پیش وصی وزر طلب کرد وصی زر در کنار
طفل نهاد وپیش حاکم فرستاد وگفت این زر از آن معاینت از آن این طفلست
اگر می ستانی از وی بستان تا بقیامت هم بوی باز دهی حاکم بهم بر آمد و
بگریست وسر وچشم طفل ببوسید ودر کنار گرفت وگفت من در قیامت
طاقت این مطالبت نیاورم زر پیش قاضی فرستاد ونان وجامه واسباب طفل
از خزینه مهیا داشت تا هنگام بلوغ   نصیحت فاسق وفاجر را ترتیب و
دلداری کمتر کند که با رندان شریک معصیت ومستوجب عقوبت گردد
فایده   دست عطا تا تواند گشاده دارد مگر آنگاه که دخل با خراجات
وفا نکند که بخل واسراف هر دو مذموم اند وابتغ بین ذالک سبیلا
فایده   نیکمردی

بجای

بجای خود است چندانکه بدان خیره نگردند   فایده   هر که خواهد که به نیک
مردی نامش برند بر حیف ناانصافان صبر کند واین بنزدیک خردمندان
مروت نباشد بلکه از سستی رای باشد   فایده   جوانمردی پسندیده است
تا بحدی نه که دستگاه ضعیف شود ونعمت نگاه داشتن مصلحت است نه
چندانکه لشکر وحاشیه سختی ببینند   فایده   عیش وطرب ناگزیر است چندان
نه که وظایف طاعات ومصالح رعیت در آن مستغرق گردد   فایده
خشم وصلابت پادشاه بکار است چندانکه بخشش عفو منسوب گردد زهد
وعبادت شایسته است تا بحدی نه که زندگانی بر خود ودیگران تلخ کند   فایده
اخبار ملوک پیشین را مطالعه بسیار فرماید که از چند فایده خالی نماند یکی آنکه
سیرت خوب ایشان اقتدا کند ودیگران را در تقلب روزگار بعد از عهد
ایشان تأمل فرماید تا بجاه وجمال ومنصب ومال فریفته نگردد   فایده   غرت
اوقات نماز نگاه دارد وهیچ از مناهی در آن وقت مشغول نگردد ودر نظر علماء
وصلحاء مناسب حال ایشان سخن گوید وحرکت کند وبادب نشیند   فایده
مطرب وشطرنج وبازیگر ومشعبد وافسانه گوی وامثال آنرا همه وقتی راه ندهد
که دل سیاه گرداند مگر دفع ملالت را هر مدتی نوبتی   حکایت
آورده اند که شبلی رحمة الله بمجلس یکی از پادشاهان در آمد ملک را دید با وزیر
بشطرنج مشغول گفت اخبیث شما را از برای راستی نشانده اند بازی همی کنید.
فایده   عهده ملک داری

عظیم است بیدار و هوشیار باید بودن و بدل همه وقتی با خدا تعالی در مناجات
باید بودن تا بر دست و زبان و قدم و قلم او چیزی نرود که صلاح ملک در آن
نباشد فایده تفویض کارهای بزرگ بمردم نا آزموده نکند که پشیمانی آورد
و سودی نکند و نیز نخبث و رکاکت منسوب کردد فایده مردم متهم تا
پرهیز کار را قرین خود نگرداند که طبیعت ایشان در وی اثر کند و نیز اگر نکند از
تهمت خالی نباشد و تادیب دیگران که همان فعل دارند ازوی درست نیاید
فایده گواهی بخیانت کسی نشنود مگر آنکه دیانت گوینده معلوم گرداند
و تا بغور گناهی نرسد عقوبت روا ندارد قطع دزدان و قصاص خونیان فرو نگذارد
دزدان دو گروهند یکی به تیر و کمان در راهها و بعضی بکیل و میزان در بازارها
دفع هر دو واجب است فایده انوشیروان عادل را که بکفر منسوب
بود در واقعه دیدند در جایگاهی خوش و خرم نشسته پرسیدند که این مقام
از کجا یافتی گفت بر مجرمان شفقت ننمودم و بیگناه را نیازردم فایده
هر آنچه از مصالح مملکت که بخاطر اندر آید بعمل نیاورد تا نخست اندیشه
در آن نکند پس آنگاه مشورت کند پس اگر غالب ظنش صواب نماید پس
ابتدا کند بنام خدای عز و جل و توکل بوی کند که من یتوکل علی الله فهو حسبه رای
و تدبیر از پیر جهاندیده توقع کند و جنگ از جوانان جاهل داد ستمکاران بدهد
تا ستمکاران چیره نشوند چه گفته اند سلطان که دفع ستمکاران نکند ببازوی خود

کاروان میزند کام و مراد پادشاه حلال آنگه باشد که دفع دزدان و بدکاران از رعیت بکند چنانکه چوپان دفع گرگ و اگر نتواند مزد چوپانی بروی
حرام باشد تکلیف بر تواند بود و نکند ذوالنون مصری پادشاهی را گفت
شنیدم که فلان عامل را فرستاده در ولایات بمال رعیت دست درازی میکند
و حیف روا میدارد جواب داد که روزی سزای او بدهم گفت بلی روزیکه
مال رعیت تمام برده باشد و تو بزجر و مصادره ازوی بستانی و ذخیره بنهی
رعیت درویش را چه سود دارد پادشاه خجل شد و دفع آن ظالم کرد
سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید فایده مالش
رندان و فاسقان از پادشاهان وقتی پسندیده آید که بنفس خود از آن بپرهیزد
و قطعاً گرد آن نگردد یکی از پادشاهان فرمود تا خمخانه خماران بشکستند شبانگاه
گفت انگور فلان باغ را در وجه عصیر نهادیم صاحبدلی بشنید و گفت ایکه
گفتی بد مکن بس خود مکن لایق شأن پادشاهان نیست خشم بباطل گرفتن و اگر
چنانچه بحق خشم گیرد پای از اندازه انتقام بیرون ننهد که آنگاه جرم از
طرف او باشد و دعوی از قبل خصم فایده با دوست و دشمن طریق
احسان پیشه کن که دوستان را در محبت بیفزاید و دشمنان را عداوت کم شود
فایده خزینه باید که معمور باشد و خرج بحساب روا ندارد که دشمنان در
کمینند و حوادث در راه فایده در همه حالی از مکر و غدر عدو غافل
نباشد و ایمن ننشیند که

جاسوسان فرصت را غنیمت شمارند سایر زیردستان و خدام را باید که نام
و نسب بداند و بحق المعرفه بشناسد تا دشمن و جاسوس و فدائی و عیار را
مجال نماند ارکان دولت و اعیان مملکت را باید که مشرف نهانی برگمارد تا
نیک و بد هر یکی معلوم باشد و تخلیطی که رود پنهان نماند یکچندی شحنه زندان را
بفرماید عرض زندانیان کردن تا بیگناه را خلاص کنند و گناهان کوچک را پس از
چندین روز ببخشد و زندان قاضی را همچنین نظر فرماید تا غریم موسر بر غارم معسر
صبر کنند و بقدر حال از وی بقسط بستانند و اگر از هر دو طرف نتوانند و خزینه
بیت المال معمور باشد بوی باید ایثار کردن و اگر صدقات خداوند مملکت از خزانه بدهند
دور نباشد که ملک و دولت بی قیاس بظاهر گنج و لشکر محافظت همی کنند اما
بحقیقت دعای مسکینان دیگر کاروان زده و کشتی شکسته و مردم زیان دیده
تفقد حال بکنند که عظیم صدقه ایست و بقبول نزدیک فایده مستاجر
بستانها و ضامن مستغلات را که دخل بشروط وفا نکند در استیفای مضمون
سخت نگیرد و بآخر چندی مسامحت کند و دیگر عملی از آن منفعت ترا ارزانی دارد
تا منقطع نگردد و منتفع شود فایده هنرمندان را نیکو دارد تا پسران
راغب شوند و هنر بر ورزند و مملکت را جمال بیفزاید بنده را که در عمل تقصیر
کرده است و شرط خدمت بجای نیاورد چون مدتی مالش بخورد دیگر
بار عمل فرماید که جبر حال بطالان در تخلیص حال زندانیان بثواب کمتر نیست
و مردم سختی دیده و عزلت

کشیده را

کشیده را خدمت فرماید که بجان در راستی کوشد از بیم بینوائی فایده
لشکریان را نیکو دارد و بانواع ملاطفت دل ایشان بدست آورد که دشمنان
در دشمنی متفق اند تا دوستان در دوستی مختلف نباشند فایده سپاهی
که در صف کارزار از دشمن بترسد و بگریزد او را بباید کشتن که خونبهای خود
سلف خورده است فایده همه حال را با دوستان نگوید که دوستی همه وقتی
نماند روی از ارباب مهمات نگرداند و با لطف با همه گوید و شنود و باید
که مراد همه بجوید و حاجت هرکسی بحسب مصلحت برآورد که حاکم شهر ترش
روی پیشوائی را نشاید و سروری و سرداری نباید چنانکه گویند خداوند فرمان و
رأی و شکوه ز غوغای مردم نگردد ستوه یکی مظلمه پیش حجاج یوسف برد
التفاتش نکرد و جوابش نگفت مرد رنجیده میرفت و میگفت که اینم دار از خدای
عزوجل متکبرتر است حجاج بشنید و او را بازخواند و گفت این سخن چرا گفتی
گفت از بهر آنکه خدایتعالی در کوه طور با موسی سخن گفت و ترا از دل نمیاید
که با خلق خدای سخن گوئی حجاج را معقول افتاد و بغور او رسید و انصافش
بداد فایده عقوبت آن کسی که در حق بیگناهی افترا کند آنست
که بخصمش سپارد تا بمراد دل خویش انتقام کشد و دیگران از فضیحت
او نصیحت پذیرند و عبرت گیرند فایده اهل قلم را از عمل بعمل و از
جائی بجائی فرستند هر یک چندی تا اگر نوع تخلیطی کرده باشند پنهان
نماند و مملکت آبادان باشد فایده هیئت پادشاهان در چشم نزدیکان

روا باشد اما در خلوت با خاصان خویش گشاده روی و خوشخوی و آمیز
کار باید بودن فایده دو کس که با یکدیگر الفت نداشته باشند در عمل ایشان را
شریک گردانند تا خیانت یکدیگر فاش سازند چو گرگان پسندند برهم گزند
برآساید اندر میان گوسفند سلطان خردمند آن مر رعیت را نیازارد یا چو
دشمن ظاهر شود ایمن باشد فایده بنده را که بگناهی شنیع از نظر بیندازد
حق خدمت قدیمش را فراموش نکند فایده چه عیب و خطا بر یکی از خدمتگاران
قدیم روا باشد که بعزت آبا و اجداد او که خدمت کرده باشند عفو کند فایده
پرورده نعمت را چنین بجرمی که شرعاً مستوجب هلاک باشد خونش را بریزد
اهل و عیال اش را معطل نگذارد فایده لشکریان را که در جنگ عدو کشته
شوند برگ معاش و اسباب از فرزندان او دریغ ندارد فایده چندانکه
تواند با غریب و شهری و خاص رفق و تواضع کند که منصب او را زیان ندارد
و در دل و چشم خلق شیرین گردد فایده خداوند فرمان چنین خواهد که خطائی
ببخشد عنایت فرا نماید در لباس معاتبت تا بزرگان بفراست معلوم کنند و
شفاعت درآیند پس آنگاه بعذر توبه گناهش را عفو کند فایده خداوند
شوکت را چنین بزندان فرستد عزت و حرمتش را نگاه دارد و شرب و
مأکول و ندیم و اسباب عیش او مهیا دارد و از معنی الدهر یومان یوم لک
و یوم علیک غافل نباشد فایده از جمله حسن تدبیر پادشاهی آنست

که با خصم

که با خصم قوی پنجه در نپیچد و با دشمن ضعیف جود نکند که پنجه با غالب انداختن
نه مصلحت است و پنجه مغلوب شکستن نه مروت فایده دل دوستان
آزردن مراد دشمن برآوردن است فایده حکم پادشاه عادل بر مثال
دیوار مستحکم است چونکه میل کند بدانکه روی در خرابی دارد فایده اول نصیحت
نزدیکان گفته آمد آنکه ملامت دوران و از نفس تو بتو نزدیکتر نیست تا بگفتار
خود عمل نکنی در دیگران اثر نکند ملک و دولت را تا دانی که حیثیت کو بفرمان
تو باشد تو بفرمان خدای هر که نفس سر طاعت او ننهد فرماندهی را نشاید
دولت بر او نپاید فایده دین را نگاه داشتن نتوان الا العلم و ملک را
الی بحلم پسند تا تواند بطریقی که میسر شود از معصیت بپرهیز و اگر عیاذاً بالله
قضا رفته و خطائی آمد از عقب آن بعجز و صدقات بکوشد که خدای تعالی عفو
فرماید نکته فردای قیامت همه کس بترسند مگر آنکس که امروز از خدای تعالی
ترسد و آزار دل مردمان بی سبب نجوید حکایت آورده اند که عاملی
راست کار در نزد اسکندر زبان آوری میکرد روزی اسکندر گفت از
من نمیترسی گفت چرا ترسم که هر که راستی کند از خدای عز و جل نترسد
و ترس بنده از خیانت باشد یا از ظلم خداوندگار و بنده از این هر دو
طرف ایمن است حکایت آورده اند که هرون الرشید بر یکی
از متعلقان دیوان بدبینی خیانت بدیده او را معزول کرد طایفه از
بزرگان پس از چند روز شفاعت او

برخواستند وگفتند که با اینقدر خیانت خدمتگاران قدیم را محروم کردن
روا نباشد گفت غرض اینقدر نیست هرآنکس مال مرا برد وباک ندارد
خون رعیت بریزد وغم نخورد بیند هرآنکس که از تو ایمن نیست از وی
ایمن مباش که مار از بیم گزند خویش قصد هلاک مردم کند ودر امثال است
که پای دیوار کندن وساکن بودن وبچه مار کشتن وایمن نشستن کار خردمندان
نیست بیند هرکس از قفای دیگران بدگفت از وی ایمن مباش وبا وی
منشین نکته آنکه گویند کلام الملوک ملوک الکلام اعتقاد را نشاید
سخن اندیشیده باید گفت ومعنی دار چنانکه اگر جای دیگر باز گویند طاعنان
را مجال مداخلت نماند یا اگر دیگری همان سخن را گوید ترا پسندیده آید
نکته درویش توانگر همت در مال ونعمت پادشاهان ننگرد وسلطان
گدا طبع طمع در مال رعیت کند بیت مروت نباشد بر افتاده زور
برد مرغ دون دانه از پیش مور فایده وظیفه خداوند مملکت آنست
که دشمن کوچک را مجال ندهد ودوست را چندان پایه ننهد که اگر روزی
دشمنی کند بتواند فایده قوت رای آنست که دخل فردا امروز بکار
نبرد وکار امروز بفردا نیندازد فایده حق بزرگان یا زیردستان
شرط خدمت بجای آوردن است وکمال تعرض اسباب وفراغ خونند
وفضل خداوندگاران شکر خدمت بندگان گفتن ومنت نانهادن بیت
اگر همت مرد از هنر بهره ور هنر خود بگوید نه صاحب هنر
فایده خدمتگاران

قدیم را

قدیم را که قوت خدمت نمانده باشد از غایت پیری یا از مرض اسباب
معیشت ایشان را بقرار مهیا دارد وخدمت نخواهد که دعای سحرگاه بهتر از
خدمت درگاه پادشاهی که عدل نکند وتوقع نیکنامی دارد بدان ماند که
جو کارد وتوقع گندم دارد آنکه مال از بهر جاه دوست میدارد کرم کن وتواضع
پیشه گیر که جاهی از این بیش نیست که خلعت دوستان پوشند و
ثنا گویند گرسنگی بهتر که سیری از پهلوی درویشان اگر عنقا ز بی برگی
بمیرد شکار از دست گنجشکان نگیرد تو بر جای آنانی که رفتند وکسانی
هم بجای تو خواهند آمد پس وجود میانه دو عدم اعتماد را نشاید فایده پادشاه
باید جائی نشیند که اگر دادخواهی فغان برآرد از آن باخبر باشد که
حاجبان وسرهنگان نه هر وقتی مهمات رعیت را بسمع پادشاه رسانند
حکایت آورده اند که نوشیروان عادل زنجیری جرسها بر آن بسته بود
وطرفی از آن در زیر بالین کرده وطرفی دیگر در میدان بر درختی بسته بود تا اگر
کسی مهمی داشتی آن سلسله را در جنبانیدی حکایت ملوک عرب
بناشناخت بیرون آمدندی ونظر بحال ممالک کردندی تا اگر منکری
بود بشناختندی وهمچنین کسان را در محله ها به تفحص در گماشتندی تا اگر
ضعیفی را بیدادی رفتی اعلام کردندی مردم بیخبر در زندگانی مانند مرده اند
ونیکوکاران نمیرند وبنام نیکو زنده مانند شکر بزرگان آنست که بر خردان
بخشایند وهمت عالی آنکه دست

بمال رعیت ضعیف نیالاید چنین دست یابی آن کس که اگر برگردد تحمل آن
توانی کرد همت ضعیفان و مسکینان زخم از آن زیادتر و سخت تر زند که بازوی
پهلوانان روزگار حیف روا ندارد هر آینه داد مظلومان بدهد و دندان ظالمان
بشکنند اینکه در خواب خوشی از بیداران بیندیش اینکه توانائی در رفتن
داری با همراه ناتوان بساز اینکه فراخ دستی تنگدستان را مراعات کن
دیدی که پیشینیان چه کردند و چه بردند رفتند و جفا بر مظلومان بسر آمد
وبال بر ظالمان بماند راست خواهی درویشی بسلامت به از
پادشاهی بملامت پند استخوان مرده سخن میگوید اگر تو گوش هوش
داری بشنو که میگوید منهم چنین تو آدمی بودم و غنیمت ایام حیات ندانستم
و یکباره عمر ضایع کردم چو ما را بغفلت بشد روزگار تو باری دمی چند
فرصت شمار هرکه کسی را برنجاند و از کسی نترسد گواهی مطمئن
گردم که همی ترسد و میگریزد از طبع خبیث اوست و گربه که در خانه ایمن
میباشد از بی آزاریست گرگ در صحرا سرگردان از بدفعلی خویش گدایان
شهر آسوده از سلیمی و دزد در کوه دیدن از بدبختی و حرام خوارگی پند
از دشمن ضعیف بترس و اندیشه کن که در وقت بیچارگی بجان بکوشد گربه اگر
چه ضعیف است چو با شیر درافتد بضرورت بکوشد و بچنگال چشمش درآورد
سلطان باید که با خورد و بزرگ دوستی کند و تخم محبت نشاند و اعتماد
بر آن نکند که من در حمایت پادشاهم و کبیر ابا من ستاد و مست ضرورت ببندد
که اگر ناپاکی ترا

بنا

بنادانی بکشد پادشاه بکین تو اقلیمی را نکشد و نه تو را زنده تواند کردن
چنان کن که خیر تو در قفای تو گویند نه اینکه در نظر از بیم تو گویند یا از طمع
موعظه در زندگی سعی کن که به از دیگران باشی بعقل و صلاح و کرم کوش که
در مردگی گدایان و پادشاهان یکسانند اگر مدفن سلطان یا سگبان باز
کنند میان ایشان فرق نتوان کردن پیشه دشمن بدشمن برانگیز
تا هر طرف که غالب آید فتح از آن تو باشد پند دشمن از خوردی
مگذار که بزرگ شود و پیاده شطرنج را مکن که بسر برود و فرزین گردد ترتیب
در حالت آسانی دلها بدست آر که در حالت دشواری بکار آیند فایده
پادشاهان که بلهو و لعب و شراب از مصالح مملکت غافل نشینند و تدبیر
مهمات دولت و امور مملکت و مصالح مملکت بنویسندگان باز گذارند
ایشان نیز بجذب منفعت خویش از مهمات دولت و امور مملکت و مصالح
مملکت بنویسندگان باز گذارند ایشان نیز بجذب منفعت خویش و از مهمات
رعیت فارغ باشند بسی بر نیاید که مملکت خراب گردد پند از بدگویان
مرنج که گناه از آن تست چرا چنان نباشی که بدت نگویند بیت
چو بیداد کردی توقع مدار که نامت به نیکی رود در دیار هلاکت
دشمن کسی شادمانی کند که از هلاک خویش ایمن گردد حکمت
طعام آنکه خورد که اشتها غالب شده باشد و سخن آنکه گوید که ضرورتی
افتد و سر آنکه نهد که خواب غلبه کرده باشد و شهوت آنکه راند که شوق
بانتها رسیده باشد پیشه آزار صد دل ضعیفان سهل نگیرد که

موران باتفاق شیر را عاجز کنند و پشه بسیار پیل را از پا در اندازند نصیحت
در حکمرانی چنان زندگانی کن که اگر وقتی نباشد جفا و خجالت نبرد همچو زنبور
ناتوان که هرکه او را افتاده بیند پای بر سرش مالد تنبیه چندانکه از رهرو
مکر و فدائی حذر کنند از آه خستگان و دعای مظلومان و دل شکستگان و
نالهٔ مجروحان بر حذر باشند حکایت سلطان محمود سبکتکین گفت من
از نیزه مردان چنان نمیترسم که از تیر آه دل زنان یعنی از سوز سینه سوختهٔ
ایشان تربیت از دیوان زیر زمین چندان بر حذر نباید بود ~~که از دیوان~~
که از دیوان روی زمین یعنی آدمیان بد فایده اگر خواهی که دقیقه بر تو
نگیرند تو بر خود مگیر پیشتر از وقوع موعظه عیب خود را از دوستان خود
مپرس که نبینند و نگویند از دشمنان تفحص کن تا بگویند نصیحت جائی
که لطف باید کرد بدرشتی سخن مگو که کمند از برای بهایم باشد و جائی که بقهر
باید گفت به لطف مگوی که شکر بجای سقمونیا فایده ندهد پند اگر آنکس
که فرمانش نیست اندیشه ناکی بر آنکس که فرمان برنیست لطف کن پیوسته چنان
نشین که دشمن بر در است که اگر ناگه از در درآید ناساخته نباشی پند
ناکس را در چند قضیه تا زمانی اعتماد مکن نصیحت خداوند ملک را
واجب است هر آنگه که حادثه رو دهد که موجب تشویش خاطر باشد
شبانگاهی که خلق آرام گیرند استعانت بدرگاه حق سبحانه و تعالی برد
و بدعا و زاری قوت و نصرت

طلبد

طلبد پس آنگاه بزیارت بقاع شریفه رفتن و از روان پاکان مدد جستن
پس آنگاه در حق ضعیفان و مسکینان نظر فرمودن و تنی چند از زندانیان
را رهانیدن و نیت خیرات کردن و لشکریان و حواشی و سایر بندگان را
نوازش فرمودن و بوعدهٔ خیر امیدوار گردانیدن و از روی عقل و
مشاوره دوستان خردمند یکدل در دفع آن حادثه سعی نمودن پس چون
مراد بر آید شکر فضل خدایتعالی گفتن و از قدرت و کفایت خویش نادانستن
پس آنگاه بنذرهائی که کرده وفا نمودن و شکرانه بر مزید بجا آوردن تا نوبت
دیگر چنین واقعه پیدا گردد دلها بجانب وی مایل باشد و خاطر جمهور با او یار
فتح و ظفرش امیدوار و هر آنکس نصیحت سعدی بگوش دل شنود و
تصدیق کار بندد که بتوفیق حق سبحانه مرادش حاصل باشد و ظفر و فرزند
بعافیت و دنیا و آخرت بر آرد والله رؤف بالعباد

رسالهٔ دویم در ملاقات شیخ با اباقاآن

شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران فرموده که در وقت مراجعت از زیارت
کعبه چون بدار الملک تبریز رسیدم فضلا و علماء و صلحای آنموضع را دیدار آمد
و بحضور آن عزیزان که صحبت ایشان از جمله فرائض بود مشرف شدم خواستم
تا صاحب اعظم خواجه علاء الدین و خواجه شمس الدین صاحب دیوان
را ببینم که حقوق بسیار در میان ما ثابت بود روزی عزیمت خدمت ایشان

کردم ناگاه در اثنای راه ایشان را دیدم با پادشاه روی زمین اباقاآن بر
نشسته بودند چون چنان دیدم خواستم تا گوشه روم که در آن حالت پرسیدن
ایشان متعذر بود در این حال ایشان مرا بدیدند و از اسب فرود آمدند
و روی بمن نهاده و انواع تلطف بجای آوردند چون نزدیک من رسیدند بوسه
بر دست و پای من دادند و از دیدن این ضعیف فرحها نمودند و گفتند
این در حساب نیست که ما از مقدم مبارک شیخ بیخبر بودیم چون سلطان اباقاآن
آن حال مشاهده کرد گفت چندین سال است این علاء الدین و شمس الدین
با من می باشند با وجود یکه پادشاه روی زمینم هرگز خدمتی و اکرامی که با این مرد
کردند ندیدم برادران هر دو بازگردیدند و بر اسبهای خود سوار گشته بسلطان
ملحق شدند سلطان روی بخواجه شمس الدین کرد و گفت این مرد که شما چندین تواضع
و خدمت بجای آوردید چه کس بود خواجه شمس الدین گفت الخداوند روی
زمین این مرد پدر ما بود سلطان فرمود که من خبر پدر شما پرسیدم شما گفتید که
که پدر ما وفات کرده است و این ساعت میگوئید که این پدر ما است گفت
الخداوند پدر طریقت و شیخ ما است ظاهراً بسمع شریف شاه رسیده باشد
نام آوازه او یعنی شیخ سعدی شیرازی که سخن نظم و نثر او در جهان مشهور
و معروف است سلطان اباقاآن فرمود که او را پیش من آورید گفتند سمعاً
و طاعةً روز دیگر ایشان بخدمت شیخ آمده بعد از دریافت ملازمت عرض
نمودند شیخ قبول نفرمود و گفت

ایمعنی را

ایمعنی را بنوعی که مصلحت دانید دفع کنید و عذر گوئید ایشان گفتند
البته شیخ از بهر خاطر این معتقدان یکزمان تشریف حضور ارزانی فرماید بعد
~~البته شیخ از بهر خاطر~~ از آن حاکم است شیخ فرمود که از بهر خاطر ایشان برفتم و
بخدمت پادشاه رسیدم و با او صحبت داشتم در زمان مراجعت چون اجازت
خواستم پادشاه فرمود که مرا پندی ده گفتم از دنیا باخرت چیزی نتوان برد
مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیری فرمود که این معنی را بشعر بیان فرمای
شیخ در حال این قطعه بفرمود   شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد   حلالش باد
خراجش که مزد چوپانی است   وگرنه رای خلق است زهر مارش باد   که هر چه
میخورد او جزیت مسلمانی است   اباقاآن بگریست و چند نوبت گفت راعیم
یا نه و هر نوبت شیخ جواب میداد که اگر راعی بیت اول ترا کافی است و الا بیت
آخر تمام است شیخ فرمود که در وقت بازگشتن اینچند شعر خواندم
پادشه سایه خدا باشد   سایه با ذات آشنا باشد   نشود نفس عامه
قابل خیر   گر نه شمشیر پادشا باشد   مملکت او صلاح نپذیرد
گر همه رای او خطا باشد   هر صلاحی که در جهان آید   اثر عدل
پادشه باشد   اباقاآن را عظیم پسندیده افتاد و انصاف آنست
که در این عهد که ائمه علما و مشایخ روزگار چنین نصیحتی بالتمام اقتضای
نتوانند گفت لاجرم روزگار بدین نسق است که می بینی والله اعلم
بحقائق الامور   نصیحت شیخ اباقاآن را اینچنین معلوم شد

که خسرو عادل دام دولته قابل تربیت است و مستعد نصیحت اما بعد بدانکه
مالک رعیت و صاحب ملک و دولت را لایق است از سیر ملوک چندی
بدانستن و در مهمات کار بستن طلب نیکنامی و امید خوب سرانجامی را
اول آنکه ابتدا در کارها بنام خدا تعالی کند و یاری از وی خواهد و سخن اندیشیده
گوید و سر دل با همه کس در میان ننهد و تواضع پیشه گیرد و روی از سخن ارباب
مهمات برنگرداند و رعیت بر خود نیازارد و قطع دزدان و قصاص خونیان
فرونگذارد با خصم قوی در نپیچد و بر ضعیف ستم روا ندارد اول نصیحت
کند دیگر ملامت دوران ظلم صریح از خاصه کیان تن زدن است و ظالمیان را
گردن زدن حاکمان بر مثال سرند و رعیت مانند بدن نادان سری باشد
که بدن خود را بدندان پاره کند و باید که مردم خردمند پرورد و خدمتگاران
قدیم را فراموش نکند و آثار بزرگان پیشین را محو نگرداند و با دونان
و بیهنران ننشیند و غم حال درویشان از این بیشتر خورد که غم مال خود عالی
که برای پادشاه توفیر از مال رعیت انگیزد خطاست چرا که اگر رعیت
را هست پادشاه راست و اگر نیست همان رعیت است و پادشاهی
بوجود رعیت ~~راهست پادشاه راست و اگر نیست همان~~ متصور نشود
گفتار دبیران جهاندیده بشنود و بر اطفال و زنان و زیر دستان ببخشاید
و بازرگانان و مسافران را نگاهداری کند و زیان زدگان را دستگیری
کند و نیابت را بکسی ندهد که مردم دعای بد باد بکنند و سخن صاحب
غرضی نشنود تا بغور گناهی نرسد عقوبت روا

ندارد

ندارد و بجز دزد مهلت دنیا غره نشود جهان نماند و خرم نشان آدمی
کرد بماند به نیکی در اینجهان نا شتر مثل حاکم با رعیت مثل چوپان است
اگر گله نیک نگهندارد مزد چوپانی حرام می ستاند حکایت پادشاهان پیشین
بسیار بخواند تا از سیرت نیکان خیر آموزد و از عاقبت بدان عبرت گیرد و کار
بزرگان بخردان نفرماید و هیبت خود را نگاه دارد و مطرب و بازیگر و امثال این
طایفه را هر وقتی نخواند و راه ندهد و نرد و شطرنج و دیگر ملاهی را عادت نکند
و تیر و کمان و گوی زدن و بصید رفتن نیک است در دفع بدان تاخیر روا
ندارد و با دوست و دشمن نکوئی کند که دوستان را محبت بیفزاید و دشمنان
را عداوت کم شود و از زهر و غدر و کید دشمن غافل نباشد و پیوسته چنان
نشیند که گوئی دشمن بر در است و زندانیان را هر وقتی نظر فرماید و کشتنی
را بکشد و رهاکردنی را رها فرماید و گناه کوچک را بقدر آن مالش دهد و بیگناه
را دست بازدارد و بینوا را صدقه فرماید و کسی را که بجرمی از نظر بیندازد
و بیکبار محروم نگرداند و مردم عزل دیده و سختی کشیده را باز عمل فرماید که
بجان و دل در راستی بکوشند از بیم عزل و بینوائی و دوستان را قوی دارد
تا دشمنان قوی نشوند و بهر حال با دوستان نکوئی کند و لیکن همه رازی
با دوستان نگوید که دوستی همه وقتی نماند و هم رنجی بدشمن نرساند که
شاید وقتی دوست گردد و رعیت را بر خود نیازارد تا در روز
واقعه میل بجانب دشمن نکنند و در نظر غریبان هیبت و تمکن نشیند
و با خواص

تا ایشان کلاه تکبر از سر بنهند و احترام گذشتگان و دوستان گذشته بکند
و اقربا و خویشان را گاه گاه بنوازد و با آشنایان وفا بجا آورد و مردم نامی
را در بند گرامی دارد و کسان معتبر را در خدمت ایشان بگمارد و خود رای و
سبک سیر پیروز نشاید و دولت برا نپاید پادشاهان را حلم ضرورست
در مصالح ملک و قاضیان را در مصالح دین و گرنه ملک و دین خراب گردد
چندانکه تواند بدی نکند و بپرهیزد و اگر عیاذاً بالله قضائی رفت و
خطائی کرد بتدارک آن در نیکی بکوشد و باعتماد تدارک دلیری بر گناه نکند
هرگز با درست شکسته برابر نبود و عفو از گناه کسی بکند که دعای خیر همه کس
گوید نه از آن او تنها پیش از آنکه سخن گوید اندیشه کند تا اگر این سخن دیگری
دیگری گوید بپسندد پس آنگاه گوید مردم بدگوی را بدوستی نگیرد که با وی
همان معامله کند که با دیگران بعمل می آورد تا داند که دفع دشمنان بمال
و مدارا تواند کرد بکند و بجنگ نینجامد که جان در خطر نهادن و هزیمت
پشت دادن بهتر از آنکه با شمشیر مشت زدن اندازه کارها نگهدارد
و دست سخاء گشاده که سر جمله پندها اینست که آنچه دست دهد بدهد
بیت . جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش   چو حق با تو باشد تو با بنده باش
اوقات عزیز خود را موزع کند قسمتی بتدبیر ملک و قسمتی بمصالح امور
دنیوی و قسمتی بلذات و خواب و قسمتی بطاعات و مناجات با حق خصوص
در وقت سحرگاه که اندرون صافی باشد نیت خیر کند و از حق تعالی مدد
توفیق خواهد و اندرون خود با خلق حق راست

دارد و در وقت خواب تا حساب نفس خود نکند که آن روز از وی چه صادر شده
است نخسبد اگر نیکی نکرده باشد توبه کند و از بدی پشیمان شود و نفس خود را
سرزنش کند و بر خود غرامتی نهد بخلاف آنکه اگر نیکی کرده باشد باز به نیکی
بکوشد اندازه کارها نگاهدارد چندانکه بدان چیره گردند بخشندگی کند چندانکه
دستگاه ضعیف شود خزینه نگاهدارد چندانکه لشکر و حواشی سختی ببینند
خشم گیرد ولی چندانکه مردم از وی متنفر شوند بازی و مطایبه کند چندانکه هیبتش
برود و جائی که خواهد برود قوت و نصرت از خدای عز و جل خواهد و بکفایه
خود عجب نکند عهده مملکت داری کاری عظیم است بلهو و لعب و طرب همه وقتی
مشغول نشاید بودن   با اهل حرکت ببازی نشست   که دولت ببازی برفت از دست
این نصایح سعدی هر که بگوش دل بشنود و در مهمات بدان کار بندد
چنین مستفع شود دعای خیر دریغ ندارد   پند سعدی که کلید در گنج سعادت
نتواند که بجای آورد الا مسعود و سر جمله پندها آنست که تقویت دین کند
و دست سخاء گشاده دارد چنانکه میگوید   ابنا زر افشان چو دنیا بخواهی
گذاشت   دوا فشان چنین زر نداشت   والحمدلله رب العالمین جلت شأنه

قطعه که بخواجه شمس الدین تازی گوید نوشته

در زمان حکومت ~~حکومت~~ ملک عادل شمس الدین تازی گوی اسپهسالار ایران
شهر خزانه چند از مال دیوان که تسعه اندک داشت بمهای گران بیقالان شیر
از نطرح

میدادند ملک از این ظلم خبر نداشت اتفاقاً از آن خرماها چند بار به
برادر شیخ فرستادند و او بدر خانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال
چنان دید برخاست و بخدمت برادر خود شیخ سعدی رفت و صورت حال عرضه
داشت شیخ از این معنی کوفته خاطر گشت و با خود اندیشه کرد که خود برود و این
رسم بد از سر درویشان شیراز بازکند به تخصیص از برادر خود دیگر اندیشه کرد که
اول کاغذی باید نوشت و بفرستاد   قطعه

ز احوال برادرم بتحقیق   دانم که ترا خبر نباشد   خرمای بطرح
میدهندش   بخت بد از این بتر نباشد   اطفال برند و مرد درویش خرما
بخورند و زر نباشد   آنکه تو محصلی فرستی   ای صاحب حسن بغور او رس لطفی
بباز این دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را بخواند بخندید و در ساعت
بفرمود تا منادی کردند که هرکس را خرمای بطرح داده اند نزد من آید تا ایشان را
سخنی گویم همگی پیش ملک آمدند و صورت حال از ایشان میپرسید هرکس با بهای آن
زر نداده بود فرمود که زر از وی نگیرند و خرما از او باز ستانند و از کسیکه زر گرفته باشند
باز دهند و خرما از آن وی باشد و تعجب مال و ملک مجری دارند بعد از آن
خود سوار شد و بخدمت شیخ آمد و عذر خواست بعد از استمداد همت گفت یا
حضرت شیخ چنین معلوم شد که برادر حضرت شیخ درویش است محقر
قراضه آورده تا حضرت شیخ این قلیل را به برادر خود ارزانی دارد و آن
ده هزار دینار زر بود ببوسید

و در

و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت بعد از آن برخواست و عذر طلبید و برفت
و مشهور شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی از بهر خاطر شیخ سعدی
فارسی خرما و بهای خرما به بقالان شیراز ارزانی
داشت تمه الرساله بحمد الله و حسن توفیقه
فی شهر ربیع الاولی سنه ۱۳۲۴

صورت محاورات و تفصیل دعوت بحضور همایون
سلطان عبد الحمید خان که بوزارت خارجهٔ دولت
علیّهٔ ایران قلمی داشته اند

بعرض میرساند   شبی که جنابان سفیرین کبیرین در حضور مبارک اعلیحضرت
سلطانی بوسیله مبارکه اتصال نامهٔ همایونی بشرف دعوت خاصّه
نایل شده بودند اعلیحضرت سلطان ایده الله حیثه و ابّد علیه در ضمن تفقد
احوال حقیر رفتن دائمی را بتماشای مکتب فنون حربیه و سکالماتی که
بازکی پاشا   مدیر مکاتب حربیه   جریان گسته بود بیان فرموده
و تعلیمات رضا و اقبال خاطر مقدس اجازه زکی پاشا را بباز
حقیر با نطق همایون تقریر فرموده بودند جناب معین الملک عرض
کرده بودند که از طرف اعلیحضرت صاحبقرانی اراده موکده با حضار
ملدیش صادر شده همانا بارهٔ مهام مقدسه اقتضا کرده که سریعاً
باید بدربار همایون اعلی بروند فرموده بودند تا مراجعات ننمایند نروند

بموجب این مقدمه مرضیه از طرف اشرف شاهانه رسماً ابلاغ شد
روز جمعه باتفاق سفیرین کبیرین زید اقبالهما العالی در نواحی جامع حمیدیه
حاضر شده بعد از مشاهده رسم شوکت اسلامیت بسرای همایونی رفتیم در اوطاق
انتظار نامق پاشا غازی عثمان پاشا منیر پاشا پذیرائی کردند لحظهٔ گذشت
بحضور مبارک شرفیابی حاصل شد درحالتیکه قیام فرموده بودند
با نهایت مرحمت قریب بمجلس ذات سلطنت صندلی داعی را معین فرمودند
جناب معین الملک هم متصل بداعی اذن جلوس گرفتند و جناب ناظم
الدوله بعد از ایشان

فرمایش همایونی و جواب داعی بدون تصرف و تغییر همین است که محض اطلاع
خاطر جناب اشرف عالی عرض میکنیم فقط محاورهٔ این مجلس سؤالاً و جواباً
ترکی بود

و داعی بفارسی ترجمه می نمائیم پارسی گو گرچه تازی خوشتر است

اعلیحضرت همایون
شنیده ام عزیمت حرکت کرده اید هوا خیلی سرد است چگونه خواهید رفت
داعی بلی از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران مؤکداً مکرراً امر احضار رسیده
و از آنجا که اطاعت پادشاه اسلام واجب است با اجازت
و رخصت ذات شاهانه همین روزها در جناح حرکتیم

اعلیحضرت

اعلیحضرت مخصوصاً سلام و یگانگی مرا بحضرت شاه عرض کنید ناظم الدوله
نامهٔ از طرف شاهانه آورده بودند جواب او را رسماً می نویسیم و فرستاده خواهد شد
ولی در معنی شما حامل جواب هستید که آنچه از اتحاد و دوستی و خلوص من میدانید
در حضور شاهانه اظهار کنید داعی کمال افتخار دارم که نیات مقدسه
همایونی در حضور اعلیحضرت صاحبقرانی واسطهٔ ابلاغ و اظهار باشم معلوم است
مع الافتخار فریضه ذمت خود را در عرض اطلاعات لدی الورود ادا خواهم کرد
اعلیحضرت دشمنان ما در علیه الاسلام یکی هستند خوبست این دو حکومت
اسلامیه هم یکی باشند داعی در صورتیکه الکفر ملة واحدة اسلامیت
به یگانگی و اتحاد اولی است خداوند رشته اتفاق هر دو دولت اسلام را
لاینقطع فرماید اعلیحضرت باید همیشه از حالات و وضع امور خودتان توسط
سفیر مرا باخبر بخواهید داعی دعاگوئی مخصوص و درجه بستگی و خلوص
بنده موجب است که دائماً بحضور مبارک حسب حال بدهد و این بنده
در ایران هم خود را در ظل رعایت و پرتو عنایت ذات شاهانه میدانم
زیرا که هر دو پادشاه را متحد الوجود میدانم و هرگز نظر اثنینیت ندارم اعلیحضرت
هیچ شبهه نیست همینطور است داعی بالبدیهه اعلیحضرت
آرزو میکنم که بار دیگر بوسیله سیاحتی یا زیارتی شما را ملاقات کنم داعی
بنده با این امنیت تسلیت خاطر میدهم که انشاءالله مع الاجازه وقتی بعزم زیارت

حرمین شریفین حرکت کرده وباین وسیله خیر باز بسعادت حضور همایونی نایل شوم
خاصه پارسال که مصمم شدم میسر نشد — اعلیحضرت —
انشاءالله باز بزیارت حرمین شریفین مشرف خواهید شد وشما را ملاقات
خواهم کرد — جناب معین الملک عرض کردند علی الخصوص که در اینجا علاقه هم دارند
پسرشان اینجاست — اعلیحضرت — او امانت عزیزی است پیش من انشاءالله
کسب معارف خواهد کرد واز امتحان خوب بیرون میآید و همین ایام او را بحضور
میخواهم — داعی — اگر قصوری در قابلیت واستعداد او باشد با وجود این
نوع توجه و مراقبت خاطر اقدس همایونی بفضل الله امیدوار میتوان بود
در عنقریب دارای معارف شود — اعلیحضرت — بعضی گفتند او را بمکاتب
ملکیه بگذارم ولی من حربیه را بهتر دیدم سربازی شغل شریفی بزرگ است
داعی — فرمایش همایونی مضمون آیه کریمه است قال الله تعالی فضل الله
المجاهدین علی القاعدین درجة معلوم است اساس اسلام بجهاد بسته است
وجهاد هم منوط بتعلیم فنون حربیه — اعلیحضرت — درست گفتید همینطور است
داعی — ملاحظه میفرمائید که در قرآن عظیم خداوند تبارک وتعالی نظام
هیات عسکریه را با وتحمید میفرماید ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله
صفا کانهم بنیان مرصوص علم الله امروز آرای نصرت احتوای همایونی را
در رسم سلاملق دیدیم ماهم را سفرنگی نوع التذاذ و اختصاص مخصوصی در

عالم

عالم اسلامیت دست داد خداوند شوکت اسلام را اسلامیتی وجود پادشاه
اسلام پناه مستدام بدارد — اعلیحضرت — بجناب ناظم الدوله توجه
خطاب شدن کی میروی — ناظم الدوله عرض کرد — در همین هفته مرخص میشوم
باقیام همایونی برخاستیم چند قدمی تشریف آورده دست ارادت بنده را
در دست مرحمت ملوکانه گرفته برسم تودیع حرکتی و برکتی دادند
ثانیاً باوطاق منشی آمدیم ملیز پاشا آمد واز طرف شاهانه ابلاغ کرد که میفرمایند
بازماندگان لابد از شما پاره هدایای اسلامبول را توقع دارند از طرف جیب مبارک
بدست مقدسشان سعید لیرا ایشیا عطیه فرموده اند یک قوطی سیگار هم بناظم الدوله
مرحمت فرموده اند — ۴ جمادی الاولی ۱۳۰۴ — شیخ الرئیس غفرله

صورت مذاکرات راجعه باتحاد اسلام با جناب
جودت پاشا وزیر عدلیه عثمانی وجناب رضا پاشا مشیر اکرم ورئیس کمیسیون مهاجرین
که بخط خودشان بسفارت جلیله دولت علیه ایران مرقوم داشته اند و بتوسط
سفیر کبیر بدربار همایونی فرستاده شده است

ماجرای مجلس ملاقات جناب جودت پاشا ناظر عدلیه حسب الارادة
السنیه ومذاکرات نافعه در تکمیل اتحاد دولتین اسلامیتین ورفع مواد
مغایرت وموفقیت به نتایج خیریه مواعدات — روز جمعه بیست وششم شهر
ذیقعده الحرام سنه ۱۳۰۳ بموجب مواعده مخصوصه که از جناب رضا بیک القا
وابلاغ شده بود

با واپور کوچک جناب معزی الیه که در اسکله سرکه جی سه از دسته گذشته تهیا بود
تا اینکطاش رفته از آنجا جناب رضابک هم لنعم القرین شده بالی جناب
جودت پاشا رفتیم در بدو ورود شرائط تادب پذیرائی را کاملاً مرعی داشته
ساعتی از اصول فقهیه سخن رفت استصحاب واصل برائت بمیان آمد واز
حجیت قیاس گفتگو شد ساعتی در مطالب حکمیه وسائل کلامیه سؤالات
کردند ودر مسئله جبر وتفویض بیانی مختصر وجامع وکلامی مفید ونافع خواستند
واز کیفیت تعلق ارادت جزئیه پرسشی نمودند بحمد الله در همه مقالات
وسؤالات پاسخی معنی وجوابی مقنع شنیدند آنچه راجع بشیخ مطلوب
بود اینست که مفصلاً عرض میشود تقریر حقیر بر واضح است که در
عالم تاثیر اسباب اشتداد قوت واستداد قدرت هر ملتی بسته بمعاونت
ویگانگی واتفاق کلمه اهالی وپیروان آن ملت است وآنچه بنقد مایه سعادت
حال اسلام میان دو سلسله نیکبختی آنان میتواند بود فقط توجه وتفطن ذات
شاهانه است بفواید اتحاد ملل اسلامیه وحسب الامر الدعلی العقاد دایی
مجلس برای تشبثات لازمه وتوسلات بیگانگی عثمانی وایرانی است
علم الله تعالی امروز برای هیات اسلامیت دشمنی قویتر وخصمی خونخوارتر
ومرقعی خطرناکتر ~~ازده کرور لشکر مسلح ومکمل دشمن سوء تاثیرش~~ از همین
اختلاف ومباینت دو ملت نیست وبرای محویت اسلام ازده کرور لشکر
مسلح ومکمل دشمن سوء تاثیرش بیشتر است جواب جودت پاشا
بعد از تصدیق وتصویب عقیده حقیر وفزودن

شاخ وبرگ همان تقریر آیا چه باید کرد که مغایرت دیرینه از میان برداشته
شود وسخت کار مشکلی بنظر میآید تقریر حقیر اراده سلاطین نافذ وسریع
التأثیر است این مغایرت که تا بحال بیدا شده است نتیجه ملاحظات سیاسیه
است که در زمان صفویه در مقابل معادات سلاطین عثمانیه مقابلتهٔ
در میان عموم اهالی نشر شده والا سب ولعن صحابه از ضرورت مذهب شیعه نیست
در صورتیکه دو سلطان اسلام خود را برابر وبرادر همیدانند ووقایه دین را
پیشنهاد خاطر فرموده اند اصلاح حال وخیال جمهور سهل مطلبی است ومن خود
که یکی از رؤسای روحانی شیعهٔ اثنی عشری گفته میشوم عقیده خود را میگویم وخادم
هیات ~~اسلامیت~~ که همهٔ اهالی ملت خود برسانم ودر ضمن رسالهٔ مخصوصه که
طبع ونشر نمایم باتحاد هیات اسلامیت دعوت کنم مرا ای شیعیان اثنی
عشری درست تصور کنید ایا حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب
علیه السلام تا با آن مخصوصیت ومنصوصیت که من وشما عقیده داریم
وآنهمه مزایای فضل وسابقیت ورجحان که قولی است از جملگی برانند
چه واداشت که در خانه نشستند ودم فرو بستند وباکدورت خاطر از وضع
حاضر وپیش آمد کار برخلاف انتظار بجدال وخصومت برنخاستند
آیا بجز ابقای صورت اسلام وحفظ اساس دیانت جهت دیگر داشت
که نخواستند هیکل ضعیف نحیف اسلامیت در مقابل دشمنان قوی پنجه
منتظر الفرصه خارجی مصادف اختلاف وشقاق داخلی دوچار مخاطره شود در

در چنین عصری که ملل اجنبیه اعادی شریعت نبویه در اعدام اساس
متفق الکلمه و متحد القول و با این قوتها و عدتهای فوق التصور بر ما
حمله آورده اند تکلیف دین داری و شریعت خواهی ما اینست که اصلاً از مواد
اختلاف سخنی نگوئیم و بمناسبت جهة جامعه بدشمنان دین و عموم معاندین
چنان بنمائیم که در حفظ بیضه اسلام و حمایت حوزهٔ دین همدست و همداستانیم
در چنین موقعی که کلمتین طیبتین لا اله الا الله و محمد رسول الله در معرض
خطر است انصاف باید داد سزاوار است که دو ملت اسلامیه
بپارهٔ اختلافات مذهبیه بپردازند و بجای تجلب و وداد تعصب
و عناد ظاهر سازند
افسوس
جودت پاشا و رضا بیک عجب بیان جامع نافعی بود حالا برای
حصول اتحاد و رفع مغایرت ملی چه باید کرد و از کجا شروع باید نمود مذاکره
بکنیم جواب حقیر اگرچه این مجلس فقط حسب الامر برای تصویر راه‌های فراهم
شدن فروع و شقوق و تسویهٔ حدود و حقوق مطالبات دیگر لازم دارد ولی
علی العجاله از اقدامات لازمه و اصلاحات مهمه چند فقره بنظر می‌آید اولاً
عموماً لسان روزنامهای عثمانی را اصلاح باید کرد نسبت بایران بیان دیگر داشته
باشند و پاره خشونت تحریر و سوء تعبیر را بالکلی تغییر بدهند
ثانیاً روزنامه مخصوصی باسم اتحاد اسلامیت ایجاد و نشر شود که عموم
تبعه اسلامیه اراده سنیه سلطانیه را در اتحاد با دولت و ملت ایران بدانند

آیه واعتصموا بحبل الله را جمیعاً بخوانند ثالثاً از طرف ذات
شاهانه بمراقد شریفه ائمه اثنی عشریه اهدای هدایا بشود و در ترمیم و تزیین بقعهٔ
متبرکه اجازت ملوکانه صادر شود که جلب قلوب شیعیان را بدعاگوئی ذات
شاهانه اولین وسیله است رابعاً در حفظ مرتبه علمای
شیعه که در عراق عرب و مشاهد مقدسه مجاورت دارند در ظل رعایت
و حمایت سلطان عثمانی هستند اعتنای مخصوصی لازم است که ولات و
قضات بحرکات متعصبانه و اقدامات مستعدانه موجب تفرقه نباشند
بلکه فرقی بین الفریقین نگذارند خامساً منع مزاوجت از تبعه عثمانی اگر
چه متعلق به مطلب نظامی و سیاسی و برای گرفتن عسکر است ولی در انظار
جهله و دیگران هر دو طرف چنین مینماید که بواسطهٔ مباینت ملتی است
و مزاوجت با ایرانیها شرعاً جایز نیست چنانچه من خودم در موارد ابتلای
مرافعات نکاحیه این مطلب را فهمیده ام و ذخیرهٔ خاطرم بود سادساً
حسن معامله با حجاج ایرانی در حرمین شریفین در تحت یک اعلان رسمی مؤثر
و رفع تحمیلات متمادیه سابعاً قدغن اکید بوزارت مطبوعات که
مؤلفات راجعه بتوهین و رد شیعه را ابداً اجازه طبع و نشر ندهند جنابان
جودت پاشا و رضا بیک تصدیق کردند که جمیع این مراتب مواد لازم
الاجراست ولی در صورتیکه از طرف دولت علیه ایران هم تغییر
اسلوب بنحو مطلوب

داده شود و اصلاحات راجعه باین طرف را هم جداً انشاء حاصل آید
نتیجه مجلس قرار شد جناب رضا بیک حسب الوظیفه صورت مجلس را
بحضور اعلیحضرت سلطانی ایدالله حیثه عرض و راپورت کنند ثانیاً هر چه امر
مطاع و اراده سنیه صادر و ظاهر شد اطلاع بدهند و ابلاغ نمایند
محض اطلاع بجناب سفارت پناهی بخط خودم تفصیل ماجرای مجلس را بخط خودم
عرض کردم بتاریخ ۲۹ ذی القعده الحرام سنه ۱۳۰۳ شیخ الرئیس عفی له

بحاجی رضا قلی مدیر دبستان ایرانیان نوشته

ای یار وفادار من ای حاجی ناجی — وی جمله احباب باقبال تو راجی
از روشنی رای منیر تو توان دید — باریکتر از موئی اندر شب داجی
عکسی اگر از عزم متین تو نماید — بر قلزم مواج شود ساکن و ساجی
آن هوش عمیق تو وان فکر دقیقت — مصباح ایاجی شد و مشاع احاجی
تقریر تو نیکوست چه اعزاز و چه اکرام — تحریر تو خوبست چه دادلی و چه آجی
هر کس بجهان خوش دل از صحبت یاریست — ماییم و همین دوستی حضرت حاجی

حاجی جان چند کاغذ از شما متوالیاً رسید در حالتی که در بستر ناتوانی افتاده
و از دنیا و ما فیها و من فیها بیخبر بودم و مقدمات عالم غیب و ملکوت را
مشاهده مینمودم بقول عثمانیها نزدیک بود انفاس معدوده بپایان بیاید
در فرع رحمت کرم مفضل الهی شامل شد و صحت و عافیت نصیب گردید اکنون

که با

که با کمال ضعف و نقاهت با کتهای شما را گشودم و ملاحظه نمودم پناه بر خدا که
تحریرات شریفه ناهموار و ناصاف و با کلدست دُرّه نادره و تاریخ وصاف
بود چنان صدمهٔ بنا طرز و نراحت بشا عرکه خوف نکس مرض بود و نقص
غرض که توی حکمت رفته بودید با نغمه آخری که اصطلاحات منطق باشد
در شکنای عکس نقیض خیال تو — ترسم که صورتم رهیولا جدا شود
بر خلاف مقدم و تالی که شما نوشته بودید وقتی در ایام صباوت و روزگار
طراوت که تعلم منطق میکردم بچهرهٔ نورانی و طرهٔ ظلمانی صاحب جمالی نظام
افتادای مصراع بخاطرم القا شد — الشمس طالعة والليل موجود مختصر با
هزاران جان کندن از سنگلاخ مرقومات شما بیرون آمدم چیزیکه فهمیدم این بود
که دو مطلب بدیهی و مسلّم را اظهار فرموده اید یکی مهر و الطاف جناب اجل اکرم
امجد حضرت شیخ کبیر معین الملک دامت شوکته و زادت رفعته و رافته
قولی است که جملگی بر آنند — برگو من که شکر حسن رخ تو کیست تا دیده
اشک بکز لک غیرت بر آورم — مهربانی و قدردانی که در حق شما ملحوظ میدارند
نتیجه بزرگی و سمو فطرت و علو همت خودشان است یکی تقاعد و تکاهل و تسامح
و توانی بنده از رعایت حقوق یاران و ایفای حقوق دوستداران خودم
معترف و متقر و مذعن هستم — هم مگر عفو تو گردد دستم — دوستان و احباب را
یکان یکان سلام میرسانم و از همه التماس دعا دارم خدا همید اند دستم

طاقت نگاهداری و تحریک قلم را ندارد زیاده تصدیع نمیدهم شیخ الرئیس غفرله

بملک الشعرا میرزای صبوری نوشته اند و در جواب

مشارالیه که اعتذاری از آمدن گلستان کرده

ای شعرا الحقیقة ملک در شش در سلک وفا مسلک من شما را

از عقول فاعله میدانم نه از نفوس قابله آن کسیکه ناف مار و مهر او بریده اند

در هر حال با ماست و مهربان تر از مام و ماماست والله اخرجکم من بطون

امهاتکم بهر طوریکه مقرر شد و بهر وضعی که مقدر گردید تضیع کل ذات حمل

حملها حضور و غیاب شما تفاوتی ندارد و تدارکی نخواهد کرد ان شاء الله حامل

مقرب بدون وضع متعب مانند شکل اول بدیهی الانتاج خواهد بود و لنور سیده

انشی بر سر ملک و تاج سزد که از همه دلبران ستاند باج اگر چه خواهید

زسود قسمت ضیزی شد در هر حال قسمت ازلی با حضور ما شما است

علی العجاله وقت مغتنم است و عمر محترم فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

نگهدار فرصت که عالم دمی است خاصه دمی که با دود و در صحبت یاران

و دود بگذرد زنهار عنوان انکار و قسامه و تخلف از خیشر اسامه

نکنید که حضرت مستطاب شریعتمدار قبلة الانام آقا ادام الله برکات

وجوده وعدهٔ قطعی و حکم بتی فرموده اند در صبح سه شنبه باید حرکت کرد

سزاوار نیست که دهان منتظرین را مثل دروازه باشنه کرد خمیازه کشید

مع ذالک بفرمائید که از سم الخیاط و سم الخیاط بگذرم و حال آنکه از هیچ نمیگذرید

نه از سوراخ سوزن و نه از اعتکاف در روزن

حجاب ملک یک سوزن بقید رشتهٔ سوزن بملک جان کشا روزی تمنّای کش تماشا کن

توصیه در حق جناب لسان العلما بجناب امین السلطان

بعرض عالی میرساند شرط اخلاص و فرط اختصاص مقتضی است که با هر وسیله

عیب حالی بحضرت اجل عالی بفرستد و از بیش آمد امور تشحیذ خاطر مبارک را

دلیل بینه و جالب توجه گردد ولی بملاحظه اینکه حبایل حضرت مستطاب عالی را

تصادم نکنم و باظهار قصص واقعات غصص مایهٔ تکدر صفای خاطر سامی نشوم

مدتهاست دم فروبسته ام و خامه را شکسته ام و در زاویهٔ خموشی نشسته ام

بکردگار رها کرده به مصالح خویش صبرت و فی الحلق شجی و فی العین قذی

ولی در این موقع که جناب مستطاب شرایع نصاب لسان العلما ترجمان الفقهاء آقا

شیخ ابراهیم سلمه الله از استان قدس مبارک عزیمت مراجعت داشتند بحکم انصاف

و حقانیت و صفای مقصد و نیت لازم دید که مراتب دعاگوئی و مداحی ایشان

را از وجود سعادت نمود عالی عرض و شهادت دهد علم الله تعالی

در اینمدت که در عتبهٔ مقدس رضویه علی مشرفها آلاف التحیه مشرف

بودند مخصوصاً نایب الزیاره ذات قدسی صفات عالی دلحظه از تذکر

مکارم و تشکر مراحم ملازمان سامی غافل نبوده اند و در مجمع کرو بیان با فصاحت

بیان بنشر مآثر خیریه وجود مبارک اشتغال داشتند چنین در آنحضرت با

نصرت که

که ساحت اقبال ونصرت است حق هیچ ذی حقی ضایع نخواهد شد انشاء الله زاید،
علی ما کان درباره ایشان لطف واحسان خواهید فرمود که وسیله امتنان و
امیدواری جمله دعاگویان ومخلصین حضرت اجل اعظم دام ظله خواهد گردید
ایام اقبال واجلال مستدام   شیخ الرئیس عفی له

سفارشنامه ایست که در حق معزی الیه فخر الدوله نوشته اند

بعرض میرساند باانکه رشته اخبار ورابطه اطلاعات از همه جا وهمه کس
بدست کفایت وعنایت جناب اجل عالی بسته وپیوسته است عجب
است که از احوال مخلص صمیمی چگونه نمیپرسید ومخصوصین را بحرکت نسیم وبرکت
نسیم اعلاحضرت همایونی نمیفرمائید وبیغامی متقضد انه نمیفرستید تلگراف
مجانی را هم ازانطرف درحق کسانی حکم داده وبذل فرموده اید که غالباً
بیمانه مرحمتها میکنند ودرحق مردمان محترم مایه میگیرند علم الله در آن دو سه
مجلس که بشرف حضور عالی نایل شدم وآنهمه ملاطفتها که فرمودید یقین داشتم
رشته التفات خاطر شریف لاینقطع خواهد بود وانفصال این عروه محال
وممتنع حال هم بمراحم قلبیه وعنایات باطنیه حضرت تعالی بفضل الله کمال
اطمینان واستظهار را دارم ولی خواست گاه گاهی محفظ صورتی وتقیفیه
کدورتی بفرمایند باانکه حامل دریعه جناب مستطاب شرایع آداب
آقا شیخ محمد ابراهیم سلمه الله تعالی است واز همه جا آگاه هستند وتا همه جا
همراه شرح حال خودرا بلسان صدق ایشان

داستان

وامیگذارم که امروز بالاستحقاق بلکه بالاجماع والاتفاق لسان العلماء هستند
چیزیکه لزوماً خاطر نشان عالی مینماید مراتب دعاگوئی ومداحی وحفظ الغیب
جناب معزی الیه است از حضرت تعالی در ایام سرقیابی باتمامت آستان بالاختصاص
نایب الزیارة وجود اقبال نمود عالی بوده اند وهمه جا ذات سامی را ستوده اند
والحق حقوق اخلاص وسوابق اختصاص ایشان درآنحضرت بی نتیجه نخواهد ماند شیخ الرئیس

ایضاً درحق جناب معزی الیه توصیه بامین الدوله نوشته اند

بعرض عالی میرساند قبله ام نیز آگاه است وصدق ضمیر بهترین گواه که ارادت
سابقه ام وعقیدت صادقه ام اصلی ثابت دارد وفرعی نابت بوستانیست
که هرگز نزند باد خزانش چیزیکه از ذخایر ملکیه وما به الابتهاج دنیوی برقرار
است وفی امان الله از دست برد عالم متغیر محفوظ ومحروس همان جوهره نفیسه
عشق وارادتی است که بحضرت تعالی دارم اگر تصدیع بعریضه نمیدهم وکمتر مزاحم خاطر
عزیز میشوم نکته اش را میدانید ونوشته میخوانید ولی دراینموقع که جناب
مستطاب فضایل نصاب شرایع آداب آقا شیخ محمد ابراهیم باقلب سلیم
وان من شیعته لابراهیم مراجعت از حضرت قدسی رضوی را تصمیم کرده
وادراک محضر انور علوی را پیشنهاد نموده بودند لازم دید که خاطر مبارک را
بحالت ایشان دلیر نزدیک شده وجالب التفات وتوجه گردد که جناب معزی
الیه باقتضای کمال حق شناسی ورعایت مراتب اخلاص واختصاص در بدت

اقامت و تشرف در آستان کرّوبی پاسبان نایب الزیاره وجود
سعادت نمود عالی بوده اند و غالب اوقات بنشر محامد ذات جمیلة
الصفات اشتغال میورزیدند یقین دارم که نزغات شیاطین در ساحت خیال
وخاطر عالی سوء تأثیری نکرده واز مزالیف مجهوله واخبار مجعوله قلب امیتی وکلیتی
ظهور ننموده است والا زیاده برانیها در افصاح مدعی وافصاح مدعی عرض میکردم
مجاری احوال شخصی این مخلص را هم اگر متفقدانه طالب اطلاع باشید جناب
مستطاب شیخ که از اهل صفاست وبالاستحقاق لسان العلما بعرض عالی خواهد رسانید

ایضاً سفارشنامهٔ ایست که با آقای نایب السلطنه نوشته اند

بعرض حضور والا میرساند علم الله وکفی بالله شهیدا در آن دو مجلس اشرف
مفاخره حضرت ارفع افخم دامت شوکته وزادت رفعته نائل شده و لسعادت
حضور والا مستسعد گردیده ام آنقدر مراحم والشفاق ومکارم اخلاق
دیده ام که مادام العمر موجب دعاگوئی وثناخوانی است ودر مجمع روحانیان
مدح ذات فرشته صفات والا را اولین تکالیف فمهٔ خود میداند اینکه
کمتر بعرایض نگارمیشوم وشرح حالی بآن حضرت سپهر رفعت منیع نمیدهند
فقط بملاحظه اینست که خاطر اشرف را تصدیع نکنند و وقت شریف را تضییع ننمایند
دراین مشهد که انوار تجلی است سخن دارم ولی یارای گفتن ادب
الکنون در ضمن ادای شهادتی عرض ارادتی کرده کسب سعادتی مینماید
جناب فضایل

نصاب

نصاب شرایع آداب آقا شیخ ابراهیم اتی ربه بقلب سلیم که بلطیفه
ان من شیعته سالهاست از پیروان اراده سندگان والاست و دعاگوی ذات
ملکوتی سمات اقدس همایون اعلی دام ملکه وسلطانه وخاطر اشرف برایای
علم وعمل ومراتب انسانیت وصفای نیت معزی الیه کاملاً سبقت دارد
دراینشهور عدیده که در آستان ملائک پاسبان بالاختصاص نایب الزیاره
وجود مسعود مقدس والد بودند باختیار وتصویب قاطبهٔ علماء اعلام وحجج
الاسلام ایدهم الله تعالی از طرف ذی شرف آستان قدس سرکار فیض
آثار جناب معزی الیه بلقب لسان العلما نامزد گردید بدو هر یک از علماء واجعل
لی لسان صدق در حق آنشان تصدیق کردند والحق میتوان گفت لقبی صادق
تر و موافق تر ازاین مورد کم اتفاق افتاده از توجهات کامله وعنایات
شامله حضرت اقدس اشرف ارفع والا دام ظله واقباله مسئلت میرود که در
خاکپای مهراعتلای اقدس همایون صاحبقرانی خلدالله ملکه واجری فی بحار النصر
فلکه عرض تصدیق وتوسط کنند که فرمان قضا جریان مبارک بتقریر این لقب
دربارهٔ جناب معزی الیه شرف صدور یابد که مایه دعاگوئی وخرسندی ومزید امتنان
ورضامندی عموم اهل علم خواهد بود ایام شوکت وکامرانی در پرتو اقبال
صاحبقرانی مستدام باد

درجواب مکتوب اعتماد التولیه مرقوم داشته اند

مخدوم گرامی مهربان   سوابق مهر و محبت سرکار طوری ظاهر و ذخیرهٔ خاطر است
که محتاج اظهار نیست جزاک الله فی الدارین خیرا در مسئلهٔ متولی صدق نیت
با آن احاطهٔ تامه و اطلاعات کامله در کارهای آستانه مقدسه دارید و امروز
در نزد همه کس بر همگنان مقدم و مسلم و از همه کس اعلم و اخبر هستید نمیتوان گفت
خواسته اید مجهولی معلوم کنید بلکه بتجاهل عارفانه این سؤال را کرده اید چون
میل کرده و رغبت فرموده اید که اعاده ذکر نغمان بشود که معلومات خودشان را
از لسان و تقریر یا بیان و تحریر بنده تلقی کنید زحمت میدهم بنده با تولیت
نوعیه آستان قدس همراهی و هواخواهی داشته ام و هیچوقت جانب احترامرا
نامرعی نگذاشته ام خاصه تولیت جلیله حاضره که درستی مروت و یگانگی
مخصوص باید بکار برد مهربانیها و قدردانیهای مرحوم عضد الملک طاب
ثراه در حق شخص بنده در اوایل عمر و مبادی امر بر شما معلوم و مکشوف است
ولی تعجب میکنم این جنگجوی عادت دیگر نهاده است و سبک دیگر گرفته
است مرحوم والدش رابطهٔ کار و واسطهٔ امور آستان قدس را بشما محول
میداشت که بحکم عقل و متانت و هوش و فطانت بعد از رحلت آن مرحوم
قریب سی سال است در آستان قدس فرد اکمل و شخص اول بالاستحقاق
مرجع و معول هستید ولی از طرف جناب تولیت حاضره وفقه الله تعالی این جوان
نادان رذالت عنوان مرکز دایرهٔ بدقولی و بدعهدی نمایش اطوار

مستهدی

مستهدی بکارها مامور میشود و در هر ماموریتی تولید مفسده مینماید شما بهتر
میدانید که در حرم محترم با خادم باشی کشیک چهارم چه کرد و چگونه طرف
شد در اقدامات و ماموریتهای دیگرش هم مطلع هستید و شکایتهای اهالی
آستان قدس را از بدزبانی و سخت کمانی و بدگمانی او میدانید مع ذلک
از بنده سؤال میفرمائید که چرا او را محترما نپذیرفته ام یا حرفی سخت باو
گفته ام پریروز که این جوان نادان بدار الشفا آمد یک فراشش یعنی یکی از اداتش
که با او بست فرستاده است مطبخ نسوان که باید من حاضر و ناظر باشم و با جزای
دار الشفا یکان یکان سختی گفته و سقط گفته‌ها و در جای رئیس دار الشفا جلوس نموده
و در کمال رذالت و جهالت رفتارها [گفتارها] کرده و اینگونه اطوار را به بنده
هیچکس از محترمین قوم تمکین نمیتواند کرد والدینت نسخه و اسامی مرضا را
کسی حرفی ندارد و عوض یکنفر هر روز جمیع اولیای آستانه بیایند و ثبت
بردارند زیاده تصدیع نمیدهم   شیخ الرئیس

الضیاء بمقرب الخاقان اعتماد التولیه مرقوم داشته اند

مخدوم معظم مهربان   از مکالمات پریروز با آن تعهدات
صادقانه نتیجه ظهور نکرد اگرچه یقین دارم جمیع تقریرات بی تکلف بنده را
بلاغ جمیل ابلاغ کرده اید ولی دلم میخواهد بیشتر آن صحبتها را کتبا بالاختصاص
خدمت شما زحمت بدهم که ارائه نمایید مخلص شما را اگر کسی نسبت بدهد که

وظیفه شناسی نیست و آداب ممتداند بلاشبهه خرق اجماع کرده و قرع
اسماع زیرا که بفضل الله تعالی امروز اگر قلم بردارم حقوق ملل و حدود دول را
می توانم تحدید کرد چگونه میشود بعد از سی سال مجاورت آستان قدس
شئون و اختصاصات مقام منیع و موقع رفیع تولیت جلیله عظمی را ندانم
بالبداهه تولیت جلیله حق اطلاع و تحقیق و تفتیش از جمیع دوائر راجعه بسرکار
فیض آثار دارد و میتواند مأمور خفی و علنی بتمام بیوتات بفرستد ولی آن
مأمور حق ندارد که بحدود شخصیه ارباب مناصب رئیس یا مرئوس
سعید یا منحوس تجاوز نماید مگر آنکه خیانت و عدم دیانت یکی از
اجزای در خدمت اولیای آستان قدس بدرجهٔ ثبوت رسد و حکم و عزل
او را رسماً بتی و دیگر را بجای او تعیین نمایند این بزرگوار را که بسرکشی و
تحصیل اطلاعات بدار الشفا فرستاد چون خفناً متجاوز و مقدم بکارهای
غیر جایز است از یوم الورود تصرفاتی که بریاست این بیت راجع بود
درکمال استقلال عدواناً بعهده گرفت و امریکه بشخص تولیت جلیله آستان
قدس مخصوص است از عزل و نصب اجزاء و اعضای کار مستبدانه از
او ظاهر و صادر شد . وکفی علمک عن المقال مخلص بر آنکه مظلومیت
خود را بمرتبه معلومیت برسانم و با اولیای جلالت و لشکریان حضرت
عرش مرتبت بفهمانم که تا چه درجه در تضییع حقوق بنده اصرار و قصد
اضرار دارند صبرت وانا کظیم و البلاء عظیم از

نمایشی کارهای مختصه مهر روزنامه و نسخها الغا شده بود که آنهم بدون
اطلاع علی العمیا حفظ رسم می شد واکنون که هشتم شهر ذیحجه الحرام است
تمام تصرفات مشروعه مخلص را در حاصل سی سال خدمت بود مقطوع و
ممنوع کرده اند اما در امور مدرسه فاضلیه شما بهتر میدانید که مقاصد و اوامر
تولیت عظمی را بجز بنده احدی حق اجرای نداشت و کاری بدون اطلاع مخلص
نمیگذاشت آن دایره را هم بکلی از دخالت بنده خارج خواسته اند
و بعضی از مدلسین و مدرسین در کمال آزادی بوظایف شخصیه بنده استیلا
یافته اند باوجود این اگر وزارت سرکار اقتضاء دارد که با چنین حالتی
باز صابر باشم و عرض شکوی ننمایم تا ترا برها نکم والا ناچاری خود را
از اظهار تکدر و دلتنگی بواسطهٔ شخص محترم شما که میتوان گفت
در دفتر قدس فرد منتخب و واحد کالف هستید و تنگی لفظ بجای هزار
معنی عرض کردم و این آیه شریفه بدلیل معذوریت و برهان مجبوریت
خود تلاوت می نمایم لا یحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم سریعاً
و صحیحاً جواب را منتظرم زیاد تصدیع نمیدهد الشیخ

از جانب مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه در جواب
مرحوم میرزا رفیع صدر العلماء طاب الله ثراه مرقوم فرموده اند

نور چشم گرامی و فرزند مقامی رفع الله قدرک و شرح الله صدرک
لقد وافی کتاب منک حال وکان من الجمال بلا اشتمال بالفاظ

کمنظوم اللآلی   ومعنی کان کالسحر الحلال   نامه مودت علامه و نوشته
محبت انباشته که حاوی کشف و تفصیل بود و تالی وحی و تنزیل حظ وصول داد
و موقع قبول یافت   فیاله من کتاب رقت اشاراته و دقت عباراته
یذکرنی بالبان والعلم   وجیرانی بذی سلم من یبلغنی احبائی ببربر ممتعین
یتعزیر و تعسیر سلام کیف طغوا علیه اشیاعه و بغوا علیه اتباعه و ان علیه
من دونی فلا عجب ولنا فی رسول اسوة حسنة فاذا رایت الخطب جلیلا
وما کان الصبر جمیلا فهجرتهم هجراً و رایت فیه اجراً احببی الله و هو ناجز عبده و
عسی ان یأتی بالفتح او امر من عنده   عکس مرا خواسته بودید آقای من
کارها همه برعکس مقصود و امورات بر وفق خواهش نقیض وجود است

الدهر یعکس آمالی و یقنعنی   من الغنیمة بعد الکد بالقفل

الحمد لله نتایج صنعت تلغرافی و فکر آنی در قلب وانی و خاطر صافی موجودات
النظر الی القلب وما حواه ما کذب الفؤاد ما رآه از این گذشته گمان نمیکنم که
اگر فرضاً در خراسان عکاسی باشد عکس من قبول ارتسام کند و مثل سایر
اجسام تواند بود مگر این صنعت را بطوری تکمیل کرده باشند که از قالب
مثالی و جسم خیالی عکس اثبات توانند کرد   قسم بجان تو کز تن تهی
است پیرهنم در این ماه مبارک علاوه بر کسالت همه روزه گرفتار اقسام
لزبه بودم که گاه بطور حرستان عبا زیارت میکرد و گاه بطریقه همدستان
مواظبت داشت

چنانکه

چنانکه بنظری از آن بتوانم گفت در آخر منجر بربع شد و از ربع صحت اسمی و
اثری نگذارد الا دمته لم تتکلم من ام اوفی   حالا بحمدالله چند روز است
حالتم بهتر است ولی خداوند را منت پذیر و شکر گذارم که با حصول رشت
آستان بوسی امام علیه السلام جمیع مکاره ظاهره و باطنه سهل مینماید
همینقدر که صحت و فراغت کامله حاصل باشد که در آستان قدس بهشت
مثال فارغ البال بنظم امورات سرکار فیض آثار و بدعاگوئی وجود مسعود
اعلیحضرت اقدس همایون روحنا فداه اشتغال داشته باشم
فهو منتهی رجای و غایت منای شما را هم خداوند عالم در همه حال معین و کفیل
و نعم الوکیل است همانست که نوشته بودید   تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
النسیه از مجاری حالات اطلاع داده از نگارش مراسلات مضایقه ننمایید

بنواب والا معین التولیه نوشته اند

معروض میدارد   گر ما مقصریم یا سر ما مقصر است   سرکار ولد دیداری
رحمتشید کر روز است از حالات سرکار والد استحضار ندارم ارجوکه
رفع کسالت کاملاً شده باشد و در این برف و سرما بطوریکه لایق
و با مزاج سرکار والا موافق است رفتار میفرمائید از جناب افندی
مآب هم بی اطلاعم اگر بدانم باز حمام نخواهید بود و شب تمام نخواهم شد
و باقتضای فصل با گرمی شوق مصر برودتی روی نخواهد داد مضایقه
از شرفیابی ندارم   زیاده تصدیع نمیدهم

در سفارش شیخ الاسلام لاهیجان بحکمران سبزوار نوشته اند

بعرض میرساند اگرچه از زمان تشریف فرمائی این حدود بر خلاف آنچه متوقع
بود از طرف ذی شرف والا اظهار ملاطفتی و عنایتی عاطفتی نشده است این
مخلص دیرینه باقتضای افسردگی خاطر داند ده وافر مجال آن نیافته ام
خدمت سرکار والا تبریکی و ضمناً رشته عنایت والا تحریکی نمایم ولی در فریضه
دعاگوئی و مداحی و خیرخواهی تغافل و تقاعد نداشته ام و مزید اقبال و تیسیر آمد
مقاصد و آمال سرکاری را از خدا میخواهم درین موقع که جناب معارف انتساب
شیخ الاسلام لاهیجان عزیمت مراجعت داشتند لزوماً یا الزاماً بعرض
ارادت و اخلاص و تأکید عوالم اختصاص مبادرت کرده ضمناً خاطر
والا را دلیل آگاهی میشود جناب معزی الیه از جمله نجبا و محترمین و من
جمیع الوجوه شایسته محبت و ملاطفتند علاوه بر آن حقی که همه واردین
و مسافرین از اداره حکومت سرکار والا دارند چنین جناب معزی الیه
مورد مرحمت خاصه حضرت والا شد مورد تشکر معروف با به اقتدا اهمین
که در همه جا نزد
جالست انشاءالله سرکار والا هم باسوه حسنه با ایشان معامله خواهید فرمود
همه کس مادح و داعی وجود مسعود باشد

مجاور مسافر بجان پرورد که نام نکوئیش بعالم برد

مرحوم مؤتمن السلطنه در سفر اولی که بطهران رفته بوده است
مرقوم داشته اند

معروض

معروض میدارد منت خدایرا که پس از ورود سرکار اخبار مسرت آثار متواتر
رسیده و حالت مخلصین و بستگان را کمال آسایش دست داده انشاءالله
تعالی بخرمی و اقبال موکب عالی را در تدارک استقبال باید بود و نعمت حضور
لازم السرور علی رغم دشمن شادیها باید کرد نمیدانید درین مختصر غیبت
سرکار چه خواجه بوالعلی ها به نقش چاپلوسی و رنگ سالوسی دعوی
طاوسی دارند و ادعای کبکاوسی غافل از اینکه خلعت طاوس آید ز آسمان
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که ریش را سر داد و بزرگیش پر داد
و درشکه ساخت و لگام رشته پرداخت فرضاً مفرده و من ذلکی دانست
و جمع و خرجی توانست بیشکار میشود یادگار پیش میرود از محقق تا مقلد
فرقهاست هوسی اگر عمل آب کاری و دایه اقتداری داشته باشد
در بنی اسرائیل گذشت مردم حالا جان بعزائیل نمیدهند و گوساله
پرستی نمیکنند امید که با توجهات خاطر الوزرا اقدس همایون و
استیازات گوناگون از خاکپای مبارک رخصت انصراف باستان
ملائک پاسبان یابند و کالنجم العاجل باین وجه مبارک شتابند ایام اقبال مستدام

معلوم نیست بکه نوشته اند

بعرض میرساند چون کمال آرزومندی مخلص اینست که پیمان مصافات
و موالدت را در خدمت جناب عالی زید اقباله مرصوص داشته با یحفاظی
مخصوص حفظ نماید لذا فرصتیه دست دوستی و خلوص بیش مینماید که
گاه گاهی وسایل وداد برانگیزد

ورسایل اتحاد فرستند تا کاشف اخلاص باطنی باشد و مظهر مودت واقعی و
امید دارم از طرف سامی توجهات دوستانه مبذول آید و پیوسته روابط
معنویه را لازم الرعایه دانند و مخلص را مثل ابناء زمان که غالباً
اصحاب غدر و ارباب مکر هستند بجا نیاورده باشند من المؤمنین رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه وصول مرقومات کریمه و ارجاع تکالیف مطاعه را پیوسته مترصدم

در جواب رقعه محترمه نوشته اند

عرض میشود زیارت خط شریف و نگارش ظرایف صبح ما را بخیر کرد ولی کُرکُندهٔ
در زیر لحاف بود و مطالعه کننده حرف اجحاف و از مقولهٔ ابرام و الحاف
سرکار حاجی خان عاقبت محمود سالها زحمت بیحاصل کشیدند و عمری بذوی
العقول خدمت کردند ثمری ندیدند و بیشه نزدند اکنون که رحمت (؟) خاتمت
کندهٔ و زنجیر را انداختند سوی شادروان عزت تاختند لطرافت خاطر
دیوانگان را بخطاب خلیلی مخصوص ساخته کندهٔ پای انداز مجانین دار
الشفا نموده اند و تصرف وقف داده اند شما هیچ امیدوار این کار خیر هم
نباید شد زنهار محرک سلسله طمع نشوید محبت باید زنجیر مجانین
محتقر آگر مرا شکیم اگر دو شاخه بکردن شیر بگذارید قیمت کندهٔ تحصیل نمیتوانید کرد

بضمیمه مرقوم فرموده اند

مطلبی که دیروز تظلم کردی و تکلم کردم اندک مایه تألم شد ولی انشاءالله اسباب

کردم

مسروقه استرداد میشود دزدی که با شمع و چراغ با خاطر جمع و فراغ بیاید معلوم
حتی الوتد فی الجدار را خواهد برد و خواهد خورد ولکن آن نور چشم سوء
سوء مراودت را بمقابله بحسن مساعدت مکنید از شما بزرگترم در دقیقه شصت
هزار ساعت را برای یک دقیقه طرف مقابل که ثانیه ندارد فدا می کنند فقره ساعت
بکجا رسید ایآن مرسها علی العجاله اشعار نفره الشعرا را بخوان و لذت را
با خود بدان والله نعم المولی و نعم النصیر مسئله تخمیر و حضور انجمن تدریس بکجا کشید

از بادکوبه بشاهزادهٔ معین التولیه نوشته اند

معروض میدارد الحمد لله از تلاطم کشتی و امواج هول خیز دریا بساحل نجات
رسیدیم امروز در منظری اعلی نشسته ام و قرار در شکه های خیابان بادکوبه
داده و شد پری و جن و انس همه جور و همه جنس را سیاحت میکنم و من
العجائب آقا میرزا موسی مستوفی هم حضور دارد و علی الاتصال اظهار تشکر
مینماید که من حیث لا یحتسب بصحبت من نایل شده از راه مازندران
آمده عزم کعبه دارد ملا محمد دیروز سراسیمه آمد که میرزا موسی در کشتی
است فوراً احضار شد صحبتها کردیم در این بین کشتی سخت طوفانی
شد العظمة لله دل دریا کردیم موج توحید در ربوده ظلم موسی
آب دهنش بکلی خشک شد گفتم آب دریا و مایهٔ موسی چرا میترسی
ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر صد قسم اینست باز علیمت
شد وجودش اگرچه بتصفیه خلق و شفقه سینه و تجدید قصص و

وغصص در سینه می پردازد فردا را ان شاء الله تعالی با شمند فرو به تفلیس حرکت
خواهیم کرد در آستان قدس مبارک از سرکار والا و همه مخادیم التماس دعا دارم

ایضاً بنواب معین التولیه نوشته اند

بتاریخ ۲۴ جمادی الاخر ۱۳۷ تقریر میرزا علی اکبرخان مستوفی از طرف ذلیل
والا فرمودند بعد بنی بگو چون شما عاقل و خیرخواه خود سید ام مستقیماً شما اظهار
میکنم در صدد قشر اینت الشماره مساعدت نکرد با خیالیکه ما کرده بودیم و عزیمتی
که معین التولیه داشت از شما میخواهم اینها را از عزم طهران طوری منصرف نمایند
که اصلاً بواسطه و بلاواسطه در مقام اظهار این مطلب بر نیایند ان شاء الله در همین ایام
حکومت جوین با و واگذار خواهد شد از سابق هم از او خجلتی داریم که امداد آقائی شد
و نتیجه مطلوبه حاصل نیامد

جواب مخلص اولاً سلام بنده را ابلاغ و بعد عرض کنید نهایت افتخار
و تشکر را دارم که مرا عاقل خوانده اید و خیرخواه دانسته اید اگرچه عقلا بسیارند
ولی خیرخواه گویا کم یا منحصر بفرد باشد در مسئله که فرمایش فرموده اند از جانب
معین التولیه حضرت والد را اطمینان میدهم که برخلاف اراده والد
استدعائی و تمنائی نداشته باشد دیگر مراد دل خویشتن نخواهم خواست
عزم رحیل را با کمال تشکر بدل با قامت خواهند کرد وعده جوین فرموده
اند جوین هم جو است اگر جوی مرحمت حضرت والا شامل حال ایشان
شود خرمن مه بجوی خوشه پروین را بدو جو

ملاحظه

ملاحظه خواهند نمود معلوم است هر طور شیوه بزرگی و آقائی است رفتار
فرموده و خواهند فرمود صاحب اختیارند سؤال و جواب همین بود که
مستعجلاً عرض کردم و اطلاع دادم علی الحساب بجز فسخ عزیمت و تمکین اراده
نافذه والا تکلیفی ندارید ان شاء الله تفصیل را حضوراً عرض میکنیم شیخ الرئیس

در باب تدریس شیخ محمد حسین پسر مرحوم ملا محمد رضا مجتهد سبزواری
بمرحوم رکن الدوله حکمران مملکت خراسان و متولی باشی نوشته اند

بعرض والا میرساند برخلاف توقع و انتظار این داعی بر من و دل امیدوار
من دستخطی متعرضانه از طرف والا صادر شده بود که الحق موجب حیرت
شد و محرک غیرت همانا در حضور والا القای شبهه کرده اند که حق التدریس
مرحوم ملا محمد رضا مدرس بین پسر و دامادش بالمناصفه بوده است و داعی
موافق تنصیف و انصاف حرکت نکرده ام و همه را در حق پسرش مخصوص
داشته ام نخست برای ستره خاطر والا عرضه میدارد بمدلول حکم صریح
والا مقرر فرموده اید که در آن سنه مستدرک که امر مشتبه و مشترک
بود حق التدریس مناصفه شود و در سنه آتیه بالتمام بشیخ محمد حسین راجع
باشد موجبات تعطیل و تعوق احکام مطاعه والا باقتضای استبداد
و انحراف تولیت ماضیه معلوم است تا اینکه یکماه قبل از عزل و انفصال
همراهی مساعدت کرد و داعی جزئی نقد و جنس که از حق التدریس باقی
بود باطلاع تولیت جلیله

بشیخ محمد حسین دادم و نهایت خرسندی حاصل شد که احکام عادلانهٔ
والا بموقع اجرا رسید و حق بمن له الحق عاید گردید العجب ثم العجب تا بسیرهٔ
مرضیه آستان قدس حقوق اسلاف در بارهٔ اخلاف نقیض لازم الرعایه
است که اطفال قریب العهد بعوالم مهد مسند تقدیس میکیرند و منصب تدریس
بچه دلیل مشروع و بکدام میزان مطبوع و عنوان مسموع پسر سی سالهٔ
مرحوم ملا محمد رضا مجتهد با اینکه از مقدمات ادبیه فراغت یافته و متون
فقهیه را غالباً درس میگوید و در مجلس مذاکرات علمیه داعی فقه خارج میخواند
و رسائل مرحوم شیخ انصاری اعلی الله مقامه می آموزد و از منصب موروثی
پدرش محروم بماند و شخص اجنبی لعلاقه سببی ارث نسبی برد و حال
آنکه ملا صادق معلوماتش منحصر است بکلمت ناتمامی و عرفان خامی سلمنا
معلم ثالث باشد و شیخ الرئیس ثانی نباید بحقوق مشروعه دیگران تجاوز
کند اگر اینطور شد فوق کل ذی علم علیم ثالثاً چون فطرت داعی از کاریکه
خلاف قانون عدل است ابی دارد و از تصدیق حق نمیگذرم کوکوه تا بکوه
مناقق سیاه باشی حریکا بعرض والد میرسانم اگر بنا باشد شبهه کاری
و فنون مکاری حق شیخ محمد حسین کاسته شود داعی خود از تولیت امور
مدرسه استعفا میدهم و قبول آنرا از حضور والا استدعا میکنم آن هم
ضمیمه مدرسه حاجی حسن باشد ادام الله تعالی اقبالکم
صورت تلگرافی است در جواب تلگراف آقای نایب السلطنه

جواب

جواب حضور حضرت اشرف ارفع والا آقای نایب السلطنه امیر کبیر
دامت شوکته ارشاد عبد الرشید و چند نفر تازه مسلمان از تبعهٔ
دولت آلمان نتیجه بیانات صادقه و تشویقات لایقه داعی بود که بخدمت
گذاری دولت قوی شوکت مایل شدند و باین سعادت عظمی نایل عریضه
جناب معین الملک که در وزارت خارجه الکنون باید مضبوط باشد
شاهد صدق است اطلس کبیر بتوسط حقیر میرزا نصر الله خان منشی باشی
جناب مستطاب مشیر الدوله سپرده شد که با عریضه عبد الرشید که فرانسوی
العباره بود بخاکپای مهر اعتلای همایونی عرض و تقدیم یکجلد اطلس را
مخصوصاً در آن عریضه درج کرده و تخرج داده بود که بوساطت وزارت
خارجه از ~~این عریضه~~ حضور همایونی درج بگذرد و هنگام شرف اندوزی داعی در حضور
مرحمت ظهور مبارک جناب مشیر الدوله عریضهٔ جناب معین الملک را
در شرح حال این نو مسلمان بسمع مبارک همایونی عرض و قرائت
میکرد اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه از داعی تفصیل
حال مشار الیه و دیگران را استعلام فرمودند و آنچه اقتضای دو
لتخواهی و کار آگاهی بود مشروحاً بخاکپای همایونی عرض کردم از
طرف کامل الشرف بشارت قبول و اجازت تشرفیابی مرحمت
شد با این تفصیل از تلغراف حضرت والد دام ظله العالی در حیرتم
برای تقدیم و پیشکشی خاکپای همایون اقدس همت داعی را

بلندتر از فلک اطلس اعتقاد فرمایند

بجناب مستشار الملک   وزیر خراسان نوشته اند

بعرض میرساند   جناب فضیلت مآب شیخ عبدالغنی از تعریف و تمجید
مستغنی است و در حقیقت خود را پرورده مراحم کامله و برآورده مکارم
شامله سرکار عالی میدانند در کمال توجه و بشتهی در مسئله توحید دارند
و مفاسد تشریک را در جمیع مراتب ملاحظه میفرمایند بمضمون صداقت مشحون
ولم یکن له شریک فی الملک یک ثلث از حسن آباد را علاوه زمین ساقی پیشکش
و واگذار کرده اند در ضمیمه دو ثلث دیگر فرمایند تا گفته شیخ الرئیس صادق آید
سئل الناس من خراسان عن لمن الملک قلت للمستشار چون جناب
معزی الیه این اوقات مقروض و پریشان شده اند هر قدر که رأی عالی اقتضا کند
درحق ایشان مرحمت فرمایند شاکر و ممنون خواهند بود جناب شریعتمآب
مقتدی الانام العالم المؤید من عند الله حاجی ملا عبدالله دام فضله و تاییده
در این خصوص خدمت جناب مخامت نصاب عالی دام اقباله توسط
فرموده اند و رقعه نگاشته اند که بملاحظه شریفه میرسد ان شاء الله تعالی در
قبول این مطلب رضاجوئی خاطر شریف ایشان هم بعمل خواهد آمد که غنیمت
بزرگی است   زیاده تصدیع نمیدهد   ایام شوکت و اجلال مستدام

از طهران بنواب معین التولیه نوشته اند

عرض میشود   عصر روز یکشنبه پنجم شهر ربیع الثانی الست در محضر
معتمد السلطان آقای مستشار الملک دام اقباله و زید اجلاله در کمال بهجت
خاطر و فرحت و افزایش میداریم مراتب امتیازات دولتی و اختصاصات
مملکتی که در این اقدام مبارک انجام برای جناب مخامت نصاب معظم
الیه حاصل شده ان شاء الله تعالی عماً قریب گوشزد اصقاع ایران خواهد
شد تا بان سامان چه رسد بلی من کان الله کان الله له چون بعضی
از نفوس ضعیفه بخیالات ناهره و تصورات خامره گمان میکردند
که شاید ارادت فائقه و بیانات صادقه ایشان بطورهای دلخواه پیشرفت
نکند مسبب الاسباب من غیر سبب اسباب ارتقای اقبال و ارتقای اجلال
را طوری فراهم کرد که عقلها حیران ماند بقول آقا میرزا علیمحمد مستوفی و افرقت
بنوتمیم و حرقتین الحمدالله تعالی قنصیر و فضل بمیم افراق بنو تمیم را باتحاد
تبدیل فرموده و رقابت صعایب را بلکه سبائع و ذئاب را القیمی تذلیل
کرد که طوماگو کرها همه داخل یک عنوان و مطیع یک فرمان شدند باز
مشهدی علیمحمد بنولید گروهی این گروهی ان پسندند از آن ترسند که
بروز یا سی و برور باسی لاتفقهم ایمانهم در حقشان صادق آید
ولی عفو خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته اگرچه این نکته سربازتر
و این رشته درازتر اولی زیرا که از همراهی و خیرخواهی جناب آقا دام
اقباله چه حرفها

که ترس عفو آمد چه خیانتها که بذیل عنایت و بمبین حمایت پوشیده
شد وقت عصر آمد سخن کوتاه کن ان شاء الله تمهید پذیرائی موکب ایالت
کبری و جناب جلالتمآب را کاملاً در نظر داشته باشید ص همین روزها
حرکت میفرمایند والسلام

صاحب این کاغذ را ندانم کیست و درجهٔ تقصیر و گناهش چیست همینقدر دانم
عفو شما بیشتر از جرم اوست فعفک عن ذنبی اجل واوسع همانا باراده
خاطر عالی مخالفتی کرده و در شکایت از عطاء الله خان نسبت تحریک
و اغوائی داده اند و البته پس از ثبوت سلب عطا را در خور آمده تا ثمرات
طاعت دانند و از عواقب عصیان اندیشند اکنون که بتوسط یکی از مقربان
تقرب وسیله نموده طبیعت بزرگی و دلعیت را نتوان گفت که چه باید
بکن هر آنچه که شاید ای خداوند جاه و مال و منال که ترا خواجگی همی شاید
بر گنهکار زیر دست ببخش تا خداوند بر تو ببخشاید

رقعه ایست که بعد از ورود لقوچان بامین السلطان نوشته اند
بعرض عالی میرساند اولاً از حضرت رب العزه خواهانم ص در پرتو سایهٔ
آفتاب پایهٔ اقدس همایونی عظم سلطانه و غلب برهانه عزت و اقبال
جناب اجل عالی دام التقاء روز بروز در ارتقاع و ارتقا باشد و پیوسته
در صراط روحانیت و افق انسانیت ثابت القدم و راسخ العقیده باشند

ثانیاً معروض میدارد تلگرافی که حسب الامر علی الظاهر فرموده بودید
که تا در خاک خراسان هستید در تحت حکومت و رضای جناب آصف
الدوله خواهید بود زیارت کرده کتباً بعرض جواب خدمت جناب
جلالتمآب دام اقباله مزاحمت میرساند داعی سالهاست در خراسان
اقامت دارم و از هر نزهه والی دیده و راه انداخته ام هیچوقت نصرتاً بایالت
اقدامی نکرده ام و از طرف ایالت ایالت هم کسر حرمتی و منافی عزتی بروز
نکرده نهایت امنیت ص اگر بعضی از ولات خصوصیت شخصی داشته اند مراودت
و مساعدت فوق الرسم می شد و الا آنهمان حفظ مرتبه خود قناعت کرده فراغتی
و کناره گیری و کوشه مدرسه جناب آصف الدوله طبعی دارند که بکلی از اعتدال خارج
است بلکه خلقتش از نار مارج در تحت حکومت و رضای او بودن فوق طاقت
حقیر و جمیع عقلاست از خاک خراسان که سهل است از خاک ایران هم
هجرت خواهم کرد و در زاویه مبارکه سترمن رای بفراغت خاطر دعاگوئی
ذات ملکوتی صفات اقدس همایونی خواهم بود همان است که در تلگراف
آزادی خیال خود را عرض کرده بودم در ذاکر فرقه صوفی بر دعنبون
است حرفه با اوست که آسوده سگ بارانند بر شخص حقیر میگذرد
گوهر خویش برم نزد خریدار دگر ولی جناب مستطاب عالی دام اقباله
در اندیشه اهل مملکت عموماً و علما و منسوبین عتبه مبارکه خصوصاً باشید
که اگر از همه جا مقطوع

الرجا شدند رو بخدا خواهند رفت   زیاده عرضی ندارم ایام اقبال باینده

الضیاء بجناب امین السلطان نوشته اند

از آنجائیکه فطرت بیداری ودولتخواهی ذاتی داعی است   براین زادم و هم براین بگذرم در فقره تذکر خیر خدمت جناب اجل عالی تقریب کردم که لدی الاقتضا بعرض خاکپای اقدس اعلی خلدالله ملکه وسلطانه برسانند پاره تحریرات منقیده و تصویرات نافعه راجعه بصلاح عمومی نه اعراض شخصی از خاطر ما تراوش کرده بود انشاءالله تعالی مجملاً تقدیم حضور عالی خواهم کرد معلاً که علت مزاج و اختلال خیال مانعست

بر واضح است که قطع نظر از نتایج اخرویه و برکات معنویه که در نظر سفهای عصر که خود را عقلای دهر میدانند موهوم و غیر معلوم مینماید امروز حفظ شعایر ملت فریضه ذمت خیرخواهان دولت است و هر کس اندک درایت و فراست داشته شوکت دولت را در مقام حمایت وحراست باید سعی و کوشش نماید که هیچ نکته از دقایق تعظیم حرمات الله نامرعی نماند زیرا که حصن حصین و حصار رزین این دولت ابد مدت اساس متین دین مبین و حفظ نظام شرع و آئین است و ابقای عقاید عمومی و تقریر تصویرات جمهور وسیله این مقصود بلکه عین مدعی است یکی از شعایر عظیمه محترمه ملتی مشهد مقدس رضوی علیه و علی ابائه الکرام و

ابنائه

ابنائه الفخام آلاف التحیة والسلام است که در حوزه سلطنت اسلامیه لمزالت انار التشیع فیها ظاهره واقع است و در حقیقت نگین امتیاز خدائی است و کرامت آلهی در خصوص این دولت روز افزون ارزانی فرموده و بحمدالله از حسن نیت و پاکی عقیدت و کمال تشیع و تشرع وجود اقدس همایونی لمزال للدین ناصراً و للکفر کاسرا احترامات و ارتفاعات این بقعه مبارکه مطهره پیوسته در تزاید بود ولی بعلت در اینکار جاری شده که اگر چند بدین منوال جاری باشد بطور قطع میتوان گفت که بر خلاف قصد همایونی حرمت و شوکت آن مرقد پاک و مشهد تابناک بکلی ضایع و مهمل خواهد شد و آن هم عیب نوعی است و شخصی است اما اول اتحاد ایالت و تولیت است که قهراً موجب تخفیف شئون محترمین و تضییع حقوق و حدود آستان بهشت آیین است و تفکیک این هر رشته ملکی و ملکوتی از لوازم است ولی نه مثل نواب والا عضدالدوله که تولیتش اسمی است بی مسمی و از جمله لغز و معما زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست حتی خودشان میگویند عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم و چه کاره ام و اگر روح قدرتی در ایشان دمیده شود که مستقل در آستان قدس اداره واراده داشته باشند الحق باقتضای اصالت ذات و نیکی صفات شخصاً سزاوار

این رتبه خسلیله است آمادویم بی اعتنائی ولی اعتدالی شخص
جناب آصف الدوله است با احترامات عتبه مبارکه رضویه
علیه آلاف التحیة که بلطیفه یحبون الهشم یحیون صنعا از جمله
شئون قرار نفرمائی و فنون قدرت نمائی توهین محترمین بی یادست
وشکستن حرمت لبیت را فهمیده

آهسته تربه مملکت دارا گرفته — آهسته برته رایت سحر شکسته
درهم شکسته دل خاقانی از جفا — تا وان بده ز لعل که گوهر شکسته

حفظت شیئا وغابت عنک اشیاء تا مست عقلش بقدری کوتاه است
و دامن ادراکش باندازهٔ نارسا که تصور نمیکند فرضا بعقیدت تا سداد
در حکام گذشته این اصابه فکرت و احاطهٔ قدرت نبوده است که کسر
حرمت و صید حرم بتوانند کرد ذات ملکوتی صفات اقدس شاهنشاهی
اعلیحضرت ظل اللهی که مظهر قدرت تامه و مصدر قوت عامه است
تبارک الذی بیده الملک که در قرب سلطنت عظمی از ارادهٔ مبارکه حضرت
عبد العظیم علیه آلاف التکریم بنحوی حفظ حرمت و رعیت میفرمایند که گدا
گذاران اقدس اعلی متوسلین بآنحضرت را در امان میدانند و من
دخله کان آمنا میخوانند آیا بجز ملکه دین پروری و نگهداری رشتهٔ عقاید
عمومی که مشیع انزال خیر و سعادت ملکیه است محلی دیگر دارد و العیاذ بالله
احتمال عجز و قصور در ساحت اقدس سلطنت میرود و از این نکته سخت غافل

الد

غافل است که در این اوقات بملاحظه همجواری ملت اجنبی برای
جذب قلوب و جلب افئده هزار قسم تقریبات خفیه دارند باید
بر توفیر و تعظیم آستان امام علیه السلام و تمجید و تکریم علمای اسلام افزود
نه اینکه نسبت را شکست و اینقدر امید را بروی مردم نبست اکنون
خائنین یا خائفین از راه ناچاری و مأیوسی خود را لعشق آباد می کشند
و شربت امان که اثر ایمان است از دست کفری چشند و اندک اندک
این علت در مزاج محترمین و معتدلین هم سرایت خواهد کرد و آثار سوء
دیگری بر آن اقدامات متهورانه مستعجلانه مترتب است بر هوشمندان
پوشیده نیست و آفتابی خواهد شد پرونه بعدا و نزاه قریبا والسلام

ایضا بوزیر اعظم نوشته اند

هیچ نمیتوان تصور کرد که حالت غیر مرضیه و اخلاق ردیه جناب
آصف الدوله که مایه وحشت قلوب و نفرت نفوس است بر وقفان
سریر سلطنت عظمی شید الله ارکانها و اید الله اعوانها با همه وضوح
مستور باشد و با عقیده مردم داری و توقع حفظ مراتب عمومی ایشان را
با ایالت مستقله خراسان مأموریت داده باشند بلکه از جمله مصالح
کامنه و حکم باطنه این کار در نظر مردمان هوشیار اینست که اعلیحضرت
شاهنشاه صاحبقران اعظم سلطانه که وجود همایونش مرآت
جمال و

وجلال وسایه آفتاب بیزوال بی پدیده ماه مشوطنان چندسال بود که مظهر رحمت ملوکانه ومصدر رافت خدیوانه سرکار والارکن الدوله را بایالت خراسان وفرمانفرمائی این سامان مقرر فرموده بودید که باستقامت وضع وسلامت طبع وکرامت خلق وملاحظهٔ آسایش خلق در همیان شاهزادگان بی نظیر وبهمه اطوارش مطبوع ودلپذیر بود درامیدت سماوی که بقدرت اعظم را حکمرانی ایجد و درادا داشت یکی از اعاظم ومحترمین را بزشتی نام نبرد کیف که دشنام دهد وبغیر از لزوم خشم بابرو نیاورد تا یار قه آبروچه رسد چون استدامت نعمت وطول آسایش وراحت موجب نسیان روزگار سختی وشدت است ودرغالب نفوس سبب کفران وعلت خسران میشود بعضی از ناسپاسان وحق ناشناسان بمضمون حتی تعتزوا بالغنهم مستحق سلب نعمت وزوال رحمت شدند وبطبقه واتقوا فتنه لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة تنگ بلیهٔ عموی تولید شد اشفاق مبدل بقهر گردید وتریاق مفوض بزهر تا مردم قدر عافیت بدانند وشکر نعمت بگذارند شها اگر گنهی کرده ایم وتقصیری ازآن گناه صد بار توبه واستغفار

درهنگام اقامت قوچان بمرحوم شجاع الدوله مرقوم داشته اند

بعرض میرساند باقبال سرکاری بهار آمد یاسنبل ونای بلبل نتوان نسبت که نزوید ونگوید حقیر اگر حصب وحطب بودم ودر مرض هلاک وعطب فضل الهی وتوجه حضرت باری بدستیاری لطف وقوت سرکاری پیرایه

داده ومایه

برازندگی دلیت از نشاط انجمن عالی غزلی از خاطرم دمید تقریب حضور کامل السرور کرد امید آنکه بچشم مرحمت ورضا ملحوظ افتد

ازقوچان بمیرزای غایب نویس مرقوم داشته اند

میرزای غایب نویس غایب از نظر بحذائی سیارهمت ملد مجهر آمد کتاب ناطق است ومخبر صادق است هرچه گوید با واقع مطابق است وباخیال من موافق جواب مطالب شمارا در پاکت لدک لیث خیلی درست باچاپار فرستاده ام انشاء الله تعالی خواهد رسید الحق درجهٔ رضامندی وخرسندی خاطر من از زحمات شما بجائی رسیده که از حوصله تحریر خارج است خدمات ظاهر کرده وخلعات ناخزه میخواهید خدا نخواهد جامهٔ کز فراق چاک شود دوخته میشود بشرط آنکه علی الحساب رشته باریک یعنی صبر را درچشم سوزن تسلیم کنید نه اینکه به تنگ چشمی ترکان لشکری که حمله بر من مسکین یک تنیا آورد درموقعی که برای من طاقتم قباش توقع عبا کنید اختیار دارید شهر رمضان

ایضاً درجواب عریضه میرزای غایب نویس نوشته اند

میرزای غایب نویس پاکت شما در موقعی رسید که حواسم پنجگانه از شش جهة متوجه بعزیمت سفر خیریت از مکهٔ معظمه بود وباکمال عزت وشوکت که مناسب توفیر شریعت است از دارالهجره قوچان حرکت میکردم مجال نشد مکتوبات شمارا بخوانم ومطالبش را بدانم الکنون که ساعتی از شب یکشنبه غره

سؤال المکرّم میگذرد و در قلعه معروفه به کلدره ملا محمد السلطنتی و اقبال منزل کردیم
و ادات خیر المنزلین گفتیم ملاحظه معلومات و مرقومات شما فرصتی کرده
جوابش را با کمال خستگی روحانی و جسمانی تیاً خرسند ساخته می نویسیم که
انشاء الله بتوسط لیه توجهات شما برسد مجلّد با نهایت رضامندی و
نهایت خرسندی از حسن اقدامات شما میرویم و بفضل الله تعالی در
جمیع اماکن قدس و مشاهد کریمه بیاد شما خواهم بود شما هم در آستان قدس
مبارک دعا و توجه نمائید و از اخیار و احرار التماس دعا کنید که انشاءالله
با نیل بمقصد اعلی بسلامت و سعادت مراجعت کنم زیاده زحمتی نیست

بمرحوم رکن الدوله والی خراسان نوشته اند

بعرض حضور والد مهربان رساند با اینکه دخالت دیگران و کفالت
این و آن موقعی و مجالی نگذارده است که داعی هم حسب الوظیفة الشرعیه
کلمه بسمو عی گوید و لتفرقت سروی کنند محض الغای حق مروت و ادای
شرط فتوت لزوماً بعرض والد مهربانم میرسانم چند روز قبل مادر علی اکبرخان
صغیر مرحوم مؤتمن السلطنه شرح حالی و شکایتی از پریشانی و تعطیل
امور معاشیه پسرش گفت که موجب عبرت حاضرین و سرمشق عبرات
ناظرین گردید که چرا ناظر برخلاف منظور رفتار نماید سجاب
شر اعتمادا از آقا میرزا احمد مجتهد سلمه الله تعالی رقعه نوشتم حواله را
تجدید کردند و مطلب را تأکید مع ذلک ناظر جواب نمیدهد و جوابیکه

بداعی نوشته لا یسمن و لا یغنی من جوع از لحاظ اشرف میگذرد دیروز
علی اکبرخان را نزد داعی آوردند بدلجوئی و تسلیت خاطرش پرداخت
و علاقه مندی اظهار ساخت این سؤال راهم باید از قضا و قدر کرد که چرا دل
بجگرگوشه مردم دادم در عهد معدلت و مرحمت حضرت ارفع والد
دامت شوکته است که حکم بدیدی و امر نافذی فرمایید وکیل الصّبایا
و یا کفیل الصبیان بقبض نقود از مستغلی یا مستاجری مصارف این طفل صغیر
چهار پنج ماهه مادرش را تا پدرش دلالت کرده بمصرف معلم و سایر لوازم او
برسانند تا وقتی که اموال پدرش تقسیم و تسهیم شود خدا را خوش نمی آید
که سایر اخوان و اخوات برشد و کفایت خود با قوت وسایط و روابط
هر چه توانستند ببرند و بگیرند و این طفل صغیر از حق خودش بی بهره باشد
با اینکه بعد از فضل الهی بجز معدلت حضرت ایالت ملجاء و پناهی
ندارد و داوری و دادخواهی نمیتواند یعنی جای شبهه نیست بحکم طبیعت
و تقریر شرعیت مادر هر که باشد و هر چه باشد بفرزندش مهربانتر از همه
کس خواهد بود و حضانت و نگاهداری او را باید مادرش کند خاصه که اولاد
دیگرش منحصر باین طفل است و شوهرش سقیم و عقیم است و مرحوم مؤتمن
السلطنه خودش باین مناسبتها طفل را باو سپرده بود و از دواج
حسین خان میراخور را تصویب کرده بچه حرفه و مصلحت بیگانگان
یا دیوانگان را باید قیم صغیر دانست

و با تلدف محقوق او که امروز فحل ترجسم الست راضی شد سلیقه مستقیم والدبا
کمال قدرت چرا مجبور خیالدت کج معوج بعضی باشد   شیخ الرئیس

در ایام تولیت مرحوم میرزا سعیدخان بحضور آنگو نوشته اند

گویند چون خسرو پرویز لطیفه دلدوز شنیدی و سخنی خاطرانگیز زه گفتی و چون
کلمه تحسین بزبان آوردی بدری بگوینده میدل افتادی روزی پیر کهن سالی
را دید که نهال جوز برزمین میکند خسرو پرسی کرم از ایام داشت و خاطری
در کمال فراغ گفت چرا نهالی نکاری که در عمر خود از آن برخوردار شوی
پاسخ داد عمر ملک پاینده باد دیگران کشتند ما خوردیم ما نیز بکاریم
تا دیگران برخورند پرویز را خوش آمد و زه گفت پیر را جایزهٔ معین
دادند سپاس یزدان بجای آورد که نهال نو کاشتم و بدین زودی ثمرش
را برداشتم این سخن نیز ملایم طبع پرویز افتاد و صله نیز مکرر شد
پیر از خوشی شگفت و با خنده گفت که اگر درختان سالی یکنوبت
بار دهند این درخت فرخنده در یک دم دو بار خسرو زه زد و رفت
و با خاصانش گفت که اگر نمیگذشتم بایدا از خزاین خویش بگذرم زیرا که
زخارف خود را معدود دیدم و معارف پیر را غیر محدود بنده
نگارنده ام میگویم که در روزگار سلف پادشاهان قدر لطایف را نیکو دانستندی
و اصحاب معارف را عزیز داشتندی با سخن نغز و کلام با مغز کمتر شنیدندی
که در ازای بذله بذلها میفرمودند و تشید و ظریف در بهای
سخن ظریف میدادند

دگرنه

دگرنه من لطف کلامم در هیچ مقام از دست ننهم و از دست و زبان
کسی عارفه و احسانی که باید در تعریف و تحسینی که شاید ندیده ام و نشنیده ام
و آیت صدق این ادعا را در نظر دارم که بیاری خداوند مجموعه در لطایف اتفاقیه
ضبط کنم که تذکرهٔ ظرفا باشد و از گفته منوچهری وصف الحال آرم

پرویز ملک چون سخن نغز شنودی   از آنکه سخن گفتی گفتیش که ای زه
پرویز کراییدون که در ایام تو بودی   بودی همه الفاظ ترا جمله زه زه

در جواب عریضه غائب نویس نوشته اند

مرحبا بر تو ای غایب نویس   ای ز رفتارت رضا شیخ الرئیس   مراسله
شما مختصر بود و نافع و مفید بود و جامع ملاحظه شد مرحبا بر حسن
عقیدت شما که در حضور و غیاب و شدت و رخا و یأس و رجا بی
تفاوت خدمت کرده اید و صدق و وفا نموده اید الحمد لله احوال
من در کمال خوبی است همه دوستان و آشنایان دعای مرا بر
سانید و التماس دعا کنید خداوند نعمت آستان بوسی را میسر
فرماید در این موسم که همراهم در نظر داشته باشید ما هم از مستان
آن می بوده ایم و هستیم ان شاء الله تعالی زیاده مرقوم نمیشود   غره رجب ۱۳۰۲

ایضاً از نوادر الکلام معظم الیه است

جاء الربیع ببهاره والف نغمة من هزاره   و اثر الروح من النسیم باد
و ما تلذة الا و رادالی مقام کریم   راد فالورد من شوکته خار و العندلیب
فی حلقته کاتنه

شیخ بنی نزار دخلت جنتی غیر باغ فرایت البنفسج فی کل بحر غیر داغ
والغصن لقد شاخ وفی وسعة اوراقه الفراغ فرایت الماء قد آب
الی نهره والعقل یعالج المسموم بزهره شجر الزمان انار والقثاء
من خیار الاخیار ومن العوق ولتحت زیر الدطیار العندلیب کانه
الشادی وبالفرح نیادی الاجاص یقول الی البساتین الوا ایتها النفس
القویة زوری والبعیدة دوری فان المشمش یحدث ان اول
ماخلق الله نور التفاح من فضل الله سیب ولنا من بیره نصیب
فطلبت من وجنة المحبوب قبله بلد عبوس فرمانی رستم عشقه فی لحظة
السهم الشکوس ماجری من عینی دمع بوسن

بدیوان بگی خراسان نوشته اند

عرض میشود از قراریکه مسموع شد اسناد و اوراق راجعه بکارخانه ابتیاعی
مخلص باسم محمد حسن بیگ ناظر که درحضور مبارک بندگان والا داست شوکته
بود تسلیم شده است که مراجعه کرده ثانیاً بمخلص اعاده نمائید اگرچه
حسن فطرت و کمال فطانت شخص شما در تشخیص حق و باطل کافی است
و احتیاجی بزحمت افزائی نیست ولی برای مزید اطلاع و بصیرت شما محض اسقاط
تکلیف شرعی و قطع ماده مفاسد اظهار میکنم که این علی اکبر تجار تشیه دست
فجار که در دیوانخانه عدلیه ازین حرفهای تراشیده میگوید شخصی است
که چند ماه قبل مصالحه نامه جعلی کرده و مهر علمای عظام را ساخت
و بعضی آقایان هم

بشبهه

بشبهه کرده حکم شرعی صادر کرد تا آنکه مخلص دریافت کرده در اعلی درجه
ظهور تقلب او را معلوم نمود مراتب بحضور معدلت ظهور مبارک والا
عرض شد به ملاحظه اجرای حدود شرعیه و ابقای حقوق عمومیه امر
بسیاست و شتم او فرمودند در ثبت تحصن حبث حکم فرمودند
بکشیک خانه سپرده شود و مدتها محبوس بود در تشریف موکب والا
بسرخس بوسایل حیله مرخص شد اکنون با کمال تجری و آزادی حرکت
میکند و طرف دعوی میشود و هرچه میخواهد درحق محترمین قوم در دیوان
عدل میگوید عاملنا بعدلک از فضل شما گذشتیم ایام عزت مستدام

از دارالخلافه بنواب معین التولیه نوشته اند

عرض میشود ایندفعه رقیمه سرکار والا مهیج الدخران بود و ثانی این
خلطان فی وقیات الدعیان واقع موقع افسوس است و جای دریغ بخصوص
از رحلت مرحوم خادم باشی رحمة الله علیه که کمال افسردگی دست داد
مرد ممتاز یگانه بود و شوکت آستانه فیض نشانه و با مخلص دوستی و ارتباط
قلبی داشت کانک تنحو نحوهم بدلیله از رسیدن معروضات مخلص
اظهار حیرت فرموده بودید حق با حضرت والا است ولی عذر مراهم موجه
بدانید اوایل ورود و پریشانی حواس و آشفتگی اساس را به فراغت
مشهد مقدس قیاس نفرمائید انشاءالله مکاتیب مفصله که با چاپار
قبل فرستاده ام رسیده است و اطلاعات کامله از مجاری احوالات
حاصل فرموده اید از حالات حالیه ام

اگر بخواهید بحمدالله تعالی در کمال صحت و عزت در دارالخلافه علی الحساب
اقامت دارم چندان باکش حسنی ندارم مگر با حفظ مراتب لزوم و محافظت
آداب و رسوم شاهد مطلب اینکه با وجود منزل سابق که حالا در منزل
بیان الملک هستم و متصل بلسان الملک باز واجعل لی لسان صدق
فی الآخرین میگویم و بجز رسم مرسوم دید و بازدید دیگر اقدامی نشده
چند روز نگیر تیه بحضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم نائل میشوم
کمال مرحمت و التفات را دارند چند روز قبل فرمایش فرمودند باید در
این مدت اقامت طهران موعظه و منبر داشته باشید رقیمه از طرف
ایشان بجناب آقای امام جمعه نوشته شد مضمون مرحمت مقرون
دل محتضر عبد حظاظتی چند که شاید پاره را خود تقریش فرمایند حضور نگاری
نکردم ولی بعد را سهل انگاری نمودم   شیخ الرئیس عفی له

ایضاً هنگام عزیمت دارالخلافه مبنی بر رضای از
موافقت جناب میرزا علیخان و حسینقلی خان ایلخان
مرحوم میرزا آقاخان شاهزاده معین التولیه نوشته‌اند

عرض میشود   اگر بخواهید وضع موافقت و طرز مرافقت اخوان صفا را
با مخلص بدانید از احاطه خط شریفشان بخط من قیاس فرمائید و تقیض
همراهی را در هر نکته مثل محیط و نقطه ظاهر میفرمایند و از افق انسانیت و محبت
بجمیع اطوار نورانیت طلوع می نمایند مناسب است استشهاد کنم

نورا

نورا و از یمین و یسار و تحت و فوق   بر سر و بر گردنم مانند طوق از اینکه
نوریان جاذب من شده اند و مرا مجذوب تابش انوار و نمایش اطوار خود
خواسته اند ممنون و متشکرم والحمدلله از فواید معاشرت ایشان شدائد
مسافرت سهل مینماید سفر اگر قطعه من السقر است مصداقش جای دیگر
است منکه از صحبت ایشان خود را در جنت می پندارم و از این حسن
اتفاق لبی سبت دارم و از آنجا که تغییر دنیا بی مقصتی نتواند بود بهمین اندیشه
یا لیتنا کنا معکم یا لیتکم کنتم معنا صفای مشرب انس خالی از کدورت
نیست خداوند عاقبت این سفر مبارک بخیر کند و بکشیدن بار فراق که تحمیلی
است ما لا یطاق قدرت و توانائی دهد و حوصله و شکیبائی خدمت سرکار
ملاطفت آثار آقای نایب التولیه دام اقباله عرض ارادت دارم و از الطاف
کامله ایشان شرمنده ام بحضرت خان متقی زاده الله فی تقاه و اطال الله بقاه
سلامی عاشقانه و درودی خالصانه برسانید   زیاده زحمتی نمیدهد

از اسلامبول بمیرزای نایب نویس محرر خودشان نوشته اند

میرزا نایب نویس   تا بحال اگر بعضی از خواص و اصحاب امتیاز
و اختصاص بر خلق و اطوار من مطلع بودند حالا خاصه و عامه بلکه ملل خارجه
هم یافته اند که من زبان باز و زمانه ساز نیستم   رنگ شور یشم ما نبود
ومن احسن من الله صبغه   والدلکار با اینجا که رسید که از ری و طوس بردم

دروس بیایم و در پناه حق محروس بپایم در اینصورت میدانید و میدانند که
از روی کمال راستی و اعتقاد می نویسم بنده بکفایت و عقل و درایت و حسن
معاشرت و تربیت مقرب الحضرة العلیه اعتماد التولیه بقدری اعتماد و
اعتقاد دارم و وجودش را باندازه با ثمر میدانم که اگر خدای نکرده در حق کسان
اسائه کند و اصلاً در پی اصلاح مفاسد و انجاح مقاصد آنها نباشد باز القای
او را در آن آستان قدس میخواهم و سلامتی و بقای او را از خدا میطلبم
که بلد عوض است و بی عدیل علی الخصوص که در حضور و غیاب هیچوقت از
جاده مستقیم محبت و حسن مراقبت منحرف نشد اند مخصوصاً سلام مرا بایشان
تبلیغ نمائید اگر مجال کردم انشاء الله تعالی بالاختصاص چیزی بعنوان ایشان
مینویسم اگرچه بعد از حرکت از قوچان و اقامت در اسلامبول ابداً مرقومات
ایشانرا ندیده ام یا نرسیده است هیجدهم شهر ربیع المولود ۱۳۰۴

از حضرت شاهزاده عبدالعظیم بوحیه الله میرزا نوشته اند

عرض میشود انی وجهت وجهی الیک جعلک الله وجیهاً فی الدنیا
والاخره از اصابت خاطر و فراست فطریه سرکار والا امید وارم
اظهار شوقی و عرض ارادتی خدمت والا شود بخصوصیت قبل از
آشنائی و معارفت بیشتر از شناسائی حمل نفرمائید زیرا که تذکره
مراودت سالفه و مواحدت صادقه را اگرچه خلاف فرزانگی شمارند
از گفته مجنون عامری نتوانم کرد که در بداوت

عضن

غصن نخود و بداوت حسن عامریه گوید تعلقت لیلی وهی غر صغیرة
ولکنت این سبع ما بلغت ثمانیا و دخلی بلوازم قوم و خویشی ندارد
اگرچه مغایرت لباس و مخالفت اساس روابط نسبت و شرایط مناسبت را
مرتفع نمیتواند کرد علی الحساب تا فیض حضور والا دست دهد از کمال مودت
و نهایت فتوت سرکار والا مسئلت میکنم که دعاگوی را در موقع خاصی از
لحاظ مبارک جناب مستطاب اجل اکرم سپهسالار اعظم دام اجلاله
العالی بگذرانید و جواب را بتوسط فرستاده مخلص صادر و روانه فرمائید
که در تقدیم خلعت مبارک آستان قدس تکلیفات معین باشد زیاده زحمتی ندارم

بمرحوم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار نوشته اند

بعرض اشرف عالی میرساند همانا بر خاطر اصابت اندیش جناب مستطاب
اجل عالی دام اجلاله کاملاً منکشف باشد که عقیده پاک و نیت تابناک
اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شاهنشاه اسلام پناه ابدالله
ارکان صولته و ایدالله اعیان دولته بالجمله درجه تعظیم شعائر اسلامیه
و احیای اوامر الهیه متوجه است و همه ساله در تحویل سال جدید
و تجدید فال سعید تبرک بملبوس سعادت مأنوس را که بمجاورت
مرقد مطهر و مشهد منور سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی
الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحیة والثناء تبرک
یافته ضمیمه تاج همیت و تتمه ساعد سلطنت گرفته و لقای اقبال همایون

وارتقای اجلال روزافزون را در ضمن محافظت این شعار آلهی ملاحظه فرموده‌اند
و در این اوقات که این خادم شریعت طاهره و داعی دولت قاهره برای مقصودی
مهتم بعزیمت شرفیابی آستان معدلت بنیان همایون داشت اولیای
عتبهٔ مبارکه نیز بشرف درجهٔ تقدیم ملبوس میمنت ملموس و ابلاغ توقیع
رفیع مبارک را بحضور باهر النور اقدس ارفع اعلی لعهدهٔ داعی راجع
داشتند و این وسیلهٔ معتبرهٔ محترمه را باختصاص داعی واگذاشتند
دو روز است بحضرت عبدالعظیم علیه التحیة والتکریم مشرف شده است
و بحکم ساعت روز بیست و ششم را انشاء الله تعالی خیال تشرف
دار الخلافه العظمی را دارد باقتضای لزوم و پاس اداب و رسوم
استحضار خاطر مبارک را مبادرت نمود که در شرفیابی حضور مهر ظهور
مبارک همایونی بهر طوری رای صوابنمای عالی اقتضا می‌کند امر
عالی را انفاذ کند بر واضح است که بر رأی صوابنمای جناب
جلالتماب اجل عالی پوشیده نیست که تربیت دولت در ضمن
تقویت ملت حاصل تواند شد لا غیر و امروزه بحمد الله تعالی
حفظ شئونات سده ملیه مقدس و پاس احترامات علمای اعلام در وجهه
مبارک بحسن اراده و میمن اشارهٔ جناب مستطاب عالی مربوط است زیاده امر کم العالی مطاع

در خطبه فرمان خادمی اشیهٔ السلطنه نوشته‌اند

الحمد لله الذی جعل فی العدل ریشه السلطنة و نجات السلطان و قال ان الله

یامر بالعدل والاحسان والصلوة علی من بعثه لتعلیم الکتاب والحکمه و
تنبه فی طریق الصواب والعصمه و علی اهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس
و طهرهم تطهیرا و جزاهم بما صبروا جنة و حریراً و علی اصحابه البالغین الی کمال
التعفف والفائزین الی اقصی مدارج التشرف صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین   و بعد از آنجا که سلامت عقیده و استقامت اراده ملوک با داد
و دین و پادشاهان پاک فطرت نیک آئین در مرائی عقاید خادمان حرم
همایون آشکار و ظاهر است و بر ضمایر جمیع اعضا و اجزای سلطنت روز
افزون غالب و قاهر نواب علیه مخدره حرم مبارک شاهنشاهی در جوینه
رضای آلهی زینة السلطنه بتوسط بستگان آستان فیض نشان قدس
درخواست و استدعا کرد که اسم شریف در جریدهٔ منسوبین این عتبهٔ
مبارکه نوشته آید و حصول این نسبت و وصول بدین سعادت زاد
آخرت و مایهٔ کمال شرف و مفاخرت خواهد محض قبول مأمول نواب
معزی الیها این توقیع رفیع مبارک صدور می‌یابد که جناب جلالتماب
قوام السعاده و الاقبال موتمن الملک دفعه الله تعالی که نیابت ذات
ملکوتی صفات سلطان الاسلام و مروج شریعت خیر الانام المخصوص
بتعظیم دین الله الباهره و ترویج شرع النبی الطاهر سلطان العصر ایده الله
تعالی بجنود النصر بتولیت آستان عرش ایوان سرکار فیض آثار ما
سرافراز است از هذه السنه نواب علیه زینة السلطنه را از ترما خادمه حضرت

حضرت سامیه مبارکه دانسته قدغن نماید عمال خجسته اعمال وکتاب سعادت
انتساب دفترخانهٔ مبارکه شرح این منشور ساطع النور را در دفاتر خود
ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند تحریراً فی ٣ شهر شوال سنه ١٢٩٣

صورت رقعه‌ایست که در جریده حکمت از ایشان درج شده

دختری ترسا اطوار دلفریبش موزون و رسا قامتش پیران پارسا را یگانه زیبای
عهد و اقالیم شهره همه اقالیم که اگر شیخ صنعان یا شوخ کنعان ویرا دیدندی
آن یک در شبیر رویش و سلمت وجهی گفتی و آن یک در پناه لولدان
رأی بر آن زبه رفتی اگرچه دلهای مشتاقان از صومعه و دیر کهیاة الطیر
بهوای او در پرواز بودی و تقوی ارباب تقوی با قدرت نمای عشقش در
پنجهٔ اعجاز ولی هر کس قامت موزونش دیدی بجای قم باذن الله زمین
گیر شدی که در عاشق کشی قیامت میکرد ما را بکشت یار بانفاس
عیسوی   قضارا ابدام محبت جوانی ایرانی چنانکه افتد و دانی افتاد
و سخت گرفتار شد تو از برای یکی زار و صد هزار برایت روزگاری
عشق را مکتوم ساختی و در پرده مهر و محبت باختی لکن عشق را چنان
پوشید و در آتش چگونه نجوشد کار از پرده را زنغمه ساز کشید و از
عنوان عشق بلند آوازه گردید   لا تاخذا بظلامتی احدا قلبی
و عینی فی دمی اشترکا   مقصود را با منظور خود ناگزیر ولدید
بیان آورد و آنچه در دل بود به بیان فراوده التی هو فی بیتها
جوانرا که بداوت عفتش

بود

بود و بداوت حسن با وی عشق با عفاف درزیدی و از خوف فاحشه
بر خویشتن نرسیدی و لرزیدی همانا با وعظی موثر و اندرزی نافع قریب
العهد بود عاقبت از خواستگار خویش تبدیل آئین و کیش خواست که حرام معاشرت
و امتزاج بمناکحت و ازدواج بسته است و اختلاف دیانت این راه را
بسته چه شود در سلک طیبات درآئی تا طیبین را همراه آئی
گفتم که کفر زلفت گمراه عالمم کرد   گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
فروغ دین تابناک برهنمائی عشق پاک در ساحت خاطر ترسا زاده
تابیدن گرفت یخرجهم من الظلمات الی النور عشق از این بسیار کرده است
و کفر زنار را سبحه کرد و کسره را فتحه در نیمه شهر معظم شعبان هزار و سیصد و ده
در محضر استخدام شریعت طاهره و داعی دولت قاهره شهادتین را گفت
و اسلام کامل پذیرفت و هم در آن مجلس بنگاه دلخواه با جوان عقد شد
و آنچه لشیه بود نقد خیر برهبان و قسیس رفت ضبطیه و پولیس احسب
القانون تازه مسلمان را بدائره نظارت مذاهب بردند تا معلوم
شود روی از شفق چرا تافته و نور شهر از کجا تافته یاران و سوگیان
هموطنان و هم کیشان از در ملامت درآمدند که از آئین عیسوی و دیر
و کلیسا چه دیدی که دین دیگر گزیدی شرف و ناموس را بر باد دادی
صلیب و ناقوس را بغربال آوردی   تو از مریم مگر شرمی نداری
زعیسی هیچ آزرمی نداری آن

تو مسلمان همچنان با قول ثابت و عزم راسخ در دین حنیف و شرع
شریف پایداری کرد تا از وزارت مذاهب ورقهٔ رسمیّه گرفته از اطاق
استنطاق و نطاق تکلیف مالا یطاق بیرون خراهید که المجاز قنطرة الحقیقه عشقی نی
در هر سری شر سکند

این رقعه را در اسلامبول بیکی از دوستان مخصوص نوشته اند

عرض میشود   در حق این بنده از استیلای غضب اظهار حیرت تعجب
فرموده اید اگر خلاف ادب نباشد ولغز ماسید   فلما سکت عن موسی
الغضب حرفی که هست در اینجاست انسان کامل باید امیر غضب
باشد نه اسیر غضب در این باره نادره که امروز از مخلص بروز کرد
خدا داناست محق و معذورم توهین شرع مقدس و بدزبانی از هر
ناکس مطلبی نیست که کسی تحمل کند مگر ناکس وا درویشهم من عادتنا
بزبان درازی و سرفرازی کرده ام حق با شماست و عقل و توکل مقتضای
عشق است ولی مخلص احباب اسباب را زائل و منقطع می بینیم
و مسبّب و محبت را دائم و برقرار از قطع باره علایق و ظهور
بعضی عوائق بالکمال دنیاداری اندیشناک نیستم زیرا که ارض الله
واسعه سبیلی دیگر انگیخته خواهد شد من حیث لا یحتسب والله در
اصل مسئله قرآن تحسین بمضمون همان میزان که النزالنیه لدیکها
الازان وافوق من طبقه از همه آنها گذشته بدون تکلیف و رسم
تعارف من حضرت سفارت را شخص منصف درستی بجا آورده ام

البته

کار عقلا را میزان عقل میسنجد و بسیوحی از بنده غیر نخد اگر چنان باشد که
خواجه گوید دوستان از راست میرنجد نگارم چون کنم   از فواید مالیه
صداقت و راستی را منتظرم و از شدائد حالیه وحشتی ندارم کونوا مع الصادقین

بمیرزا علی نوشته اند

عرض میشه   خط نورانی عالی که رشتهٔ جواهر و لآلی بود و مزین
تر از تاج کاوس و جناح طاوس بخط مستقیم بمحفل احباب رسید
چون نامه حسنات که بدست اصحاب یمین رسد با کمال بهجت آن نامه
سعد و آیهٔ وعد را گشودم و بهسمه نمودم که دم اقرؤا کتابیه بر قدرت
بیان و قوت بنان سرکار هر یک از حضار تحمیدی کرد و سخنی
گفت حتی جناب حکیم شفائی که از کسالت روزه ایزورها مبهوت
و مسبوط است و ملزم سکتهٔ سکوت بتکلّم و ترنم آمد کای نادره
تو قلم را مجملا جمیعی متحد شان حسن خط عالی بودند الا مهجوران خاموش
مخلص حیرت و سیعه خلوصی منبسط شد که نتوانستم اخلاص خود را بنمایم
و آن حضرت صاحب السیف والقلم را بتمام برحسب ارادهٔ
نافذه و مشیت ماضیه جناب جلالتمآب آقای مجد الملک
لا زال خلقه مجیداً و طبعه مجیداً فرمایش رفته بود که شب جمعه
من الفطور الی السحور بالتزام حضور نائر باشم مع الدنیان حاضرم
وامر جناب معظم را مطاع میدانم   مجدی اخیراً و مجدی اولا

شرح والشمس واذا الضحی کالشمس فی الطفلی بلکه تقابل قنوت اکنون
که از تولیت آستان قدس الفضال دارند و تمشیت داستان النش
الفضال از او امرایشان تمکینی بی ریب وریا دارم بشرط اینکه باز
شیخ معطل العین کانّه غراب البین وارد بار دنباشد فغان
از آن غراب بین دوای او راستی در ذیل رقعه شریفه شکایت
از سرفه و درد سینه کرده بودید متاسفانه عرض میکنم سیف باید
مدقوق و مسلول باشد نه مدقوق و مسلول عافیت وجود سامی را
از خداوند میخواهم   شیخ الرئیس

در عشر آخر جمیدی الاخری سال یکهزار و سیصد و یازده که جناب مستطاب
برهان الملة المحققین سلطان المدققین الحکیم البارع الکامل مجمع العلوم و
الفضائل العالم الربانی والعارف الصمدانی قدوة المتفقهین و زبدة
المتالهین مرجع اصحاب العلم والسلوک افتخار ابناء الملوک عماد الملة
والدین اشرف العلماء والمجتهدین ذو الریاستین حضرت اشرف ارفع
والد صاحب التقوی والتقدیس مولانا شیخ الرئیس ادام الله افاضاته
العالیه در بندر بمبئی نزول اجلال نمود و در کاشانه بهجت نشانه جناب
مستطاب مقرب الخاقان فخر التجار و عین الاعیان حاجی عبد الحسین
صاحب دام مجده منزل اختیار فرمود هر روز اکابر دانشمندان و
اعاظم خردمندان برای درک حضور مبارک آن بزرگوار
از هر کنار و گوشه توشه برداشته بزیارت فایز میشدند طالبان

علم بهره‌ها میبردند و هنر جویان کامهای یافتند و ارباب صلاح و تقوی
اقتدا می نمودند و بملطفات کریمه آنجناب اتفاقی حسنه و چون از
آن مکان شریف مراجعت میکردند آنچه شنیده و دیده بودند گوشزد
دیگران میفرمودند و در اندک روزی صیت فضائل و اخلاق آن بزرگوار
بحدی انتشار و اشتهار یافت که در اطراف و اکناف در هر محفل و مجلس
کمالات آنحضرت را بر میشمردند و بدعای خیر یاد مینمودند که خدا داده را
خداداده است من بنده راقم الحروف و کاتب این کتاب مستطاب
ابن عباس مرتضی الحسینی الرقانی که مجالست ارباب فضل و مصاحبت
اهل کمال را بر تمام مهام مقدم داشته ام اگرچه المنثر در چین باشد
و خرج سفر ارکد یمین و عرق جبین که اطلبوا العلم ولو بالصین بر ذمت
همت خود فرض کردم که تا جهد که میتوانم روزگار را در خدمت
دمیرتت آنحضرت با خذ آداب و اکتساب هنر مصروف دارم
دولت آنست که بیخون دل آید بکنار رنگ صباحی برخاسته
با خشنودی فراوان بسوی آن کعبه مقصود روان شدم چون بدر
سرا رسیدم خادم را دیدم گفتم که برو و بگو که دلخسته ارادت
دارد و حکایت دارد صاحب درد است و طالب درمان
عزم دیدار تو دارد جان برلب آمده   بازگردد یا درآید
حیثیت فرمان شما زمانی دیر نگذشت خادم آمد و پیام آورد
که اما صنت فرمودند و اجازت

دادند در آن محفل قدس و مجلس انس درآمدم رأیت الناس فی رجل
والدهر فی ساعة والدار فی دار بزرگواری دیدم بر کرسی عزت روحانی
نشسته و از هر در سخن با حضار در پیوسته که مراتب علمش بیش از
آن که مجال بسط دهم تواند احصار نماید و مقامات فضلش بالاتر از آن
که طایر خیال ارتقا جوید سفینه در بحر حکمت و خزینه از علوم شریعت
بذکاوت ذهن و جودت فهم و اصابت خاطر مشفق شیرین
زبانی خاطرها را دل میبرد و بسحر جلاجل زنگ ملال و کلال از خاطرها می
سترد امام ائمه صناعت ادب و داناترین مردم بلغات عرب
فزونی حضرتش بر دانشمندان عصر فزونی آفتاب بر ستارهها و بحر غدیرها
جامع فنون معقول و منقول و حدت فهمش برنده تر از سیف مصقول
سالها دل طلب جام جم از ما میکرد بحمدالله آنکه مائل بودیم نایل شدیم
می‌شنیدم که جان جانان بود چون بدیدم هزار چندان بود
تعظیم نمودم و تحیت فرستادم و تهنیت گفتم و بر سلامتی مزاج مبارکشان
شکر و شادمانی کردم با روی گشاده و حالتی افتاده تلطف و نوازش
فرمودند و گذارش پرسیدند شمه از گرفتاری در غربت و کربت خویش
شرح دادم فرمودند چنان پندارم مرا حظی از خط و بهره از فضل
و بدعت است بعرض رساندم حسن ظن بزرگان است که عوایب
و معایب زیردستان را ادب می‌بینند و هنر می‌پندارند نازنین
جمله نازنین بیند نظر

پاک

پاک اینچنین بیند بلی توانم خطی نوشت در شکسته نباشد و بدون اعراب
خواننده بدرستی بخواند چند سطری که در صفحهٔ نوشته بودم بلحاظ
مبارک گذرانیدم آفرین گفتند و تحسین بلیغ فرمودند و پس از آن
مجلس اغلب ایام را مزاحم میشدم و مراحم میدیدم و گاهی فراغتی
از کارها حاصل مینمودند چنان مخالطت میکردند و ملاطفت می‌آوردند
که گفتی پروردهٔ یک مهد و زادهٔ یک عهدیم و از اشعار آبدار و نثرهای
حکمت شعار که در ابداع مضامین ید بیضا داشت و شوری بر چشم
و نثره افشان برسر میگذاشت میبردند و بمفتاح عیب فتح غم از قلب
گشوده طبعش عمان پر گهر تود طلاقتش از چشمه نیشکر بود هر شب غزلی نگفته
می‌گفت هر روز دری نسفته می‌سفت من بنده آنچه می‌شنیدم شکسته
بسته بخاطر یاد داشت مینمودم تا آنکه غزل و قصیده چند بدست
آمد روزی در محضر آن بزرگوار عرض کردم چه شود اگر کتابی که
اشعار و آثار حضرت والد در آن درج و ثبت باشد مرحمت
دارند تا نسخه کنم و اگر بشود بطبع رسانیم خواص و عوام بهره ور گردند
فرمودند چون بسیار بی اعتنائی و عدم مواظبت باشعار خود داشتم
از اینجهة دیوان و کتابی صورت ترتیب و ترکیب نگرفته است و اگر
چون توئی چنین شایق و مایل نکات ادبیه و اشعار فارسی و عربیه درای
نگران بودم هر آینه دواوین متعدد و دفاتر متواتر فراهم میکردم افسوس

که اکنون نه از آن اشعار که سروده ام خبری است و نه برادر خاطر از آنها
اثری بحکم من طلب شیئاً و جد وجد هر روز در خدمتش جنبش همی نمودم
و کوشش همی کردم و بر اصرار و مبالغه همی افزودم چنین ملاحظه فرمودند که
دست از طلب بر نمیدارم و هر روز بنوعی و طرزی عنوان سکیم و زحمت
میدهم ناچار و ناگزیر فرمودند جناب امانت نصاب میرزا حسن خان
غائب نویس که محرّر مخصوص من بود و نوشتجات شرعیّه را با دو تحوّل
داشته بودم در اوراقی چند چند غزل و قصیده که از من شنیده و از دیگران
بدست آورده نوشته است اگر بدست آمد میفرستم در این اثناء بواسطه
تمنای جمعی از ارادتمندان محل اقامت را از آنجا که بود تغییر دادند و بواسطه
نسبت صوری و نسبت معنوی در بیت اشرف جناب مستطاب
جلالت و نبالت نصاب اشرف اکرم ارفع والد آقای سلطان محمد
شاه ادام الله اجلاله العالی فرود آمدند و نزول فرمودند و هم چنین ماه
مبارک رمضان در پیش آمد بدست آمدن آن اوراق پس افتاد در روزها
در مسجدی که مخصوص شیعیان و ایرانیان است پس از ادای فریضه جماعت
موعظه حسنه میپرداختند و هم در حسن آباد در مرحوم مغفور جنت در صحن
آرامگاه خلد آشیان آقا خان طاب ثراه مدفون است به منبر تشریف
میبردند با وجود گرمی هوای بمبئی خصوص در آن اوقات و زحمت روزه
و محنت مسافت بعیده مردم در هر دو مکان حاضر میشدند و کلمات
عطرآگینش را اصغا مینمودند بعده سلامان

دیگر

دیگر که از سلسله تشیع خارج بودند و کم و بیش زبان عربی و فارسی میدانستند
هر روز رده رده می بستند و بپای منبر می نشستند و آنجناب بنوعی نکات
و دقایق کلمات را بیان میفرمودند که خرد و بزرگ و جاهل و عالم حظّی
وافر و بهره کامل میبردند و بر اشعاری که در اثبات توحید و قواعد
ادبیه بدانها استشهاد میرود و چنان احاطت داشت که ائمه
سخنوران را مایه حیرت بود و بر اسانید اخبار و متون احادیث
خبیر و بصیر و چون خواستی بر صدق حکم و صحّت قول دلیلی آورد
اوّل بقرآن مجید استشهاد کردی و هرگاه در فرقان حمید شاهدی بر مدّعای
خود بنظر نیاوردی بحدیث نبوی و آثار اهل عصمت علیهم السّلام
تمسک جستی و الّا از اشعار جاهلیت و فصحای عرب گواه آوردی
و گرنه از اشعار خود حجّت قاطع بیان فرمودی قلب و زبانش چندان
درستی و راستی داشت که خصم را مجال زبان درازی نبود و سخنان
چنان بحلیه صدق آراسته بود که عامه را فرصت تکذیب نبود و از تأثیر
کلمات بابرکات و ادراک حضور مبارکشان ماه روزه بدان خوشی گذشت
که سالها یکروزش فراهم نتوان کرد بالجمله چون ماه رمضان سپری شد و
فرصت بدست آمد آن اوراق موعود معهود را با چند پاکت از مکاتیب
بدیعه و رسائل غریبه که متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید
ارسال داشتند روزی در ترتیب اوراق و تهیه اسباب برخواستم
ولیکن برای کتابت

آن نسخهٔ شریفه نشستم چندی نگذشت که آن نسخه بپایان آمد و بطبع
رسید در محضر شریف آنحضرت بردم ~~دخیل~~ مژده و گفتم که کار این نسخه باینجا
رسیده است چه شود اگر مقدمهٔ که متضمن ترجمه حال و بیان ماجرای آنجناب
ملکوتی آداب باشد بعنوان دیباچه مرقوم دارند و جمعی را با خود
یار کرده بر مدعای خود اصرار و مبالغه نمودم تا آنکه قبول فرمودند
دیباچه که در اول کتاب است مستعجلا و بلا تکلیف مرقوم داشتند
و هم مسمطی که بخاطر دوستانه محترمانه نواب اشرف والد آقای سلطان
محمد شاه ادام الله تعالی اقباله العالی انشاء فرموده بودند با چند غزل
و چند بیتی از قصاید که در خاطر شریفشان گذشته بود دادند چون کتاب
تمام شده بود لذا درج آن اشعار در دیباچه ثبت و ضبط آمد سخن سنجان
و خردمندان هر طالب نام و شرفند نه حسودان و ستیزان که چو یارکه
و علف فهم می نمایند هرچگونه از کلک گهر ریز و طبع مواج داد سخن
سرائی داده انصاف و خالی در گزاف عالمی متحیر در سخنوری ماهر و با انواع
معقول و با اصناف منقول جامع و لفنون علوم و قوانین احکام
و لوازم شرایع کامل و بر اسرار تمام ملل و نحل مطلع ماهر فنی بود چون
مرد یک فن خامه مشکین شمر بر بیاض صفحه دیده رند دیده روشنی
داده و بنان تمکین شعر حل و عقد و نکات و عبارات را ید و بیضا نموده
ففی کل لفظ منه روض من المنی وفی کل سطر منه عقد من الدرر
ادام الله ایامه و اجری بالخیر اقدامه و ضاعف حسناته و ارفع درجاته

غم از

غم از گردش روزگارش مباد وز اندیشه بر دل غبارش مباد
مخفی نماناد که مقصود من بنده از تحریر این خاتمه نه بیان هنر و اظهار تجربه
بدیهی است که شبه در بازار جوهریان جوی نیرزد و ستاره بلند در
در راهن کوه الوند نسبت نماید لکن بیم داشتم که مبادا مطالعه کنندگان
این کتاب مستطاب اشعار را غیر مرتب به بینند بر بی مواظبتی و عدم
کفایت و نااهلیتم حمل کنند ناچار بدین خاتمه که در حقیقت بیان زبان
اعتذار است عرض حال و گذارش را نمودم العذر عند کرام الناس
مقبول و نسئل الله الذی بیده ازمة التوفیق و اعنة التحقیق ان یشرح
صدورنا و یسهل امورنا و یهدینا سواء السبیل انه حسبنا و نعم الوکیل و هم این ماده

تاریخ این کتابت مبارک پس از اختتام بخاطر خطور کرد

این نسخه در افشان گنجینه درخشان خوش طبع گشت رخشان چون بدر در تمامی
چون شیخ مشتهر شد زین نامه نامور شد تاریخ این ارشد شیخ الرئیس نامی ۱۳۱۲

مرحوم میرزا آقاخان منشی باشی شاهزاده رکن الدوله نوشته اند

عرض میشود از صدور دستخط مبارک در تجدید رقم تیول و
محل مواجب نواب امجد والا شاهزاده معین التولیه اعانه الله وانه
بنعیم المعین مستحضر و متشکر بودم دیروز از طرف سامی پیغامی
آوردند که موجب تکدر نواب معزی الیه دیگر نشده شد که
خدانخواسته التحکم و الا المعارضه نسخ و بدا در عهده تعویق مانده

که وزق و انداد وسیلهٔ رزق اضداد شود ولا تجعلوا لله اندادا با اینکه
سلیقه و وجدانم از تصدیق انجرا باداشت دلیل که شرفیاب
حضور عاطفت ظهور والد بودم متعجبانه عرض و استعلام کردم
که اگر نسخ آن آیه فرموده اند متوقع و مستدعی بخیر منها او مثلها
باشیم بعز بالش مرحمت عالیش حکم سابق را تأکید و تقریر فرمودند
در مدافی تیامد و بدائی نشده حکم ثابت محتوم را ممضی و محتوم
از دار الدنیای والد مطالبه کنید لذا مع التشکر اخطار و ابلاغ
که رقم وزق و انداد را که بالقای شبهه دچار تأخیر بود امروز
بجواب والد رسانید که از این رهگذر مرفه الحال و آسوده خیال شد دعاگوی
وجود مسعود مقدس والد باشند ایام عنایت و روزگار هدایت باقی و مستدام
باد کارهای این بود تا آدمی   ماتم آخر زمان را شادی

ابوالحسن میرزا المعروف بالشیخ الرئیس اذاقه الله حلاوة التقدیس پدر
بزرگوار نامدارم حسام السلطنه شاهزاده محمد تقی میرزا پسر خاقان خلد آشیان
فتحعلی شاه قاجار است اسکنهما الله فی جوار رحمته و خصّهما بمزید فضله و کرامته چون
احوال جد امجد و پدر نیکو سیرم را در تواریخ سلاطین قاجاریه مسلک ثبت و ضبط
آورده اند این بنده شرحی نمیدهم والده ماجده ام صبیه سهراب خان است
و از نجبا و امرای گرجستان و از جمله اسرای زمان شاهنشاه شهید سعید مرحوم آقا

محمد

آقا محمد خان عاقله زمان بود و عقیله زنان در بلاغت تحریر و طلاقت
تقریر دست طولی داشت بل ید بیضا این محجوبه نادره و اعجوبه
نادره سخن مردانه گفتی و در دانه سفتی و غالباً در طی کلام باقتضای
مقام آیات شریفه و اشعار لطیفه استشهاد نمودی با علما و امرا حسب
المناسبه مکالمه و مکاتبه کردی و باصابت فکرت و اصالت فطرت
در امور مهمه و وقایع مدلهمه اندیشهای مفید و رایهای حمید داشتی
سیاست منزل و ریاست بیت پدر بزرگوارم و حل و عقد جمیع
امور بعهده کفایت و ذمه درایت وی راجع بود تلویحا بل
باسمها این شعر مثنوی را می نویسم
مادح خورشید مداح خود است   که دو چشمم روشن و نامرمد است
مولد این بنده دار السلطنه تبریز است در سنه هزار و دویست و شصت
و چهار هجری از قرار تقریر مرحومه والده ام در طفولیت که بدوم
شیر جو بمرض جدری مبتلا و از رگ دیده نابینا شدم ناخوشی وبا
در تبریز بروز کرده همه از واهمه فرار کردند چون ببقای من رجائی
نداشتند و بوجودم اعتنائی با مایهٔ آبله بدایهٔ قابله دادند و سفارش
مختصر تجهیز و تکفین کردند قضا را بمرض موحش وبا گرفتار شدم
و بعنایت الهی از آن درد بیدرمان بهبودی یافتم و ماده جدری
و نابینائی چشم رفع شد عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر فضل مسبب
الاسباب لدعز و رجعناک الی امک در سن شش سالگی مرا

بمکتب گذاردند مرحوم ملا عبید العلی که شخصی پرهیزکار و معلم عموم امیر
زادگان والد تیارلود قرائت مصحف شریف مبارک را باین بنده تعلیم کرد در اندک
زمانی قرآن مجید را ختم کرده باموختن خط و فراگرفتن کتب فارسیه مشغول
شدم در ظرف قلیل مدت بطور خارق عادت از همه اقران و اخوان
پیش راندم و بیشتر خواندم و بمقدمات علم صرف پرداختم و ضیع
مشکله را بسهولت ساختم یازده ساله بودم که در خدمت پدر بزرگوارم
بدار الخلافه طهران آمدم در مدرسه ملا آقا رضا علم نحو و منطق را از جناب
غفران مآب ملا علی دماوندی که از اجله فضلا و صلحا بود بیاموختم
و بعون الله در هفته بقدر یکماه دیگران میاندوختم در خاطر دارم تازه
بلسان عربی آشنا شده بودم تراوش قلبی و غالباً غیبی این
کلمات موزونه را نوشتم و ارائه و اشاعه کردم اصغر الدولاد
سنا اکبر الدولاد علما برادرانم سخت بخروشیدند و حرب
وشتم خویش را در انجام خودستائی و خودنمائی بنده کافی ندیده بمعلم
بیت شکوی کردند و عرض نمودند که فلان حوب کبیر گفته و چوب کسیر
میخواهد انّ فی یوسف و اخوته لآیات فزون دارم از اینگونه
حکایات چهارده ساله بودم که در رکاب والد ماجدم بزیارت
ارض اقدس و مشهد مقدس مشرف شدم پدر والد تیارم در آن
بلده طیبه مرحوم و در توحید خانه مبارکه فی جوار رحمة الله مدفون شد و

وعجب اینست هنگام رحلت و موقع وداع و وصیت او حضیر یعقوب
الموت با هر یک از حاضرین در عالم احتضار چیزی میفرمود همین که دیده
گشود و مرا دید فرمود فرزند ملا شو بعد از این مصلحت مصیبت عظمی
بطهران آمدیم خویشان و خیر اندیشان گفتند حالیا مصلحت وقت
داران می بینیم که با امیرزادگان عظام در سلک اجزای نظام درآئی با اینکه
والده ماجده ام باقتضای تقوی وانقطاع از دنیا قلباً میل نداشت
کرهاً رضا دادند بامر جناب غفران مآب میرزا محمد خان قاجار سپهسالار
اعظم بمدرسه نظامی سپرده شدم قریب دو سال هندسه و حساب
میخواندم و قواعد مشق سربازی میاموختم همه روزه در میدان مشق
در فوج دماوند عرض و طول میدان را با تفنگ سنگین بزحمت فوق
العاده گاه در قلب گاه در ساقه می پیمودم با اقران و اتراب
و همدرسان احباب مناظرات و مخاطرات داشتیم و استمت
شرح اللحظ حیث اساموا ولی در آن وضع که باید باقتضای جوانی
خرسندی و رضامندی داشته باشیم باطناً ملول بودم و آن لباس
را عاریه می پنداشتیم و هم در آن ایام همه روزه در محضر جناب
ذوالفنون شیخ جعفر ترک رحمة الله حاضر شده با نهایت اهتمام
و شوقی تمام بمباحثه کتب ادبیه و معانی بیان مشغول و مشعوف بودا
بجز شوق قلبی و محرک روحانی بر حسب صورت.

مربّی نداشتم ادبنی ربّی وقتی والدهٔ ماجده‌ام بعزم مهاجرت
از طهران و قصد مجاورت در خراسان حرکت کردند بنده هم فرمود
یا بنی ارکب معنا جذبه توفیق مرا طوری منجذب کرد که مشقهای
لفکی و عشقهای تفنگی پشت پا زده بموافقت برادرم نواب والا
شاهزاده محمدهاشم میرزا معین التولیه بجناب اقدس و آستان
مقدس حضرت ثامن الائمه روحنا فداه التجا آوردیم و با نیت پاک
والده ماجده تا همه جا همراهی کردیم تولیت سرکار فیض آثار با جناب
مغفرت مآب حاجی قوام الملک شیرازی طاب ثراه بود
بواسطه سوابق حقوق و شناسائیهای موروثه در نگاهداری دلپذیرانه
ما حق فتوت را ادا کرد بلکه شرط ابوّت را بجای آورد و از
جمیع الوجود کفالت و کفایت امور ما را بعهدهٔ مردمی و عنایت
خود گرفت در ضمن این ملاطفتهای پدرانه نواب اخوی را معین
التولیه سرکار فیض آثار نمود و برای تلبّس بنده بلباس اهل علم
و آزادگی و خلع لباس شاهزادگی مجلس بزرگ ترتیب فرمود
مرحوم ملا محمد تقی مرزبانی را گماشت که فنون ادبیه و علوم ادبیه
را با او مذاکره کنم و در محضر جناب میرزا نصرالله شیرازی مدرس
ریاضی و مقدمات کلامیه میخواندم چندی نگذشت حاجی قوام بکرم
در کمال اشتیاق بتحصیل علم پرداختم و مرحوم حاجی قوام بشعرهای بنده
رغبتی داشت و حسب الاراده آن مرحوم غزلهای شیوا و قصاید غرا گفتم
و مجموعه

و مجموعه بزرگی شده بود اکنون هیچ متذکر نیستم تخلص این بنده در
شعر حیرت بود و هنوز همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت ما را بعد از
رحلت حاجی قوام اسکنه الله فی دار السلام میل بعلم حکمت و
کلام کردم در نزد مرحوم ملا ابراهیم حکیم سبزواری که از تلامذه مرحوم
فخر المتألهین حاجی ملا هادی سبزواری بود بمباحثه کتب کلامیه مشغول
شدم و شرح منظومهٔ مرحوم حاجی ملا هادی سبزواری را در محضر او خواندم
و غالب کتب معموله را دیدم اتفاق سفر طهران پیش آمد در مجلس مرحوم
آقا علی مدرس حکیم حاضر و چهار سال بمباحثه اسفار اربعه گذرانیدم و
لحظهٔ از تتبع کتب و تصفح نسخ علمیه سفراً و حضراً خودداری نمیکردم
بعد از مراجعت بخراسان بمضمون منهومان لا یشبعان طالب العلم
و طالب المال علم طب قدیم را فرا گرفتم علماً و عملاً شرح اسباب
و شرح نفیسی و کلیات قانون را درس گفتم چون از این مقدمات
فراغتی حاصل شد بعلوم شرعیه اقبال کردم شرح لمعه و قوانین
را در محضر مرحوم جناب ملا محمد رضای مجتهد سبزواری استفاده
نمودم فصول و رسائل اصول را در خدمت مرحوم وحید
العصر جناب حاجی میرزا نصرالله مجتهد طاب ثراه فرا گرفتم
فقه خارج و تقریرات درس مرحوم خلد آشیان فرید دهره
و اعلم العلماء فی عصره شیخ مرتضی انصاری قدس الله روحه را از

از جناب عفرانماب حاجی ملا عبدالله مجتهد کاشانی تعلیم کردم برای
اینکه از ذلت تقلید در سایه عزت تشدید بیرون آیم از مشهد مقدس
بعتبات عالیات مسافرت کردم شش ماه در کربلای معلی مجالس درس
مشایخ و فضلا را دیدم و همه روزه حاضر می شدم چهار ماه در نجف اشرف
باستماع تقریرات عالیه اساتید عظام و اساطین فخام بسر بردم تا اینکه
بزاویه مقدسه سرمن رأی مشرف شدم و از حضور معارف ظهور حضرت
عماد الملة والدین اعلم الفقهاء والمجتهدین مرجع المسلمین والموحدین
نائب الامام علیه السلام آقای حجة الاسلام سرکار شریعتمدار میرزا
دام ظله العالی مستفیض شدم و در آن حوزه مبارکه رحل اقامت افکندم
روزی فرمودند چگونه یافتید محافل علمیه عتبات مقدسه را عرض کردم
هرکس طلوعی کرد و بیش هرکدام شروعی کردم هذا ربی گفتم اکنون
که بوجه مبارکه حضرت عالی وجهت و جهی یقین دارم رتبیت
بنده بدست توجه و لطف عنایت آنحضرت راجع است از همه
باز آمدم و با تو نشستیم الحمد لله در پرتو این انسان کامل و مرکز
مکارم الاخلاق والفضائل در اعلی درجات کوشش و اجتهاد
باستفاده و استفاضه مشغول بودم و حضرت استادنا العلام حجة
الاسلام باین بنده توجهی خاص داشتند و التفاتی ممتاز علاوه
بر کسب فیوضات از آن شخص مکرم و وجود معظم که بدون اغراق

میتوان

میتوان گفت والله رجل الدنیا و واحدها از مصاحبت حواریین آنحضرت
و مخصوصین حوزهٔ شریفه بهره گیر در علم و فضل و قدس و تقوی و اخلاق
حمیده و ملکات مرضیه و علو همت و سمو مکرمت و صفای فطرت
یگانه عصر و وحید دهر فیضها بردم و بمبادله افکار طرفها بستم دو
سال که از اقامت در آن ناحیه مقدسه گذشت من حیث لا احتسب
اسباب زیارت بیت الله الحرام فراهم آمد بمساعدت
همسفران فرخ لقاء با محبت و صفاء عظیم القدر و بزرگ منش
با اجازت حجة الاسلام شدم و از راه جبل بطور سهل ذهابا
و ایابا در نهایت آسایش و راحت باین سعادت عظمی نائل گردیدم
و من لطائف الرؤیا چند ماه قبل از انعقاد لوازم السفر الی الله
جناب مستطاب علام فهام فاضل نحریر آقا میرزا ابراهیم
شیرازی زاد فضله و دام تائیده و توفیقه خواب دیده بودند
که گویا با احباب و رفقا در کنار شط ایستاده اند و در طرف دیگر
شط باغی نمایان است پر از اشجار و ازهار و اشجار و انهار ولی
راه عبور بآن جنت عالیه منحصر است بتخطی از نهری که امتداد آن
در آب مرتکز است و نشان ظاهر سائر فضلا و عقلا هنوز
در خیال المقصود صعب العبور بودند که این بنده کالبرق الخاطف
از آب گذشتم در هنگامی که عازم حج بودم با جناب مستطاب
فاضل مشار الیه تصادف کردیم نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت

صدقت الرؤیا انی ذاهب الی ربّی و ذلک تأویل رؤیاک من قبل
هو العمل الماذی بشاره اثر بقاه واطراف الرماح لعاسیب
بعد از رجعت از مکه معظمه نزدیک سال در ناحیه سرخس رأی توقف کرده
تنقیح مسائل دینیه و مباحث شرعیه مجاهده نمودم همینکه موقع مراجعت
بوطن مقدس وارض اقدس رسید همانا راحت و روحانیت و آسایش
و رفاهیت را تودیع کردم بعد از ورود بخراسان کثیر الفساد من
الحساد دفعت الی براثن الاسا دولی بالکمال الستقامت بوظائف
مقدسه دینیه مواظب بودم و بمنبر و محراب و مذاکره با طلاب
سعادت مکان حتی الامکان تسلّی خاطر از واردات میدادم
تا نوبت حکومت آصفیه آمد کالتی نقضت غزلها برخلاف
توقع و حفظ مرتبه از او اطواری ظهور کرد که تکلیف خود را در هجرت
دیده بقوچان رفتم امیر خراسان و حکمران قوچان شجاع الدوله
امیر حسینخان القدر در پذیرائی و نگاهداری من سعی بذل مال
و حرف خیال کرد که ما فوق آن متصور نباید چیزیکه مایه امتنان
و تشکر دائمی منست آن استقامتی بود که در مقابل حکومت
مستقله مستبده بروز داد و حال آنکه در نگهداری منیه همه روزه
انواع تهدید و تخویف باو میرسید و حکمران خراسان رعد و برق
میزد و آن امیر الامراء یگانه مرد خراسان اصلا
هراسان نمیشد و بر ترویج و تائید

می افزود و گرنه انفاق مالی هرچه کرده باشد بازحر ان استحقاق بنده
و همت او بوده و همة الدنیا اجل من الدهر زیاده بر یک سال
بموعظه و ارشاد و تدریس علوم شرعیه در آن دار الامن بسر بردم بعد
استخاره از راه عشق آباد و طریق قسطنطنیه ثانیاً بعزیمت حج کردم حاجی
ملا محمد قائینی خراسانی که در حساب در ستان فرد بلا ثانی است و
بوجود منیه مجذوب و فانی همراه بود بعد از تجدید عهد بازیارت
حرمین محترمین و عرض تظلم عاجزانه بعتبه عرش مرتبه سلطان سریر اصطفا
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله باسلامبول مراجعت
نمودم و قریب دو سال بطور حکمت و موعظه حسنه کسب شهرت
نامه کردم و جلب قلوب خاصه و عامه بحمد الله ابواب کسالت
و اسباب آسایش باز و فراهم بود با آنکه وظیفه دانی
و موقع شناسی اولیای دولت علیه ایران مقتضی بود که
طول اقامت مرا در آن مرکز سلطنت اسلامیه مغتنم بشمارند
و از وجود من استفاده روحانی نمایند بهر ملاحظه که بود اصرار در معاودت
بایران کردند من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدمیت جناب اجل عالی معین الملک سفیر کبیر و حاشیت مرا مجبور
کرد که حفظ مرتبه ایشان را مقدم بر صلاح شخصی خود بدانیم و با علم
بآمال مواعید عرقوبیه خود را بتهلکه و بلیه دچار کنم از راه رشت
بدار الخلافه طهران آمدم از الضاف

نمیگذرم و هنرش را نیز میگویم جناب مستطاب اجل افخم وزیر اعظم
امین السلطان معاملهٔ که در مهمانداری و پذیرائی بنده از ایشان ظهور
کرد با احدی این قسم معمول نشده بود در عمارت مخصوص خودشان
با نهایت عزت و احترام منزلم دادند و دقایق ضیافت و نکات
ملاطفت را رعایت میکردند و بطورهای خصوصی صحبتهای دوستانه
میداشتند و هنگام تودیع یک انگشتری الماس گرانبها هدیه دادند
فرامین و احکام در کمال سختی و استحکام صادر و بدست بنده سپرده شد
ولی چون اصول اجرای احکام دولتی در ایران جاری نشده و میل شخصی
یک حاکمی بقول اصولیین حاکم بر همه احکام بلکه وارد بر آن ارقام
است و روز ورود بخراسان بهزار زحمت و اشکال مبتلا شدم
و بچندین اشکال بمقتضای سنت دائمی و تعطیل احکام صادره را اتفاق
نمودند برای هر وقت بمایه وسقف می پایه که در زمان غیبت بدست
همکاران افتاده بود باید بسؤال و جواب رفت و مدافعه و جدال
کرد حین تولیت حاضره شنیده بود که حضرت وزارت اعظم وعده
کرده اند که تولیت آستان قدس را بداعی واگذار فرمایند که بطور مشروع
و مطبوع اداره شود ایضاً هم ضمیمه بتقاسد عقیده و علت مزید
ملکیه بود در این اثنا انواع بلایای آسمانی و مصائب
ناگهانی پیش آمد ان الله وله الحمد ابتلانا بمصائب جلیله
نقص اموال والفقر و ثمرات هجوم آور شد و اعظمها

رحم العدی وجفاء من احبائی تسلیت همه واردات را از طرف
حضرت مستطاب اشرف والا رکن الدوله حکمران خراسان
مترصد بودم که با بنده محبت و عاطفتی فوق العاده داشتند و
ارتباط و اتحاد ذات البین بدرجهٔ بود که هرچه میگفتم می پذیرفتند
و اصلاح مقاصد مشروعه مردم را بتوسط مخلص میخواستند و در ترویج
و اجرای احکام شرعیه و حمایت حدود و حقوق داعی ابداً خودداری
نمیکردند از آنجا که نزغات شیاطین در نفوس امراء و سلاطین گاه
گاهی سوء تأثیری دارد بر خلاف انتظار مرا به غضبی گردند و اسائهٔ
ادبی ولی من در آن مقدمهٔ غیر مرضیه از شخص ایشان
آزرده نشدم با اینکه وظلم ذوی القربی اشد مضاضة علی المرء
من وقع الحسام المهند این بود در دفعه ثالثه که بزیارت مکه معظمه
و مدینهٔ منوره مشرف شدم هیچوقت دلم همراهی نمیکرد که در حق
ایشان بدعائی کنم رابطهٔ این شدید واسطهٔ این کید را از مقام سلطنت
حقه حضرت محمدی صلی الله علیه و آله تظلم و توسل صادقانه
کیفر خواستم هنوز ببلد مقبول برنگشته بودم که فقطع دابر القوم
الذین ظلموا در این نوبت ثالثه که حج گذاردم چون
بخیال مهاجرت بعد ذلک رجع لعید حرکت میکردم
ناگزیر با عیال و اولاد متوکلا علی الله رب العباد در یازدهم

رمضان هزار و سیصد و نه هجری در آستان حضرت ثامن الائمه
روحی فداه بزیارت و تودیع عتبه بوسی شده از روحانیت آن
مقام رفیع اعلی با سید داری ما ودعک ربک و ما قلی استمداد کرده
بیرون آمدم تا صراط مستقیم بعشق آباد آمدم بطرب عشق عجب
ساز و نوائی دارد چون موسم صحرا هنوز وسعتی بود و سیاحت
را مجال فرصتی سرواقی الدرهی را کار بسته با دل شکسته بلحاظ فانظروا
الی آثار رحمة الله منفرداً کالسیف عُرّی متناه عن الخلل سمرقند
و بخارا را کاملاً سیاحت کردم در ذهاب و ایاب مرو و چهار
جو و صحراهای ترکمان نشین را با نظر عبرت دیدم و گفتم همان
مرحلت این بیابان حرر که از ما گرفتند با قول زور جاهائی که
مکمن ذئاب و سباع بود و مسکن قوم وحشی الطباع بایند رجه راهی
و آرامی از کجا آمد آرام و قریة نی آساد خفان همانا ملدی روم به
سان عنیب وصف اینحال را گفته چیست خود آلد حق این
ترکمان بیشی پای نزه بیلدن جهان جز یکه این خطرات را
دم و دنباله بود و بقول عرب‌ها ضغث علی اباله حقوقی است که مرحوم
صاحب اختیار از روی جبر در تحدید حدود به دولت همجوار تفویض
کرده است الکنون که در کف جبر تو اختیار رهین است عجب‌تر آنکه
بواسطهٔ بعد منبع اگر نهری از خاک مزارع سرحدیهٔ خراسان
بگذشته و مصب آن

باراضی جدید التصرف همجوار بوده زیاده بر شرب مختصری و شرب
مختصری حق دخالت به تبعه ایران و سرحد نشین خراسان نداده اند
این نهر هم مجرای ابتلای این بیچارگان شده آن الله مبتلیکم بنهر هر روز
گرفتارند که تخم زیاده کاشته اید و آب بیقاعده برداشته اید

گر از چنگال گرگم در ربودی ... چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

در اوایل شوال از عشق آباد رو بقفقازیه حرکت کردیم الحمد لله
همه جا آشنایان و احباب و مریدان هنر و محراب شرائط همراهی
و هواخواهی را مرعی میداشتند در تفلیس عالیجاه عمدة التجار و
زبدة الاحرار حاجی محمد باقر تاجر باشی تبریزی که مردیست بلندهمت
و خوش فطرت و باغیرت مهمانداری و حسن پذیرائی را بدرجهٔ
قصوی و پایهٔ اعلی رسانید جناب معتمد السلطان میرزا رضا خان
معین الوزاره که شخصی است با ذوق و صاحب وجدان کریم
الخلق و انسان مرادفی سیاحت و باستعداده صحبت پرداخت
که موقع حرکت نزدیک بود ولی در همان چند مجلس مصاحبت
با کمال ممنونیت از ایشان وداع کردم در ورود اسلامبول اهالی
ایران بخصوص اهل آذربایجان که دوستان صمیمی و آشنایان قدیمی بودند
لوازم تکریم را بعمل آوردند خاصه مقرب الخاقان قبلة الاعاظم
و الاعیان عمدة التجار حاجی محمد تقی تاجر که مرجع عموم اهالی و حامی
حقوق تمام تبعهٔ

ایرانی است و مردیست باکمال دیانت و پاک طویّت معتدل
الاطوار و صاف نیّت در نهایت ملایمت کفایت مهمات ملت را
بعهده درآیت گرفته حاکم و محکوم از او راضی‌اند و شاکر و با این همه
قسم مهربانی و جان‌فشانی را دریغ نداشت جزاهم الله خیرا در اینچند روز
اقامت مروت حاجیهائی که شعر حلال داشتند نه شعر حرام در مسجد
حاضر می‌شدند و همه روزه مسائل دینیه و معارف یقینیه استماع
میکردند چند دفعه در سفارتخانه با جناب جلالتمآب اجل ناظم الدوله سفیر
کبیر دولت علیه متبوعه اتفاق ملاقات و مکالمت شد ولی
مجال بسط مقال و نشط عقال مضیق بود در تدارک سفر پر خطر
بودم و پریشان خاطر از طرف فرزند عزیزم حسام الدین میرزا
حفظه الله زیرا که شیرخواره بود و ناچار بودم که از والده اش جدا
نمود و همراه باشد فاصبح فؤاد ام موسی فارغا با اینکه
جمعی از دوستان ممانعت کردند که او را بدایه بسپاریم و در اسلامبول
بگذاریم دل من قبول نداد و استخاره مساعدت نکرد و یکی
از خوارق عادات و الطاف خفیه الهی رشته را در نعل
سنگ تکه میدارد سلامت این طفل است در این راه دور
و دراز و اشتداد گرمی حجاز علی الخصوص حفظ الرضاع و ماء الطفل
مصطلبه الحمد با همه همراهان با عافیت و راحت از زیارت
حرمین شریفین معاودت شد لذا چشمهای که در اسلامبول گذارده بودیم سلامت

دیدیم و شکر خدای بجای آوردیم یکسال زیاده در اسلامبول به
توقیف و تکلیف اهالی ایران اقامت کردیم و بوظائف مقدسه علمیه
طوعاً و کرهاً مشغولیت حاصل بود از صحبت خوانین کرام و آشنایان
عظام که مهر سابق داشتند و محبت صادق رضامندی و خرسندی
داشتیم رضی الله عنهم در این نوبت با حضرت سفارت
کبری تکرار ملاقات دوستانه بحدّی رسید که تلافی مافات شد
و تولید یگانگی و مصافات باقتضای اصالت حسب و نسب
و ادب موروث و مکتسب در دعوت عمومی و خلوت خصوصی
پاس مقام و حفظ احترام مرا اطواری لازم الرعایه و واجب الحمایه
سید السنه دوستی شد گفت در آشتیت مرتکب اولی شد
از حق نمیگذرم بعد از استکشاف مقدماتی که موجبات کسر
خاطر بود و نتیجه اثر وضع حاضر در عهده لوازم جبران برآمد و
مکاتیبات نافعه نوشت و جوابهای مساعد گرفت ولی عیب
در این است که طشت زرینم و پیوند نگیرم بسرشتی بهرحال با کمال
امتنان از آن شخص معظم در شهر ربیع الثانی هزار و سیصد و یازده
هجری بعزم عتبات عالیات از اسلامبول حرکت کردیم همه دوستان
مساعده و همراهی کردند لا سیما عمدة التجار والدستاه اشرف الحاج
حاجی حبیب آقا تاجر سلماسی مشار الیه هوش و فطانتش از
سرمایهٔ تاجری زیاده است با اینکه کهنه سوار نیست

بظاهر پیاده است بطور افتادگی و سادگی رفتار و گفتارش محدود و مرتب
است بسیار عاقل و مؤدب است اصول تقریر و حسن تعبیر را استادانه
آموخته است نمیدانم از کجا اندوخته است انصافاً بلند خیال و با اثر است
و وجودش مثمر ثمر است بعد از ورود پُرت سعید مجدداً بزیارت بیت
المقدس تصمیم عزم کردم اذا هم القی بین عینیه عزمه بحمدالله منهاج ارادت
تحصیل شد و معراج سعادت تکمیل از مسجد الحرام به مسجد اقصی آمدم
بیت لحم و قدس خلیل و جمیع مقامات مقدسه که در آنخاک نبوت
خیز وحی انگیز بود زیارت کردم و انکشافات قلبیه و فتوحات غیبیه
دست داد بعد از مراجعت از بیت المقدس از طریق کانال
سوئیس بحکم استخاره پیل باز یاد هندوستان کرد منت خدا را از
طوفانهای بلا و گردابهای ابتلا نجات یافته بعون مالک الملک
هو الذی یزجی لکم الفلک در آخر شهر جمیدی الآخر بلنگرگاه بندر
بمبئی فرود آمدیم جمعی بمن احاطه کردند کاحاطة الظلمة علی النور
والظل علی الحرور سیاه صورت تباه سیرت قیرگون و برهنه
و هیچیک در صراط آدمی بره نه لا یکادون یفقهون قولا پنداشتم
سد ذی القرنین خراب شده و یوم الخروج است و ظهور یأجوج
و مأجوج یومئذ بعضهم علی بعض یموج بسکه تعب و نصب دیده
بودم من سفرنا هذا از نسیان حوت و نقصان قوت محل
آسایش را نزدیک بود بدائره سوء رکود ابتلا خواهم و بنائره

ضوء

ضوء جنود اصطلا نمائیم بعد از استعلام از احوال مسلمین بهزار لعل و لیت
ما وجد نافیه غیر بیت و هو اول بیت وضع للناس للوفود و استئناس
ولیس له ثان به یعدل او یقاس و هو للوافدین خیر ناد سواء العاکف فیه
والباد بمنزل مقرب الخاقان مرجع الاعیان و ملجاء الاخوان حاجی
عبدالحسین صاحب امین التجار دولت شدیم و هو صاحب المآثر
والبواخر و صاحب المزایا والمفاخر امین لا یخون و لا یمین سلام علیه
من اصحاب الیمین شئون ضیافت با فنون ظرافت مرعی شد و
لوازم راحت من جمیع الوجوه مهیا گردید دوستان و احباب
شنیدند و اثنوا علی کعرف الضیع همه روزه کالسکه مخصوص حاضر بود
و مواقع عمده بمبئی را که از حیثیت وسعت و پاکیزگی معابر و شکوه
و رونق مکاتب و معابد و عمارات عالیه و ابنیه سامیه نمونه شهرهای
فرنگستان میتوان گفت تماشا کردم در اوائل شهر رجب المرجب کوکبه
اقبال نواب مستطاب بنالت نصاب اشرف امجد والد ذخر
خاندان خلیل و فخر دودمان اسمعیل مجمع المحامد والمکارم و ان
غلاماً بین کسری و هاشم سلطان محمد شاه زاد اجلاله و علاه از
تفرج اطراف و نواحی معاودت به بمبئی کرد لدی الورود این بنده
را دیدار و صحبت ملی غنی را دیدار فرمود چون این شخص جلیل
من نسل خیر مسلمین با اینکه مبدأ نشو و نمای احساسات روحانیه و

ادراکات وجدانیهٔ اوست بالفطره صاحب افکار عمیقه است و اطلاعات
دقیقه در نخستین مجلس در طی سئوالات باریک و نغز و مکالمات با مغز
ما بهوشمندی و فطانت خود امیدوار و معتقد نمود هم سئوال
از علم خرد هم جواب مجملاً بر آن والوا الارحام بعضهم اولی ببعض
ازجناب حاجی امین التجار خواستند که ماه رمضان را ابدا السیاده
و بیت الرقی والسعاده تفقد و تجلیل کنم مع التراضی در اواخر شعبان
با این دستگاه معظم و دولت سرای منظم تقدیمکان شد مانند مسافر که
رسد در وطن خویش بدون تکلف و توقف دقائق مهربانی و قدردانی
از طرف این میزبان محترم اجرا شد فرش مرفوعه اکواب موضوعه
النواب ملفوفه نمارق مصفوفه همه چیز نظیف و تمیز و مهیا و فراهم گردید
رمضان را در مسجدی که مخصوص ایرانیان است بموجب تسلیم
و تقدیمی که از مقام و رتبهٔ آن انانیت جناب فضائل نصاب
شریعت مآب حاجی شیخ عبدالمحسن سلمه الله امام جامع ظهور کرد نماز
جماعت کرده و منبر وعظ و افادت برآمد بعد از فراغت از جامع بمجلس
خاص حسن آباد که در حکم حسینیه و مرکز اجتماعات خیریه و ملیهٔ این
خانواده محترمه است میآمدم ساعتی هم در این انجمن عالی نطقی میکردم
هر کسی از ظن خود شد یار من بعد از انقضای شهر رمضان تصمیم عزم
بزیارت اماکن متبرکه و مشاهد مشرفه عراق و حیهه شاید با آن اعتاب
سپهر رواق

۱۶ لم

داشتم اشتداد گرمی عربستان و انقلاب دریای هندوستان وسیلهٔ
اجرای خواهش دوستان شد بلطائف محبت و کرامت عزم
رحیل را بدل بالاقامت کردم که ماه محرم و صفر را هم بوظائف شرعیه
و تکالیف دینیه بپردازم مزید مهربانیها و قدردانیهای جناب مستطاب
اشرف آقای سلطان محمد شاه ایده الله و بلغه الی ما یهواه نوازش و
مراقبت نواب علیهٔ عالیه والدهٔ ماجده ایشان شد در انصافاً باید
ویرا از فحول رجال گفت نه از ربات حجال فانک شمس والنساء کواکب
اذا طلعت لم یبد منهن کوکب انها لبوة خادره باسالیب السیاسة
عالمة تامه و یکی از نیک بختیها و مسعودیت مآل این جوان فرشته
خصال است که خداوندش در حجر حصانت و دامن تربیت چنین
عائلهٔ کامله پرورش داده و بعد از رحلت پدر در سن صغر بلطیفهٔ الم یجدک
یتیماً فآوی در کنار چنین مادری کاردان نکته سنج ببار و بر سر کار آمد اکنون
که عشر آخر ذی الحجة الحرام هزار و سیصد و یازده است از تحریر و تسوید این ترجمهٔ احوال
بطور استعجال فراغت حاصل کردم و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا

غازه رخسار شاهد سخن که از حجرهٔ جان بحجلهٔ زبان گردآید و در انجمن شهود بمنصهٔ بیان جلوه گر
آید حمد و سپاس مصور اشیاء و مقدر ماشاء باید که مشاطهٔ صنعش عروسان سماوی را

مرهفت کرده هر شب عیب بی تطرق عیب در این برکشیده منظر منظور
انظار و مطرح انوار و مصدر آثار گرداند از دواج ازواج و امتزاج مزاج
با اختلاف طبایع و کیفیات و تباین امزجه و انبات ماربات دو حرف از

نطق جناب پرنس ارفع الدوله در سفارت فوق العاده حضور اعلیحضرت سلطان عثمانی خلد الله ملکه و سلطانه

اعلیحضرتا

نامهٔ مودت ختامه اعلیحضرت اقدس همایون ولینعمت تاجدار معظم خود را که مشعر بر
جلوس میمنت مأنوس شهریار جوانبخت ایران و تفویض موقتی نیابت سلطنت بحضرت
اشرف عضد الملک که از رجال محترم ایران است میباشند باعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایونی
با کمال افتخار تقدیم میکنم و مضمون فاما بنعمت ربک فحدث با نهایت شرف بعرض سریر پایهٔ
اعلی میرسانم که امروز سعادتی که از حسن اتفاق قسمت این فدوی دولتخواه شده در میان تمام سفرای سلف
بی نظیر و همین یگ ساعت بهترین صحیفهٔ تاریخ زندگانی مرا زینت خواهد داد. زیرا که واسطه ابلاغ نامه اولین
پادشاه مشروطهٔ ایران با اولین پادشاه مشروطه عثمانی واقع شده ام چاکر بمقداری که همت خود را صرف خدمت
عالم انسانیت و صلح و سلامت بنی نوع بشر کرده و طرفدار اتفاق معنوی عالم انسانیت عموماً و طالب اتحاد حقیقی
عالم اسلامیت خصوصاً بوده ام چه قدر خشنود و حق شناسم که در پیشگاه مقدس اعلیحضرت اقدس همایونی که طرفدار
اعظم بنی نوع و رفاه احوال تمام مسلمین است شرف حضور رسانیده عرض میکنم که چنین اعلان مشروطیت که تقریباً در یک
زمان در این دو مملکت بزرگ اسلام اتفاق افتاد و افتتاح مأنوس مجلس مبعوثان عثمانی و ایران نیز تقریباً در یک
آن روداد این فقره نیکوترین علامت اتحاد در رأس الاستقلال اتفاق دولتین قوی شوکتین رشته مودت و اتحاد
که از سالهای دراز بحمد الله تعالی در میانه حاصل است روز بروز محکم تر شده و عموم تبعه صادقه دولتین علیتین بیشتر
از پیش از ثمرات آن بهره مند شوند. از خداوند تا در متعال خواهانم که اعلیحضرتین قوی شوکتین و اولیای
دولتین علیتین را در نیل این مقصود عالی موفق بخیر فرماید

اعلیحضرت همایونی سلطان بنطق جناب سفیر بانطق آتی مقابله فرمودند

نامهٔ مودت علامهٔ مشبوع مفخم تان را که متضمن جلوس شاه نوجاه بسریر اعلای ایران و تعیین موقتی حضرت
عضد الملک از اعاظم رجال ایران بنیابت سلطنت است با امتنان از ید معززانه شما اخذ میکنم.
تفویض نمودن این وظیفه شرف بخش بذات ستوده صفات شما که از سنین دیرینه مساعی
برگزیده تان به تشئید و تحکیم مناسبات حسنه و مخادنت کارانه که تیمنا در میان دولتین جایگیر است
سبقت کرده بالخاصه مستلزم محظوظیت است تأسیس مشروطیت اسلامیه که کافل سعادت امم است
درعین زمان در میان دو مملکت همجوار از تصادف مستیمنه بوده فی الحقیقه سزاوار ادعاء خیر است
در این شاهراه نجات و سعادت نیز امالی دولتین علیتین را ترقی و سعادت و وصول مناسبات
صمیمی دولتین را بدرجهٔ کمال صمیمانه تمنا میکنم — شهر ذیحجة الحرام سنهٔ قوی ئیل ۱۳۲۷

. میل . رجوع را گویند با صل خود بی شعور و آگاهی از اصل و مقصد
همچون رجوع طبیعی مثل رجوع جمادات بطبایع اربعه . که بی اختیار مایل باصل خود
مهر . سیر با صل خود است . با شعور و آگاهی از دریافت لذت . لذت دریافت
مقصد محبت حرکتی را گویند بی سببی و علاقه و بیحرکتی با حق تعالی . محب . صاحب
محبت را گویند با حق تعالی عام تر از آنکه طلب مقارن آن باشد یا نه .
محبوب . حق تعالی را گویند وقتی که مستغنی از حرکتی دانند او را مطلقا بی
طلب حتی حق را گویند اهم از آنکه حرکت دارند یا نه بلکه بیشتر از عبدیت
و معبودیت بود . طالب . جوینده را گویند از راه عبودیت و تجدید
کمال نه از روی دوستی . مطلوب . حق را گویند وقتی که جوینده
عاجزتر از آن بود که بدوستی منسوب باشد . عشق . محبت مفرطه را
گویند . سر . جذبهٔ آلهی را گویند گاه سلوک بر او مقدم . و گاه او
بر سلوک پیر . دوست حق را گویند با وجود طلب و حد تمام . معشوق .
حق تعالی را گویند وقتی که طلب بحد تمام بود از آنجهت که مستحق دوستی اوست
من حیث الوجوه . علاقه . جوینده حق را گویند با وجود حرکتی و حد تمام .
شوق . انزعاج را گویند در طلب معشوق و باز در زمان فقدان بشرط
آنکه اگر معشوق را نیابد از انزعاج ساکن نشود و لیکن عشق همچنان باشد . و از
دوام یافت نقصان نپذیرد بلکه زیادت شود در عشق . اشتیاق کمال
انزعاج را گویند در میل کلی و طلب تام و عشق مدام بطریقه که یافت
و نایافت یکسان شود نه در یافت ساکن شود و نه در نایافت زیاده گردد

واین اعلی مرتبه است از مراتب محبت که زیادت ونقصان وتبدیل
بدو راه نبود نه در اتصال مشاهده ونه در افتراق مجاهده. جمال ظاهر کردن کمالات
معشوقست از جمله زیادتی رغبت در طلب عاشق. جلال ظاهر کردن بزرگی
معشوق است ازجهة استغناء از عاشق ونفی غرور عاشق واثبات بیچارگی او
. لقاء ظهور معشوق است چنانکه عاشق رایقین حاصل شود که اوست. شکل.
وجود حق تعالی راگویند لطف. پرورش دادن عاشق راگویند بطریق
مواساة وموافقت ملاطفت. بی نهایتی کمالات آلهی راگویند که هیچکس
بنهایت آن نرسد یا مطمئن شود. ظرافت ظهور انوار است از راه مشاهده
مجرد از ماده. شنگی احکام طوالع ولوامع انوار است از حضرت آلهی دربارهٔ
. شوخی. کثرت التفات راگویند. شمایل. اشراح جمالیات وجلالیات
راگویند وسرعت درددکرشمه. التفات راگویند. شیوه اندک کرشمه
آلهی راگویند درحالتیکه باشد سالک رالیکن گاه باشد گاه نباشد تا
سالک مغرور ومغلوب نشود. مکر. غرور دادن معشوق است
گاه بطریق لطف وموافقت وگاه بطریق قهر ومخالفت. فریب. استدراج
آلهی راگویند. وفا. عنایت آلهی ازلی راگویند بی واسطه عمر خیره و
اجتناب از شر جفا. پوشانیدن دل سالک راگویند. از معارف
ومشاهدات. جور. بازداشتن سالک راگویند از عروج.
ناز. قوت دادن معشوق است عاشق را. خشم. ظهور صفات قهر راگویند

کلی

.کین. تسلط صفات قهری راگویند. جنگ امتحانات آلهی راگویند
بانواع بلاهای ظاهر وباطن. صلح. قبول اعمال وعبادات راگویند. وسایط
قرب پردهای مانعی راگویند که میان عاشق ومعشوق باشد واز لوازم
طریق باشد نه از جهة معشوق. حجاب. مانعی راگویند که عاشق را از
معشوق بازدارد بنوعی از انواع از جهة عاشق. نقاب. مانعی راگویند
که عاشق را از معشوق بازدارد ~~بنوعی از انواع از جهة عاشق~~. بحکم ارادت
معشوق. بام. محل تجلیات راگویند. خانه خودی خود راگویند که تحت
وجود است. مستوری. تقدیس کنه مهیة آلهی راگویند که از ادراکات
کافهٔ عالمیان واز انبیاء واولیاء پوشیده است. تیزی. رد کردن
اعمال وعبادات راگویند. سرکشی. مخالفت ارادت راگویند.
ومراد سالک بحکم ارادت آلهی. تندی. صفت قهاری راگویند بر عاشق
چنانکه حکم آلهی باشد نه بر مقتضای مراد او. اسیری. ارادت سالک جاری
داشتن آن است بر سالک. حاکمی. او از هر شرعی جاری داشتن است بر سالک
توانائی صفت فاعل مختار راگویند. توانگری. حصول جمیع کمالات راگویند
دستگاه. حصول جمیع صفات کمالست با وجود قدرت بر هر صفتی
ستواری احاطه واستیلای آلهی راگویند وقتی که سلوک مقدم باشد
وبزحمت ومجاهدات بسیار کاری گشاده نشود ناگاه جذبه دررسد
وکردهای او را قبول کند وباقی احوال او را تمام کند وبمقصد رساند
عادت. جذبه آلهی راگویند که بی واسطهٔ

برسلوک واعمال مقدم باشد بعنایتی که سالک مقهور باشد تا به مقصد برسد اگرچه ازاوامر واعمال بروی جاری باشد. تاراج. سبب اختیار سالک را گویند درجمیع احوال واعمال ظاهری وباطنی. آشنائی. تعلق دقیقه ربوبیت را گویند که باهمه موجودات پیوسته است چون تعلق خالقیت به مخلوقیت. بیگانگی. استغنای عالم الوهیت را گویند که بهیچ چیز مماثلت ومشابهت ندارد. تکبر. بی نیازی است ازانواع اعمال سالک. شهر. وجود مطلق را گویند. ده. وجود مستعار را گویند. کوی. مقام عبودیت را گویند. محله. متصف شدن بصفات کمالات را گویند. آستان. اعمال وعبادات را گویند. در. مطاوعت را گویند. بار. صفت آلهی را گویند که ضرورت است کافه موجودات را وهیچ اسم موافقتر ازاین نیست سالک را زیرا که کلمهٔ توحید براین اسم داراست. غمگسار. صفت رحمانیت حق را گویند که شمولی وعمومی دارد. از شیخ عارف عبدالرزاق کاشی. عالم. عبارتست

[و عالم غیب عالم روحانیانند که موجود شدند با[ز] حق بیواسطهٔ عالم خلق و عالم خلق]

از ماسوی الله. عالم اسماء وصفات. وعالم امر وملکوت و عالم ملک وعالم شهادة عالم اجسام است. صبا. عبارتست ازنفحات روحانی است. ملتب. عبارتست ازجوهر نورانی است ومجرد است ومتوسط است میانه نفس وروح وحکیم آن جوهر را النفس ناطقه گویند. شهود. عبارتست ازرویت حق

بی حجاب. مجمل در مفصل. رؤیه ذات احدیت است درکثرة. مفصل در مجمل. رویه کثرت است در ذات احدیت بملاحظهٔ شهود. تجلی عبارتست از آنچه ظاهر شود در قلوب ازانوار غیوب. حسن. جمعیت کمالات را گویند. در یک ذات. جمال. عبارت است ازظهور معشوق. جانان. عبارت از قیومت است که همهٔ اشیاء براو قائمند. زلف. عبارت از هویت غیب حق است که هیچکس را بدان وقوف نباشد. روی. ظاهر هویت را گویند که همه کس را بوجود او علم حاصل است. پیشانی طلب. طریق طلب را گویند بعالم غیب که حبل المتین عبارت ازاوست. گیسو. معضلات ومشکلات آلهی را گویند. خم زلف لذت آن است با حق. عیش دوام. حضور است با حق وسیر در دل. شراب عبارت ازغلیات مستی عشق است باوجود اعمال که منتج جب ملامت بود واین اهل کمال را بود. شرابخانه. عبارت ازغلبات عشق است. میخانه. عبارت ازعالم ملک وملکوت است. میکده. عبارت ازمقام مناجات است بطریق محبت. خمخانه. عبارتست ازمحیط تجلیات عالم غیب است. باده عبارتست ازعشق است. قدح عبارت از وقت است. جرعه عبارتست ازاسرار مقامات وبعضی گفته اند که جرعه عبارت ازاحوالی است که درسلوک ازسالک پوشیده باشد. مستی. خودگرفتن عشق است بجمیع صفات. خرابات. عبارت ازبیرون رفتن

هشیاری. عبارت از باز آمدن است از غلبهٔ عشق. مخموری. جمعیت را گویند
از مقام وصول بطریقه انقطاع. رندی. عبارتست از قطع نظر از اعمال در
رسوم. خلدیق. جمیع نور الله را گویند که در قندیل دل سالک افروخته باشد
مشاهده تجلی حق را گویند. بامداد. عبارت از بدایت احوال است.
شبانگاه. عبارت از نهایت احوال مقام. کفر. عبارت از تاریکی مقام
است. کافر. صاحب مقام است و تفرقه. ترسا. عبارت از تجلی جمال
است. ترسابچه. نتیجه حال را گویند. دیر عبارت از عالم انسانیت است
زنا. عبارت از استحصار معشوق است حبل المتین. عبارت از توحید است
ایمان. عبارت از یافتن حق است. اسلام. عبارت از انقیاد نفس است
باحکام آلهی. دین عبارت از اعتقاد است که از مقام تفرقه سر برکشه باشد.
نماز عبارت از توجه دل است بحضرت حق. زکواة عبارت از ترک و
ایثار است در اراده حضرت حق. کعبه. عبارت است از مقام وصل
و انقطاع از خلق. حج. عبارت از سلوک سالک است از خود بخود.
طاعت. عبارت از معرفت الله است. خرقه عبارت از صیانت
و سلامت است. خال سیاه. عبارت از عالم غیب است. خط سبز.
عبارت از عالم برزخ است. لب لعل. عبارت از کلام
بیواسطه است بشرط ادراک دهان. عبارت از صفت متکلم به
سخن. اشاره الهی است. چاه زنخ

عبارت از مشکلات اسرار مشاهده است. دقیق سلسله اعتصام
خلدیق را گویند. میان عبارت از وجود سالک است بشرطی که رفع
حجاب کند از خود و غیر. دست. عبارت از صفت قدرت است.
ساعد. عبارت از صفت قدرت است. انگشت. عبارت از صفت احاطه
است. بازو. عبارت از مشیت حق است. میان. عبارت از
مقام وحدت است. کنار. عبارت از دریافتن اسرار الهی است
گوش. عبارت از استعداد قبول کیفیت کلام الهی است بطریقی که
قبول علمی و صوری و معنوی را. ذوق. عبارتست از غیب از مقام
وحدت. پاکبازی. عبارت از توجه خالص است که نه در اعمال
ثواب خواهد و نه مرتبه جوید. جز دوست نیست مراد ما بجوی و بس
آن تا ز دوست باز نمانی بهیچ حال. تا اینجا کلام شیخ عارف
عبد الرزاق است دیر و خرابات. عالم معنی و باطن عارف کامل را گویند
گبر و کافر کسی را گویند که یکرنگ و وحدت شده باشد و روی از ماسوی
برتافته و در سواد منشی جای کرده باشد. می. ذوقی را گویند که از
دل سالک پدید آمده او را خوشوقت سازد. ساغر و پیمانه.
شی را گویند که در او مشاهده انوار غیبی و ادراک معانی کنند. زنار.
علامت یکجهتی و یکرنگ شدن در دین و متابعت راه یقین باشد
کلیسا و کنشت. عالم شهود و عالم یقین را گویند. یار و محبوب و دلدار و صنم
مرحمت حقیقی. روحیه را گویند و تجلیات صفاتی را. بوسه و غمزه

جذبهٔ باطن را گویند که نسبت با سالک واقع هر کجا شود. دهان که میگویند
صفت حیوة را خواهند. چشم و ابرو. صفت جمال و تجلی باشد.
کلام الهام غیبی را گویند که بر دل سالک وارد شود. رند و قلاش و قلندر
اهل صفا و اهل ترک را گویند. آنها که از لذت و هوای نفس گذشته باشند.
مست و شیدا اهل جذبه و اهل شوق را گویند. خمار و باده فروش. پیران
مرشد را گویند. ساقی و مطرب. ترغیب کننده و منتصر رسانندگان
اهل معنی را گویند. ایضاً شیخ عارف عبدالرزاق کاشی گوید. تصوف
تصفیه قلب است از کدورات قالب. دنیا. عبارتست از ترک دنیا
مراقبه عبارتست از محافظت جوارح از ماسوی الله و توجه بحق. توحید
عبارتست از اضمحلال رسوم و اندراج بعلوم محمدی ص. انانیه. آن
است که هرچه منزه باشد بخود اسناد کند چنانکه گوید نفس
من روح من دل من جان من. باطل غیر حق را گویند. بیت المقدس
دلی را گویند که طاهر باشد از تعلق غیر. بیت الحرام. دل انسان کامل
را گویند. جذبه قرب عبد است بحق باقتضای عنایت حق.
جلیل. احتجاب حق است از بصائر. تفرقه. مشغولیت
بخلق و غیره. جمع. شهود حق است در تعینات. هوی میل
نفس است بمقتضای طبع بمرتبه علوی بجانب دل. وارد. آنچه
نازل شود بر دل عارف از عالم غیب بهر وجهی که باشد. هیولی. اسم چیزی است

که

که صورت در او ظاهر شود. وصل. وحدت حق است و واسطه میان
ظاهر اشیاء و باطن اشیاء. وقت. توجه است آنی که در آن است
قطع نظر از ماضی و مستقبل کند. ولدیت. قیام عبد است بحق حالت
فنای از خود. ولی. آن است که فانی شده باشد از خود و باقی باشد بحق. حال
عطیه است که فرود آید بر دل بموهبت حق از عمل سنیه چون قبض
یا بسط یا شوق یا ذوق. حجاب انطباع صور کونیه است در دل که مانع
جمیع حقایق است. حقیقت و انیت و یا تعین اول لله الاسماء
الحسنی کلها و هو الاسم الاعظم. حق الیقین جمع است از احدیت
حکمت. حقایق اشیاء و اوصاف و احکام اشیاء. کتاب مبین.
عبارت از لوح محفوظ است یعنی دل انسان کامل. لاهوت عبارت
از حیاتی است که ساری بود در اشیاء. ناسوت عبارت از بدنی
محل آن است. لب لب. عقل است که منور شده باشد بنور
قدس و صافی شده باشد از قشور اوهام و تخیلات. لب لب ماده
نور الهی قدسی است. محقق آن است که مشاهده حق میکند در
هر شیئی بی تعین. زیرا که حق اگر چه مشهود است در تعین باسمی
یا صفتی منحصر و مقید نیست لاجرم مطلق مقید و مقید مطلق نبود. سفر.
عبارتست از توجه دل بحضرت الوهیت. غایت اسفار چهار است. اول.
سیر الی الله است از منازل نفس و وصول بافق مبین و افق مبین عبارت
از منکشف شدن

بصفات حق است. و این عبارت از تحقیق به اسماء و صفات حق
و صفات حق یافتن. سیوم. ترقی است یعنی جمع در حضرت احدیت
و این مقام قاب قوسین است که چون دوئی مرتفع شود و مغایرت
مندفع نهایت ولدیت است. چهارم. سیر بالله است عن الله از برای
تکمیل ناقصان و این مقام عبارت ارتقاء لعبد از فناست. سواد الوجه
فی الدارین. که عبارت از فنای تام است اشاره باین مقام است
و فنای تام فانی شدن است در حق بالکلیه بحیثیتی که صاحب این مقام
را وجودی نمانده باشد. نه در ظاهر و نه در باطن و رجوع مقدم اصدر از
اینجاست که گفته اند. اذا تم الفقر هو الله. در بیان تطبیق انفس و آفاق
یعنی تطبیق عالم کبیر با عالم صغیر. بدانکه تن مردم بر مثال عالم است
و نسخه زمین و آسمان است. و مشابه به زمان و مکان است.
اما مشابهت تن با زمین آنست که در زمین کوههاست و در تن انسان
نیز استخوان است بجای آن. و در زمین درختان بزرگ است
و در بدن انسان موی سر مشابه آن است. در زمین نباتات
خرد و بزرگ است و در بدن انسان موهای سینه و اندام مشابه
آن است. و چنانکه ربع مسکون هفت اقلیم است در بدن انسان نیز هفت اندام است
و آن یک سر است و دو دست و پشت و شکم و دو پا و در زمین زلزله است و در بدن انسان
عطسه بجای آنست و در زمین جویهای روان و چشمه های جاری است. و در بدن انسان رگها و روده هاست
و چشمه های زمین بعضی شور و بعضی شیرین و بعضی ناخوش و در بدن انسان نیز چشمه

گوش تلخ است و آب چشم شور است و آب بینی ناخوش و آب دهان شیرین
اما چشمه گوش بجهة آن تلخ آفریده شده است که چون انسان بخواب رود و حشرات
خواسته باشند در گوش ایشان روند چون تلخی بحس ایشان رسد باز گردند
و مردم را هلاک نکنند. و چشمه چشم از جهة آن شور است که چشم انسان
پر پیه است و پیه بی نمک گندیده و باطل میشود. و شور بودن آب چشم
بجهة آن است که تا پیوسته چشم تازه باشد. اما چشمه دهان بجهة آن شیرین
آفریده شده که تا طعوم و لذت اطعمه و اشربه دریافته شود. و چشمه
بینی بجهة آن ناخوش است که از روایح طیبه لذت یابد و در ضمن
چشمه ها حکمت حضرت حکیم تعالی بسیار است که تقریر آن بطول انجامد
اما مشابهت تن مردم با فلک آن است که در فلک دوازده برج
است چون حمل و ثور و جوزا تا آخر و در تن مردم نیز دوازده راه است
از ظاهر و باطن چون دو گوش و دو چشم و دو سوراخ بینی و دهان و دو پستان
و ناف و عورتین. و در فلک بیست و هشت منزل است از منازل
قمر چون شرطین و بطین تا آخر و در بدن انسان بیست و هشت عصب
است. و چنانچه مجموع فلک سیصد و شصت درجه است در تن مردم
نیز سیصد و شصت رگ است. و چنانکه در فلک هفت کوکب سیار
است که آن قمر و عطارد و زهره است تا آخر. در بدن انسان نیز هفت
اعضاست. رأس قمر. حلقوم عطارد. گرده زهره. دل آفتاب. زهره مریخ.
جگر مشتری. سپرز زحل. و چنانکه در فلک ثوابت کواکب بسیار است در تن مردم نیز قوتهای

بسیار است مثل جاذبه و ماسکه و سایر قوتهای انسانی. و چنانچه افلاک
محیط است بر عناصر اربعه. تن انسان نیز محیط است بر اخلاط اربعه.
که صفرا و سودا و خون و بلغم باشد. و چنانکه آتش نیز گرم و خشک است
صفرا گرم و خشک است و چنانکه باد گرم و تر است خون نیز گرم و تر است
و چنانکه آب سرد و تر است بلغم نیز سرد و تر است و چنانکه خاک سرد
و خشک است سودا نیز سرد و خشک است و بغیر از این مشابهت نیز
بسیار است. اما مشابهت تن آدمی با سال آنست که سالی دوازده
ماه است. تن آدمی را نیز دوازده راه است. و سالی چهار فصل است
و بدن تن آدمی نیز چهار فصل است. بهار گرم و تر چون خون. فصل تابستان
گرم و خشک چون صفراء. فصل پائیز سرد و خشک چون سوداء فصل
زمستان سرد و تر چون بلغم. و هفته منحصر است بر هفت روز. تن
آدمی منحصر است بر هفت اعضاء همچنانکه مشهور است و سالی
سیصد و شصت و شش روز است رگهای بدن انسان نیز سیصد و شصت
شش است. اما مشابهت تن انسانی بشهر آنست. که اول در شهر
پادشاه است که بعد وزیر و بعد از آن شحنه و بعد از آن رعیت چون
طباخ و صباغ و امثال آن. در تن مردم نیز روح پادشاه و عقل
وزیر است و غضب شحنه و شهوت خراج خواه و چشم و گوش و دیگر
حواس بمنزله رسولان و پیکانند که از اطراف خبرها بروح میرسانند. و جاذبه طباخ و مصوره صباغ
و دیگر قوی مانند دیگر پیشه وران اند. بدانکه روح را صفتهاست که حق تعالی بآن صفتها موصوف است

یعنی

یعنی چنانکه حق تعالی دانا و بینا و گویا و شنوا و قادر و حکیم و حی است و در
عالم متصرف است. ولیکن در این صفتها صفات روح محتاج است
بآلت و همچنانکه تا ارادهٔ مردم نباشد زبان حرکت نکند و پای بزمین
درست نگردد و چشم نبیند همچنین تا اراده حق تعالی نباشد افلاک
حرکت نکنند و کواکب نتابد و عناصر مرکب نشود و موالید موجود
نگردد بدان که فرمان راندن حق متعال در عالم مانند فرمان راندن
روح است در ملک بدن. مثلاً هرگاه خواهیم چیزی بنویسیم اوّل
اراده از روح بدل رسد تا دل رگها و پیه‌ها را در حرکت آرد پس
آن رگها و پیه‌ها انگشتان را بحرکت آرند. پس انگشتان قلم را در حرکت
آرند و قلم مداد را در حرکت آرد پس مراد کاتب آنچه باشد بعمل
آید همچنین اراده حق تعالی. چون خواهد در این عالم چیزی پیدا کند.
اوّل اراده خلاق ودود بعرش رسد. و از عرش بملائکه و از ملائکه
بافلاک و از افلاک بکواکب و از کواکب بعناصر و از عناصر بموالید
ثلثه تا آنچه مراد حضرت خلاق باشد بعمل آید. در عالم از معدنیات
و نباتات و حیوانات پس در تن اراده روح اراده حق است در عرش
و دل بجای عرش است و رگها بجای ملائکه و انگشتان بجای افلاک
و قلم بجای کواکب و مداد بجای عناصر و موالید بجای خطوط و چون
عارف بدین مقام رسد. همه چیز را نیک یابد بجهت آنکه موجودات را
آفریدن کار خداست. و همه نقش قدرت اوست اگر نقشی را بد گوئی عیب

نقاشش گفته و در اینمعنی عارفی گوید . ابلهی دید اشتری بچرا . گفت نقشت
همه کج است چرا . گفت اشتر که اندر این پرگار . عیب برکار سیکی نهشدار
هر چیز که هست اینچنین میباید . آن چیز که همچنین نمی باید نیست . در بیان
مشابهت قوای انسانی با ملائکه و بیان عالم ظاهر و باطن . بدانکه مجموع عالم
بعضی ظاهر است و بعضی باطن . آنکه ظاهر است از عالم افلاک و عناصر
و موالید . و آنچه باطن است از عالم نفوس و عقول و ارواح است
و مردم را نیز ظاهری هست چون بدن و باطنی هست چون قوتها ادراک
اشیاء کنند . مثل قوت بینائی و گویائی و شنوائی و غیره و آنچه
حقتعالی در قرآن مجید فرموده که . سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
مراد از آفاق و انفس عالم ظاهر و عالم باطن است . که آفاق عالم ظاهر و انفس
عالم باطن یعنی عالم ارواح و این آیات نزد محققان . نه است که حضرت
احدیت بموسی خبر داده است . بقوله تعالی و لقد آتینا موسی تسعی
آیات بینات و ما نیز نه آیت را بیان کنیم در ظاهر و باطن عالم و
عالم ظاهر را ملک خوانیم و عالم باطن را ملکوت و این نه آیات نسبت
بعالم ظاهر و باطن هیجده باشد نه در عالم ظاهر و نه در عالم باطن . اما آن
نه آیت که در عالم ملک است یکی افلاک است و چهار عناصر و سه
موالید و یکی انسان . و اما نه آیاتیکه در عالم ملکوت یکی نفس کل است
و آن ملکوت افلاک است و چهار ملک مقربند . چون جبرئیل بمیکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و این چهار ملکوت عناصر ند و ملکوت

المثلث

. انسانی نفس اوست . و آن سه موالید را ملکوت هر یک نفس ایشان
است و نه آیاتی که در عالم ملکوت است که بیان کرده شد . و چون
آدم نسخه ایست که مجموع عالم در او موجود است . اکنون نه آیات ظاهره و باطنه
را در ظاهر و باطن آدم بنمائیم . بدانکه آن نه آیات که در تن انسان است
دو گوش است و دو چشم و دو سوراخ بینی و دو دست و یک دهان
و این نه آیات بجای نه افلاک است و چهار عناصر و سه موالید و یک
انسان است چنانکه بیان کنیم . اما نه آیات باطن در انسان قوة شنوائی
و بینائی و گویائی و بویائی و ادراک لمس و حفظ و فکر و وهم و خیال است
نه آیات باطنه و ظاهره در آدمی که بیان کرده شد . اکنون ظاهر عالم را آفاق
بزرگ گوئیم و باطن عالم را انفس بزرگ گوئیم . و ظاهر آدمی را آفاق کوچک و
باطن آدمی را انفس کوچک و بعد از آن آفاق بزرگ را با آفاق کوچک مطابق
کنیم تا هر دو یکی شوند آنگاه بتمامی معلوم شود که آدم بحقیقت عالم است
اما کوچک . آنگاه از عالم کثرت بعالم وحدت برسیم و معنی این آیه که
هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئ علیم بدانیم و چون محققان
بنفس خود باین مقام رسیده اند فرموده اند دل معرفت حق است
و تن پوست بین . در کسوت روح صورت دوست بین . هر چیز که
آن نشان هستی دارد . یا سایه نور اوست یا اوست بین . بدانکه بجای
افلاک و چهار عناصر پنج حس ظاهر است در وجود آدم چنانکه گوش بجای افلاک است

و چشم بجای آتش و بینی بجای هوا و دهان بجای آب و دست بجای خاک و این
مناسبات را دلیل بسیار است. و از آنجمله یکی آنست که اگر افلاک
نباشد از آب حیوان ظاهر نشود. و اگر گوش نباشد از دهان نطق حاصل
نشود بجهة آنکه اگر کسی کر مادرزاد باشد. چون سخن نشنیده باشد هیچ
نتواند گفت جهة آنست که هر صنفی از اصناف زبانی که در کودکی شنوده
اند و آموخته اند میگویند یعنی اگر گوش نباشد نطق را وجود نباشد.
مثل فرزند عرب که چون لغت هندی نشنود فهم نکند. و نتواند بگوید
و بالعکس و قس علیهذا سایر الالفاظ پس معلوم شد که تا کلام بسمع
اندرون نشود از دهن بیرون نیاید پس موقوف علیه زبان قوه
سامعه باشد. چنانکه اگر افلاک نباشد حیوان وجود نیاید. و دیگر مناسبت
چشم با آتش آنست که اگر آتش نباشد هیچ نبات از زمین نروید و به
کمال نرسد. همچنین اگر چشم نباشد از دست هیچ کتابت حاصل نشود
پس در عالم بزرگ بواسطهٔ افلاک نبات از آب حاصل شود. و بواسطهٔ
آتش به کمال رسد و این حالت بمیانجی هوا باشد. و همچنین در عالم کوچک بواسطهٔ
سمع و بصر و غیره. کتابت حاصل شود و این میانجی بینی تواند بود. که اگر
بینی نباشد نفس نتوان زد و این حالت حاصل نتوان شد. بدانکه بجای
عدد یک انسان است و بجای عدد ده حیوان و بجای عدد صد نبات و
بجای عدد هزار جماد. و همچنین فکر بجای عدد یک است و حفظ بجای عدد ده
و نطق بجای عدد صد و کتابت

بجای عدد هزار بجهة آنکه چیزی یکی در فکر پیدا گردد و چون آن را چندان بقا
نباشد و چون بحفظ رسد وجود آن ده چندان شود که در فکر بود. و
چون بنطق رسد صد چندان شود و چون بکتابت رسد هزار چندان که در فکر بود
و همچنین قوه نطق بجای جبرئیل است. و کار جبرئیل گذاردن وحی است
و نطق نیز از عالم باطن خبر دهد. و قوت کتابت بجای عزرائیل است و کار
عزرائیل که روح را از بدن جدا کند قوه کتابت نیز معنی را از لفظ جدا کند و
حفظ بجای میکائیل است و کار میکائیل آن است که حساب ارزاق را
محافظت میکند و حفظ نیز آنچه بوی رسد محافظت کند و فکر بجای اسرافیل
است. چه کار اسرافیل آنست است که صور دمد تا اموات از قبر سر
برآورند. و فکر نیز مقدمات ترتیب کند و نتیجه حاصل کند بدانکه در
عالم کبیر اگر ملائکه نباشد افلاک و عناصر را تاثیر نباشد. و وجود انسان
باطل و بیکار باشد همچنین در عالم کوچک اگر قوه چشم و گوش و غیره نباشد
حواس بتجرد و عاطل مانند و هیچ کاری از ایشان بر نیاید و این همه قوی نیز بفرمان
و کارگذاران وی باشند بلکه تجلیات و ظهورات نفس باشند پس
معلوم شد که بقای حواس بر این قوتهاست و بقای قوتها ببقای نفس
انسانی همچنین بقای عالم کبیر ببقای طبایع و نفوس و عقول بواسطهٔ حضرت احدی
الذات رفیع الدرجات ذو العرش است و همچنانکه نفس جامع شتات
آن کثرات است ذات حضرت مرتب الذوات نیز جامع شمل کل
الکثرات است و در این مقام کثرت در نظر

۱۳۲۵

سالک مبدّل بوحدت گردد. کتبه من رساله بعض العرفا. فی جمیدی الاخر

بسم الله وبالله والحمد لله القاهر فوق عباده والصلوة علی سنة المجاهد حق
وعلی احبّائه واصحابه سیّما ولیه ووصیّه واولاده واحفاده.

برضمیر منیر ارباب همّت وتابعین دین احمد لت مکشوف ومشهود میدارد
که حضرت خالق را بر زمرهٔ خلایق از لطف نور وجود وبذل رحمت و جود.
واعطای سمع وبصر وافاضه نطق ونظر وسایر آلاء آلهی والطاف نامتناهی
منتی چند ونعمتی چند است که حصر واحصاء آن در قدرت نوع انسان
نیست ودر مقابل چندین فضل وبخشش تکلیفی جز ستایش وپرستش
خویش وامضای ملّت ونکیشر نفرموده بندگان را شاید که با ادعای
رسم بندگی وغایت لستی وسرافکندگی مغرور مهلت عاصی شوند
واز تقدیم تکلیف خداوندی راجل رسم بندگی تقدیم طاعت کردن است
وشرط اطاعت بجای آوردن امر جهاد تکلیفی عظیم است. از خداوند
حکیم که از عهد خلقت آدم تا عصر بعثت خاتم اگر اوقات ترویج ملل واديان
بواسطهٔ این صورت گرفته خواجه رسل که آدم سُبُل وسر به کل است همین تکلیف
شریف را میزان امتحان ومقیاس طاعت وعصیان کرده است.
وعماد دین وباب خلد برین وافضل اعمال اهل یقین گفته اگر تقدیم جهاد
تکلیف عباد نمیبود حکم شارع ممنوع ورسم شرایع متبوع نشد وپرستش
حق که حاصل آفرینش خلق است مقدور نمیگشت اگر اصحاب
سید

سیدِ کائنات در اغلب عبادات وعادات سهیم وشریک بودند و ثبت
اختصاص مخصوص مجاهدین بدر وحنین شد وضربت روز خندق موازی عبادت
ثقلین سید اوصیا علیه الدف التحیه والثناء مایه جان شریف صرف راه
این تکلیف کرده واین طریق احق را یکعبه وصبر ومقصد اصبر اقرب ذات
یافت سایر ائمه را شدن سلام الله علیهم اجمعین هم هریک در تمهیدی
هر جهدی که لازم بود نموده اند از بذل جان شریف در راه دین حنیف
مضایقه نکردند وسرمشق کار وقانون رفتار صاحبان همّت وتابعان
امت دادند تا اگر در زمان غیبت امام وهنگام فترت انام خصمی
از اهل کین در قصد ملک ودین آید مسلمین حق پرست رارشته تاسّی
در دست بوده وبر همان نظم وآئین شرط تکلیف خود بجای آرند. واز روی
صدق وصفا سالک طریق اتقیا شوند. اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم
اقتده. رفع اعلام دین بدفع اصحاب کین باید کرد. تا حدود شرایع
بیوجود منازع امضا واجرا باید وابواب تکمیل برچهرهٔ ارباب
تحصیل مسدود نگردد وگرنه معلوم است که با غفلت مجاهدین
از فتنه معاندین بدر ایام در ثغور اسلام اسمی ورسمی از شعائر دین
ومعاش مسلمین نخواهد ماند. ووظائف طاعات وشرایف عبادات
موقوف ومتروک خواهد گشت اری تحت الرماد ومیض نار
ویوشک ان یکون لها ضرام. اینک کفار کشور روس مسلمین خطهٔ ایران

در قصد دین و جان و ناموس اند و از اغلب بعضی مسلمین کافرکیش که خود دشمن
جان خویش بودند راه تسلط و اقتدار در بعضی از بلاد و امصار یافته آثار کفر
در اصقاع اسلام جاری و دایر کرده اند. و احکام زور در اطراف ثغور ساری
و سایر نموده اند. امروز بر هر که مدعی طوره خداوند و رسول و مشتری جنت به
رضا و قبولت واجب و لازم افتاده که تا دامن چاره و تدبیر از دست
نرفته و کار دشمن قوتی چندان نگرفته است ثغر اسلام را از رخنهٔ کفر
محروس دارد و دشمنان را از مداخله ملک مأیوس علمای اعلام
نور الله روحهم و کثر فتوحهم در این مسئله خلافی ندارند. که جهاد و دفاع
کفار حیث یخاف علی بیضة الاسلام به هر وضع که ممکن شود و کفایت
دفع دشمن کند بر تمامت افراد مسلمین از صغیر و کبیر و غنی و فقیر
و صحیح و ضریر واجب است. هیچکس حتی المخدرات فی الحجال بقدر
قوه و حال از دایره این تکلیف خارج نیست و ترک این واجب موجب
عقاب و تقدیم آن منتج ثواب خواهد بود فضلای معاصرین نشر الله فواید
هم هر یک فصلی در این باب نگاشته اند. و متون رسائل بفنون فضایل
انباشته این ضعیف نیز نگارش شرحی در این امر را از فضایل اعمال
دانسته آنچه از فحاوی کتاب و سنت و فتاوی علمای امت بقدر وسع
و توان فهمیده بود در میزان تحقیق و اجتهاد سنجیده در رساله جهادیه شرح
داده و جواب امر جهاد و دفاع اهل عناد را بدین مرتبه میداند که پروانه
سر خود را در حرکت جانان مجاهد

می آورد

می آورد و هر هفته بصحرای مشق جهاد رفته امید آن دارد که اگر این بار
کار بحرب کفار کشد با وصف کهولت در کمال سهولت سلاح کین برای
اصلاح دین بپوشد و با جمیع مجاهدین در دفع معاندین کوشد در این
آخر ایام شیب که وعده مرگ موعود قریب است بفوز شهادت و فیض
سعادت فایض گردد و رتبه قبول و پایه وصول را حایز آید. اهل عالم
یا راحت سرای عاجل جویند یا لذت لقای آجل و این هر دو در ملک
اسلام موقوف بسد رخنه کفر است چه در صورت تسلط العیاذ بالله دست
اینقوم بضبط اینملک باز شود بتغیر اوضاع دولت قانع نگردند
و ترویج احکام ملت را مانع شوند. تا از این دین و آئین اسلام نشانی
و باقی و طالبان ثواب آخروی را مجال تحصیل کامی نماند قوانین چند
نیز در رسوم حکمرانی نهند که مردم دنیا طلب را هم جز زجر و تعب و رنج
و نصب نصیب نیفتد چنانکه با مردم همین چند شهر که در پنجه قهر دارند
سوء سلوکی نموده اند و باب جوری گشوده که زلزله گردد هم صوت
از آن گاه سماع خون شود مردمک دیده از آن گاه نظر. هر کسی
یا در غم جان خویش است. یا در پی آئین و کیش یا طالب جاه و حرمت
یا صاحب مال و ثروت و کمتر کسی است که عرض و ناموس خود را از
ناکسان محفوظ و محروس نخواهد و هر که در کار کفار روس و مسلمین که در
سجن اطاعتشان آنها محبوسند نظری بغیرت و انصاف گشاید و از اوضاع سکان آن بلاد
اطلاعی اندک حاصل نماید بتحقیق خواهد یافت که اگر قوم شوم را در این مرز و

بوم دست سلطی بهم رسد جانی و مالی و اهلی و عیالی . دینی و ملتی و جاهی
و عزتی در اسلام و اهل اسلام نخواهند گذاشت . و زمرهٔ تابعان سنید
انام نمیتوانند دید و نخواهند گذاشت تحریر اوضاع آن بلد و تفصیل رفتار
اهل عناد موهم تطویل و اطناب است و محرق قلوب اخوان و احباب
ولیکن بعضی از آنچه دو عالم ربانی در چه دفتر طولانی نوشته اند و از سایر
روات ثقات مروی و مسموع گشته برای آگاهی صاحبان غیرت و
بیداری دیده های عبرت از خواب غفلت سکر این مختصر مرقوم و
محرر میگردد و این خود از هزار یکی است و از بسیار اندکی . ان فی
ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید . در آن
بلد ادلّه آداب شرایع مهمل و ضایع است و افعال شنایع معمول و شایع
عالمان علم شریعت در حقیقت از کار حکم و فتوی و شغل قطع دعوی
معزول و ممنوع‌اند . در اغلب مرافعات دینیه و محاکمات شرعیه بدیوانخانه
کفر محوّل و مرجوع کتب رسول خدا و فقه ائمه هدی و ورثهٔ هر خلیفت است
و جزو هر حدیث ادای لوازم طاعت برباد شده و نماز جماعت و جمعه
از بلاد درحقه مدارس مسلمین کنایس مشرکین است و مقابر مؤمنین
مزابل اهل کین . مساجد بتخانه گشته و معابد ویرانه مانند بجای اذان و اقامه
بانگ ناقوس روس است و بجای اسلام و ایمان هتک عرض و ناموس
هتک کتاب مجید بدست دبیان پلید کنند و آب دهان کثیف بر
روی سطور شریف ریزند . عادت تلاوت مایه مسخره است

دبابه

دبابه قساوت تا بدین مرتبه که تا حال چند مصحف پاک را بدست ناپاک
در آتش عداوت سوخته اند و مایه شقاوت اندوخته هرجا دفتری از اخبار
ائمه دین و اقوال علمای راشدین بینند و جویند سوزند و شوتید و بانگ
بلند گویند تا از اجزای مصاحف ورقی در اصحاب فضایل رهنی هست
ملت کفر را در اینملکت رواجی و مردم روس را باین خلق امتزاجی حاصل خواهد
شد تدبیری باید جست که این چند محل لدا اهل از این دو محل خالی شود
کافه عوام بل عامه انام ترک واجب و فعل حرام مولع و غالی گردند حرمت
علمای دین در آن سرزمین چنین است که اوباش کفار دستار افاضل از صدر
محافل ربوده تحت الحنک می بندند و میخندند و اکثر الواط فرقه طلاب
را آب دهن بر موی ذقن ریخته دام مضحکه میسازند و میسیازند
سگهای معلم آموخته اند که ارباب عمایم را خرقه و دستار در کوچه
و بازار از سر بربایند و از بر برآرند مثر کی ظالم مسلمی عالم را در همین ادوات
بهمین اوضاع از شهر شوش آواره ساخته . کافری پلید بدعتی جدید در شهر
دربند نهاده اما صنف اهل دین را بتعظیم اراذل مشرکین مجبور کرده هر صبح و شام
صفهای سلام آراسته بزرگان اهل اسلام را در برابر خود بر کوع و قیام موظف و مکلف
میسازند شیدی بچه باک و شیدی ناپاک راهم بدانه احسان و انعام در حلقه
دام آورده یکی را امام مسجد و دیگری را خطیب منبر کرده است تا ارباب
جهالت را اسباب ضلالت شوند و بواسطه این دو بیدین مدار احکام
دینیه بر وفق آئین نصاری

باشند و تحریف شریعت سید المرسلین واضح و آشکارا صدیقی صادق
حکایت کند که روزی در شهر دربند صلای عام داده و عموم خلایق را
از شهر بصحرا بصف مسلمین را بتطبیف کثیف سیاه کفر تکلیف کردند محض
ایذا و استخفاف اهل فضل را هم از حمل فضلات معاف نداشته روزی تا شب
مظلوم و معذب داشتند و قصد ایشان آن از اینعمل همین تکثیف اماکن نبود
تنظیف منازل غیر از این چند استحقاقی در حق ارباب شریعت کرده
و میکنند که هر یک داغی بر داغ دلها و زخمی بر زخم جانهاست از آنجمله
تربت پاک امام مظلوم را در معابر زوار از مطاوی احمال بیرون کشید
و بحجت بر خاک راه ریخته این ترک ادب را نوعی از لهو و لعب شمارند
و دست خبیث خود را برطوبت دهن دو سوسیت بدن آلوده گاه
و بیگاه بماکولات و ملبوس اهل زهد و تقوی برسانند تا مسلمین پرهیزگار
که با جماعت کفار مس رطوبت را محض عقوبت دانند. عذر خرج
را موجود و راه فرج را مسدود دیده ناچار با معاشر کفار معاشر
و محشور شوند. و بعلت تقدس آلت تمسخر گردند. دیگر در همین اوقات
یکی از ارباب صدق و اعتقاد را که بهانه امری محبوس کرده بودند آن مسلم مظلوم
بنام شریف امام شهید توسل جسته و تضرع مینموده کافران حاضر پاکی اعتقاد او را
برساده لوحی محمول میداشته اند و بر زجر و عذاب میافزوده اند و در مقام استهزاء
میگفته اند که این مسلمین را اگر دستی در دفع ظلم و کین بود بایست که تیغ انتقام در
اهل کوفه و شام نهاده باشد و خود در دشت کربلا بدام اشقیا نیفتاده کرث کلمة

تخرج

تخرج من افواههم . ثانیاً هر که بینی در بند جان است و کار جان
از دست آن ناکسان بدبنیان که اهل اسلام را دایم بهانه هلاک موجودات
و وسیله نجات معقود اگر مسلمی ضعیف از کثرت عظیم کم همین بیشتر را قوت
خویش دانسته وجدها کنند و جهدها نمایند که در دفع مسلمین و مسلمات راه
تزویر و عذر تقصیری بدست آورند هر یک را بهانه اندک مورد عقوبتی
بسیار نمایند . و عاقبت در پنجه اجل گرفتار فرزند سید احمد سید زکی ساکن
دربند را بهر نقض اسلام و غیرتی که در باب سب سید انام و ائمه اطهار علیهم
السلام میکرده به بهانه امری بیهوده نوعی عرصه قتیل نمودند که از شنیدن
آن جورها خون از دیده سامعان روان شد و سه نفر از جوانان دربند
که یکی از مسلمات را از دست کافری چند گرفته بودند بهمین عذر و بهانه
مضروب ضرب نازیانه کردند و هر سه بیکبار سعید و شهید گشتند. دیگری هم
که همسری فرشته لقا در پرده حجاب و حیا داشت . فرنات دربند نقش مهر و
عشق چهر او بر صفحه دل می نگاشت بهمین جهة در ملأ عام بضرب چوب
نظام در گذشت و همخوابه او همخانه بیگانه گشت . دختری از معارف شهر
و عفایف دهر بر حسب اتفاق بدست فوجی از صالدات افتاده بپیرم و حجاب
بزم شراب بردند و در بین شرب و غنا از ضرب و طی و زنار ترک جان و بدرود جهان
گفت. مسلمی دیگر که دختری پاک دامن داشت هم بجرم امتناع از ازدواج
روسی چندان مضروب و محبوس شد که در شدید و شکنجه با صد درد
و رنج از قید حیات رسته و بام نجات پیوسته

وصبیه محجوبه او که محجوبهٔ یکی از بزرگان آن جماعت و سنکر قول اهل شناعت
بود باز بتقصیر همین اباوامتناع معرض شنعتی باجماع شد که از صدمهٔ دتاع آلقوم
رشت بخلوت حوران بهشت خراسید دیگر عادت این گروه مطعون شهرت پلیه
طاعون است که این تدبیر را بهانه تدمیر اکثر مسلمین کمه همین که مسلمی را سوء مزاجی
عارض شود فوراً از خانه و شهر دور و از اهل و عیال مهجور ساخته در اخبثا اماکن
ساکن کنند تا از سوء مزاج و نقد علاج و رنج جاری و درد بی بستری
جان بقابض روح و مال بدولت روس تسلیم کند و بعد از سلب حیات باز
نعش او را از کشاکش ظلم نجات نباشد خواه از صنف ذکور باشد یا
نوع اناث روزی چند در محضر ناس برهنه و عریان باین و آن نمایند
و اطباء نصاری در ملاحظهٔ عضوی و جزوی از اعضاء و اجزای آن حتی
ظاهر عورتین و باطن آلتین تسامح جایز ندارند تا اگر موهم عیبی و ریبی
از خارج و داخل نباشد . از تمامت مال و میراث چیزیکه عاید وراث
شود نعشی از هم گسسته و عظمی درهم شکسته باشد و هرگاه فی الجمله توهمی
واقع شود بی آنکه زحمتی مانع آید آتشی از ظلم و کین افروزند و جسم
بیجان را در شعله آن سوزند واحدی از اعاظم احیا و اقارب موتی را قدرت
عجز و تضرع نیست چه جای التماس و توقع فاعتبروا یا اولی الابصار . ثالثاً
مال و بضاعت دام مخافت و کسب و زراعت عین سخافت فرقه
روس را عادت بر این جاری شده که هر ملکی که در ملک آنهاست
مال سرکار دولت میدانند و هیچکس را در آبی و زمینی حقی و

نصیبی ندانسته رعایا و برایا مانند سرایا و عبید مملوک و زر خریدند و هر کس را
برحسب کسب قیمتی معین است که از اهالی فرار فیما بین اعیان روس وارکان
کفر عرضهٔ بیع و شری میشود . هرچه بکسب مد و سعی و کد حاصل کنند بسرکار مالک
واصل گشته جز لقمهٔ نان سیاه و خرقهٔ پشم و پلید پس نصیب ندارد اکنون
مکنون ضمیر این طایفه آن است که اهل این بلد را نیز بدین عادت زشت
معتاد کرده همین طریقرا در رفتار با هر فریق مسلوک و خود را مالک و خلقرا
مملوک سازند تا حال بهر جا دست تسلطی یافته اند و از حالت ملکی املاک
و ضبط آب و خاک مردم را پیشتر گرفته اجرای رسم مالکیت خلقرا موقوف
باستیصال ارباب مکنت و مال دانسته اند و بدین سبب قانون چند
در امور ریاست و رسوم سیاست نهاده اند که هر که صاحب حس و نفسی
و مالک نقدی و جنسی است مادام که مانند نفوس مبدعات و ارواح مجردات
از رنگ علایق و زنگ عوایق بکلی پاک و زدوده نگردد بهیچ جه فارغ و آسوده
نباشد . از آنجمله قرار هفت خانه دیوان است که هر که در کشاکش آن
افتد از بیم جان ترک مال گوید و چندانکه راه نجات جوید طریق تفصی
و مجال خلاصی نیابد و دیگر در هر معبری محشری از موکلین عذاب برپا داشته اند
و بنائی که بدتر از بلدی است گذاشته که هر که آید در ورود حقی از او خواهند
و دقی بر او گیرند که وقوف مقابر را بر عبور آن معابر راجح دانند و مرور
صراط جحیم را از شهودان عذاب الیم خوشتر شمارند . فهی کاسیه باهری

واجب از آنجا گذرد حاصل کسب سال را بانواع عقوبت و نکال تسلیم کند
و ارباب تجارت که بضاعتی با خود دارند بیک دو بار آمد و رفت با هزار
گونه خفت و خواری از حلیه بضاعت عاری شوند دیگر این طایفه را در کار دزدی
دستی است که بر فرقه جن و شیاطین پایه فضل و رجحان دارند و با اندک غفلتی
دست سرقت گشایند و مال مردم ربایند و بعد از چندین سعی و جهد که
در دیوانخانه کفر باثبات رسد. یقولون هذا من عمل الشیطان. نه دزد
کافر را قطع ید است و نه مال مسلم را امکان رد. بی ثمران راه یزدان
میزنند. تهمت اغوا الشیطان می نهند. ای تو شیطان جز تو کو شیطان تو.
خلق سنجیدند از این تهمان تو راستی اینها جز از شیطان نخواست.
از تو نشنیدم جز این نگرفت راست. و این قوم شوم را راهی دیگر
از مکر و حیله در دست است که بدان وسیله هر که هر چه دارد گیرند
و هر مسلمان را که فراغت سیمی در مشت و قدرتی بر تحصیل نان خشک است
چندین منازع و مشاجر از مسلمان و کافر در مقابل برانگیزند که تا چشمی بر
هم زنند بقوت یکروزه و نان دریوزه محتاج باشد. و لعمری حیات
مایه و مشتاق گشته نعمت مرگ را احسن ارزاق داند عاملی از اینکه
در ولایتی چند که این طایفه متوقف و متصرفند احدی را در لحد هم مجال
فراغت نخواهد بود و قبری که دست نخورده و نعشی که هول نکیری ندیده
باشد ممکن و موجود نیست اگر کسی را تا دم مرگ چندان مفلس و بی
برگ نکرده باشند که مکنت تجهیز و تکفین یابد در شب اول قبر چون روز

پرستش

پرستش حشر عاری و عریان نباشد در همان شب فرقه کفار پیشه حفار پیشه گرفته
کسوتی شیر مرده بقالبی افسرده القا نکنند گورستانهای کهن را برای اخذ کفن ویران
کرده مردگان فرسوده را که عمری در بستر خاک آسوده باشند نیز خلع نمایند
و از کید و ریع کرباسی سراسر اندراس طلب نفع. بالجمله رعایت قدر حرمت
مروت گسست و ملاحظه پاس حرمت موقوف قوم روس از بدایت کار
که رایت اقتدار در این چند شهر افراخته اند. و غلغل تعدی در ساحت
دهر انداخته تاکنون که مردم بجان و عسر طاقت بپایان رسیده
هرگز مرئی و مروی نگشته که یکی از اخلاف خاندانهای قدیم را بمواسطه اندیشه
و بیم پاس حرمت دارند یا یکی از خدمتگذاران دولت خود را بوسیله
احتیاط و حزم قدر خدمت شناسند. قاعده این طایفه اینست
که بر هر ملکی که مستولی شوند. نخست بفکر دودمانهای کهن افتاده ریشه
بزرگان را از زمین برآرند و هر که را در ایلی و رعیتی و شهری و ولایتی
فی الجمله اختیار و اقتداری باشد بانواع مختلف مسلوب الاختیار
سازند باشد که از ملک حیات معزول شود یا مخذول و محبوس بالبعد
ولایات روس مأمور گردد. در این باب فرقی میانه کافر و مسلم و
مظلوم و ظالم نگذاشته بیگانه و آشنا ندانند. بیگانه کشند و آشنا هم.
گرگین خان والی که باعث رخنه چند و ابیسر در شهر تفلیس شد و خدمتی
حسینی بدولت روس کرد با وجود قرب مذهب و اتحاد ملت
نوعی در قید خفت و ذلت افتاد که از هوای حکمرانی و بقای .

زندگانی بیکبار گذشت و جمعی از اولاد و عیال او را باقصی بلاد شمال بعضی
را در همین حدود وضعی بموقع و ناچیز کسبه اند. که یکی از زشت دارند
و پستی بدتر از نیست سایر اعیان فتنهٔ شکی و گنجه و شوش و دربند و باکو و غیرهم
که بعضی از جمله از دکان دهر و برخی در زمرهٔ بزرگان با حیثیت و شهره بودند
هر یک بوضعی جداگانه از املاک مکتسب و موروث مأیوس و بیگانه گشتند
یکی را عرضهٔ تیغ عناد کرده اولاد او را منسوب بفتنهٔ پدر داشتند. و دیگری را
در قید ستم و سختگیری نهاده لدهکان و دربدر ساختند. گروهی را از
تحریک اوباش رذل جویای اسباب عزل گشته در دیوان حساب
مورد بیحساب کردند که از ورطهٔ آن عذاب جان نبرده در موقف
عقاب بخواری مردند و جمعی بالفعل با منسوب و متعلق در ممالک
پریشان و متفرقند و از رنج فقر و فاقه اسیر بره و افاقه ندارند تا حال چندین
خانوار از اکابر ولایات مغضوبهٔ ایران بممالک محروسهٔ خود فرستاده
اند و در همین اقرب زمان قریب پنجاه نفر از مسلمین شکی که در
نفرت آنها از این گروه مکروه شکی نبود با زن و فرزند بولایت روس
سبب بیم آن است که آنهمه خلوق که از ملک اسلام بولایت کفر رفته اند
و بهجرت اوطان خود و غربت بلدان روس گرفتار گشته رفته رفته
از طول مفارقت مسلمین و معاشرت مشرکین رسوم شریعت را بکلی
تارک شوند و یکسر مرتد و هالک. دیگر کار جور و بیداد در اصقاع
آن بلاد بجائی رسیده که مسلمات بیگناه را ببهانه امری ناموجه مانند اسیر
بملک

بملک سیر میبرند و این مطلب موافق انصاف نوع استخفافی در حق
اهل اسلام است و آتشی در خرمن ننگ و نام خواص و عوام که فوقی برآن در خیر
امکان نیست خاصه اسباب ملاهی آماده است و ابواب مناهی گشاده
فاجرات نساء و فاسقان رجال از بیم شحنه و عسس رسته اند و بکام هوی و هوس
پیوسته طایفه زنان مطلق العنان اند و کمتر زنی است که بهمسر شوی باشد نه
شاهد کوی عفت و صلاح جویدی نه عشرت و سفاح شیاطین جن و انس از
قید و حصر رسته اند و غشاوه غفلت بر ابصار عبرت بسته دکان زاهدان
را کساد است و بازار شاهدان را رواج پردهٔ شرم و حیا از میان برخاسته
محفل لهو و لعب آراسته نور و ظلمت با هم آمیخته و کفر و اسلام درهم فرو ریخته
فعل زنا شایع است و زانی و زانیه بلد بالغ نه حرف تحذیری بر زبان آید
و نه چوب تعزیری در میان بعضی از مسلمین بیغیرت که مایهٔ بدنامی دین و
ملتند بخوشی و خوبی با طوایف کفر و خویشی نمایند و مصاهرت آنها
را مایهٔ مظاهرت شمارند و برخی از ناقصات عقول از روی رضا و قبول
همسری ارامنه و روس اختیار نمایند و هیچکس را قدرت زجر و منع و جرأت
اجرای حد شرع نیست بکیفر آرمنی باکو تا حال چهار نفر مسلمهٔ باکو را در نکاحی که
بدتر از سفاحی است آورده و هر یک را برای تخفیف مسلمین برسمی تازه
و جشنی بی اندازه با نغمهٔ نای و عود و زخمه رود و سرود از کوچه و بازار [illegible] بخانه
منسوبی خویش برده مسلمین غیور را از ملاحظه این امور غرق عبرت در جوش است و از بیم

جان لب از گفتار خاموش دیگر هرچند در شرع قانون روس اختیار تمکین
با جماعت نسوان است و هر کس برضای زنی مرتکب زنائی شود مستوجب
حد خواهد بود ولیکن این قانون را درباب مسلمات محصنات جاری نمیدارند در
کوچه و برزن بهر زن دچار شوند همینکه فرصتی یابند و خلوتی جویند بعجله بمنزل
برند و پرده ناموس او را درند و از عالم مستی و هشیاری بهر خانه روند شبانی
بر در گذارند که شوهر زن و صاحب خانه را جرأت داخل شدن نیست
چه جای مانع شدن و بسیار مذکور میشود که مسلمات بیگناه از تعرض
افواج سپاه جان بقابض ارواح سپرده اند. فاضلی موثق روایت میکند
که مردی از اهل آخند و همسری حسنا در پرده داشت که صیت جمال
او بسمع یکی از اکابر آنقوم رسیده بود نادیده عاشق جمال و مشتاق
وصال گردیده بهجوم مسلم ببهانه تهمتی در بند رفت و صید غافل
بوسیله حیلتی در دام افتاده بجدی پاس عصمت همیداشت و ترک
صحبت میخواست که بر خاطر آن شقی گران آمده فی الفور مردی ارمنی را که
خادم خلوت و صاحب حضرت او بود مأمور کرد که در اصطبل دواب استار حجاب
آن بیچاره را بدست تعدی پاره ساخت و چادر و معجر بخانه شوهر فرستاد
و با وصف این مراتب که خامه پریشان از شرم شرح آن سر بزیر افکنده است
و آتش الم بر صفحه ورق پراکنده غایت دل سختی و بدبختی است که تابعان
دین و دولت اسلام نه در بند ننگ و نام باشند نه در کار دین و دولت

نه

نه در حفظ مال و ثروت نه در پاس آبرو و عزت نه رحمی بر جان خود کنند و
نه اندیشه از روز بد نه بر حال همسایگان رحمت آرند. و نه در دفع بیگانگان
همت نمایند دینداران را حدیث عزت دینداری کجا رفت اهل گنجه
تا کی در زجر و شکنجه باشند و مردم دربند تا چند دربند بلا اسیر بند مسلمین
شوشی را با پایان دین فروشی چه وقت است ساکنان قبه و باکو را نجات کدام
است من سَمِعَ رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم اینخبر از
بلیغ سید انام مدعیان شعار اسلام را طرفه محکی است و در این چه شکی
که امر جهاد معیار اخلاص عباد است و در معاملت مردان که کار دادوستد
جان در میانست فرق و مخلص بزودی مشخص و مشهود گردد نقد
غش از زر خالص ممتاز و معلوم اینک ناله و فریاد اهل اسلام از اوج
آسمان گذشته است. و ندای یا للمسلمین ساحت روی زمین را
فرو گرفته مسلمین را نشاید که با دعای شعار اسلام و استماع حدیث
سید انام باز در بستر استراحت غنوده باشند و از اجابت مسئول
برادران دین فارغ و آسوده کارسازان عالم قدس که از روز نخست
طینت هر یک از افراد عباد را چنانکه شایسته از هر چه بایسته سرشته اند
و طغرای نیکی و بدی بنام هر که هست از عهد الست نوشته طینت کفر و
اسلام از دو عالم علیین و سجین برداشته اند و بواسطهٔ خواص و آثاری چند
که بر وفق حکمت در ضمن هر یک مندرج است مایه الامتیازی فیمابین آنها

گذاشته طبیعت مسلمین که از عالم پاک علیین بود اقتضای رأفت و
رقت نمود و طینت کافران که از آب و خاک سجین است التزام غلظت
و قساوت کرد پس فرق مابین مسلم و کافر از این دو خصلت معلوم است
و هر که را رقتی در قلب و رأفتی در طبع نیست با خصلت کافری مدعی
مسلمانی خواهد بود و عاقبت عرصه سیمای خواهد گشت. نقد ما را بود آخر
که عیاری گیرند تا همه زرق فروشان به کاری گیرند. یکی از لوازم رقت
که خصلت خاص مسلمین است همین است که دلها را از فریاد مظلوم را
و ترحم حاصل شود و مردم بر حال برادران دینی رحمت آرند و امروز که
مجال فرصتی هست اهتمامی کنند که از غصه عرض فردا از زمره مسلمانان
نباشند و در دفتر من لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم مثبت نگردند.
یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و جاهدوا و ا
تقوا الله لعلکم تفلحون. زمره مسلمین بصبر و ثبات و مرابطه مأمورند
و باید فلاح و نوید نجاح منتظر و سرور ایزد تعالی فرماید. و من یقاتل
فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجراً عظیماً. تقدیم قتال مایه اجر
عظیم است و موجب فوز نعیم. ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة
من الله و رحمة خیر مما تجمعون. آن را که خداوند دهد وعده رحمت. باید که
که ز سر گشتن نبود هیچ منت. وعداً علیه حقاً فی التوراة والانجیل والقرآن. مگر فرقه
عاقلان این آیات در فرمان مجید ندیده اند. و ان وعد الله حق را

مقبول

مقبول و مصدق نداشته که در کار جهاد قلبی جهان دارند و عذری بر زبان
گویا یا ور تیمار ندروز داوری. کاینهمه قلب و دغل در کار داوری کنید
قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم. اگر حصن حصین حصانتی پیدا
و دفع مرگ بدست حزم می شد. تجافی ممکنان از تکافی دشمنان چندان
و افعال مردم خودپرست را راه تحملی محض در دست بود لکن این نکته بر زیره
رندگان و عامه بندگان مشهود است که آخر زندگی مردن است و عاقبت
شگفتگی فسردن. اینما تکونوا یدرککم الموت. گلستان بر شاخ
گلستان چندان باید که گلچین آید. جلوه شمع در حلقه جمع چندان باشد
که طلیعه سحر در رسد. باغبان تا بتوان این سبق درمیماند. گل این باغ بتاراج
خزان خواهد رفت. مدت هوس چندان است که قاطع نفس بر در آید
و عمر هستی هوس سر آید. ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم
بما کنتم تعملون. این جان عاریت که عاقبت رفتنی است همان بهتر که در راه
خدا رود و اسباب رضا شود. قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی
نعمت عافیت کسوت عاریت است و عاقبت برکنده گردد و متاع
رنگ ما چندان پایندگی نیست که دلبستگی را شاید. ما لکم لا تقاتلون
فی سبیل الله ترک فرمان باری تا کی خودپرستی و خویشتن
داری تا چند. سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض
السموات والارض. رضوان جنت روضات

نزهت را درگشاده اتراب خلد برین اکواب ماء معین برکف نهاده
سدره وطوبی سایهٔ خوب گسترده اشجار بستان یاقوت ومرجان ببار آورده
فرشهای عبقری افتاده . جامهای کوثری آماده حوران بهشت مسلمین نیکو
سرشت را در انتظار رند وکوته نظران آز درک این مقام مجدی فراغت
دارند که گوئی دار فنارا جای خلود دانسته ودار عقبا را خلد موعود . قل ما عند الله
خیر مما یجمعون . مگر حاصل خلق وتکوین همین است که جامه پوشند ولقمه
خورند وثروتی اندوزند . هیهات هیهات لما توعدون . عالم را آدم
گوید . وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون . خلق عالم نه لغو وعبث
بود نه لهو وهوس . کائنات عالم امکان را از پرده نهان بعرصه جهان
در آوردند که هر فرد ماهیتی تیک نوع خاصیتی دارد در مراتب بندگی
وسناخت بفعل آرد . و هر کس را در راه ترقی وتنزل سیری باشد و
باقتضای ذات تحصیل خیری وشری کند . فطوبی لمن جری علی
یدیه الخیر وویل لمن جری علی یدیه الشر . گر بشر کوشی تو از حق دور
باشی . ور بخیر از پای تا سر نور باشی انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا
باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون مرد دانا فرصت وقت
عزیز فوت نکند وتا مهلتی دارد همتی گمارد که سالک درجات
ترقی گردد نه هالک درکات تنزل . وصاحب اذیال خیر باشد
نه صاحب اعمال شر کتب علیکم القتال وهو کره لکم عسی ان تکرهوا شیئا وهو

خیر لکم . عادت اکراه از مردم آگاه بعید است . وهر که را عقلی صحیح
وبختی سعید است بمیل دل وشوق جان پای صدق وارادت در راه
خیر وسعادت نهند وایام عمر عزیز را درکار طاعت یزدان وکسب
جنان صرف کنند که پایان کار خواجه در کرامت باشد . نه
عرصه نار ندامت اولئک لهم الخیرات واولئک هم المفلحون اعد الله
لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم .
غافل مباش از غافلی دریاب اگر صاحبدلی . شاید که نتوان یافتن دیگر
چنان ایام را روضات جنات ارباب عزیمت را شاید که درکار قتال
اقبال دارند نه اهمال ودر دفع اعدا همت نمایند نه غفلت وقت غیرت
وهمت هم اکنون است که اعداء ملت ودین در قصد کید
وکین افتاده اند . ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم
ان استطاعوا . اگر قوم روس منحوس را استطاعت وتسلط
بهم رسد در اهل اسلام نه جاه ومنصب گذارند ونه دین ومذهب
ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین . ملک
غازان وقرم از ممالک اسلام بود وخلق آنجا را عدت وعدتی ما لا کلام
کفار روس در قصد آن دو ملک افتاده مردم ساده دل را در بدایت
کار بنرمی گفتار ونیکی رفتار رام کردند وچون آتش تسلط بالا گرفت در آن نهایت
استیلاء عاقبت استقلال یافت نیکی بزشتی ونرمی بدرشتی انجامید و اسباب

حیلتی در میان آمد که آداب ملتی در میان نماند . و هر که از بیداد کفین
مقتول و معدوم نگشت از دنیا و دین مأیوس و محروم گشت .
اولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخره . مسلمی در شهر غازان که
ساکن ملک ایران است حکایت کند که با خلق سعود در بدایت حال بواسطه
تجارت و رابطهٔ سفارت راه تردد و باب تودد گشوده رفته رفته مشی زر
در کار سرحدنشینان کردند . و بعضی از ارباب اطماع را بدام فریب آورده
در حواشی اندکی رخنه خبثند در همانجا نشسته اعیان شهر و اکابر قوم را بصلح
و سازش و ترک کاوش چنان مست خواب غفلت نمودند که با لشکر
کفر نقطهٔ حصار را دائره وار در میان نگرفت احدی را گمان ناخوشی و
خیال سرکشی انیطالیه بخاطر نمیگذشت و وقتی از خواب غفلت بیدار
شدند که چارهٔ دشمن مستعد بردم نامستعد مقدور نشد و قلعه و
شهر در تصرف کفر آمد و قتلی مفرط واقع شد که بر زن و مرد و طفل
خرد ابقا نرفت و هر چه ارباب غفلت از مال و ثروت اندوخته بودند
بدست دشمنان افتاده بعضی که حیلت سر دلهای آگاه از شر دیده
بدخواهان نهان گشته بجان امان یافته بودند بی مستند ربق و ستر بدن
عریان و حیران ماندند و در آنحال بخدعهٔ حزب شیطان اقتضای
آن کرد که املاک و مزارع مسلمین را بیذر و عوامل خود مزروع داشته
مال و منال محصول را بر رعایا و ملاک که از فقد لباس و خوراک در شرف هلاک
بودند .

بودند گذارند و در عرض یک سال انقاص مجری و معمول بود سال دیگر حکم
رسید که هر کس ملک خود را بسرکار دولت فروشد بعد از اخذ ثمن باز بهره
مالکیت را بر وفق بیشی مخصوص خویش دانسته چلگی از ذل فقر و احتیاج
فارغ باشند مسلمین غافل این بلیهٔ نازل را عطیهٔ کاملی شمرده وجه معاش
و وجه دانتعاشی یافتند تا در اول سال سیم حکم ضبط املاک مردم رسید
و در تمامی آن بلد از حیوان و جماد چیزیکه ملک طلق دولت و خاص اهل شوکت
نباشد نبود و هر چه از اثمار و غلات و معادن و حیوانات حاصل میشد
در حیطهٔ ضبط روس آمد و شمرده و محبوس گشت و هر جنسی را نرخی
معین گردید که آنچه در عرض این کم سال بضیعه قیمت و بهرهٔ املاک
واصل رعایا و ملاک گشته بود یک بر صد ماخوذ و مسترد شد و بعد
که جمیعی از قوت قوت سردند و خلقی مشرف بموت بودند تکلیف
قبول ملت کفر بعموم اهل اسلام اعلام رفت و هر که بسبب از بیم جان و قحط
نان قدرت انکار و جرأت اکراه نیافته مسلمین مضطر و ناچار
ماندند و شریعت شریعت کفار رسید . و چندی بر این تمام گذشت که هر ده نفر
مسلم را بیک نفر کافر سپرده بنسخ آیات شریعت در درس احکام انجیل دعوت
میکردند و عمری ایام خلق بمحو حرف و نحو صرف مسکینت و لغات منحوس
از طفلان روس تعلیم میشد و با اینهمه شدت و زحمت باز رفتار مردمان
دیندار بر وفق تقیه و دفع بلیه بود که در محضر جمیع و اعلیهم تفیض من الدمع دعوت

باهی بدعت داده در خلوت خاص خویش تابع کیش پیش بودند تا
دور گردون پرده دری آغاز کرد و فرقه کفر را از باطن امر وقوف حاصل
گشته شامگاهی که شهر عالم را دود ماتم فرو گرفت و اخگر اختران در خرمن
آسمان افتاد آتشی ناگاه در خانهای شهر که سقف و پی از چوب
و نی داشت افکندند و سرتاسر شهر افروخته و خلق بیجرم و گناه سوخته
گشت و هر کس از شعله این ستم نجاتی یافت بامدادان در قید
اسار آمد هر یک از لشکریان روس فوجی پیاده عریان را پیش افکنده
بنیزه تفنگ راندند و بردند بند و برده خویش کردند و در ملک غازان
و اهل آن آبادی و آزادی و از دین و آیین خبری نماند جمعی که چون
عقد ثریا بهم پیوسته بودند مانند بنات نعش از بلد بکفر پراکنده
گشتند و هر مسلمی در میان چندین هزار کافر افتاد که یارای تخلف از ملت
کفر نیاید. و امکان رجوع عزیمت اصلی نباشد اکنون هر که در
جاهت از دین برگشته و در دنیا سرگشته مملوک پلیدیست و مفلس
نا امیدی و حال آنکه اگر آنها در ملک خود صاحب خیل و حشم
بودند و مالک عبید و خدم اگر آغاز کار در فکر انجام بودند و ترک
فرمان خلق یکتا در باب تدبیر فرقه اعدا نمینمودند از آن رحلت و
عزت باین نکبت و ذلت نمی افتادند. و سر این حدیث ظاهر نگشت. که من ترک الجهاد
البسه الله تعالی ذلاً و فقراً فی معیشته و محقاً فی دینه ان الله عزوجل اغنی امتی بسنابک
خیلها و مراکز رماحها. و شک نیست که در فشردن پای ثبات

و سپردن

و سپردن راه جهاد هزار یک این نقصان و زیان بمال و جان ایشان
نمیرسید و اگر جانی صرف در کار جنگ بود نه بعار و ننگ و اگر مالی صرف
می شد موجب حفظ جان و ناموس بود نه افزونی استعداد روس خلق
غازان پاس دین را از دست دادند که دین و دنیاشان از دست
رفت در کار جهاد سستیها کردند که از اهل عناد سختیها بردند از دشمن
را سهل گرفتند که خود در ورطهٔ صعب افتادند. کم ترکوا من جنات و عیون
و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین. و هر که را فطنتی جزئی هست
و عقلی کلی نیست از شرح حال و پایان کار آنها عبرتی کافی خواهد گرفت
و از هر چه نتیجه ندامت و وخامت عاقبت است احتراز و اجتناب واجب
خواهد داشت اینکه ضعیف تکلیف خود را در اعلام این امور باحباب
نزدیک و دور دانسته است از حضرت امنای دین و اکابر
ملک زمان جسارت گشاده از آن است که اکثر اهل اسلام خصوصاً
جمعی که از ثغور مملکت دور و از شر اینطایفه آسوده میباشند
وقوفی کامل بر مجاری رفتار و مساوی اطوار و مراتب مکر و خداع
و مکاید جنگ و نزاع اینطایفه ندارند و شاید دشمنی آنها را
آسان شمرده و خودشان را در حواشی ملک اسلام سهل گیرند
یا نعوذ بالله کار بدشواری انجامد و وقتی واقف شوند که پشیمانی سود
نبخشد لاجرم در ضمن این دفتر اتمام حجتی که باید بعمل آورد و چیزی جز [illegible]
عباد بتکلیف

جهاد واطفاء نوایر کفر و فساد ندارد و امر معروف را واجب میداند
امید آن دارد که در حضرت بزرگان معذور باشد واگر قومی بیخرد از
هر کومی آغاز کنند وزبان توبیخ و تعرض دراز درانیم و ما یقولون .
این ضعیف در طی سیاق رضای خالق و نیکی خلایق را خواسته
اگر در ازاء نیکخواهی جزاء بدگوئی یابد باکی نخواهد داشت والبته
خواهند گفت که ایراد این فضول کار مصلحت بینان است نه حد گوشه
نشینان و اعلام این امور وظیفه ارکان دولت است نه طریقه ارباب
عزلت . ای برادر ما بغرقاب اندریم . انکه شفقت میزند بر ساحل است
حضرت باری عز اسمه تکلیف امر بمعروف و نهی از منکر را واجب
کرده ائمه طاهرین علیهم السلام در حق تارکان این تکلیف خصوصاً
علمای عهد آخر زمان ذم و قدحی فرموده اند که در مقابل آن لوم هر لئیم
ملایم طبع ضعیف است و صبر بر ملامت را از عذاب روز قیامت
آسانتر میداند عالم علم نبی و ولی محمد ابن علی علیه و علی آبائه السلام میفرماید
یکون فی اخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤن یتقرؤن و یتنسکون
حدثاء سفهاء لا یوجبون امراً بالمعروف و لا نهیاً عن منکر الا اذا امنوا الضرر
و یطلبون لانفسهم الرخص و المعاذیر . اگر این شبه برای نفس خود
راه عذری و رخصتی میجست و میخواست که از شر هر زبان
مأمون و مصون باشد عذر بری

وگوشه

وگوشه گیری در دست داشت . تقدیم صوم و صلوة از تکلیف جنگ
و جهاد که متوهم زیان جان و مال بر طبایع عباد ملایم تر می افتد و ممکن
میشد که از ذکر این نصایح زبان بسته و در زمره آن کسان پیوسته
که فرمودند . یقبلون علی الصلوة و الصیام و ما لا یکلمهم فی نفس و لا
مال و لو اضرت الصلوة کسایر ما یعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها
کما رفضوا اسنی الفرائض و اشرفها . فخر صادق امر بمعروف را اسنی
و اشرف فرائض فرموده رفض این فرض مخالفت محض است .
هنالک یتم غضب الله علیهم فیعمهم بعقابه فیهلک الابرار فی
دار الفجار و الصغار فی دار الکبار . آتش چون فتد بگلستان . سوزند
گل و گیاه باهم . حق جلّ و علا از عالم غیب بحضرت شعیب ندا
فرستاد که . انی معذب من قومک اربعین الفا من شرارهم و ستین
الفا من خیارهم . آنحضرت عرض کرد هولاء الاشرار فما بال الاخیار
بار دیگر ندای جواب از حریم جلال رسید که داهنوا اهل المعاصی و لم
یغضبوا لغضبی در چنین روزی که دشمنی چنین در پیش است
و ملک و ملت در کشاکش تشویش جای مسامحه کردن و مداهنت
جستن نیست . فریاد من از درد چنین عیب نباشد .
کاین درد نپندارم از آن من تنهاست زمره علمای اعلام
که هر یک در اثبات حق و ارشاد و ارائه سبیل و اقامه دلیل
با نبیای بنی اسرائیل دارند البته در تقدیم این تکلیف لوازم اهتمام

خواهند داشت و اجرای اوامر و نواهی بر وفق احکام الهی کرده و میکنند
ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء
فریضة عظیمة بها تقام الفرائض وتأمن المذاهب وتحل المکاسب و ترد
المظالم وتعمر الارض وینتصف من الاعداء ویستقیم الامر. امروز
زبان عالمان در کام و شمشیر غازیان در نیام نشاید. و باید هر که هست
از بلد و لیست در رفع این خصم و حفظ این ثغر بمال و جان و زبان و بیان
کوشد تا اقامه فرائض بر وجه فراغت ممکن شود. و شوارع و مسالک
از مخاطر و مهالک مأمون گردد و ارباب مکاسب را الزام تا بالتحصیل
رزق حلال دست دهد و رد ظلم روسی در ملک محروس مقدور افتد.
و ملکی چند از خاک ایران که بجور بیداد کفر ویران است رونق
عمارت گیرد. و تیغ انصاف و انتقام از نیام بر آید. و کار ملک و
ملت بر استقامت رود اگر اهل اسلام را از یک طرف مهمی روی
داده و دشمنی چنین در قصد کمین ایستاده بحمد الله و منه
که از چندین جهة ابواب امداد و نصرة بر چهرهٔ حال گشاده و اسباب
فتح و ظفر آماده گشته خالق تا هر دارند و حجتی ظاهر که ارباب اجتهاد
را ازانست فان ینصرکم الله نصری عاجل نصیب است و بشارت
بشر المؤمنین فتح قریب و معنی مانند رسول امین که واضع این
ملت است و حامی این امت و امدادی از باطن شاه ولایت که خسرو
کلاه حمایتست و بازوی داد او سنگ

خارا

خارا نرمی موم گیرد و حقد اعدا اختر شوم گردد و حصنی حصین از
از توجه ائمهٔ طاهرین که هر یک در هر حال از حال تابعان خود آگاهند
و در هر معرکه با مجاهدین دین مبین همراز و همراه. دیگر امروز در ملک
اسلام خسروی فیروز بخت بر فراز تخت است که عهدش مهد آرام
است و عصرش نصر اسلام را تاثیر آیت ظفر و موکبش کوکب خطر
مهرش چهر امن و قهرش زهر اجل قدرش صدر علو و تیغش تیغ بلا
وجودی قدسی شهودی انسی گرفته جلدی تا هر جمالی ظاهر نموده روحی مصور
روئی منور گشوده عقلی مجرد عدلی مؤید گزیده خداوند حکیم که منعم
و منتقم حقیقی اوست نعمت و نقمت دشمن و دوست را بر وجه
کمال خواسته که سایهٔ پاک بر ساحت جهان انداخت گوهری جامع
و بالغ پدید آورد که دولت دنیا و عقبی جمع کند و ملک دین را از
بیگانه منع فرماید دوستان را باغ نعمت دهد و دشمنان را داغ نقمت
نهد بپیکر خصام شعلهٔ حسام افروزد و اختر امان در کشور ایمان افرازد.
بکینش اندر تخم عناد محنت و مرگ. بمهرش اندر مغز لقاء نعمت و مال
حواله گردید توان مهر و کینش مگر. خدای ناشئه ارواح و قسمت آجال.
اگر بحکم قضا با علاء اعلام اسلام اصغا نیافته بود دانای جهان دارای
جهان را در این عهد و زمان بداوری و یاوری حق اختیار نمیکرد و اسباب تدریج
که مقدور هیچ صاحب شوکتی نبوده در برکت روز افزون مجموع غنیمت در درگاه همایون

بدینسان نشیمن لطایف نعم و طوایف خدم ممتد است که اکنون بر هر دری
دارا و اسکندری واقف و خادم است و در هر کنج دهلیزی گنج پرویزی
موجود و حاضر. چاکران صف در صف جان برکف ایستاده بحر و کان پیوسته
قوافل نثار فرستاده. وله السیوف تخال کأنّهم . اسداً یقود الی الدعادی
عکراً . من کل وضاح الجبین تخاله . بدراً وان شهد الوغا فغضنفرا .
در این مدت که کفار روسی در ملک محروسی قصد فتنه و فساد کرده اند
و رخنه ثغر دین را پیشنهاد نموده نوع جهدی از شاهنشاه عهد مشهود گشته
که در هیچ عهد از هیچ پادشاه معهود نبوده بنفس مبارک سفرها کشیده اند
و خطرها گزیده کنجها داده رنجها دیده شرح آن در ورق نگنجد و
وصف آن در قلم نیاید نه کوششی فوق این میتوان داشت و نه
بخششی بیش از این میتوان کرد خزانه و مال هر ماه و سال کاروان
در کاروان از سرکار سلطنت بسرحد مملکت روان است و افواج
هایی چون امواج سایر ضرباً بعد ضرب از دربار حضور با قطار ثغور
محذور و مأمور بهتر و بهتر اولاد امجاد را که مجمع اهوای قلوب و
مطرح انظار عیون و مرآت تجلی ذات و مشکوة تکمیل صفات و معراج
عقل کامل و میزان عدل شامل است بولایت عهد سلطنت و حراست
ثغر مملکت معین و مخصوص داشته سایر اشبال غاب خلافت را
نیز گاه و بیگاه بسالاری سپاه مجاهد و دارائی سریر مجاهد مکلف و محکوم می سازد در هر حال

آنچه

آنچه مقتضی غیرت دینداری و مستلزم همت شهریاری است در اعلای کلمهٔ
اسلام و حمایت خواص و عوام منظور و ملحوظ میدارد الحمد لله تعالی که قدرت
و شوکت این دولت بحدّیست که تاجداران روی زمین از هند و چین و روم
و فرنگ ذرایع توسّل برانگیزند و نعمت بیکران ریزند که از دیوان عزیز
بعز خطابی و سطر کتابی فایز شوند و در جلب این نعمت بر یکدیگر سبقت
گزیده نقود دفاین در بطون سفاین و ضروب هدایا بر ظهور مطایا فرستند
و منت پذیرند که مقبول چاکران دولت گردد و مشمول التفات حضرت
باشند و این خود یکی از تفضلات الهی دربارهٔ عموم اهل اسلام است
که درین هنگامه و هنگام رعب سطوت و شوق خدمت این دولت
بوضعی در قلوب نزدیک و دور افتاده که درگاه شاهنشاه جهان
مقصد کفر و ایمان است و قبله کافر و مسلمان . اذا اراد الله شیئاً هیّأ
اسبابه . اینک از ممالک روم و فرنگ کشتی کشتی توپ و تفنگ و خرمن
خرمن اسباب جنگ به پیشگاه سرکار دولت میرسد و پیاده جنگی
و مهندس انگلیسی فوج فوج از بلد مغرب و شمال بدربار دولت شتابند و معجز
ابرام در حرکت عبید و خدام در آیند و سنگرهای آهنین باز درهای آتشین
گرفته سعی یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین ظاهر سازند نظمی کافی
در کار عموم سپاهی و رسوم کینه خواهی حاصل شد که هم آلت معارضه
بمثل مقدور است و هم عادت مدافعه بضد متروک نیست سپاه قدیم بر همان نظم

وعادت وهمان صدق وارادت که همیشه معتاد بوده اند منتظر جان ستانی
وجان سپاری میباشند نظام جدید چیست حصول جدید جوق جوق ودسته دسته
درسلک مجاهدین پیوسته با عساکر غازی انبازی جویند وسالک طریق
سربازی گردند درچنین عهدی که بدین وضع اسباب کار بفر خسرو گردون
اقتدار آماده است وابواب اجر جزیل در دنیا وآخرت برروی ارباب
مجاهدت گشاده تابعان دین ودولت اسلام راشایسته نیست که درکار
جهاد سستی نمایند وبراهی عناد زبردستی نخواهند واز نکر مسلمین ومسلمانی
که اسیر کافرانند غافل باشند. وملکی چند که قوم روس از خاک ایران
غصب کرده ورایت آتامست درآنجا نصب نموده اند باز پس نستانند
وگوشی بناله وفریاد مسلمین فرا ندارند. گر برسد ناله ایشان بکوه کوه بنالد
بزبان صدا. یکی از امرای داغستان که ازبدایت مداخلت روس در
ملک ایران گردن اطاعت نداده وچندی قبل ازاین محض غیرت دین اهل
ووطن را در همسایگی دشمن گذاشته محرم کعبهٔ جلال خاقانی ومدرک سعادت
حضور سلطانی گشت بوقتیکه از دربار اشرف اعلی رخصت مراجعت یافته چون
کوکب بخت خود بجانب ملک خویش راجع بود بفوجی از لشکریان روس
که درعرض راه مترصد ومتوقف او بودند برخورده کوششی مردانه کرده وجان
ارشد اولاد وجمعی ازاقارب وارحام خود را درآن گیرودار صرف جهاد کفار
ساخت وبقتل دیگری ازاولاد خود نیز که در ولدیت بنیابت پدر
حکمرانی داشت ودر کار جهاد راحل وباهی

عناد

عناد مایل بود هم رضا داده درعرض سه چهار روز دونفر فرزند دلبند را
که بارشته جان ودل پیوند داشتند در راه دولت ودین نهاده وبعد ذالک
همواره عرایض عجز آمیز ومحالات دردانگیز از زادگان طبع آزاد بحضرت
نیابت سلطنت میفرستاد که سایر قصاید عزا که دیگران درباب تحریض
واعزا گفته اند ودرالسنه وافواه مشهور است. سواد فرمان کوچک ابدالی میرزا اسمعیل
ازآنگاه که تاثیر اشعه تجلی اول واشراق انوار صبح ازل آفتاب
انجلا در ذرات هیاکل کائنات انداخته وقوالب قوابل ممکنات را محل
افاضه ارواح هستی ساخته فقرای اعیان ماسوا باقتضای احتیاج امکانی
در ساحت غنای او باقدم خواهندگی وزنبیل نیاز پویان. وگدایان انواع
عالم امکان بضرورت افتقار ذاتی فیض وجود ومدد بقا ازدرگاه کبریای
او سائل وجویان میباشند. هرفرقه درطریق طلب بسمتی معروف آمده
وهرطبقه ازاصناف دریوزه بصفتی موصوف. جمعی ازنشاءی سرخوش
وقومی بخشش ابدال عقول مجرد درخانقاه ابداع از کسوت تعین مرقع
پوش اند واوتاد نفوس مفارق درمصطبه اختراع ازسرجوش باده فیضش
جرعه نوش خیمه اطلس فلک اعظم چادر قلندری خاک نشینان کبریای
عظمتش وسطح بسیط کره غبرا بساط طلب خواهندگان آستان رفعتش
رشته مرقع منطقة البروج ازکسوت درویشان خانه قدرتش
وصله الست واربعین تخمیر طینت آدم

از میقات منزل نشینان وعدهٔ وصلش حلّهٔ حدیقهٔ خضرای گردون از
بافنجه کاری طلبکاران دربار صمدیتش نمودی است. و نجار متراکم ظلمات
از اوجاق خاکستری مجاوران حضرتش دودی کوچک ابدال ماه نو حلقه
بگوش کهن جامگان اقلیم تجریدش و مشتای عمود مخروجوب دستی مجردان
ملمع و توحید آشنش ره نورد سپهر در سلوک وادی طلب هر شب شاخ نقره
مجره و پوست تخت چرخ مکوکب بر دوش گرفته. و برهنه گرد خورشید
با سید اقتباس خدوات حقیقت هر شام بخاکستر فلک فرورفته ازرق پوشان
انجم و اختر در حلقه ذوقش شوریده وجد و حالتند و نوربخشان افتاب و
ماه از صهبای شوقش سرخوش نشاه عشق و عقیدت سالکان سیارات
لبیاحی سواد هندوستان قدرتش کشتی رانده و ساکنان صوامع ثوابت
عیناهی آفاق و انفس عوالم صنعش رخت افکنده گوشه نشینان
اقطاب از میلیت سبحات جلالش در زوایای خمول حیرت متواریند
و منزل گزینان املاک از اشتیاق شهود جمالش شب و روز در حرکت
بیقراری خرقه پوشان سحاب ثقال قطره زنان سرشک عذب محبتش
راجوینده اند و خانه بدوشان صبا و شمال سر و پا برهنه صحرای وسیع
الفضای فیضش را پوینده لاابالیان بحار از جذبات جزر و مد جلوه
اش کف زنانند و سرگشتگان اودیه و انهار بر آهنگ نغمه ذکرش
پای کوبان فجر در وان موج محیط با بیزرآبی و کشکول حباب در عرصه
جستجو دوانند و بادیه گردان

سراب

سراب باغیظه لمعان و موزه اضطراب در بیدای سرگشتگی روان کمر
بستگان جبال باستظهار قسمتش در قاف قناعت زانو بر شکم نشسته
و ذهبیان معادن باستغنای همتش از اقطاع جواهر سنگ بر میان بسته
بر حضرت پر تقدیرش نقشبند طبایع نوبادگان اشجار را دلق ملمع از
شکوفه و ازهار داده. و تهمت مرشد شلیش دم نسیم نورستگان نباتات
را نه جور خاصیت در حلبندی طبیعت نهاده صنعتگران نفوس
نباتی را بتعلیم تربیتش از اوراق و الوان گل و ریحان علم قرطاس
و اکسیر است و توشه کشان قوای ربیعی را بارشاد اراده اش
در جذب نفع و نماء خواص صنعت تدوین و تقطیر پرستاران کارخانه
نعمتش را همواره دیگ جوشش روزی بندگان بر باد است. و خوانسا
لان سفره کرمش را همیشه کفچه و کاسه اقسام روزی خواران در کار
زاهد خلوت نشین شب دیجور شبهای مکاشفه حضورش هر شام
خرقه ظلمت بر سر کشیده و صوفی صافی ضمیر صبح انوار از شور سماع
طورش هر بامداد دوتائی بیضا بر تن دریده. قلندر یکتهٔ تجرید یعنی ماه
جهانتاب در سلک سالکان طریقت او از فرقه داغداران است
و چار درویش عناصر اربعه در عداد طالبان حقیقت او از سلسله
خاکساران جلاجلی چرخ پر در دائره موحدان حرکهٔ لعبتش
سرگرم وجد و خروش است و عراقی سرمست زمین از سودای

حشیش حب و کیف افیون از ادراکش مبهوت و مدهوش . ز شوقش
چرخ در وجد مدام است . ز شورش بحر در جوش دوام است
رهین این شور و این مستی و این جوش از ایشان دیده و افتاده بیهوش .
و از آنجا که باراده مقدر مقادیر اشیاء و مشیت مالک ملک تعزّ من
تشاء همت پاک نفسان نیک سیر و اشارت زنده دلان صاحب
نظر باعث قابلیت این گدا از فیض سعادت و تشریف منصب
جلیل خاکروبی خانقاه و چاکری سالکان راه معزز داشته و نقابت
این سلسلهٔ علیه و نیابت این رتبه سنیه را باین خاک قدم فقر گدا [illegible]
مانیز بنا بر تأسی اسوه پیران و اقتفای از پیشوایان بر ذمت
همت لازم داشته ایم که سیمای استعداد هر پاک گوهر را که
طالب حصول ترقی یابیم به تکمیل و تربیت او بشتابیم و مرآت باطن
هر بلند اختر را که قابل انعکاس اشعهٔ حقیقت بینیم از جمله همگنان
برگزینیم تارک اقبالش را از ترک تعلقات اکلیل کرامت نهیم و ساعد
ساعدتش را یارهٔ تایید دستیاری دهیم گوش ضمیرش را بحلقهٔ رموز
کلمات مکنونه هشیار فرمائیم و چشم دلش را برمز بینه از خواب غفلت بیدار نمائیم
کاشانهٔ خاطرش را از خس و خار اغیار بپردازیم و دفینه سینه اش را بحلیه اخبار و حلبند
~~فوق~~ کنیم کرامتش را بتاج و کلاه فقر و فنا بلند گردانیم . از حسب بنابت محلدت

سمنی

[illegible]

معنی حلاوت ذوق لقایش چشانیم و برشستهٔ جذبات رحمانی بحلقهٔ دارالسلامش
کشانیم تا اندک اندک از عالم طبیعت خروج نموده و رفته رفته بر مدارج حقیقت
عروج نماید صورت این معنی و مظهر این دعوی حال خیر مآل حضرت سالک
سعید و امجد اثیر فلان است که از مهد اوان صبی در ربقه ارادت
این طبقه بوده و در مسالک نشو و نما راه عقیدت این طایفه پیموده تا لبانش
لب شهد وفا کام گشاده و دایه اش در پستان صفا شیر داده بهوای صحبت [illegible]
دم زده دل عشق خدمت مقبلان قدم معلمش از الف تجرید و بای توحید
سبق نهاده و ادیبش از کتاب الفقر و فخری ورق کشیده تا عاقبت
مراحلش سرآمد و بحلقهٔ درویشان درآمد صدق نفس ایشان در وی
اثر کرد و بر طریقش نظر مستعد قبول گشت و مستدعی وصول باستصحاب
حالت سابقه و استصواب نیت شایقه بر مراتب اعتبارش افزودیم
و منظور التفاتش نمودیم منشور افتخارش فرستادیم و در خانقاه قرب
بارش دادیم . از قید علایقش رسته گردیم و بهمت پرورش کمر بسته
از نعمت الوان دریوزه اش زله دادیم و از جامه خلقان درویشش
وصله لقب طریقت را با اسم شریعتش قرین ساختیم و ناصیه حالش را بمظهر
سیمای والعاقبة للمتقین . سمی سعید دوحه ابراهیم لجه ردیف رتبه و فدیناه
بذبح عظیم آمد . مسمی بسمت منظور علی شاه شد و ملقب بلقب ذبیح الله
خلف راستی باشد خلف رای درویشان

بنه گر همتی داری سری در پای درویشان . مقرر آنکه ابدال آگاه و ارکان
عالیجاه پیران پاک دل و مجردان علایق گسل سالکان [illegible] و طالبان
جهان گرد قلندران طریقت و رهروان حقیقت معزی الیه را کوچک ابدال خود
شمارند و حرمت او را در هر مرتبه از مراتب سلوک علی حسبها منظور دارند
بدم و قدم با او همراهی و بقلب و لسان لزا و هواخواهی نمایند و در عهده شناسند

سواد فرمان قنات احداثیت که وقت برا اهالی قم شده

چون حکمت بالغه حضرت رب الارباب که میراب لطف عامش ماء معین
مشیت را بارض جرز قوابل ممکنات رساند و قهرمان اراده تامه اش سحاب
فعال فیض وجود را باحیای بلد میت عدم راند . ملوات باریه ساحت
هستی را بتفجیر انهار انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها هم نماء و رواء
تقاء فرستاده و قطعات متجاوره فیافی امکان را باجدات قنوات جاریات
امن جعل الارض قرارا وجعل خلالها انهارا ابتهاج قبول هستی داده . از
مشرعه عذب هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا ازلال زلال
لکام استعداد انس و جان پیموده . از مقتضیه عدل نحن قسمنا بینهم معیشتهم
جداول اجرای ارزاق بندگان را دوان فرموده بفیض فضل بی منتهی و مقتضی
مدلول اعطی کل شیء خلقه ثم هدی ذات همایون ما را بدارائی و حراست
عباد و مرزبانی و ریاست بلاد برگماشته .
و سقایت مزارع و حمایت مراعی رعایا را الیعی و کفایت دهقان

رعایت

رعایت ما واگذاشته ما نیز بشکر این نعمت عظمی و سپاس این موهبت
کبری بر ذمت همت والا لازم گردانیده ایم که بفیضان امطار عطا
و داد مزارع احوال جمهور برایا را آبادان نمائیم و بجریان ینابیع نصفت و رافت
ریاض بندگان خدا را شکفتگی و سرسبزی فزائیم آسودگی رعیت را اهم
مهمات دولت شماریم و فراغت و خوشحالی مخلوقات را موجب خشنودی
و رضای خالق الخلایق از سرچشمه افضال سلسال نوال بمذاق دلجوئی
ضعیفان چشانیم و از غمام مکارم قطرات مراحم بر چهره امیدواری
ملهوفان فشانیم تا بدین وسیله موجبات استعمار امصار و استکثار سواد
و قوام مصالح امور معاش و معاد فراهم آید و عمده در باب معموریت
بلدان و رفاهیت سکان استخراج عیون و انهار و استنباط قنوات
و آبار و احیای اراضی موات و استجلاب منافع قری و قصبات
است که باعث تکثیر ریع و توفیر نفع و خصب عیش و رخص نعمت
و فراغ و وسعت و در حقیقت علت تامه اجتماع و تمدن و موجب
انتظام سلک اقامت و توطن و واسطه عقد نظام عالم و داعیه دوام
معیشت بنی آدم و مایه آسایش و سکون و تعمیر بقاع ربع مسکون
است بلکه بمصداق و من الماء کل شیء حی ماده الحیات عالم ایجاد
و عباد و الله خلق کل دابة من ماء . هیولی صورت ازواج و افراد
میباشد . کما قال الله تعالی و انزلنا من السماء ماء طهورا لنحیی به بلدة
میتا و نسقیه مما خلقنا انعاما و اناسی کثیرا

والحمد لله والمنة بحسن نیت ویمن همت ملوکانه امروز در اصقاع وارباع
مملکت انهار معدلت روان وکشت زار تعیش پیر و جوان بآبیاری مرحمت
شاداب وریان است وبرکت بروا احسان که مستلزم آرامش واطمینان
وبستدی آسایش مردمان است توفر دواعی وتوافق اسباب بر اشاعه
رسوم عمارت وآبادی وازدیاد فواید صنایع وایادی چنان دست بهم داده
که اراضی معموره ممالک از کثرت جداول وجواری وغزارت میاه جاری
رشک افزای کوثر وتسنیم است واقطاع موفوره ولایات از وفور
اشجار وازهار روح‌فزای ونزهت غیرت جنت نعم من یهاجر فی الارض
یجد مراغما کثیرا وسعة وهر بقعا مربعاً وربعه از جمله دار الایمان قم که از اماکن
شریفه واراضی طیبه ربع مسکون ولصنوف طبقات مردم مسکونست
واز آنکه در اثنای حوزه مملکت ووسط محروسه واقع شده غالباً معبر
مجتازان ومترددین ومسکن زوار ومجاورین وممر تجار وقوافل وسیاح رواکب
ورواحل میباشد علاوه مدفن ومزار جمعی از اشراف وسادات و
علماء واخیار وبزرگان دین لاسیما مرقد مطهر ومضجع منور فاطمه معصومه
بضعهٔ طاهره امام همام موسی ابن جعفر علیه السلام واکثر ایام آن [illegible]
مزار از فیض مقام مطاف ومرجع خواص وعوام واز اینجهة محل اجتماع واز
دحام عامه انام است وبعلت قلت آب روان وعدم قنات مخصوص
که جاری در مسالک ومساکن ومحلات ومعابر شهر بوده باشد بر مقیم ومسافر
وزوار ومجاوران بلده بعسرت وکلفت میگذشت بقسمیکه از فقدان

آب

آب بعضی از محلات آنجا خراب واز دیر باز متروک ومندرس
ومهجور ومطموس مانند سایر مواضع وشوارع هم بسختی وصعوبت بسر میبردند
خاطر [illegible] خسروانه محض شمول مرحمت ووفور عطوفت قرار بر آن
یافت که خلیجی از محیط انعام بی پایان باستقاء وارواء آن بلده خجسته
بنیان روان سازیم وبترشح قطرات عنایت وتقاطر امطار مکرمت
بتفقد وتعهد سکنه آن سامان بپردازیم علیهذا در اندک زمانی باشاره
قضا مضا وارادهٔ قدر اقتضا وهمت رای رزین وکاردانی عزم متین
یک رشته قنات کوثر قرین در آن سرزمین خلد آئین استحداث
واستقرار نموده شد. وتری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء
اهتزت وربت را آشکار وباجرای این جاریه آن دیار حسب آثار را عود
از جنات تجری من تحتها الانهار ساختیم عرصه آن ملک را بیمن مرحمت
چون ساحت معدلت مجری ماء معین وکام سکان آن مکان را
از منهل اماحت ذوق بخش جرعهٔ لذة للشاربین گردانیدیم وقنات
مزبوره را وقف عام نمودیم بر محلات وبیوتات واماکن ومساکن
ووارد وصادر ومساکن وسایر بلدهٔ مذکوره که بفراغ بال ورفاه حال
از آن مشروب ومعمور ومنتفع ومسرور بدعای دوام وبقای دولت بیزوال
مشغول شوند. آنکه چون اراده کامله صاحب دیوان یوم الحساب ومحاسب ممالکت
وانه فی ام الکتاب بر حسب حکمت بالغه علت کلمته وعمت نائده تهار رشته

قبض و بسط مهام جهانبانی و ملک داری و مباشرت ضبط و ربط امور
گیتی خدائی و شهریاری را بکفایت و کفالت نواب مستطاب همایون ما
واگذاشته و تدبیر و تمشیت موجبات مصالح ملک و دولت و توجیه و تحریر
حقوق و حوائج سپاه و رعیت را بقلم و رقم کارکنان دیوان عزیز ما مقرر
داشته تا چنانکه از مقتضای تأییدات آلهی و ملکه حزم و آگاهی ما سزد و آید
بذل مجهود و سعی محمود نموده باستیفاء عهود و اجرای لوازم حدود این
خطب جلیل و امر خطیر پردازیم و بوضع قانون معدلت و طرح سیاق
مصلحت که مؤدی بمحمدت تامه و منفعت عامه از تکمیل مستعد و تشویق
مجد و اخذ اهم و نفع اعم بوده باشد خواطر نزدیک و دور را امیدوار و
مسرور سازیم ما نیز بپاس این رتبت والا و سپاس این نعمت عظمی
معروض ذمت و ملزوم همت ملوکانه گردانیده ایم که هر یک از افراد
چاکران دولتخواه و فدویان بلا اشتباه که پرورده نعمت و آزموده خدمت
بوده نقد ارادتش در میزان آزمایش کامل عیار و جنس عقیدتش
هنگام عرض در خور وجه خریدار آید جریده اقوال و اعمالش بخاتم صدق
و قسم خلوص مختوم و مرقوم و پروانه قدمت خدمتش بصح قبول موشح
و موسوم گردد در سلوک جاده خدمت مانند قلم از سر قدم ساخته
و اسناد استعداد خود را بدیوان امتحان پرداخته باشد بنا بر عاطفت حق شناسی
و مزید مواجب نیکو سپاسی بر مبلغ اعتبارش افزائیم و مفاخرتی اضافه مقدارش

غائیم

غائیم در عداد چاکران بمزیت مرتبت ممتاز و از جمیع دولتخواهان
و هر یک اخلاص کیشان قرین امتیازش کنیم کتابچه تعداد اعمال مستحسنه
او را بطغرای عنایت و توقیع اختصاص مشحون داریم و دفاتر تفصیل
خدمات پسندیده اش را بمقابله مراسم فاضله و جوایز قبول معتبر و مزین
فرمائیم مصداق این مقال و مفصل این اجمال صورت حال فلان است
که از بدایت چاکری و آغاز ملازمت مقادیر حسن عمل را بمیزان راستی
و درستی پیموده و خوش سیرت ستوده و سریرت شایسته را آشکار و مشهود
نموده باقتضای قابلیت فطرت و تصمیم نیت سالک مسالک جان
نثاری بوده هر روز بر مدارج پیشرفت قدمی و ره سپاری افزوده خامه
آسا سر بر خط استقامت و ایستادگی داشته و در تقدیم مراسم
ملازمت سررشته صداقت را از کف نگذاشته شرح منشور
واجب الاذعان بندگی را ثبت صحیفه جان و فرد انتخاب عقیدت
را ضبط دفتر جنان نموده طومار امتداد عمر را در طی مراتب خدمت
بسر برده و روزنامه خدمات محوله و مساعی مشکوره را یوماً فیوماً به
پیشکاران رسیدگی و آگاهی ما سپرده بارها بدقت و درایت رای دوربین
همایون استقصاء جهات شایستگی و استحقاق و مرجحات کفایت
و استعدادش کرده باقتضای نیت حسنه و اقتضای سنت سنیه که
آفتاب آسا همواره همت بر تربیت مستعدان گماشته و هیچوقت ماده قابله را

از افاضهٔ صورت قبول محروم نگذاشته ایم و محض ظهور مرحمت و وفور
عنایت درحق مشار الیه از هذه السنه .... او را منصب جلیل و شغل
نبیل استیفای دیوان اعلی از مرتبهٔ تسنیم سرافراز فرمودیم ....

در وقوع سانحهٔ هایله که نایلهٔ آن عموم مخلصان و خاصّه این محزون را
فراگرفت اگر بر رسم رسالت و کتابت لسمای تعزیت بنویسیم و تسلیت بدهم
از اشک و آه خود شرمنده ام که عنان خود داری از کفشان گسسته و از
و شررشان محیط و اثیر پیوسته. آتش آه است و دود مردمش بالسقف
چشمهٔ چشم است و موج مژه اش برکنار. و اگر با آه و افسوس نفسی حزین
از دل آتشین برآرم یا بدست بیتابی آستین شمع از دیده گریبان بردارم
بیم آنکه شرار باطن در بنی خامه گیرد و از سیلان سرشک صفحهٔ نامه شستن
بدین سطرت ولولا اغضّ عینی من البکاء، لرقرق دمعی حسرةً ممحی.
سطری عجب از کالبد ضعیف که هنوز رشتهٔ جان در تن است و شگفت از
ناطقهٔ شکسته که باز سر یارای سخن. تضییق صدری و لا ینطلق لسانی
همان به که از مشاهد تغیر و تقلب اوضاع جهان تسلی و تسکین گزینید و
نوائب و لواحق ابنای زمان را بدیده اعتبار بینید که مسکین آدمی در این
عمر کوته چه قدر سختی کشد و در این زندگی یکدمه چه مقدار تلخی چشد از حیاتی
که هر دمش مقارن غمی باشد چه حظ توان دید و با نشاطی که هر
ساعتش

ساوق

ساوق المی بود چسان توان آرمید. کدام کام مرادی از شربت وصل
احباب شیرین شد که ساقی دوران زهر فراقش در ساغر نریخت و
کدام مذاق تشنهٔ شهد سوالش حلاوت یافت که حریف بدمهر
روزگارش مرارت مکروهی نیامیخت گوهر دلی لطف پرور در لفیف
نشکست. و آئینهٔ خاطری بمهر نشد که بقهر نخیت گلستان ابتهاجی از
از غنچهٔ نوخیز بخنده لب نگشاد که از شفتهٔ حسرتش کسوت ماتم نپوشانند
و بوستان انبساطی چون گل چهره شکفتگی نیفروخت که لاله داغ دل در ماتمش
نرویانند دریغ از راحت اندک و رنج بسیار و لذت ایام معدوده
و الم هستی تار شیرینی وصلی را امتداد ارم حرست. از غایت تلخی که در
هجران است. حاصل اینکه آسودگی و اطمینان در گیتی و ببلند عالم امکان
کس ندیده و خوشحالی و نشاط در خورد و بزرگ روزگار ناپایدار مشاهده
نگردیده اگر آسمان است در عزای عزیزان همیشه سوگواری
و نیلی پوش است و اگر زمین است در ماتم پروردگان خود همواره
مبهوت و مدهوش. فلک فرتوت را هر شب در فراق مهر وشان
لباس مصیبت ظلمت بر تن است و چرخ پیر را از فوت ماهرویان
هر سپهر اشک انجم تا دامن هر بامداد گریبان صبوری
صبح از فقدان هم سرگان کواکب در دیده و هر شام
دامان

بس فاتحه خواندیم و باخلاص دمیدیم چشم بد دور و دیدهٔ بدخواهان
کور تیغت که را در اثبات برپا حملات نادری و طالعت تیموری صمصامت
را جوهر وانزلنا الحدید و حسامت را آیت فیه بأس شدید بیرحم
دولت را دست ظفر در آستین و انگشت اقبالت را گوهر فیروزی
در نگین خدنگ عزیمت را نفوذ شهاب ثاقب و قضیب خضیب را
حدت سیف قاصفت هزار آفرین بر دست و بازو و قوت و زور بت
بالله والخطب العظیم اعوذ بالله من غضب الحلیم آن تأخیر بلا این چالاکی
در کار لیکه وآن تمکین را این جلادت سزاوار الدهور مرهونة باوقاتها
والاعمال مصاحبة بالاتها نزدیک و دور بشنوند دشمن و دوست بدانند
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار بیورشی قلعه کشایند و حملهٔ فتحی
نمایند بهر حربه صیدی افکنند و بهر ضربه سدی شکنند. بیک
حرکت ملکی ستانند و بهر عزیمت غنیمتی رهانند. بناموس
سگالند و بغیرت ستیزند بهمت کوشند و بقدرت خیزند کی بند مردان
فریفتن و گردان بر آمدن شیران اجم و شیران عجم چشم و زبان کشایند
بدیع بلیسند و بلیغ ستانند زخم شمشیر خاکی از جوهر است و
استقلال برتو شر بارش ....

اگر خدای کسی را بهر گناه بگیرد   زمین بناله درآید زمانه آه بگیرد

افق در هجر شاهد خود از اشک شفق گلگون گردیده امهات عنصری
را در فنای زادگان هوا لبسید با آتش آه و آب دیده سروکار است
و آبای فلکی در غم هلاک نوزادگان شتابان خمیده قد و بیقرار. هر کس بقدر
خویش گرفتار محنتی است. کسی را نداده اند براءة مسلمی. علیهذا
بمقتضای المصیبة اذا عمت طابت خاطر حزین را الصبر و شکیبائی
فرمودن و ثواب موعود صابران و اجر جزیل مصیبت زدگان تسلیه
و تسکین دادن انسب والصواب اقرب است و امیدوارا
در ابتلا باین قضیهٔ جانسوز دل گداز که تأثر رقت و حرقت
آن در قلوب و خواطر معتقدان و دوستان کارگر افتاد اجر عظیم
و صبر و سکون و مثوبات الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا
انا لله وانا الیه راجعون باضعاف مضاعف وهیا و نعمت جلیله
ان الله یوفی الصابرین اجرهم بغیر حساب بر همگی هنیئا
و گوارا باشد احسن الله لکم العزاء و جزاکم الله خیر الجزاء
الحمد لله که بردیم و بدیدیم این فتح نمایان و بمطلب رسیدیم
دشمن که نمیخواست چنین گوش بشارت همچون دهلش پوست
بچوگان بدریدیم صبحک الله بالخیر وایدک بالظفر لله الامر من
قبل و من بعد ینصر الله من یشاء تهنیت این فتح
را صلای خوشحالی کشیدیم و مسرت این بشارت را جامه خرمی
دریدیم و بدفع اصابت عین الکمال

بس

برای مبارک واضح است که بجز انبیا و رسل و اوصیای طاهرین
ایشان صلوات الله علیهم اجمعین هیچیک از بنی نوع انسان از
خطا و نسیان گزیری نداشته و هر کس را دقتی اقتضای جهل و جوانی و
بر عادت وساوس شیطانی بعصیان و کفران گماشته نستجیر بالله
بعضی از طبقهٔ انبیا و اهل عصمت هم گاهی بترک اولی مبتلا گشته
و بآب استغفار گرد این خجلت از چهره شسته خداوند غفار
ستار بر آنها نگرفته و پرده بر کتفهٔ آنها نهفته چنانکه در کتاب
خداوند کلمات ائمه هدی تصریح برا نمعنی شده . یکی لنکونن من
الخاسرین گوید . دیگری . سبحانک انی کنت من الظالمین تقصیر
شرعیت چو شد بو البشر از راه . جرمی بجوان نیست چو از راه
بشد پیر . علیهذا اگر از امثال بنده و . . . . معصیتی سر زند و غفلتی
اتفاق افتد اقتضای عفو و رحمت بندگان اعلی که بعد از ستم حقیقی
رتبهٔ خداوندی و تربیت بر زیر دستان دارند چه خواهد بود بجز اغماض
و امر رشن من بد کنم و تو بد مکافات کنی . پس فرق میان من و تو چیست بگو

سواد لایحهٔ الیست که تقریباً

شهنشاه بعد از انفصال مجلس شورای ملی در حالتیکه قشون دولتی دور تبریز را احاطه کرده
و اتصالاً از ملتیان شکست های فاحش میخوردند و شعبه مجاهدین تبریز نیز برشت استیلا یافته
و آقا ولیخان سردار افخم حاکم رشت را کشته و دار الحکومه آنجا را آتش زده و اصفهان

نیز بتصرف بختیاریها درآمده و برای محمد علیمیرزا از هر جهت استعداد مالی و قشونی و تدبیری
متعسر بود که اگر یک بخت و چه بسیار بودی باید این توسط و استدعای مصلحین مملکت
و خیرخواهان دولت را در آن حال بیچارگی بقدم ساعدت استقبال و برای حفظ اسباب
فوز و فلاح و عین صرفه و صلاح بداند دوست تعدی خود و وزرای احمق جاهل را از مال
و عال رعیت بیچاره کوتاه کنند بر خلاف آن بیشتر اسباب تنفر و تغیر خاطر خودش دور پرورش
ضمیر مشیر السلطنه صدر اعظم و امیر فطانت تخمیر بهادر جنگ سپهسالار شد از این اشخاص که دیدم
جناب مستطاب شریعتمدار حاجی میرزا یحیی امام جمعه خوی سلمه الله که از علمای عصر بودند . و جنابان صنیع الدوله
و وثوق الدوله و حاجی معین التجار بوشهری و چند نفر از رجال و تجار معتبر که بعضی از آنها سمت وکالت
در مجلس داشته و برخی از وجها شهر طهران بوده بنواب محمد علی میرزای جازم عازم نوشته و خودشان
بباغ شاه برده رسانیدند افسوس که در سنگ خاره قطرهٔ باران اثر نکرد تا تاج و تخت را
دستخوش جهالت و سوء نیت خود و خیانت چند نفر اجزای معلول الدوائر مجهول الفضائل خود
چون این بنده شخصاً جزو حوزه مشروطه طلبان و داخل در باطن العوام محض اینکه این مختصر تحریر
سمت تاریخی خواهد داشت در شب بیست و چهارم رمضان المبارک ۱۳۲۷ هجری که هنوز محمد علی
میرزا از خاک گیلان وارد خاک روسیه نشده محض یادگار و بقای آثار بخط خودم تحریر نمودم مهدی منشی

بشرف عرض اقدس اعلیحضرت قدر قدرت همایون شاهنشاه خلد الله
ملکه و سلطانه میرساند

داعی و محرک این دولتخواهان در تقدیم این عریضه عاجزانه همانا حس اسلامیت و وظیفهٔ
دولتخواهی و وطن پرستی است که علاوه بر حکم شرع و عقل مقتضای عهدیکه با کلام عظیم الهی
جل شانه کرده ایم نزاتباع این فریضه مقدسه را بر ذمت دیانت این دولتخواهان

دارد می سازد. چنانکه باز همان تکلیف مقدس اسلامی این بندگان را وا میدارد
که در پیشگاه ملک دستگاه همایونی معروض داریم که در تقدیم این عرایض و اظهار این عقاید همانقدر
که سعادت و بقاء وطن عزیز و استقلال دولت قویم متبوع خود را موقع و مقداری نهیم مزید
شوکت و عظمت شخص مقدس همایون خلد الله ملکه و سلطانه را نیز در انظار تمام
دولتخواهانه آنست که پس از آنکه وقوع اختلاف و مضادت مابین دولت و ملت منتج
انفصال مجلس شورای ملی و تعطیل موقتی مشروطیت در اقطار ایران شد این دولتخواهان
سکوت و کناره را پیشه نموده دست اطاعت کردیم. و در نیک و بد امور غث و سمین
مملکت دم نزدیم و چیزی از لب و دهن نگفتیم تا مگر تدابیر حکیمانه که در هدم آن اساس و ایجاد
اوضاع حاضره خاطر مهر مظاهر همایون را مجذوب افکار خود ساخته اند معضلات امور
مملکت حل و تسویه شود و هرج و مرج و مفاسدی که نتیجه آن اختلاف و
مضادت بود بیأس و راحتی که مستلزم تأمین حال و ترقی استقبال دولت و ملت
تواند بود مبدل گردد. مدرک اختیار این مسلک. و دلیل اتخاذ این سبیل همین
بود که در هر حال اختلاف و ضدیت را در خراج مملکت سم ناقع و تریاق نافع دانسته
و چنانکه در دوره مشروطیت هموطنان خود را بمتابعت طریق سلم و صلاح دعوت
و موعظت میکردیم در زمان تعطیل مشروطیت نیز راه متابعت پیمودیم و نتیجه تدابیر
مخالفین این مسلک قویم را انتظار بردیم تا مگر نتیجه که از این طریق منتجیم از
مجرای دیگر دریابیم. لکن بدبختانه مرور همین ایام معدود و زمان قلیل این
دولتخواهان اثبات کردیم که در صمت و سکوت مصاب نبوده بلکه در تأخیر تقدیم
عرایض صادقانه به پیشگاه مبارک همایون تقصیری بس عظیم کرده ایم چه اگر

در

در بادی حال صورت استقبال را که بر هر عاقلی مشاهد و محسوس بود در آستان ملوکانه
عرضه میداشتیم توانستی بود که خیرخواهی این بندگان با اعتقادات مخالفین معارضه
کرده رأفت شاهانه را بجانب سعادت و سربلندی فرزندان روحانی آن ذات
اقدس جلب و تحریک کند و محاسن اعمال امم یا موافقین تاریخ عالم را ثبت کتب وقایع
و صنیع و شنیع درد قرار جمشید تاریخ ایران معاف و معذور دارد. حالا که می بینیم شجره
ضدیت و خلاف ثمرات نامبارک بخشیده و تراکم وقایع ناگوار روز اقبال مملکت را
مشرف بزوال ساخته است. باز قضاء واجب و کفاره گناه را فرض ذمت دولتخواهی
و وطن پرستی میدانیم و با زبان عجز و مسکنت بآن پیشگاه گردون پناه عرضه میداریم
که امروز اختلال اوضاع مملکت و گسیختگی رشته انتظام امنیت بآن سرحد بالغ شده
و سزاوار است ذات اقدس شاهانه با صرف تمام قوای و ترک جمیع ملاحظات
و فداکاری و آنچه از آن مقدور التوانائی بود در اعاده نظم و امنیت و جلب قلوب
رمیده رعیت کوشش فرمایند و بنفس نفیس شاهانه بی مداخله غیره بی مشاوره آنان
که آبادی خویش را در ویرانی مملکت میدانند در مطالب این عریضه تأملی فرموده این دقیقه
را بالاختصاص منظور نظر مرحمت فرمایند که این خانه ویران مردم پریشان را تاب بیش از
این مصائب عظیمه و خطرات مهلکه نیست ممالکی که صاحب ثروت مادی و مزایای علمی و معادن تجارتی
و صنایعی و قوت روابط سیاسی خارجی هستند با دوام چنین اوضاع و توالی چنین مهالک مقاومت نتوانند کرد پس میزان
صبر و تحمل این آب و خاک را صاحب خانه و اهل البیت باید بدرستی بسنجد و هر دو با موافقت صادق در قلع
شجره خلاف کوشش کرده خود را مسئول خالق و خلایق نخواهند این دولتخواهان را عقیده راسخه چنان است که اگر کماهی حال مملکت
معلوم ضمیر منیر شاهانه باشد و ساعتی با فراغت طبع ملوکانه توجه خاطر الهام مظاهر در عرایض صادقانه مبذول شود صدق

دعوی دولتخواهان مشهود و زمان یأس و شدت مملکت در جمعیت خاطر شاهنشاه زیانها
رسیده باشد و در خاتمه عریضه همین قدر عرض میکنیم که برای رفع جمله مفاسد معروضه و اعاده
نظم و امنیت در مملکت و بیداری رعیت بمراحم پادشاه و حصول بتمام مقاصد که سرمایه
ترقی و سعادت ملت و ضامن استقلال دولت است جز اعلان انقضاء مدت تعطیل
مشروطیت و اظهار برقراری آن از جانب سنی الجوانب ملوکانه طریق دیگر بعقیده این
عاجزان متصور نیست و اظهار این عقیدهٔ دولتخواهانه را تکلیف اسلامی خود دانسته بیش
از این تأخیر را جایز نشمردیم تا رای صواب نمای ملوکانه چه اقتضا کند و برای اینکه مشهود
خاطر مهر مظاهر مبارک باشد که این دولتخواهان در عرض عرایض فوق جز ادای وظیفه اسلامی
مقصودی نداریم بلکه در اظهار عقاید بر رویهای روحانی اسلام تأسی و اقتدا کنیم لذا چه که
با مضای حضرت حجة الاسلام آقای آخوند مدظله العالی از عتبات عرش درجات رسیده
و شاید تاکنون هم از نظر مرحمت اثر ملوکانه نگذشته باشد بتقدیم حضور باهر النور همایون داشته
استدعا میکنیم با نظر دقت ملوکانه مندرجات آن نامه را ملاحظه فرمایند تا مطابقت عرایض صادقانه
با رای مطاع آن بزرگوار که مرجع تقلید شیعه است معلوم و مبین گردد

۱۹ شوال سنه ۱۳۲۷

جواب بیان نامه دولت   لازم است نظر خودتان را از افراد دولت امروزه و هیئت دیروز دورتر انداخته
ببینیم دولت ایران در چه حال بوده و بتدریج چه احوالی پیدا کرده البته عطف توجه بدورهای دور موجب تطویل مقال و مجبوراً از
زمانی شروع میکنیم که این بیان نامه مختصر گنجایش تذکارات زیادتر داشته باشد لهذا میگوئیم که آخرین سلطان صفوی دیادلین
ننگ وجود سلاطین دنیا چنانکه میدانیم انتهای راحلاد و آبروی دولت ایران را یکروز در طبق خفت و بیغیرتی گذاشته بمحمود هزار نفر
قشون افغان تسلیم نمود ! روزگار نادر طبیعت ذخیرهای نادرتی که همه شید بر دهخدا سطور دارد یک دولت نادری را تشکیل
داده که با سلسله خشم و تازیانه قهار نادری متجاسرین را تأدیب و آبروی نعش دولت را با انتحار راست پر بهائی که اوراق
تواریخ عالم شاهد است برای ایران تدارک نمود   ایام بعد دولت زندیه یک سلطنتی را که بزور شمشیر گرفته بودند موسس پاشهامت
آن نخوت غرور طبیعی این موقعیت را با یک عالیشراخلاقی از خود رو بنام وکالت ملت برتری و حسن رفتار با تمام سلاطین دنیا
معادل داشت اگرچه نادر و کریمخان بعد پادشاه بی‌نظیر و موقعیت آنها بواسطه لیاقت و استعداد شخصی بود ولی باید فهمید همان ایرانی
که روزی مغلوب مشت قلیلی افغان شدند بکدام جهت دیگر این روز فاتح هندوستان میشوند هیچ محل تأمل و جای تردید نیست که یگانه عامل مرکزی
چیزی که شور شد در این احوال بود فقط و فقط مسئله بیم و امید و بها ناسزا و پاداش بیعها است که در حق خادم و خائن مراعات میشده
چنانکه بشهادت تاریخ تسخیر آذربایجان و ننگ فتوحات آقا محمدخان خواجه تنها بواسطه آن بود که برای رضای خاطر یکنفر چوبان فرزند
رشید او لعین سردار و برادرزادهٔ دلسپند خود را در دامن پدر سر بریده و سر او را با شبان جگر سوخته تسلیم نمود و نیز فتحعلیشاه قاجار با اینکه سلطنت
قاجاریه بواسطه همراهی و خدمت میرزا ابراهیم خان کلانتر پابرجا شده بود مشار الیه را بجرم نمک ناشناسی و خیانت بولینعمت خود لطفعلی خان
در دیک مجازات جوش بنیر و حتی میشنویم در این اواخر آن ایالتی که دولت ایران بدبختانه رو بانحطاط میرفت یکی پدری را بواسطه خیانت
سرا پا برهنه کرده با کمال افتضاح در شهر طهران میگردانید از مسلمات بدیهیه است عزت و ذلت هر دولت بسته بشدت
و ضعف قوه مجازات و بهر اندازه که اعمال این قوه مابین یک ملتی ضعیف شود بهمان نسبت قدرت و شوکت او رو به پستی و فنا میرود
چنانکه بعد از معاهده ترکمانچای یعنی از همان روز مشئومی که سلاطین ایران در دریای شهوت پرستی و غفلت با قدمهای سریع وطن ما را
بوادی ذلت و بدبختی سوق میدادند اجرای مجازات کم کم شروع به تخفیف نمود تا روزیکه مشروطیت اعلان شد گوئی از همان روز فرمان

اعلام مجازات را هم صادر کردند کاش مجازات بحال عدم باقی مانده صورت دیگر نمیگرفت یعنی این قوه را بالعکس بکار نمیبردند چنانکه
همسایگان مهربان ما گاهی مستقیماً و زمانی غیر مستقیم عملاً مدلل نمودند که خائن ترین اشخاص دارای تمام احترامات و شئونات اولیه و امین ترین افراد
این مملکت است منتهی اینکه صمدخان معروف الحال حیرت افزا نفوذ مطلق آذربایجان شد برای اینکه در دزدی و خیانت بی بدل بود ثقة الاسلام
و همراهان او چرا در روز عاشورا بدار ظلم آویخته شدند برای اینکه وطن خواه و با مقاصد اجانب همراه نبودند دولت و قونسول انگلیس بچه مناسبت
سبب حمایت و طرفداری از امان الله میرزا نموده و بدون خجالت و انفعال راضی شدند که در توی قونسولخانه مشار الیه مغز خود را پریشان نماید
و بارگاه ثامن الائمه پرستشگاه چندین ملیون مسلمان را با کمال جسارت و بی باکی بچه جهت با توپ بیداد خراب کردند برای اینکه بگویند پس از معاهده ترکمان چای
دیگر ایرانی صاحب خانه نبوده و هر کس دعوی وطن خواهی که باید از هستی و حیات خود صرف نظر نماید.

[illegible]

امروز هم اگر کسی گره از فرش بشنوید و بدیگران بگوئید که سیاست روس و انگلیس در خاورمیانه این بوده است و بازور سرنیزه و اقتدار مجازات را در حق
کسانی معمول میداشتند که نسبت بوطن خود خیرخواه و از دزدی و خیانت احتراز داشته باشند شکر خدا را که دیگ غضب الهی از آه مظلومین و سوز دل
ملل صغیره بجوش آمده دست قهار طبیعت از آستین بیچارگان دنیا بیرون آمده صولت و ستم دول دنیا را نیلگون و انزوا خواهد رسید که برق دول جابره
را در ممالک دیگر سرنگون نماید چنانکه مقصود اصلی از جنگ بین المللی در ابتدای امر کوتاه کردن دست رقیب و تبعید ملل صغیره بود که همان مد طبیعت
تا مدتی ما اولیه را با قرار نقض غرض و بپای یکسیان تلخی وادار کرده است که بگویند ما برای دول صغیره می جنگیم طبیعت دول معظمه جابره دنیا را که سالیان
دراز بخون ملل صغیره مالیده کرده بودند خواهی نخواهی مجبور بقبول این حقیقت تلخ خواهد نمود ولی افسوس هنوز عملیات سابقه آنها در وطن ما دیده
ما تخفیف نیافته و میسر نمیشود وقوع این امر را بآسانی باور نمائید نتیجه مظالم دول قربان کردن چندین کرور جوانان رشید و صرف ملیارها اندوخته ملی بود
که بقیه دیگر جمع کرده و اینک هم نمایندگان آنها همان رویه منحط را تعقیب و هزاران بدبختی دیگر برای خود تهیه می کنند چنانکه دیپلماسی انگلیس بواسطه
تجاوزات اجحاف کارانه خود بعد چندین سال حالت برطانیا را بباد داده و آن نتیجه که از پولتیک تخریب در ایران گرفته بود که
مبدل بعداوت و کینه جوئی نموده که نتایج سوء و عواقب وخیم آن را انگلیس بطرف می تواند تشخیص بدهد دیپلماسی تازه دارد روس نیز اگر بزنگ
یار مکار خود را نخورد و این خطری که از تغییر رژیم روس در قلب ایرانیان جایگیر شده است مغتنم بدارد موفق بخدمتی شد که در دو سه کفایت
او اثبات بزرگترین خدمتی است البته برای ما تفاوتی نداشته و با قوه ملی و یاری آن خداوندیکه نجات ملل مظلوم عالم را تقدیر کرده است

موفق بنجات وطن خودتان خواهیم شد .... اینها یک مطالبی است که از قلوب خفه شده و از حلقوم فسرده شده تمام ایرانیان
خارج و کلیه منصفین دنیا هم تصدیق دارند و قهراً همین حقایق و همین ناله های مظلومانه بگوش در کنفرانس صلح بگوش نمایندگان دول خواهد رسید
که ملت بدبخت از دست همسایگان مظلوم از ارخه چنین احوال بر ملک داشتیم پس از تذکار و یادآوری مراتب فوق آیا اشخاص بی طرف
حتی افراد با انصاف همین همسایگان که مستقیماً شریک خیانت و مظالم مامورین خود بودند وجود کمیته مجازات را تصدیق نخواهند کرد
آیا با وصف این احوال خواهند فرمود که کمیته مجازات یک جمعیت آشوب طلب و برای اغراض خصوصی تشکیل یافته است نه مردان
منصفی که در این وجدان سلیم باشد و حزب کمیته مجازات را تصدیق و بحق میدانند که دست خائنین را قطع نمائیم ما باید از آن
کسانی که بتوثیق و پشتیبانی اجانب مصدر امور و مامور خیانت میشوند از صفحه ایران نابود کنیم ما باید نگذاریم سلطان محبوب محصور ما
با یک خون دل و کراهت خاطر دستخط ریاست وزرائی ملیدن خائن را از روی ناچاری و استیصال امضا که اینها یک مطالبی است
که باعث ایجاد و موجب تشکیل کمیته مجازات شد و تا روزیکه دست خارجی در مداخله امور ما باقی است باقی خواهد بود بعد از اثبات وجود و لزوم
برقراری عطف توجه دولت حاضره کرده میگوئیم آیا وجود حکومت فعلی و عملیات او مستغنی از کمیته مجازات است نه زیرا که
در چنین شور رستگاری نیست هنوز شما مرعوب پلتیک اجانب و باور ندارید که دست روزگار دست تجاوزکاران را در کار قطع کردن
است خیال خدمت غیر خدمت است اگر میدانید حوادث عالم با این تغییرات مهمی که همه روزه هزاران رنگ گوناگون در اوضاع دنیا نشان
میدهد از ننگ مسئولیت بیدار نشدید رشتیان لرزید بهتر از این کار خواهید کرد اگر قدری تامل کنید میفهمید که تعقیب این رفتار ننگ رویه آبرومندانه
نبوده و اگر چند صباحی دیگر هم خائنین شما را بزودی آلوده ننگ بدنامی و بی لیاقتی پیدا خواهید کرد که کارکنان آتیه ایران حکم انفصال و طرد ابدی
شما را از خدمات ملی صادر خواهند نمود چنانکه هیچ مناسب نبود مظالم و تعدیات حکومت یزد و کردستان و استراباد فخر الملک را در کمیته
بی لیاقتی او ملحوظ کرده و پاره جهات خصوصی که ما میدانیم مشار الیه را بحکومت طهران منصوب نمائید سایر اقدامات و عملیات شما
هم چندان بهتر نیست حتی خیلی متأسف هستیم که بعضی از وزراء همان مشی قدیم و رویه سابق از قبیل رشوه وغیره باقی هستند کمیته
مجازات با شما و با هر حکومتی طرف نبوده آرزومند نیکو سگالی است که بجان و دل حافظ شرف و نگاهبان تاج و تخت دولت ایران
باشند چنانکه غیر این بود گویا مجازات فخر الملک را بر منتجب الدوله مقدم میداشت میگویند ایجاد جنگ باعث تولید بحران

وطبیعی است که وجود حرارت یخ را آب میکند یعنی ساعتی که کمیته مجازات علاوه بر ضمن اصلاحات دیگر از اقدامات
دولت حاضره به بیند که یکی از خائنین وطن بحکم دولت بدار آویخته شد قهراً همان دقیقه کمیته مجازات منحل و همان روز اولین
روز سعادت ایران و بزرگترین قدمی است که کابینه حاضره برای افتخارات خود تدارک کرده است در پایان مقال با یک
تحقیر و لهجه تنفر مدیر نوبهار را بواسطه مندرجات مغرضانه او سرزنش کرده میگوئیم همان مقصود و منظور خصوصی که شما را
وادار باین اعتراضات کرده است دیگر نمیگذارد با چشم حقیقت اشیاء را ادراک نمائید کمیته مجازات با آن نیت
پاک محبت مخصوصی که نسبت بتمام هموطنان خود دارد محالاً همین مذمت و توبیخ را در حق یک نفر هم وطنی در تازه زبان
حقیقت گو مالیه و متأسفانه جامه دیگر بتن کرده کافی دانسته امیدوار است بعد از این حقایق احوال
را بهتر از این استنباط نماید تاریخ ۲۳ رمضان ۱۳۳۵

عریضه یکی از وطن‌پرستان ایران که در پاریس بتاریخ ماه جمیدی الاخره سنه ۱۳۴۳ بآستان
همایون شاهنشاهی عرض کرده

بندگان اقدس شاهنشاهی مکرر تأکید فرموده اند در اصلاح امور دولت
آنچه بدانم عرض نمایم در اینموقع بجهة بیان یک مسئله مهم فرض میکنم که فردا
صبح جمیع معتمدین آستان را در ایوان بزرگ همین عمارت احضار فرموده بتوجه
مبارک شاهنشاهی لفظ بلفظ اینطور تقریر فرمایند

ای حضرات

وقت است بشما بگویم مقصود از این سفر فوق العاده چیست و چرا شما را
با اینهمه زحمت بفرنگستان آورده ام

هیچ لازم نمیدانم برای شما شرح بدهم که در این ایام دولت ما گرفتار چه نوع
مشکلات مهمه است

در هر قدم اینسفر بچشم خود می بینید که ما نسبت باوضاع این ممالک خارجه
بی اندازه عقب مانده ایم. عموم دول بجدی بزرگ و بحدی قوی شده اند که بقای
حالت امروزه ما در مقابل قدرت ایشان قریب بمحال است. خواه باقتضای
روش ترقی دنیا خواه بتجربیات طبع بشری ممکن نیست که استعداد و نعمات
ممالک ما را در این حالت پریشانی که دلیل خراب کاری جنس ما و حق
استقلال خود قرار داده اند باقی بگذارند کار ما بیک نقطه رسیده که اگر
فی الجمله هم غفلت نمائیم این فرمان روایان

ترقی دنیا حکما خواهند آمد و تمام این ممالک ما را خواه مسلمان خواه کافر مملوک و عبید ذلیل خود خواهند ساخت

در مقابل این بلیه‌ها بلیه که دقیقه بدقیقه نزدیک میشود تکلیف چیست و چه باید کرد ما هم مثل ملل خارجه در ملک اجداد خود صاحب حق زندگی بمانیم

از روی تجربه چندین ساله خوب میدانیم که شما باین سؤال من جواب خواهید گفت باید بنای کار را بر عدالت گذاشت باید امور دولت را نظم داد باید اغراض شخصی را کنار گذاشت باید خلق ایران را تربیت کرد. باید مملکت را آباد خزانه را معمور و حقوق دولت و ملت را همه جا محکم نگاه داشت

بر جمیع این نصایح که مطابق عقل و در خور فهم هر ذی شعور است فقط یک کلمه جواب دادم میگوئیم چند هزار سال است همه این نصایح را جمیع عقلا و حکماء و علماء و مرشدین و وزراء و شعرا و نقالهای با فصاحتی که بالاتر از آن نباشد مکرر و مکرر گفته و تکرار می کنند و هیچیک از این نصایح به هیچیک از دردهای ما بقدر ذره نتیجه نبخشیده است

بر سر اینحرف من باز خوف می بینم چه خواهید گفت خواهید گفت اگر از این احکام هیچ ثمری حاصل نشد سببش اینست که در ملک ما هیچیک از این احکام را بدرستی مجرا نداشته اند

اینجا رسیدیم بیک نکته که جامع جمیع مطالب ماست. بلی من خودم بیش از همه کس معترف هستم که در ممالک ما هرگز دیده نشد که این اصول نظم و این احکام عدالت موافق تا مر بطور مستمر برقرار شده باشد.

در مقابل چنین واقعه آشکار و مداهی بدیهی است که امروز دیگر تکلیف ما این نیست که بنشینیم و این احکام معروفه دنیا را باز از سه هزار سال انتظار باز با آه و ناله تکرار کنیم:

مسئله اصلی امروز اینست که بمن حالی نمائید چرا در کل اقلیم در صحراهای حبش بدون سیر بلدن و زیر و بدون انصاف ملدن امیر همهٔ عمال خواه طالب ترقی خواه غریق اغراض شخصی خواه بت پرست خواه خداشناس خواه مست خواه هشیار همه این نصایح را مجرا میدارند و ما با همه ادعای عقل خود و با همه هدایت مرشدین با همه فرامین جهانمطاع بهیچ فریاد واعظین بهیچ گریه مظلومین تا امروز نتوانسته ایم هیچیک از این احکام مشروعه را بر هیچ نقطه ما جاری بسازیم.

در توضیح این عجز مداهی ما هنوز یک کلمه حرفی که معقول عقل باشد از شما نشنیده ایم همینقدر میدانیم که اگر در تحصیل جواب اصرار بکنیم در آخر خواهید گفت.

ما مسلمان هستیم و نمی توانیم ترقی کفار را سرمشق خود قرار بدهیم

اینحرف بقدری قبیح است که از شنیدنش جای آن خواهد بود که عقل دنیا بکلی از جنس ما مأیوس شود.

بچه کفر شنیع میتوان گفت اسلام مخالف ترقی است کدام آئین است که بقدر اسلام مروج ترقی و محرک آسایش انسان باشد

و آنگهی کدام احمق گفته است که ما باید برویم همه رسومات و عادات خارجه را اخذ نمائیم.

حرف جمیع ارباب ترقی اینست که احکام دین ما همان اصول ترقی است که کل انبیا متفقاً بنیا اعلام فرموده اند و دیگران اسباب اینهمه قدرت خود ساخته اند ما هم بحکم عقل و دین خود باید همه این اصول ترقی را چه از لندن چه از ژاپون بلدرنگ اخذ نمائیم .

برسر این حقایق آشکار چه ضرور که بیشتر از این معطل بشویم اصل حرف اینست که امروز محققاً هست و نیست همه ما در معرض خطر است و ممکن نیست که رحمت الهی بجهة نجات ما راهی باقی نگذاشته باشد.

لهذا آلدن از آن اشخاص که در فرنگستان تربیت شده اند و از همه شماها که پرورده نعمات دولت هستید در عالم انسانیت خواهش و استدعا و التماس مینمائیم و بعد بزبان قدرت سلطنت شما حکم محکم صادر بدید و برای دفع این مصائبی که ما را از هر طرف احاطه دارد راه خلاصی که یقیناً در دایرهٔ علوم دنیا موجود است موافق عقل و علم خود مشخص فرمائید .

در مقام خطر که متضمن حیات و ممات دولت است این نکته را هم بر عهدهٔ درایت و غیرت شما واجب میدانم که بعد از عمر دولت را دیگر بتکرار این اصلاح معلومه که چند هزار سال ما را معطل کرده بیش از این ضایع مکنید . وقت است که امروز عوض الفاظهای بیش از روی آن علوم فعلی که کرهٔ زمین را از زنگی دنیا تا ژاپون مایهٔ عبرت ما ساخته از برای ترقی ایران یک طرح جامعی مبنی بر تدابیر مجرّب دنیا مشخص نمائید و حاصل معرفت و دولت پرستی خود را تا سه روز دیگر تحریراً بطور روشن و بصراحت علمی در این مجلس عرضه ندارید . و وقتی طرح هر یک از شما حاضر شد همه را با توضیحات لازمه بمعرض ستم بمجالس اعاظم

مجتهدی

مجتهدین جامع الشرایط هر طرحی که موافق آرای مقدسه قبول شد من خودم بمعاونت آن وزراء و ارباب فضل که در اینجا و در ایران حاضر کرده ام بر دنیا ثابت خواهم کرد که در حق یک پادشاه حق پرست در احیای یک ملت حق شناس مظهر چه قسم تاییدات الهی میشود

قربان خاکپای اقدس همایونت شوم .

در میان این تلاطم افکار که اطراف ایران را احاطه کرده بر عموم اصحاب دانش ثابت است که عقل و روح ایرانیان بیحس نخواهد ماند و از حالا میتوان باطمینان منتظر شد که هوش و درایت اهل ایران به پیروی فرمایشات ملوکانه صفات شاهنشاهی لوایح بدیعه و اقدامات موثره ظاهر خواهد ساخت و اگر هم هیچیک از ترتیبات منتظره ثمرات فوری نبخشد شهرت عزم حیات بخش ملوکانه وجود اقدس مبارک شاهنشاهی را بیش از همهٔ حضرت سلاطین حق پرست ممدوح جمیع فضلای اسلام حقیقی خواهد ساخت .

ندای عدالت

به مجلس وزرای ایران

جزو اوّل

اوضاع ایران اینست که می بینید جمیع دوائر دولت مختل خزانه خالی حقوق آدمیت همه درهم ارکان استقلال از هر طرف متزلزل چه بدبختی است که برای این مستمند متولی نباشد .

انجام این وضع چه خواهد بود

مطلب معلوم است دول خارجه ایران را خواهند گرفت

بچه حق

بحکم همین تقصیر که ما نمیخواهیم چشم باز بکنیم و ببینیم وضع دنیا و شرایط بقای دول در این عهد تا بچه حد فرق کرده است. خواه تصدیق بکنیم خواه منکر بشویم جمیع طوایف دنیا بحکم علوم و صنایع تازه شریک آبادی همدیگر شده اند دیگر هیچ گروهی حق ندارند یک قطعه کرهٔ زمین را بعنوان میراث حق خرابکاری خود قرار بدهند. دارائی دولت در اینعهد مشروط بکفایت وزراست. وزرای ایران بد بنیانشان بدهند بجهة تصرف این ملک چه کفایت چه سند استحقاق ابراز کرده اند.

موافق علوم آبادی اینعهد محقق است که اگر ایران بر وفق قوانین عدالت اداره شود مقادیر محصولات اینخاک هم از برای زندگی اهل اینملکت هم از برای رونق آبادی دنیا یک بر هزار بلکه چندین هزار مرتبه بیشتر از امروز میشود. موافق اینحساب اولیای ترقی خلق و حقوق بندگان خدا مصراند که اینهمه ممالک را با اینهمه نعمات خداداده اینطور خراب نگذارند.

عموم دول بزرگ این مذهب آبادی را امروز بهر نوع صراحت بکل دول آسیا قولاً و فعلاً اعلام میکنند که یا ممالک خود را موافق قانون منظم و آباد کنید یا ما بحکم عدالت می آئیم و بساط خرابکاری شما را برمی چینیم

با چنین فرمانروائی قانون آبادی تکلیف ما چیست

تکلیف منحصر است باینکه ایران را موافق اصول آبادی اینعهد مستحق زندگی بسازید

بچه طریق

فصل اول

بر هر بیننده باشعور واضح است که در دنیا آنچه اموال کسبی و اسباب زندگی دیده میشود همه حاصل کار بنی آدم است

کثرت و قلت اموال طوائف از کجاست

از درجه کار ایشان

در هر ملکی که زیاد کار بکنند اموال مردم بالطبع زیاد میشود و در همان ملک وقتیکه کم کار بکنند اموال مردم بهمان نسبت کمتر میشود.

سبب زیادی و کمی کار در یک ملت چیست.

آنچه باحکام علمی مشخص شده اینست که در هر ملکی که اهل آن بطور یقین بدانند آنچه کار بکنند حاصل کارشان مال خودشان خواهد بود خلق آنملک بتحریک حوائج معیشت بمیل و جهد بکار میروند و بظهور جوهر انسانی علی الدوام مصدر اعمال مفیده و صاحب اموال تازه میشوند و برخلاف آن در ملکی که مردم ببینند ممکن است که مالشانرا بدون حق از دستشان بگیرند و جائزست که مردمان محترم را بدون هیچ محاکمه اخراج بلد بکنند و رسم است بیک اشاره گوش و دماغ و سر مردم را ببرند در آن

ملک بجز فقر و فلاکت و بیهنری و بیغیرتی هیچ اثری دیده نخواهد شد.

از روی این حکم تاریخ بنی آدم در جمیع ملل متمدنه بطور قطعی مقرر است که اولین بنای آبادی دنیا بر آن قانون است که در ممالک خارجه امنیت جانی و مالی میگویند.

با هزاران درد و تأسف باید اعتراف نمائیم که معنی این دو کلمه در این چند هزار سال برای عموم ملل آسیا بکلی مجهول مانده است. منتها علو خیال ما آن بوده است که جمیع نعمات امنیت را از اول تا آخر فقط از صفات شخصی رؤسا منتظر باشیم گاهی برحسب اتفاق بعضی از سلاطین و وزراء بعقل و انصاف خود مال و جان زیردستان را تا یک درجه حفظ کرده اند. ولیکن چنان واقعه اتفاقیه هیچ ربطی ندارد بآن مطلب معظم که در خارج امنیت جانی و مالی میگویند. مقصود از این دو کلمه ساده که در این دویست سال آخر موضوع پرستش دنیا شده این است که در یک ملک چنان دستگاهی مقرر شود که هیچ امیر هیچ وزیر هیچ پادشاه هیچ امپراطور خواه با انصاف خواه بیرحم خواه دارای فضایل خواه مملو شقاوت در هیچ صورت هرگز بهیچوجه نتوانند بدون حکم عدالت قانونی بحقوق هیچکس بقدر ذره خللی وارد بیاورد.

این دستگاه عجیب که سیم تلگراف و چرخ بخار و صد عجایب دیگر تا امروز بعقل حکمای آسیا نرسیده و هنوز هم بعقل ما محال مینماید مدتیست که سایر ملل بنای حیات و سند صد قسم شرافت خود قرار داده اند. آنچه در خارج نظم و هنر و آسایش و شوکت

هست

هست از برکت این اساس امنیت است و در ایران آنچه ظلم و خرابی و نکبت است از این عجز نامبارک است که بهیچ طور نتوانسته ایم نه بمعنی و نه هم بوجود ظاهری چنان دستگاه معجز انگیز پی بریم.

در عهد شاهنشاه شهید چند نفر از جوانان که بیک حسن اتفاق از این مسئله اساسی بعضی معلومات خارجی داشتند. بیک ذوق بی پروا در شروع چنان عمارت آبادی اقدامات و جان فشانیها کردند با همه همراهی آن شاهنشاه تازگی طلب کاری از پیش نرفت

چرا

بعلت اینکه در آن عهد وزرای ما از اصول این بنای بزرگ هیچ سر رشته علمی نداشتند خیال میکردند که بیک فرمان و بچند نصیحت واهی مقصود حاصل میشود

از وقت آن امتحان اتفاقی عرصه ترقی ایران بکلی تغییر یافته است. اغلب وزرای ما در فرنگستان تربیت شده اند و جمعی از ارباب ذوق مکرر در ممالک خارجه سیاحت کرده اند و از همه بالاتر شاهنشاه حاضر بیک مساعدت نادره بخت ایران عقلاً و طبعاً بیش از جمیع وزرای خود شایق و جویای ترقی است. با چنان مقدمات مساعد بشماها جنابان سعادتمند که وزرای حالیه هستید و سرنوشت ایران را بدست قدرت خود گرفته اید چه معطلی دارید که بهدایت علمای اعلام و بهمدستی اولاد خاص ایران این دستگاه امنیت جانی و مالی را یک دقیقه زودتر در این ملک تشنه عدالت برپا نمائید

بکدام راه بچه ترتیب

همان ترتیب علمی که حاصل اجتهاد عمر دنیاست و خلاصه آن بیک سبک نمونه در فصل ذیل عرض شده است

فصل دوم

هر دولتی که بخواهد در پناه امنیت مالی و جانی زنده بماند باید حتماً یک مجلس قوانین داشته باشد اصول قوانین را پیغمبران و ائمه و حکماء در کتب سماوی و دنیوی چنان بقوتی که بالاتر از آن نباشد معین فرموده اند. اما در ممالک مشرق هرگز هیچ دستگاهی دیده نشده است که بیک وضع مقرر مراقب حفظ و موکل تأویلات قوانین باشد و در صورتیکه جمیع قوانین قدیم بدرستی محفوظ باشند باز بواسطهٔ تجدد اسباب زندگی از قبیل راه آهن و تلگراف و احداث کمپانیها و استحکامات حدود و تنظیم افواج و هزار مواد دیگر هر روز قوانین و قواعد تازه واجب میشود و بیک تقضای الهی در این عهد از هر جهة مبرهن می بینیم که ترتیب یک مجلس قوانین هم باقتضای حکمت تمدن هم بحکم شرع مقدس اسلام در ملک ایران از همه چیز آسانتر و از هر تدبیر واجب ترش است.

بچه دلیل

بدلیل آنکه عموم رهبانان عیسوی و خارجی با تمام قوت خود منکر قوانین دول بوده و حالا هم همه جا بدترین دشمن احکام علمی هستند و بر خلاف آنها علمای اسلام مأموریت خود را تماماً بر اساس علمی و بر ترویج و تکمیل کل قوانین دنیا قرار داده اند.

یک خبط

یک خبط بزرگ وزرای ایران اینست که از چنان مأموریت علمای اسلام هیچ فایده نبردند. موقع تعمیر این خبط حالا از هر طرف ظاهر میشود باید فضل و تدین علمای اسلام را در مجلس قوانین حامی حقوق ملت و قوت اوامر دولت قرار داد.

بر محسنات چنان تدبیر هیچ حرفی نیست اما فرض میکنیم که صد نفر از مجتهدین و فضلای قوم بحکم پادشاه در یک مجلس مخصوص جمع شدند و قوانین لازمه را با دقت و به ترتیبی که باید تدوین کردند کیست که در ایران آن قوانین را مجرا بدارد.

فصل سوم

بحکم تاریخ ایران از حالا محقق میدانیم که احکام آن مجلس علماء هر قدر هم صحیح باشند هرگز مجرا نخواهند شد. بهمین دلیل که تا امروز هیچ قانون حتی آن احکام که از آسمان نازل شده هنوز در ممالک ما مجری نیستند

سبب چیست

اینست که اجرای قوانین یک دستگاه مخصوص لازم دارد که در سایر دول هیأت وزارت میگویند و حکمت اختراع آن تا امروز هرگز بخیال هیچیک از وزرای ما نرسیده است منتهای کمالی که در فنون دولت داری بکار برده اند اینست که اسم یکی از مقربین را بعدوش صدر اعظم میگذارند و اجرای اوامر دولت را محول میکنند به مردانگی فراش و به چابک دستی میرغضب

در اواسط سلطنت شاهنشاه شهید خواستند بتقلید دول خارجه وزرای متعدد

نصب نمایند اولیای زمان عوض اینکه عدد وزرا را موافق قواعد علمی محدود نگاه
بدارند بیک سفاهت عجیب چهل پنجاه نفر اشخاص بیکاره و بی ربط را باصطلاح خود
وزیر قرار دادند که همه مدعی و نقیض همدیگر شب و روز باقسام هنر مشغول تخریب
بنیان سلطنت شدند.

در ترتیب هیئت وزارت آنچه بقانون علمی مقرر شده اینست که عدد وزرا
باید محدود باشد

اجرای جمیع اوامر دولت بدون مداخله هیچیک از عمال دیوان باید مخصوصاً
و منحصراً بر عهدهٔ این وزرای مقرره باشد.

وزرا باید بر حسب علم و کفایت هم جور و هم افکار و در پیشگاه مجلس قوانین
مسئول باشند

از همه مهم تر این شرط مطلق است که وزرا باید در خدمات دولت تماماً شریک
و ضامن اقوال و اعمال یکدیگر باشند بطوریکه اگر یکی از آنها مصدر خطا یا مرتکب خیانتی بشود
همه وزرا مثل وجود واحد یکدفعه معزول بشوند.

این قانون ضمانت متفقه که بنظر ما محال می‌آید رکن رکین مجمع
وزرای خارجه است هر وزیری که در امور دولتی شریک و ضامن رأی وزراء
نباشد باید فی الفور از وزارت خود استعفا کند.

یقین است که اغلب وزرای ما فریاد خواهند کرد که چنان
قانون خلاف عقل و قبول

آن

آن در ایران محال است اما باید مختصراً بخاطر ایشان آورد که از لندن تا ژاپون
دیگر هیچ وزیری نیست که خارج از این اصول بتواند در مسند وزارت یک دقیقه باقی بماند.
بسیار خوب فرض میکنیم همه این ترتیبات را مجلس قوانین امضاء
و مقرر ساخت وزرا هم موافق قاعده ضامن همدیگر شدند ضامن ما کیست
که این وزرا کل امور دولت را باز مثل سابق یا بدتر از سابق با
غراض شخصی خود زیر و زبر نکنند.

فصل چهارم

اینجا رسیدیم باز بیکی از اصول اصلی

از برای سد آن امراض وزراء که لازمهٔ فطرت بشریت و ما اهل آسیا تا امروز
ذلیل بلدهای آن بوده ایم حکمای خارجه باجتهاد سلسلهٔ چند هزار سال یک تدبیری
پیدا کرده اند که در ایران بهیچ زبان نمیتوان بیان کرد

خلاصه آن تدبیر چیست

خوب میدانیم جواب من در ایران موجب چه نوع شماتت خواهد بود
اما چون روح تنظیمات عالم بسته بحل این مسئله است باید بتصدیق ارباب
دانش عرض میکنیم که سرچشمهٔ جمیع ترقیات بنی آدم در این حق ازلی است
که هر آدم مختار باشد افکار و عقاید خود را بآزادی بیان کند.

اختیار کلام و قلم در عصر ما سلطان کرهٔ زمین شده است.

چه زندگی کرامات و امید کل ملل متمدنه امروز بر سر این دو کلمه است

اختیار کلام اختیار قلم

اگر اولیای ایران واقعاً عدالت میخواهند باید اول بلا اول این سرچشمهٔ فیوض هستی را از لب تشنهٔ این خلق فلک زده یک دقیقه زودتر باز نمایند.

بدیهی است کهنه پرستان ایران به تغیر خواهند گفت که اگر با مردم حق کلام و قلم بدهیم عادت هرزه گوئی خلق ایران کارگذاران دولت را آرام نخواهند گذاشت.

این حرف برحسب ظاهر صحیح است اما در ایران حتی بعضی از عقلای ما معنی آزادی را بکلی مشتبه کرده اند هیچ احمقی نگفته است که باید بمردم آزادی بدهیم که هرچه بدهنشان میآید بگویند. بلی عموم طوائف خارجه بجهة ترقی و آبادی ملک بجز آزادی حرف دیگر ندارند اما چه آزادی آزادی قانونی نه آزادی دلبخواه.

از برای توضیح معنی آزادی اول باید اینمعنی را فهمید که در عالم هیچ حق و هیچ تکلیفی نیست که حد معینی نداشته باشد و حد آزادی اینست که آزادی هیچکس بحق هیچ کس خللی وارد نیاورد. بعد از آنکه حقوق و تکالیف عامه بحکم قوانین مقرر شد و باقتضای اساسی قانونی دیوانخانهای عدلیه برپا شدند دیگر کیست که بتواند بدون جزا در حق دیگری حرف ناحق بزند وقتی عموم علما و اصحاب قلم بحکم قانون مراقب و محصل حفظ حقوق عامه شدند دیگر چه امکان که روح عدالت بمیل رؤسا یا باغراض مباشرین مثل امروز در عزا بماند.

وقتی در اینباب با علمای فرنگستان حرف میزنیم . معلمین معروف که از
اصول اسلام بمراتب بیشتر از ما معلومات درستی دارند میگویند بدبختی ملل
اسلام در اینست که اصول بزرگ اسلام را گم کرده اند . همین آزادی
کلام و قلم که کل ملل متمدنه اساس نظام عالم میدانند اولیای اسلام
بیک کلمه جامع بر کل دنیا ثابت و واجب ساخته اند

امر بمعروف نهی از منکر

کدام قانون حریتی است که حق کلام و قلم را صریح تر از این بیان کرده باشند
وقتی بر سر اینمطلب میگوئیم تشخیص معروف و منکر از برای اهل ایران مشکل خواهد
بود . بر این حرف میخندند میگویند مأموریت علمای اسلام در مجلس قوانین از برای
همین تشخیص است که مجتهدین داخل مجلس قوانین شوند خودشان خواهند
دید که علاوه بر فقه و اصول رسمی بحکم همین امر بمعروف باید دائره علوم خود را
بهر سمت معارف دنیا وسعت بدهند و آنوقت چه مانع که فضل محیط ایشان
مشعل انوار عقل و اقوی محرک ترقی نشود

فصل پنجم

نامه خطایا و دفاتر مصائب ایران از هر کجا باز نمائید این فرمان رحمت
آلهی را بخط انوار حق مرتسم خواهند یافت

اختیار کلام و قلم . ظهور مجلس قوانین . تنظیم دستگاه اجرا .

در این ندای ترقی عالم جای هیچ تردید نیست یا باید بکوری بخت از نجات

ایران

ایران چشم بپوشید یا باید بانصاف مردانگی و باقتضای علو مأموریت خود بآواز
بلند بخلق ایران اعلام کنید که در این بحران مصائب اول فریضه خداپرستی
اول طریقه دولتخواهی و آخرین شرط هستی اینست که این سه مبنای زندگی بنی آدم
را بی انتظار ترحم دیگران بهمت و حق آدمیت خود اسباب فلاح ایران بسازند
حاصل چنان کلام قطعی در ایران چه خواهد بود

تفصیل را در جزو دویم این نامه ملاحظه فرمائید

ندای عدالت

جزو دویم

فصل اول

جواب اشخاص که جوهر آدمیت را از روی نادانی موروثی خود قیاس
میکنند معلوم است چه خواهد بود . خواهند گفت اینجور فقرها هر قدر صحیح باشد
اینجا ایران است و این کارها خارج از رسوم ما است

بلی تاریخ ایران مصدق است که این کارها تا امروز در ملک ما هرگز
نشده است اما اگر وزرای سابق ما عقل بیعلم خود را ترقی ایران
قرار داده اند این دلیل نخواهد بود که سیر ترقی دنیا بر حدود جهالت
ما تا ابد بایستد .

همه ملل در همه اقالیم دنیا آدم شده اند ما باید از دایره آدمیت
خود را چه قدر خارج بدانیم که آن کارهائی که همجواران ما حتی آن طوائف که تا دیروز تبعه عثمانی بودند در کمال

موفقیت بیشتر ببرند ما آن کارها را فوق قدرت و بیرون از تصور مال شماریم اگر
بعضی از رؤسای نالایق از شخص خود مأیوس هستند چرا ما باید قبول بکنیم که روح ایران
در این جوشش عالم گیر بی‌حس مانده باشد مگر نمی‌بینید همین عهد ما افکار عامه ایرانی
تا کجاها بالا رفته است

اینکه از روش ترقی دنیا اینقدرها عقب مانده سبب آن دو رنگ
حادثهٔ خارجی است نه در نقص جنس ایرانی.

کشیشهای عیسوی در زمان جهالت فرنگستان با اقسام تدابیر چنان
وانمود کردند که ترقی دنیا منحصراً حاصل و حق مذهب عیسوی است. و ملل اسلام
بنا به آن نفرت مطلق که بحکم توحید اسلام بکفر تثلیث دارند از جمیع افکار و ترقیات
فرنگستان اصولاً و فرعاً اجتناب کردند. چنانکه تا این اواخر بعضی از علما
از سواری راه آهن و کشتی بخار و از قبول کرویت زمین و از استعمال قند و
کبریت فرنگی اکراه یقین داشتند. و بواسطهٔ این انقطاع روابط خارجه
علمای اسلام بکلی بیخبر ماندند از آن مجادلات سخت که حکمای اروپا
بر بطلان ادعای کشیشها بر پا نمودند و پس از مجاهدات و خون
ریزیهای زیاد آئین ترقی علمی را از کهنه مزخرفات کشیشها جدا کردند
و بحسن اتفاق در همین روزها عقل و علم ژاپون بر تمام آسیا ثابت کرد
که انوار ترقی حق عموم طوایف است. و اخذ آئین تمدن بدون هیچ آلایش
عقاید عیسوی صد مرتبه آسانتر و بهتر میسر میشود.

ترقی ایران علاوه بر این مانع خارجی یک مانع خانگی هم دارد که رفع آن بسته
بهمت خود جیابان شما است. خلق ایران بواسطهٔ حدت مشاعر طبیعی خود
عقل ساده و انفرادی خود را با قدرت علوم مجتمعهٔ دنیا مشتبه کرده‌اند و
اغلب وزرای ما گرفتار این خبط موروثی عقل شخصی خود را واقعاً مستغنی
از علوم کسب میدانند و با این سهو دائمی خود میخواهند اعظم مسائل دولتداری را
فقط بعقل بعلم خود حل نمایند اینست که با همه جهد و فداکاریهای خود در
هیچ کار با معنی موفق نشده‌اند.

مانع دیگر ترقی ایران که باید بهزار شرمندگی اعتراف کرد که آن
گروه متملقین است که فطرت یک پادشاه محصور رذالت جنس خودشان ساخته‌اند. این
گروه شوم بجز هرج و مرج امور و پرورش حماقت دیگران هیچ وسیله زندگی ندارند
همین که در دایرهٔ سلطنت اسم قانون میشنوند فریاد میکنند ای شاه اینچه کفر است چه قانونی
بهتر از امر مبارک شاهنشاهی تو خداوند جان و مال عالمیان هستی. چرا از رسوائیهای
قانون که فرنگستان را ذلیل ظلمت ساخته است عبرت نمیگیری. پادشاهی که مثل
سلاطین سیاه بخت خارجه گرسنه و مفلوک بدون فراش و بدون میرغضب
در کوچه‌ها سرگردان بگردد چه مصرف.

کسی نیست از این احمقها بپرسد ای ننگ جنس ایرانی ببینید
آن سلطنتها که شما با این شدت بیمصرف میدانید بر حرکت آنها چه نوع شوکتها
جمع شده هر یک از آن سلاطین بیمصرف بقدر مالیات دولت جمشید واردات

شخص دارد چند نفر یهودی آنها کل تجار ما را میخرند. کدام امیر کدام خدیو کدام سلطان کدام مالک الرقاب آسیاست که با همه حشمت بی قانونی خود بپای کوس این سلاطین قانون پرست نرفته باشند.

چه بگویم از باقی شرافتهای سلطنت بی قانون.

کدام وزیر اعظم ایران است که از اعلی درجه کامرانی در آن واحد بقعر ذلت فرو نرفته باشد کدام خانواده بیگناه است که از میامن بی قانونی غرق خاکستر سیاه نشده باشد سپاهیان ما که بغیرت مردانگی مشهور آفاق بودند ببینید بر ذالت مناصب و بکثافت ملزومات عسکریه مظهر چه نوع رسوائی شده اند.

پسندید شاهزادگان ما بچه اضطرار از گرسنگی بخارج فریاد میکنند.

وقتی هیچ یهودی یک دینار بدولت ما اعتبار نمیکند سفرای کبار ما با جلال تضرع مأمور میشوند که بروند برهن استقلال دولت از کفر سلاطین قانون پرست وجه گذاران لوتیه گدائی نمایند.

کدام ننگ کدام مسکنت کدام افتضاح است که از ظلمت بی قانونی در داخل و خارج بر سر ما جمع نشده باشند.

چرا این حقایق تلخ را باین صراحت شرح میدهیم

باین دلیل آشکار که اگر وزرای سابق ما اینقدر علم و غیرت میداشتند که این حقایق را در وقتش درست بشکافند هیچ شاهنشاه نمیگذاشت که وظیفه دولتخواهی باین شروح جانگداز برسد.

جواب اغلب وزرای حالیه بدیهی است چه خواهد بود. خواهند گفت ما همه این عیبها را خوب می بینیم و راه اصلاح را بهتر از هرکس میدانیم اما چه بکنیم که در خزانه دولت یک پول یافت نمیشود.

تقصیر بزرگ ننگ جمیع وزرای ایران در همین دو کلمه است. در عهدیکه قوانین آبادی اکناف عالم مملو آبادی کرده است وزرای ما بچه روی اعتراف میکنند که دولت شاه عباس و دولت نادرشاه از ادنی ولایت فرنگستان فقیرتر و بیچاره تر شده است.

ایران فقیر است ایران مفلوک است ایران گدا است بعلت اینکه ایران عدالت قانونی ندارد و عدالت قانونی ندارد بعلت اینکه وزرای ایران نتوانستند قبول بکنند که علاوه بر عقل شخصی ایشان از برای ترقی دول چه نوع کرامات علمی در دنیا ظاهر شده است

فصل دوم

آن بزرگان بدبخت که بهزار جان کندن خود را برتبه مسند بوسیده بخیال خود بافتخار ابدی رسانیده بیک خروش عاقلانه فریاد خواهند کرد از اینقرار ما باید از همه زندگانی خود دست بکشیم و برویم در مکاتب اطفال درس بخوانیم.

این هم یکی از آن اشتباهات منحوسه است که جمعی از عقلای مستعد ما را

در عجز ظاهری حنف مأیوس و بمصرف گذاشته است . در دنیا چه قدر وزرای بزرگ بوده اند که بدون علوم فوق العاده بانی آبادیهای بزرگ شده اند اغلب وزرای ما برحسب قوای عقلیه از هیچ وزیر خارجی کمتر نیستند عیب کلی در آن مرض است که عقل بیعلم خود را میخواهند در جمیع مهمات دولتی حکم مطلق قرار بدهند . آن وزیری که بعهد اعمال علمی چه قدر فایق بر تصورات عقل بیعلم است احکام علمی را بدون هیچ اشکال بر هر خود جمع میکند و بقدرت مسند خود بالا از خود اعلی علم بالاتر میرود .

مطلب واضح و کلام قطعی اینست که هزار بار تکرار شده تلگراف و کشتی بخار بدون علوم کسی هرگز ساخته نمیشود و ترتیب یک دولت عادل که سرآمد صنایع بشریت هرگز ممکن نمیشود مگر با آن علوم صریحه که آنهمه اقالیم دیگر را مملو حیات تازه ساخته است

فصل سوم

حرف ما بر قدرت علم و بر تحقیقات نظری در اینجا تمام است حالا مسئله معظم که در پیش روی ما مجسم میشود اینست

چه بکنیم که آن مبانی عدالت و آن ترتیبات علمی که اسباب آنهمه آبادیهای اقالیم دیگر شده در ایرانهم برپا شود .

چه بکنیم که ما هم در ایران وزرای قابل داشته باشیم .

چه بکنیم که آن نعمات زندگی که تا بحال نداشته ایم بعد از این داشته باشیم تا بحال آنچه در ایران بر سر این مواد گفته شده با نالهای تظلم بوده با تکرار آرزوهای واهی این اولین دفعه است که میرسیم بر عرصه عمل .

چه باید کرد

مطلب را در زیر مهر آفتاب که بشکافید جواب را از مهر آسمان معرفت نخواهید نخواهید شنید مگر اینچند کلمه سبحانی .

امنیت جانی و مالی احداث مجلس قوانین ترتیب دستگاه اجرا اختیار کلام انتظام . خارج از این ارکان معیشت نوع بشری بهر سمت و بهر اقدام که رجوع نمائید ممکن نیست که بزرگ و کوچک پایمال خارجی و غرق سیر ترقی دیگران نشوند .

چه باید کرد سئوال صحیح سئوال اول و آخر همین است چه باید کرد

در اینجا مجبور هستیم باز رجوع نمائیم بیک سرچشمه حقیقت که بنظر بسیار ساده میآید در عمق معانی آن هر قدر تأکید نمائیم کم خواهد بود

آن سرچشمه حقیقت کدام است .

این است که باعتراف جمیع ادیان و بتصدیق جمیع حکما خلاق عالم در اول ما را آدم آفریده است و از برای سند آدمیت آحاد ما را صاحب و وارث آن مواهب عظمی ساخته که مجمع آن را حقوق آدمیت میگویند

حفظ این حقوق بر عهده کیست

برعهدهٔ خود آدم

حق تعالی البته قادر است که حفظ حقوق ما را تحول ابتدا بر ازلی فرماید
ولیکن شرافت خلقت ما در این است که ما را فاعل مختار آفریده و با
مقتضای این شرافت ما را مأمور فرموده که بعقل و اجتهاد خودمان مالک
و مستحفظ حقوق آدمیت خود باشیم

گناه بزرگ و تمام سیاه بختی ما اینست که این شرافت و این مأموریت
مقدس خود را بالکلی از دست داده ایم و قرنها است که نعمت حقوق خود را عوض اینکه
از خود بخواهیم از مرحمت دیگران منتظر هستیم غافل از این ندای حق که.

آفتاب عدالت در هیچ ملک طلوع نمیکند مگر وقتیکه اهل آن ملک بحفظ
حقوق آدمیت خود را مستحق عدالت ساخته باشند.

ما در این ملک چه کرده ایم که مستحق چنان سعادت باشیم
جمیع حقوق زندگی را بدیگران تسلیم کرده ایم و با هستید ننگ آسودگی خیالی
کفرمن چه را اختراع کرده ایم. وقتی گمراهی یک ملک بجائی رسیده باشد که ادنی
حق زندگی خود را از ترحم دیگران گدائی بکند در آن ملک چه توقع عدالت چه
امید زندگی.

فصل چهارم

با وصف همه خطاهای گذشته ابواب فضل الهی هنوز برای ایران باز است
هیچ حق مأیوسی نداریم همینقدر باید معتقد باشیم که باقتضای حکمت ربانی نجات ما

در دست

در دست خود ما است و آنچه از ترحم دیگران میخواهیم باید از شعور و آدمیت خود
بخواهیم آنچه در اثبات تقصیر دیگران فصاحت بکار بردیم و آنچه از برای خلاصی خود
طرحهای خیالی ریختیم بس است حال وقت عمل و نوبت کار خود ما است جمیع اسباب کار در
میان خود ملت فراهم است. علمای ما هر قدر در حفظ حقوق ما کوتاهی کرده باشند مشعل
هدایت ایران هنوز در سینهٔ ایشان روشن است. ما همه میدانیم بچه خونین جگر بر
مصائب ایران مینالند بچه عزم جان فشانی در صدد نجات ملت هستند.
باید بلا تأمل بر آستان مقدس ایشان جمع شویم و طرح عمل و راه اجتهاد عامه
را با نوار فضائل ایشان مقرر نمائیم. دیگر وقت آن نیست که مثل ایام جهالتهای
سابق امید خود را در تغییر اشخاص قرار بدهیم. تاریخ ایران شاهد است
که از تغییر اشخاص هیچ فایده نیست وقت است که ما همگی اعتراف نمائیم که بعد
از این انصاف و درستکاری اولیاء را باید بر حسن ترتیبات علمی قرار بدهیم نه بر
توقعات صفات شخصی. علمای اعلام فروعات این مسائل را تا بحال بقدر
کفایت شکافته اند حالا نوبت اصول تمدن است و هیچ شکی نیست که بعد از این باقتضای
ضروریات زمان باید معارف خود را تا باعلی درجهٔ فنون جلیله بالا خواهند برد و بقدر کفایت
کمالات محیطهٔ خود مراحل و مراتب ترقی ایران را بر اصولی که باید مرتب
و مهیا خواهند ساخت. و از برای ظهور چنان تصرف بهیچوجه جای آن
توقع نیست که آحاد صنوف ایران را جامع کمالات کلی بسازند.
چیزی که لازم است اینست که شعور مردم را همینقدر.

پیدا نکنند که نتوانند نگویند.

ما هم آدم هستیم و ما هم میخواهیم عدالت داشته باشیم.

مرشدین اسلام و هنرمندان ایران از جوهر خلقت خود باید چه قدر بیخبر باشند که نتوانند این دو کلمه را ورد زبان جماعت نسازند

چه رسمیه مستعدتر از تشنگی خلق ایران.

چه اسلحهٔ مقدس‌تر از کلام حق.

و چه مژده مبارک‌تر از ندای عدالت.

با این مساعدت زمان ای وزرای عظام در احیای ایران چه تأمل دارید. اگر روزی انصاف معترف عجز خود هستید پس این چه بیرحمی است که کلید نجات ایران را اسیر عجز خود نگاه بدارید. برخیزید ای وزرای حق‌شناس برخیزید و عنان امور را بسپارید بآن جوانمردان بلند اختر که بجوشش آدمیت و بقدرت مجاهدات خود در اردوی ترقی ایرانی جان نثار ایران تازه شده‌اند

لایحه دادخواهانه زردشتیان

بنی آدم اعضای یکدیگرند. که در آفرینش زیک گوهرند. چو عضوی بدرد آورد روزگار. دگر عضوها را نماند قرار. پناهیم به خداوند مهربان که فروغ را بزرگی فزونی چیرگی. و آفریدگان را بدین بخشایش بی پایان دید. نیک و بد ارزانی داشته همه کتاب آفتاب بدرخشد. و از فروغ‌ها گیتی روشن بگردد. گلخن گلشن نشود

و شاه

و شاه و گدا از جای نجنبند. و خوابیدگان بیدار نگردند. چه خوشبخت کشوریان و کشوری که یکباره از چندین فروغ پروردگار. بهره ور و کامکار شوند. و چه نیک فرجام مردمانی. که بر این بخشایشهای کردگار بینا و سپاسگذار بوند سپاس بیشتر اشناسی یکتای بی همتائی را بایسته است. که از مهر خدائی خود اینهمه بخشایشها را با ایران و ایرانیان ارزانی داشته. با آن همه فراوانی. هرگونه روزی بهروزی مردم را. به پیکرهٔ مهر و داد. در خوی و خون نیکخواهان این کشور از آغاز آفرینش سرشته. ولی درخواست بندگان یکباره گوهر دادگری را نمودار کرده. خفتگان از گرمی و پرتو چنین فروغ بیدار و مستان از نسیم مشک آمیز این بامداد امید. هشیار و پژمردگان کوی افتادگی و نومیدی امیدوار و سرشار گردیدند. پس در اینصورت ای سروران کشور. و ای پیشوایان پاک گوهر. و ای دادگران با فروزه و فر. فرق در حقوق نوع چرا. مگر اینهمه نعمت نه برای بنی آدم است. و بنی آدم نه اعضای یکدیگر. و زردشتیان نه از نوع بنی آدم. و سرشته این خاک پاک. و غیور زادگان این کشور. مگر مردمان یک کشور برادر. و در جمیله نعمای آلهی سهیم و برابر. و در نیش و نوش روزگار و اندوه و شادی و هم عضوی نباید انباز و همدرد و همراه باشند مگر العیاذ بالله خداوند مهربان فروغ خود را بر که و مه. و نیک و بد یکسان نمی‌تابد. و آنچه هستند آفریده او نمیباشند. مگر روز یکه کلمهٔ مقدس عدالت

مساوات و مواسات نازل شده. نزول آن محقق بوده. و نعوذ بالله
واهب العطایا در میان بندگان فرقی گذارده. ای شیدین پیمان عدالت
وای معتقدین پایهٔ مشروطیت. آیا رکن مشروطیت. و عدالت جز مساوات
است و مساوات جز مواسات. و برای عموم و رعایای این مملکت جز
ایرانیان و ایرانیان جز هر که در این خاک پاک پرورش و سرشت یافته تطبیع قانون
باشد و عادلین منصف جز شماها؟. آیا بیچاره زرتشتیان در ظرف ۱۲۵۶ سال
کم ستم دیده اند. و کم مظلوم شده اند. که هنوز هم باید دوچار هزار گونه سختی و بد
بختی باشند. آیا این ننگ هستی که در ایران بجا مانده بد کاری کرده در زیر لوای اسلام
ملتجی شده اند. که باید چنان پاداشش ببینند. حاشا. مگر نه ما گروه ایم که
قدرت غیرت نیاکان مان امروز فخر ایرانیان است. و نه
این خاک پاکست که برای حفظ ثغور و حدود پاس شرفش از خون
اجداد ما آغشته. و پیوسته خود سرآمد غیورین عصر. و مملکتشان آباد ترین
ممالک عالم بوده. مصداق. آثار پدیدار است صنادید عجم را. مملکت
آباد و گنجهای فراوان تسلیم شما نموده اند اگر عدم مساوات قدر آنرا
ندانسته مملکت را خراب. و گنجها را پریشان کرده. ما را چه قصور.
مگر پارسیان هندوستان. که از هر حیث از همگنان گوی سبقت ربوده
و امتحان غیرت و راستی و درستی. و استعداد خود را، به متمدنین و متدینین
عالم داده اند. از ما و نمونه اعلی درجهٔ مقام غیرتند. و با آن همه حسنات

و مقامات هنوز فخر ایرانیت خود را از زینت مفاخر خویش میدانند. و ایران را
کعبهٔ مقصود و قبله مراد خویش میدانند. نرسیدن ما بدان مقام آیا جز عدم
امنیت و مساوات و آزادی بوده. درختی اصیل و بارور در حالیکه باغبان
بعلاوه مضایقه از آب و پیرایش نمودن اره بر بیخ گذارد. چگونه نخشکد و قوت
از کجا گیرد. و الا با توجه باغبانی منصف ما نیک درختی بارور یم. و میوه مان
شهد است نه زهر. الخ خداوندان بینش شما را بخدائی که همه آفریدهٔ او و در
برابر او جمله یکسانیم قسم میدهیم. چنانکه خود را فدائی برافراختن پرچم
عدالت و رستگاری از احتیاج بخارجه قرار داده اید. نظر بانصافی که
دارید تصدیق کنید. آیا ترقی مملکت را جز اتحاد و اتفاق اهل آن میدانند
و پیشرفت امور دولت و ملت را سوای وسیلهٔ برابری و برادری میبینید
دآیا دول و مللی که ترقی کرده. و از ذلت و مسکنت رسته اند جز
بوسیلهٔ رعایا و رعایا جز با طمینان مساوات بوده. حاشا پس در
اینصورت چرا توجهٔ بجانب این بیچارگان ننموده رفع رنجش و افسردگی
در سینه امان نمی نمائید. و در اجرای مساوات حقوق نسبت باین گروه
جان فشان اقدام نمیفرمائید. ~~و در اجرای مساوات حقوق نسبت~~
تابان اطمینان. آوارگان جمع و جمعیت موجب پیشرفت مقاصد شود.
ای انصاف ما بتو چه بد کرده ایم. و اگر بدی کرده ایم بدی ما از که بیشتر بوده.
ای مساوات با آن نام نازنین که فرهمائی بر سر همه داری چرا ما را نیز بر سایهٔ
خود در نمیآوری. ای وطن عزیز بد مهری تا کی. و ای هموطنان

با تیر جدائی تا چیند. مگر العیاذ بالله بعثت انبیاء و اولیاء جز برای حفظ
حقوق بندگان خدا و ثبوت عدالت و انصاف و حفظ مراتب انسانیت
و مساوات و مواسات بوده. حاشا با اسم مقدس مشروطیت و نجابت
فطری ایرانیت آیا باز باید دولت و ملت ایران انگشت نما و طرف عدم
وثوق خارجه و داخله باشند. و آیا ایرانیان باید بیحق تر از ادیان خارجه
که در تحت دولت مستبده عثمانی و سایر دول مستقله هستند و در حقوق
مساوی میباشند باشیم. آیا عثمانیان مسلمان نیستند. و حفظ حدود
قرآن مجید نمی نمایند. و علمای جامع الشرایط مرکز علوم شرع مطاع
در آنجا در تحت قوانین مساوات نیستند. پس ای کسانی که دم از داد
گری میزنید. و بحقیقت دادگر و پرستار مردم هستید شما را بمقام منیع عدالت
که کرسی حضرت سبحان است. و شما را بروز داوری که جای چون و چرا
نیست قسم میدهیم. که باستدعا و رجای این فرقه مظلوم متوجه شوید
اگر میتوانید از ما نگاهداری و پرستاری کنید و بر بندوست و جان فشانی ما
اطمینان دارید. ما را در کلمهٔ مقدس مساوات. که نخستین شرط و استوار
ترین رکن عدالت و انصاف و مملکت داری. و باعث بقای دولت
و ملت. و نام نیک مشروطین و مروجین آن است. قرار و تسلی داده.
از تزلزل و سوء ظن برهانید و هرگاه از عهدهٔ اجرای آن کلمه مقدس برنمی آئید
و فرقی در میان است درخواست داریم. صراحةً جواب فرمائید
تا مجبوراً از این خاک پاک که قبلهٔ امید و کعبه مراد و مزار هزاران

نیاکان ماست چشم پوشیده بسوئی دیگر شتابیم و در جائی مقیم شویم
که از حفظ مساوات حقوق و رعایت مظلومین ننگ و عار ندارند. و چنانکه
خداوند رب العالمین است نه رب البعض در میان بندگانش فرق نگذارد
تا کنون که متحمل هرگونه سختی و بدبختی شده ایم. خود را شریک و هم درد شما
دانسته نیک یا بد جمله مساوی و مترصد چنان روز. بروز مساوات و
مواسات بودیم. چه که ظلم مساوات هم عدل است. ولی با آنکه چنان روزی
رسیده و مؤذن غیبی بانگ برخاستن و جنبش میزند. و از مجلس مقدس
یا حضور وزرای عظام ندا داده میشود که امروز روزی است حق باید
جست و حق باید گفت و حق باید شنید. دیگر بحکم طبیعت نتوان راضی
بخواب بل بمرگ شد و امکان ندارد که دانسته و فهمیده بخوار و زاری
و آمدار جان و مال خود تن در دهیم و با ثبوت اصلیت ایرانیت شمار
ایرانیان در نیائیم و در این صورت که از مقام ایرانی گری بعنف و جبر خلع
شویم. مسلماً دیگر نه بقدر ما رعیت از خارج برای این مملکت کم است
و نه در جهان اقامت گاه دیگری برای ما محال. اگر چه حب الوطن
من الایمان نکته ایست متین و چیزی است طبیعی. ولی بحکم سعد
یا حب وطن گرچه حدیثی است درست. نتوان مرد بسختی که من آنجا زادم
وطنی که باعث پریشان خاطری و هزاران درد جان و تن است.
نه وطن خوانندش وطن آنجا که آزاری نباشد. گویا این نام یا ننگ در دفتر روزگار باقی بماند

که این فرقه در تحت استبداد بسر بردند. وعدم مساوات مشروطیت آنها را
بیتاب واز وطن آواره نمود. نه آنکه ما ذرهٔ راضی باشیم خاک پاک ایران راکه
در آن از خون نیاگان ما سرشته ترک گفته از نعماء آن درگذریم. ونه خون
عزیزمان با همه لطمات سابقه تقدیری نرسد وسردش که بخواهیم از فخر ایرانیت
خارج شویم. بلکه اگر شود از تأثیرات سردی وفساد عدم مساوات ومواسات
نخواهد بود. ای آقایان معظم ختم عرض را باین مختصر مینمائیم. که خواه مجبور بخوانید
ویا بقهر برانند برای شما وما هردو میگذرد. ولی خوشتر آنکه امروز که فرصت
بدست شماست نام نیک منصفانه بیادگار گذارید. وداد عدالت
ودستگیری رابدهید. نهایت ما مظلومیم وبا ادب درخواست حق
حقیقی خویش میکنیم. ونه دهید برای حفظ شرف انسانیت ترک
خانمان مینمائیم. ولی دیگران از سر حقوق خود بهر وسیله باشد نخواهند
گذشت واثر فرمایش شیخ سعدی بظهور خواهد رسید که. چو سائل از تو
بزاری طلب کند چیزی. بده وگرنه ستمگر بزور بستاند. زیراکه دولت مشروطه
است باید در حقوق عامهٔ مساوی باشند. واگر جز آن بود شما مشروطیت
در نیاید. وسایر دول وادیان زیر آن بار نروند. وکارهائیکه امروز قهر خواهها
برضا وسهل میتوانند بنمایید آنگاه بجبر قبول نشده خواهند شد. واگر در
قتل ظلمی برعایا ملت شد زیانی بوده امروز سند آن بدست معاندین میافتد. از
آنجائیکه نکتهای باریک دلنغز در اندیشهٔ فردی وباریک بینان با مغز نیک مستحضرند
زیاد سیاد رست نشود. وباکمال ادب مستحضر ترصد منجیه (ابنیه نصیحه خیرخواهانه ملتمسانه ایم)

بسم الله الرحمن الرحیم   خوبترین صورتیکه نقاش قضا بقلم صنع بیچون بر صفحهٔ
وجود کائنات نقش بندی نموده وزیباترین هیئتی که مشاطه قدر بخامه بدایع
نگار کن فیکون بر چهرهٔ عروس دلداری ماهیات غازه کاری فرموده مصداق
رفیعه الیست که صورت نگاری این صفحه نگارین وعبارت پرداز آئین انیقه
دلنشین که کمان عباراتش مریم آسا بعیسی نفسان معانی آبستن ودرر غرر
الفاظش مانند جواهر منظوم دست در گردن است جلوهٔ از شئونات
اوست کما قال الله تعالی ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. چون بقاء
بشر منوط بمزاوجه ومربوط بمناکحه بود لهذا متاسیا بآیه کریمه وانکحوا الایامی
منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله
والله واسع علیم لهذا در ساعتی مبارک ومیمون وزمانی سعادت مقرون
که شاهد آن شیرین کار کواکب ونجوم با ماه طلعتان سعادت شرف
هم آغوش مطابق مضمون هدایت مقرون النکاح سنتی فمن رغب عن
سنتی فلیس منی عقد مناکحه صحیحه شرعیه دائمه مبارکه وربط مزاوجه صریحه
مصطفویه واقع وجاری گردید فیما بین ...... وعلیاجاه مخدرهٔ صالحه .....
صبیه ..... بصداق مبلغ .... وصار الصداق دینا لازما علی ذمه
الزوج المزبور وعلیه ادائه علیها بقوله تعالی واتوا النساء صدقاتهن نحلة لزم
علی ذمة الزوج المزبور ولها المطالبة متی شاءت واین ارادت
وعلیها الاطاعة والانقیاد وصیغه مناکحه

دائمه شرعیه اسلامیه و مزاوجه لدزمه مشتمله علی الایجاب والقبول
کما قرره شرع الرسول محتویه علی الشرایط والارکان خالیة عن النواقص
والبطلان عند عدول المؤمنین بالعربیة والفارسیه جاری شد والحمد لله
اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً وکان ذلک فی شهر....... اللهم بارک لهما وطیب
نسلهما ووسع رزقهما وطول عمرهما وانجح امالهما وارزقهما ولداً صالحاً من امته
محمد صلی الله علیه واله وسلم

شاهد بیانیکه چون مهد عیسی بی مساس بشر بکنار مریم جان آید وبالهام روح القدس
اندیشه پاک آیت اعجاز راز زبان باکلم فی المهد صبیاً کشاید وبا طهارت
مولد از لبستان ضمیر صافی شیر فصاحت نوشد وبا شرافت دوده تشریفات
من البیان لسحرا در پوشد کلکونه عارض سیمین حنر ویرایه طره دل اویزش
حمد خداوندی یگانه را رسد وتحمدت وستایش آفریدکاری بی کفو ونه
را سزد که ترانه وحدتش زمزمه بزم وجود هر موجود است وتصور تثلیثش
در شیمه صورت نگار پیکر هر والد ومولود وهو لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد وهر
هفت عذاران لعبت بدیع شمایل وغازه رخساران عزت خوبان حجله لعت
حضرت حمی مرتبه مآبی است که اگرنه ظهور آن خورشید رخشان وبدر تابان
مقصود بودی این شبستان مقرنس بالعبتان کواکب چون حوران کواعب
خلیع العذار وسلیب الدستار منظور انظار اولی الابصار نبودی واگرنه برای

تمتع

تمتع این جان جهان وزبدهٔ امکان بود نبات موالید از حجره عفاف کمون
بحجله زفاف شهود قدم ننهادی دایه اصطناع بودلعیت این در یتیم پیکر
آدم در حجر کرم پرورش داد واز رضاع اربعین صباح بطعام یا آدم اسکن
انت وزوجک الجنة رسانید واسطهٔ عقد آفرینش ماشطهٔ رخساره عقل وبینش
محمد کافرینش کشت خاکش هزاران آفرین بر جان پاکش علیه من روایح
طیب الصلوة ازکیها ومن فوایح عالیه التسلیمات اطیبها واعلی؟ وغازهٔ چهره
آن بکر زادگان اندیشه وخیال وغالیه گیسوی مشکبوی آن پاکیزه رویان
باغنج ودلدل نعت خیاب امامت مآبی است که خطبه امامت بنام
اوست وشراب کوثر وتسنیم بجام او واعشاق حوران بهشتی بی عقد
محبت او چون صورت محال در آینه تحقق مرتسم نشود وائتلاف
باخوبان آن خرم فضا سپهر مهر وولای او چون موج سراب ونقش بر
آب متحقق نگردد حب وبغضش میزان نیک وبد مافی الارحام آستینه
ومهر وکینش معیار تولد حلال وحرام داماد رسول خداست وزوج بتول
عذرا والد السبطین وواحد الثقلین الوالد ثه وهادی الدین علی بن ابیطالب
علیه السلام الیه متوالیا متواتراً متعاقباً متکاثراً وعلی اولاده المعصومین
المنتجبین الطیبین الطاهرین اجمعین . اما بعد چون تنهائی ذات
ایزد متعال را سزد که بی شریک ونظیر وانباز است ویکتائی
وجود حضرت ذوالجلال را شاید که از اتخاذ

صاحبه و ولد بی نیاز است و لد آن را باید که از آباد بلاید و بنات آن را شاید
که از امهات برآید لم یلد و لم یولد او را در خور است افزون آن خواهد که محتاج
سرا است ماورای او را احتیاج بمقارنت اقران و انداد است و ما عدای
او را افتقار با فتراب امثال و اشباه قوام جنس حیوانی بی اختلاط جفت
صورت نبندد و بقای نوع انسانی بی اختیار مزاوجت بتفصیل نپاید لاجرم
مناکحت سنتی ممدوح و مرغوب باشد و مزاوجت آیینی فرخنده
و مندوب اقتدای آثار نبوی خود در این معنی حجتی روشن است و اقتضای
اخبار آنحضرت آیتی مبرهن حیث قال النکاح سنتی و من رغب عن
سنتی فلیس منی و قال تناکحوا و تناسلوا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة
ولو بالسقط و نیز بحکم لا رهبانیة فی الاسلام رسم عزلت و وحدت متروک
و منسوخ و آیین تجرد و رهبانیت مقدوح و مذموم گردید بنابراین در
در روزگاری شیرین تر از شکر و لنو بهاری بویاتر از عنبر که افسر فرماندهی
و اورنگ شاهنشهی بوجود مسعود پادشاه اسلام و جهاندار جمشید
علم بهترین خاطب عروس ملک و جهانداری و شایسته ترین کفو
نگار سلطنت و شهریاری در قواعد جهانبانی و خلدوقت فریدون طفل
نوآموز بار و در ضوابط امور سروری و ریاست اسکندرش
پیرآیینه دار و هو السلطان المؤید و ذو الملک المؤبد شاهنشهی که پیر عروس
حلبدل اوست. هفت آسمان مشاطه و هفت اختر آیینه زیب و زیور داشت

دیر دیر سال جهان در ایام معدلتش نشاط جوانی در سر عالیجاه موتمن
السلطان صاحب دیوان جیوش و العساکر جاذب قلوب الناس من
الاکابر و الاصاغر رشحهٔ خامه اش خال چهرهٔ امانی و آمال و صفحه نامه اش
رایت نجح و فیروزی و اقبال جوهر معدن مروت و وشاح گردن فتوت
میرزا آقاخان وزیر لشکر لا زال بین الناس محمودا و فی ارتقاء
مدارج العلیا محمودا برای سور فرزند خود ذوالفقار خان جشنی آراست
که زهره از خنیاگران بزم استراق سمع و مشتری طیلسان از سر فکنده
دیده بر تماشای آن جمع داشتی از لمعان شموع در چراغ بلورین باز
بفروغ آفتاب جهان تاب نمانده بود و سرود عود و ناله چنگ و
نغمات دلکش مطربان خوش آهنگ مرغان وحشی را بی رحمت
دام بر در و بام نشانیده داشت پس اختیار اهل تنجیم و احتیاط
در سعادت کواکب و تقویم در ساعتی که کوکب مقصود با وج
سعادت مستقیم و به بیت شرافت مقیم بود صبیه عالیجاه میرزا
جانی خواجه نوری را بخواست پس در محضر علمای اعلام بضبط
تاریخ بنگاشت مقارن بماهی شده آفتابی فی شهر ...
غوانی معانی الابکار و کواعب دلفریب نتایج افکار که در
کاخ بلند رواق دماغ خلوت نشین و در حصن قوی حصار ضمیر حجاب
گزین باشند و حریم آسا از سوانح عیب خورشید مصون از وصمت

هر عیب پرورش کیر نذشاسته حجله حمد پروردگاریست یگانه و آفریدگاری
بی کفو و نشانه تعالی عن مشابهة الانداد عزة دشانه در شبستان این
برشده ایوان چون حجلهٔ عروس و جناح طاوس بیاراست و از کواکب
رخشان لبان خال رخسارهٔ دلبران بر آن رسپ و آذین بست و
این فرش زمرد برین صحن ممهد بگسترد و با نواع ریاحین و فی کل شئ
له آیة نمود از چرخ برین ساحت آنگاه آبای علوی را با زدواج امهات
سفلی اشارت کرد و بتولید موالید بشارت داد چون تمهید
این مبادی صورت اختتام یافت و تشید این مبانی زیور استحکام
پذیرفت خلعت و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بر بنی نوع انسان
در پوشانید و با فر و لقد کرمنا تارک عز تشر را متوج گردانید و جمله
مکونات را بعقد اطاعت این زمره پیوند داد و کیفیت تصرف در
دوشیزگان صنایع بدیشان تعلیم کرد تا از هر شئ چه زاید و بر رتبه
که فزاید فله الحمد و له الحکم و گلگونه چهره آن زیبا نگاران دلپذیر
و غازه رخسارهٔ آن بکرزادگان خاطر و ضمیر بعث حضرت ختمی پناهی
است که ائتلاف طبایع مختلفه و اتحاد امزجهٔ متضاده و ترکیب
اینهمه صور و ترتیب اینهمه نزل و ماحضر بجهة ظهور آن گوهر تابناک
و شهود آن جان پاک در عرصهٔ این آب و خاک بوده است اگر
به آبستنی این گوهر یتیم منظور بود صورت ایجاد خلقنا من کل شئ زوجین

در مشیمه

در مشیمه مشیت مرتسم نشدی که لولاک لما خلقت الافلاک
و اگر نه مقصود میلاد این وجود مسعود بود دایه اصطناع کالبد ابوالبشر
در مهد اربعین صباح بپروردی گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب
تا ابد حوا سترون بودی و آدم عزب شاهد خلوت ولی و شد محرم قرب
فکان قاب قوسین او ادنی محمد کافرینش هست خاکش
هزاران آفرین بر جان پاکش علیه من روایح عالیة الصلوة ازکاها
و اعلاها و من فوایح طیب التسلیمات اطیبها و اغلاها و هر صفت عذار
حور اوشان پاکیزه منظر و غالیه طرهٔ آن نورستگان روشن گهر منقلب
حضرت ولدیت مآبی است که حب و بغضش میزان نیک و بد
مامی الارحام است و مهر و کینش معیار تولد حلال و حرام صهر رسول
خداست و زوج بتول عذرا و الد سبطین است و واحد ثقلین حجازی
منبع عزی مضجع تراحم بیجان الملوک بنابه و بکر عند الدستلام ازدحام
و درود نامعدود بر آل طاهرین و بقیار طیبین او باد که امامان دینند
و خلفای رب العالمین و بر اصحاب و پیروان او باد الی یوم التناد
اما بعد چون تنهائی مخصوص ذات آفریدگار است که اثنینیت در او راه
نیابد و یکتائی مقصور بر وجود کردگاری که کفو و قرین بر نتابد
ماورای او را که رضیع فقر و فاقه اند و فطیم شدت و افاقه از
اقتران انداد گزیر نبود و از مزاج اشباه و اقران چاره

نباشد قوام جنس حیوانی را با خلد طبیعت احتیاج است و بقای نوع
انسانی را توقف بر اختیار مناکحت و ازدواج لاجرم والامت و خاتم نبوت
ترغیب و تحلیف مزاوجت را البلاج و سنتی بر زبان رانده اند و تجرد و انفراد
را مذموم و ناپسند خوانده که ومن رغب عن سنتی فلیس منی و لا رهبانیة
فی الاسلام بنا بر آن در عهد سلطنت شهریار جهان و روزگار شوکت
خسرو زمان بهترین خاطب عروس ملک و جهانداری و شایسته ترین کفو
نگار سلطنت و تاجداری السلطان محمد غازی که ایام معدلتش پیوسته با تازه
و سرور و نوبهار سلطنتش از خزان حوادث دور رکن رکین دولت
پایدار و شمسهٔ ایوان جلالت و اقتدار زیب ده مسند جلالت و مکرمت
و برازنده مسند عظمت و دولت مقرب الخاقان حسنعلی خان معیرالممالک
ترتیب جشنی داد که زهره در آن بزم خنیاگری آموختی و مشتری دیده بر تماشای
آن دوختی ماه از رشک ماه رخان و ضیف پوشش مجلس رخ در پرده سحاب
نهفته داشت و از انعکاس شموع در بلورهای مهر ضیاء و آیینه های
جهان نما هزار آفتاب پدیدار بود لهذا باختیار اهل تنجیم و احتیاط
در ساعات و تقویم در ساعتی که بانواع سعادات آراسته بود و از جمیع
نحوسات پیراسته لذا برای فرزند خود دوستعلی خان که جویبار
هنر و کمال را سروی بلند است و بوستان دولت و اقبال را
نخلی قوی و برومند در محضر علمای اعلام صبیه عالیجاه آقا علی اکبر بمهر

بمبلغ

بمبلغ پانصد تومان در سلک عقد دوام درآورد ....

خوشترین آرایشی که بغازه کاری ماشطهٔ خیال عروس سخن را بدان
زیب و زینت توان داد و بهترین پیرایه که بدستیاری آرایش گرانشه
کردن و گوش شاهد بیان را بدان طراز و آذین توان بست حمد و ستایش
واحد احدی تواند بود که طینت ابوالبشر را بی امتزاج مزاوجت ابوین
بید قدرت بشریت و کفالت نشو و نمای آن بدیع فطرت را در غدو
و رواح تمامت اربعین صباح بدایه اصطناع موکول داشت آنگاه
از لپستان و علم آدم الاسماء زلال سر کرم حکم نوشیدن آموخت
و از جامهٔ خانهٔ انی جاعل فی الارض خلیفه خلعت خلافت پوشیدن
گرفت تا مسجود ملک و محسود فلک گردید فخر المن عمم الانام لفضله
و مارح امرواحا

و گلگونه عذار عذرای افکار الکار و غالیه طره نگار مضامین ابکار نعت
حضرت ختمی مآبی است که اگر نه ظهور آن خورشید رخشان منظور بودی
شبستان این برشده ایوان فراز این چارها در بر افراشته نشدی و اگر نه
وجود مسعود آن ماه لعقد ثبوت و شاه رقعه فتوت مقصود بود از دواج
آبادی علوی باامهات سفلی میسر نشدی الحمن جاء فی صلب آدم
محمد الخاتم صلی الله علیه و آله و سلم الذی یقول فیه حسان بن ثابت
و احسن منک لم ترقط عینی و احسن منک لم تلد النساء خلقت
مبرءاً من کل عیب کانک قد خلقت کما تشاء و وشاح

کردن دوشیزه کلام و مه هفت چهره لعبت نکات فصاحت انتظام منقبت
جناب ولایت مآبی است که خازن درج امامت است و آفتاب برج
کرامت والد سبطین است و واحد ثقلین خاطب عروس خلافت و رتبه بهزوی
خطیب منبر سلونی قبل ان تفقدونی ابو الائمه و هادی الامه خلیفه الرسول
فی امته و حجته علی رعیته علی ابن ابیطالب صلوات الله و لله در القائل فیه
یا ابن عم النبی انت لطاعته ظهره و ابن عمه و اخوه خلق الله آدم من تراب
فهو ابن له و انت ابوه و بر آل پاک و ذراری تابناک او باد که وارثان علم
دینند و خلفای رب العالمین الیهم و الا لا اشد الرکائب و منهم و الا لا
لدنفع المواهب و عنهم و الا لا الحدیث مزخرف و فیهم فاستحدث کاذب
و درود بر پیروان اصحاب ایشان باد الی یوم التناد اما بعد چون
یکتائی ذات ایزد متعال را سزد که بی شریک و ندیم و انباز است
و یگانگی وجود حضرت ذو الجلال را رسید که از اتخاذ صاحبه و ولد بی نیاز
است ماورای او را اقران و انداد باید و ماعدای او را اقران اشباه
تا بقای نوع انسانی متصور تواند شد و قوام جنس حیوانی متحقق تواند
گشت لاجرم هر فرد را احتیاج بزاوجت باشد و هر تن را اقتفای
بمناکحت لهذا امتثالاً بحکم تناکحوا و تناسلوا و اقتدای آثار نبوی و اقتفای
اخبار آنحضرت در زمانیکه افسر شاهنشهی و اورنگ فرماندهی بوجود مسعود پادشاه
الاسلام و هو السلطان المؤید و الملک المؤید محمد شاه غازی خلد الله ملکه زیب و

زینت

و زینت داشت مؤتمن السلطان بزم خلاف را محرم نهان و آشکار و دولت
علیه را از امرای با اقتدار حفظ صحت مزاج سلطنت را امین مشروب و مأکول
و ترتیب آن بذوق و حراست او موکول جوانمردان نجبا را سرور علیخان ناظر
دخت پدخت فرقدیارته منظر خورشید افسر نرگس خانم بنت رضاقلیخان
قاجار را خواستگار آمد و بمبلغ یالصد تومان بعقد دوام منجر ساخت و در
محضر علمای اعلام و سادات کرام و امرای با احتشام کما قرر فی الشرع الشریف
صیغه نکاح جاری گردید شهر ثلدن

سواد کاغذیست که پرنس ملکم خان بوزیر امور خارجه نوشته اند
هدایت سوم دیگر نمیتوان پنهان کرد که دولت ایران بیک
نقطهٔ رسیده در سکوت مأمورین خارجه ما بدترین خیانت خواهد بود.
آن جوش ترقی طلب که این اواخر حواس دنیا را بر سر ایران جمع کرد.
الدن منتهی باین حیرت شده است که ایران چه قدر خالی و چه قدر خراب
بوده است. که همه علماء و بزرگان و وزراء سابق دولت و بزرگان هر صنف
و جوانمردان هر طبقه با همه همراهی و مساعدت بگیر پادشاه
ترقی طلب جمع شدند و بهر قسم از آزادی مجالس تنظیم ترتیب دادند
و امروز عموم ولایات پیش از هر وقت مغشوش. عساکر
همه گرسنه. سفراء و مأمورین دولت همه جا فراری. و دولتخواهان
غیر متمند. راضی بمرگ شده اند. وقتی بسبب پیر سیم بزرگ و

و کوچک . عالم و جاهل . جواب میدهند همهٔ این پریشانی از اغراض
وطمع و نفاق و بیغیرتی وزرای ماست . چه حرف لغوی که از قباحت
آن خسته نمیشویم . طبع بشری در هر عهد و در هر اقلیم صاحب همین اغراض
همین طمع و خودپرستی بوده است . والحال همهٔ این معایب در همه دول
بمراتب بیشتر از ایران رواج دارد . فرق واحد در بیعلمی ماست . بسبب
بیعلمی ما هر چه باشد وخامت نتیجه اینست . که امروز دولت ما باشدّ فقر
رسیده است . وکلا و وزراء و حکما و استادان زمان بما خبر میدهند . که
با این فلاکت بی پولی محال عقل است که بتوانید سلطنت و استقلال ایران
را از ورطهٔ انعدام خلاص نمائید . و یقین است که وزارت جلیله
خارجه ما بهتر از هرکس واقف است که همین روزها دول
بزرگ بجهة ختم پریشانیهای ایران در چه مذاکرات هستند و در تدارک
چه نوع تدابیر مجبوری هستند .

چاره چیست

هر شاگرد وزارتخانههای ممالک خارجه بصراحت قطعی خواهد گفت بدون
ترک ملاحظه تقیه جهد نمائید که باین ایران از دست رفته بواسطه چند فقره
اصلاحات سهل و فوری اقلاً بر حسب ظاهر سر و صورت دولتی بدهید
ولیکن لابد باید این مطلب را هم بدرستی بفهمید که در هیچ ملت هیچ اصلاح
تازه بدون یک سرمایهٔ نقدی میسر نمیشود . بدبختانه ایران بیک حالتی رسیده
که از برای هیچ اصلاح

جزوهٔ ام

جزئی هم قوهٔ هیچ سرمایهٔ جزئی باقی نمانده . در این مقام هولناک میشنوم
که اولیای طهران در صدد یک قرض تازه هستند . امان از تجدید چنان خبط
مهلک . جای عزای ملی خواهد بود . هرگاه این دفعه هم بزرگان ما بلدی قروض
حالیه ایران را مشتبه بکنند بدان معجزات نسیه کاری . . . . . . که مشاهیر
حکمای فرنگستان اسباب شوکت آبادیهای دنیا و شرط
حیات دول ساخته اند

بنا بر این جناب العالی باید بهر زبانی که بتوانید باولیای ما حالی نمائید
که دولت انگلیس . و نه دولت روس . نه بلژیک . و نه هم حکومت
بلغار بهیچ دولت یکدینار قرضی ندارد . آنچه از آن هزاران ملیونها و از آن
معاملات خارج از تصور می شنویم همه از برکات آن فنون مالیه است
که نه بگوش جمشید رسیده بود . و نه در هیچ کتابخانه ما اسمی از آن ذکر شده است
باید از این دریای فنون مالیه همین یکفقره را حالی فرمائید که دول و کمپانیهای فرنگستان
در هر شهر چند کارخانه و مخزن پول ترتیب داده اند که مردم هر قدر
پول دارند عوض اینکه در خانه خود حبس بکنند باطمینان کامل بریزند بآن مخزنها
و از آن پولها مخزنها به امرهای مختلف جاری میشود بهر نوع اعمالیکه موجب آبادی
و مایه منفعت باشد

اگر از آن جناب اشرف بپرسند که این کارخانجات صنعت را چه
ساخته اند داخل هیچ تفصیل نشوید بعلت اینکه مطالبی که چندین سال مدرسه

تحصیل میشود بچند دقیقه صحبت اتفاقی هرگز مفهوم نخواهد شد. همینقدر
بفرمائید که این دستگاه را بهر صنعتی که ترتیب داده باشند حالا رؤسای این
مخزنهای نقدی حاضرند که دولت ایران هرقدر پول لازم داشته باشد ده
مقابل آنرا بدون مداخلهٔ هیچ دولت خارجی و بدون رهن هیچیک از حقوق
ایران باهون وجوه تسلیم وزرای طهران نمایند باین دو شرط.

اولاً اولیای دولت ایران بمن و بجناب‌العالی یا بهر ممیز دیگر ثابت نمایند
که آن پول فقط و فقط صرف آبادی ایران خواهد شد. ثانیاً باید درست حالی نمایند
که ایران هم مثل ادنی دولت فرنگستان اعضا دارد و اعضای دولت
حقیقةً اعضا است. این دو شرط بجدی سهل و بی ضرر است که کدخدای
هر ده فرنگستان میتواند در ایران مجرا بدارد. قطعاً در ایران خواهند پرسید
که راه و دلیل امکان این مسئله چیست دو جواب دارم جواب اول اینست
که خود اولیای دولت بروند در مدارس فرنگستان. اولاً بیست سی سال
درس بخوانند. جواب دوم اینست که من حاضرم که از هر
دولت و از هر وزیر و از هر حکیم سند قطعی بیاورم که این فقرات
معروضه تماماً مطابق علوم مقررهٔ دنیاست و هر وزیر که این دو شرط
را بتواند در ایران برقرار نماید. دولت را زنده و ایران را بهشت
روی زمین ساخته است. ملکم

قربانت شوم   عرض مطلب تمام شد. یک استدعای شخصی باقی مانده چون

درمیان

درمیان این پریشانیهای طهران هنوز نمیتوان بفهم عرایض بنده چه طور
میرسد. و کجا مفقود میشود. منتهای مکرمت خواهد بود اگر مقرر فرمائید
این پاکت را در طهران چاپ بکنند. و اگر برای وزارت جلیله این
فرصت را هم باقی نگذاشته باشند. بتلگراف یک اشاره به فرمائید
بنده این نوشته را با جمیع تحریرات سابق و لاحق در خارج چاپ و بدون زحمت
احدی در ایران بدردمندان وطن میرسانم. العبد ملکم.

آورده‌اند که اردشیر از سلاطین روزگار و پادشاهان کامکار
بود. بفرمود تا بر سه رقعه سه خط نوشتند. و بیکی از غلامان خاص سپرد و حکم
کرد چون در مجلس حکم نشانهٔ تغیر در ناصیهٔ من ظاهر شود
و اثر خشم و غضب بر روی و چشم من پدید آید پیش از آنکه
حکم کنم یک رقعه بر من عرض کن اگر به بینی که آتش خشم فرو
ننشست متعاقب آن رقعه دوم را و بعد از آن فرست اگر احتیاج
افتد رقعه سوم را بنظر من برسان. مضمون رقعهٔ اول این بود
که تأمل کن. و عنان ارادت در قبضه نفس اماره منه. که تو
مخلوقی عاجز خالق قوی هست که تورا هست کرده. رقعه دوم
که تا بی نیشر آور با زیردستان که ودیعت پروردگارند بدسگالی
عمل مکن. و برایشان که مغلوب تواند رحمت کن. تا آنکه بر تو غالب
است مکافات آن را بر تو رحمت کند. رقعهٔ سوم نوشته بود در

این حکم در خواهی کرد از شرع تجاوز مکن و از انصاف مگذر. توسن
خود سر سار آنچنان. کس نتوان بازکشیدن عنان حکم چنان کن که زروی
نسق. راست بود حکم تو با حکم حق. احمد سامانی چون وفات یافت
پسر او هفت ساله بود ارکان دولت سامانیه او را بر تخت نشانیدند
و از روی عدالت حکم میراندند. تا آن پسر بحد بلوغ رسید. آغاز
فرمان روائی کرد مملکت را در حیز ضبط در آورد. و انواع وصایا و اوصاف
و اصناف معارف مناقب از او حاصل بود. تا از روی صغر سن
و عدم تجربه و غرور سلطنت زود در خشم شدی و بی تأمل حکم کردی
و گناه اندک عقوبت بزرگ فرمودی. وزیر خود را گفت هیچ در من
عیب می بینی تا بتدارک آن مشغول گردم. وزیر گفت که بحمد الله ذات
عالی آراسته بانواع فضایل است. ای شاهزاده مائدهٔ پر مایده برای
خاص و عام نهاده. و صلای مروت و کرم در داده. و نعمتهای
لطیف مهیا شده. اما بر سر این خوان نمک کمتر است. و بی
نمک هیچ طعامی مزه ندارد. پسر پرسید که نمک این طعام چه
تواند بود. وزیر گفت نمک خوان حکومت تأنی و بردباری است
و آنچه این خوان را بغارت دهد خشم و سبکساری است. شاهزاده گفت دانستم
که مرا معلوم بود که این عیب را دارم. اما چون عادت شده و طبیعت بدان
خوی گرفته است. ایا تدبیر توان کرد. وزیر گفت که تو در نفس خود باید در وقت
متأمل باشی و شتابکاری ننمائی. و در خدمت تو بزرگان پاکیزه اخلاق باشند

که در

که در وقت استیلای غضب بر تو شفاعت توانند کرد. تا این کار بقرار
باز آید. پس امیر بازرگان را که اهلیت مناصب داشت طلب کرد گفت
هر کس را که من سیاست کنم آن حکم را تا سه روز در توقیف دارید. و سه بار
بر من عرض کنید. هر که را بعقوبت حکم کنم. سه چوب بیشتر مزنید. و گناهکاران
را که مستحق عقوبت باشند شفاعت کنید بوجه احسن. چون امور حکومت
و مملکت بدینجمله تمهید پذیرفته اندک زمانی طنطنهٔ عدالت و ایالت
او در اطراف عالم منتشر گشت. تواضع سبب رفعت است چه در حدیث
آمده که من تواضع رفعه الله هر که فروتنی نماید. خداوند او را بر دارد و درجه
او را رفیع گرداند. و با علی درجه رساند تواضع ترا سر بلندی دهد.
زر و شرف ارجمندی دهد. نصر بن احمد از ملوک سامان. پسر خود را
وصیت کرد که ای فرزند دلبند. اگر خواهی مملکتی را که با مشقت تمام بدست
آورده ایم. و سلطنتی را که در قواعدان عمر گرانمایه صرف کرده ایم
سالها بر تو بماند. بر خزینه اعتماد مکن که مال در معرض زوال است
و بر لشکر دل منه که مرا سپاهی متقلب الحال تکیه بر دوام ملک قیام مکن
حکم بر کرم نمای. و در تواضع افزای که تواضع و کرم دو دامند بر دلهای مردمان را
هر که صید کرد هرگز روی رهائی ندارد. گوئیا اشارت حضرت رسالت ۳
در این عبارت است که سید القوم خادمهم و خادم الفقرا اشارت بر این معنی
میباشد. که هر گاه کسی را بخدمت تواضع نمودی دل او صید تو گشت و بمحبت تو

مبتلا شد. پس او محکوم تو و تو مخدوم او باشی و او صید تو و تو صیاد او شوی
تواضع سید هراز روشنائی. سبب بیگانگان را آشنائی. تواضع هرکه دارد
سرفراز است. بروی او در اقبال باز است. تواضعی که کسی مقدار خود را
از مقدار دیگری کمتر بیند. پس عزت خود برطرف نهاده دیگران را عزیز و
محترم دارد. از این معنی کسی اجتناب ننماید که شرف ذات و علو قدر
اوست در معرض اشتباه مانده باشد. فاما آنکه در نفس الامر بزرگ قدر
و عالی مرتبه است. او از تواضع نترسد. زیرا که تواضع از بزرگی و جلالت
او چیزی کم نمیکند. بلکه شوکت او نزد خالق و خلایق میافزاید. تواضع کردن
فرازان نکو است. گدا اگر تواضع کند خوی اوست. از اینجا معلوم میشود
که تکبر از خصایص ناقصان و ساقطان است. و غرض ایشان از
آن پوشیدن نقصان خویشتن است اما قبایح خود را ظاهر میکردانند
چون کبر آدمی را خار و زار میسازد. تا توانی بگرد کبر مگرد. متکبر بری ز کشتر
نخورد. گر تو بی کبر و بی ریا باشی. خاص درگاه کبریا باشی. و تواضع همه کس
را زیبائی نماید. و از اهل دولت زیباتر چه پیرایه بزرگی تواضع است
ابن سماک بمنزل خلیفه بغداد رفت خلیفه برای او برخاست و تواضع
کرد. گفت ای خلیفه. تواضع از پادشاهی زیاده و بزرگتر است خلیفه
گفت که زیاده کن. گفت هرکه حق تعالی او را مال و جلال و بزرگی دهد
و او بمال با بندگان خدا مواسات و احسان. و در جمال خود پارسائی. و در بزرگی
تواضع نماید

حق تعالی

۲۱۰

حق تعالی او را از مخلصان مقرب خود نویسد. خلیفه دوات و قلم خواسته
این سخنان بدست خود نوشت. این نیز علامت تواضع خلیفه بود. زیرکان
آزموده اند بسی. کز تواضع زیان نکرد کسی. از تواضع بلند گردد نام. وز
تواضع رسیده اند بکام. هم تواضع بزرگوار بود. مظهر لطف کردگار بود.
تواضع و احترام دربارهٔ اشراف انام. چون سادات عظام و علمای اعلام
و مشایخ کرام اعتبار تمام دارد. و موجب ارتفاع دولت متواضع باشد
محمد حسن شیبانی نزدیک خلیفه آمد. او را تعظیم زیاد کرده برپای خاست
و او را بر جای خود نشانید. چون برخاست چند قدم با او رفت یکی از خواص
گفت با چنین تواضعی که خلیفه نمود مهابت خلافت رفت خلیفه جواب داد
مهابتی که بتواضع زایل شود. نابودن آن اولی. و قدریکه باکرام بزرگان
کاسته و محو شود بهتر. قدریکه به تعظیم کسان
کاسته گردد. مرادم بچنین قدر
کی آراسته
گردد

بخط وحید الز آغا =

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بزرگی تواضع است

[illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible] بزرگی [illegible]

[illegible] بزرگی

تواضع نماید

[illegible]

از روی نسخهٔ اصلی خط مرحوم ظهیرالدوله «صفا علی» و فعلاً
متعلق به آقای دکتر رضا حکمت (حشمة السلطنه) است استنساخ
شده است.

فصل اول. جشن قرن سال پنجاهم سلطنت ناصرالدین شاه
قاجار)

دهم ماه ذیقعدهٔ ۱۳۱۳ هجری محمدی جمعی از احباب و رفقا
برسم همه ساله رفتیم به باغ فقرا جار که از ابنیه متعلق شاه قاجار است که
دو سه شب بمانیم تقریباً نیم ساعت از غروب آفتاب گذشته ابوالقاسم خان
پیشخدمت باشی وزارت تشریفات پاکت بزرگی از حضرت امین السلطان
صدراعظم بعنوان فقیر آورد پرگرام و صورت تشریفات جشن سال
سال پنجاهم سلطنت اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار را فرستاده بودند
که جزء مهمات خود صدراعظم و مهمانی نایب السلطنه غالبش تکلیف
وزارت تشریفات بود (یعنی زحمتش) جمع شدیم در هم خواندیم و
شادیها کردیم فردا عصر بشهر مراجعت کردیم که مشغول خدمات مرجوعه
باشیم این صورت آن پرگرام و دستور العمل که عیناً ملاحظه میفرمائید

(تشریفات جشن سال پنجاهم سلطنت اعلیحضرت قوی شوکت اقدس
(شاهنشاهی که بمیمنت و مبارکی انشاءالله تعالی از قرار ذیل معمول میشود)

ابتدا از روز بیست و دویم شهر ذیقعده الحرام ۱۳۱۳ الی غرهٔ شهر ذیحجة الحرام
پنج شنبه ۱۳۱۳ هفت شب هر شب در یکی نقاط مفصله ذیل انشاءالله تعالی
آتش بازی خواهد شد از شب بیست و دویم الی شب بیست و چهارم این سه
شب در تمام شهر از بازارها و کاروانسراها و دکاکین چراغانی خواهد شد. باب همایون
سر در شمس العماره. تخت مرمر. سبزه میدان. میدان توپخانه.
پارک صدراعظم. امیریه. روز اول بیست و دویم در ساعت یک بعد از
ظهر ابتدا کردیپلوماتیک شرفیاب خاکپای جواهر آسای مبارک شده عرض تبریک
نموده مرخص خواهند شد و بعد در تالار تخت مرمر سلام عام منعقد شده پنجاه تیر
شلیک توپ خواهد شد. شب بیست و سیم در ساعت هشت بعد از
ظهر کردیپلوماتیک در عمارت بادگیر بشام دعوت شده و سایر طبقات
در تالارهای موزه الی نارنجستان برای مهمانی سواره دعوت خواهند شد
بعد از طرف ذات اقدس همایونی در تالار شمس العماره کردیپلوماتیک را

بحضور مبارک خواهند خواست ولعد از آنکه کردیپلوماتیک مرخص
شدند درجلو عمارت تخت مرمر چراغانی و آتش بازی خواهد شد
روز [۲۳] بیست وسیم علماء عظام بحضور مبارک دعوت خواهند شد
از این قرار که ابتدا در تالار تخت مرمر وارد شده صرف شربت وشیرینی
نموده وبعد بخاکپای اقدس مبارک همایونی روحنا فداه شرف اندوز
خواهند شد شب سیم و بیست و چهارم در سر در شمس العماره آتش بازی
شده وبعد از اتمام آتش بازی بندگان اعلیحضرت قوی شوکت ملوکانه روحنا فداه
برای بذل مرحمت واعطای بعامهٔ اهالی از تجار وکسبه تشریف فرمای
سبز میدان وبازار وکاروانسرای امیر شده بسلامتی واقبال مراجعت
میفرمایند دراین سه شب که در شهر چراغانی است در سبز میدان
موزیک نظامی و مطرب مترنم خواهد بود . و آتش بازی خواهد شد .
روز بیست [۲۴] وچهارم طبقات مفصلهٔ ذیل از شش ساعت بغروب
آفتاب مانده متدرجاً بالبسهٔ رسمیه شرفیاب خاکپای جواهر آسای مبارک

شده بعموم اشخاص که در این روز شرفیاب میشوند بهر یک از خواص
چاکران یک قطعه مدال بیادگار این جشن مرحمت خواهد شد صاحب
منصبان قشونی از نظام وغیره ارباب قلم از کشوری ولشکری شاگردان
مدرسهٔ دارالفنون . شاگردان مدرسه نظامی ناصری وعصر این روز را
موکب همایونی وکوکب فیروزی به امیریه تشریف فرما خواهند شد وصرف
عصرانه خواهند فرمود شب چهارم بیست [۲۵] وپنجم از کردیپلوماتیک وشاهزادگان
عظام و وزراء فخام وسایر طبقات بصرف شام میز وسواره وتماشای
آتش بازی وچراغانی در امیریه دعوت خواهند شد روز چهارم بیست [۲۵] پنج
از صبح تا عصر اشخاصی که شرفیاب خاکپای مبارک نشده اند از قبیل تجار
واعیان وغیره شرف اندوز شده وعصر روز مذبور بسر در ارگ همایون
تشریف فرما خواهند شد وسلام سر در علی الرسم منعقد خواهد شد شب پنجم بیست [۲۶] وششم
بیست [۲۶] وششم
در میدان توپخانه چراغانی وآتش بازی شده موزیکهای نظامی ومطرب های مترنم خواهند بود روز پنجم

شش ساعت بغروب مانده در میدان مشق تمام قشون از توپخانه و قورخانه
و افواج و سواره حاضر شده بدستور العمل حضرت والا نایب السلطنه امیرکبیر
وزیر جنگ ترتیبات نظامی مرتب خواهند گردید و بندگان اعلیحضرت اقدس
شاهنشاهی روحنا فداه بمحل مزبور تشریف فرما شده بمحل بیرقهای جدید را
که بیادگار قرن همایون تهیه و تدارک شده بدست مبارک به افواج و دسته
جات سوار مرحمت و اعطا خواهند فرمود و عصر روز مزبور دو ساعت
بغروب مانده برای صرف عصرانه تشریف فرمای پارک جناب مستطاب اشرف
صدر اعظم شده و ایشان را به اظهار این گونه مرحمت قرین افتخار و مباهات
خواهند فرمود شب ششم بیست و هفتم (۲۷) از کردیپلوماتیک و شاهزادگان
عظام و وزراء و سایر طبقات در پارک جناب مستطاب اشرف
صدر اعظم برای صرف شام میز و سواره و تماشای چراغانی
و آتش بازی دعوت خواهند شد روز ششم بیست و هفتم (۲۷) از
قرار مرقوم دستور العمل جداگانه انشاء الله تعالی -

در دوشان تپه اسب دوانی شده بندگان اعلیحضرت اقدس ملوکانه
روحنا فداه تشریف فرمای اسب دوانی خواهند شد . در این ایام
همه روزه در تالار تخت مرمر جناب مستطاب اشرف صدر اعظم و شاهزادگان
عظام و وزراء فخام حاضر خواهند شد و پذیرائی از عموم طبقات نوکر و اعیان
خواهند کرد و همه روزه در دیوانخانه تحت سرپرستی انواع موزیکهای نظامی
و غیر نظامی مترنم خواهند بود از کلیه افواج قاهره ولایات و سرحدات
مهم از توپخانه و دسته جات سوار بدون استثنا یک سرتیپ با یک
سرهنگ و یک نفر یاور و یک نفر کبیر بیرق با بیرق برکاب مبارک احضار میشود
که در این جشن همایون از هر سرحد و هر دسته قشون دور و نزدیک
سه چهار نفر حاضر رکاب مبارک شده باشند که بیرقها را بدست مبارک
هر دسته مرحمت فرموده باشند برای تقدیم و سلامتی وجود اقدس
مسعود مبارک البته از امتعه و محصولات مملکت طلب ب

و فقرا و مستحقین مرحمت و التفات خواهد شد محبوسین مرکاب
و تمام محبسهای حکام ولایات جرح و تعدیل خواهد شد و کسانیکه حبس
آنها چندان اهمیت نداشته باشد مرخص خواهند شد

روز چهاردهم [۱۲] ماه ذیقعده مشغول دعوت موعودین شدیم.
(صورت اسامی کردیپلوماتیک که در شام شب بیست و سیم [۲۳]
ذیقعده ۱۳۱۳ در سرای سلطنتی دعوت شدند)
(سفارت عثمانی)

جناب شمس الدین بیک سفیر کبیر دولت علیه عثمانی.

بهاء الدین بیک نایب اول سفارت عثمانی.

امین بیک قائم مقام نایب دویم سفارت عثمانی.

شوقی بیک نایب سیم سفارت عثمانی

میرزا حسن خان شوکت

سفارت انگلیس

جناب سیر مور تیمور دراند وزیر مختار و مأمور فوق العاده انگلیس

مسیو سیر ترالد دراند اجزای سفارت انگلیس

مسیو روم بولد منشی دویم سفارت انگلیس

مسیو دکتر اسکالی حکیم سفارت انگلیس

عباسقلیخان اجزای سفارت انگلیس

میرزا زین العابدین خان منشی سفارت انگلیس

میرزا یحیی خان منشی سفارت انگلیس

سفارت روس

جناب مسیو اشپیک لوف شارژدافر دولت بهیه روس

مسیو کروکردیچ بمرتب صاحب مترجم اول سفارت روس

مسیو لرمان تف نایب دویم سفارت روس

مسیو آشتی تر مترجم سفارت روس

مسیو دکتر داندیت حکیم سفارت روس

مسیو بای تو شکرف لبتهٔ سفارت روس

میرزا مهدیخان منشی اول سفارت روس

میرزا ابوالقاسم خان منشی حریم سفارت روسیه

(سفارت فرانسه)

جناب مسیو بالوا وزیر مختار دولت فخیمه فرانسه

مسیو کُنت دارلو منشی اول سفارت فرانسه

مسیو فرته مترجم سفارت فرانسه

مسیو دریتل مترجم سفارت فرانسه

میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه

(سفارت آلمان)

جناب بارن کاردنز وزیر مختار دولت بهیه آلمان

مسیو کُنت کاست دِل منشی اول سفارت آلمان

مسیو دکتر روزن مترجم اول سفارت آلمان

مسیو آنزه‌لو نایب اول سفارت آلمان

مسیو هوسیوس مترجم حریم سفارت آلمان

مسیو دکتر مولر حکیم سفارت آلمان

حاجی میرزا رضاخان منشی سفارت آلمان

(سفارت اطریش)

جناب مسیو بارن ک مراشتاین شارژده فر دولت بهیه اطریش

مسیو رولف دن زتل ولیس قونسول سفارت اطریش

مسیو سوالیه وکلدژنیا فوفسکی مأمور حافظ الصحه سفارت اطریش

مسیو ژوزف کاسلو اجزای سفارت اطریش

میرزا حسین خان منشی سفارت اطریش

(سفارت امریک)

جناب مسیو ماک دنالد وزیر مختار دولت بهیه آمریک

مسیو طیلر قونسول سفارت امریک

مسیو دکتر ویشارد حکیم سفارت آمریک

میرزا بهاء الدین منشی سفارت امریک

(سفارت بلژیک)

جناب مسیو ستین شارژده فر دولت فخیمه بلژیک

میرزا اسمعیل خان منشی سفارت بلژیک

(سفارت هولاند)

جناب مسیو لیکارت شارژدفر دولت بهیهٔ هولاند.

فصل دوم. معرفی میرزا رضای کرمانی

مردم پس از آنکه میرزا رضای کرمانی در انظار بواسطهٔ پردلی وجسارتی
که کرد عظمتی پیدا کرد احوالات او را مختلف گفتند ولی قول صحیح
بی کم وزیاد از قرار تحقیقی که من خودم از حاجی سیاح که مردی محترم
وراست گوست و مدتها با میرزا رضای کرمانی در قزوین در حبس
دولتی بود کردم اینست که عیناً از روی خط او می نویسیم (درزمان
حکومت محمد اسمعیل خان وکیل الملک که در کرمان سالهای دراز
حکومت کرده و صاحب اقتدارش بود بجدی تعدی می نمود که بسیاری
از مردم چشم از املاک خود پوشیده آواره شده بودند من جمله پدر میرزا رضا
بود که جزئی شغل تجارتی از کرمان برداشته به یزد برده آنجا ملک خریده مشغول زراعت شد
چندی با پسرش میرزا رضا در یزد بسر میبرد و میرزا رضا را بمدرسه فرستاد که تحصیل کند و خود از آنجا

ناچار شده بجهت کاری رو بطهران آمد و در مدرسه ملا عبدالله منزل کرده
هرچه داد کرد فریادرسی ندید تا جان بجان آفرین تسلیم نمود میرزا رضا
هنوز بسن بلوغ نرسیده بود مشغول کسب و دست فروشی شد کم کم
اعتباری پیدا کرده کارش بالا گرفت و در خدمت نایب السلطنه و آقا
بالاخان سردار افخم معروف شد از حاجی ملا حسن ناظم التجار شال ترمهٔ
به امانت گرفت بنایب السلطنه فروخت نایب السلطنه پولش را نمیداد
و در آنوقت وزارت وریاست تجار هم باخود آقای نایب السلطنه بود
روزی میرزا رضا به لواسانات نایب السلطنه رفته بنایب السلطنه گفت آقا این
خرقهٔ ائی که بدوش دارید پوست و شالش را من به نسیه آورده ام و هر روز
صاحبش طلب کاری میکند مرا رسوا کرده است و شما بدوش انداخته اید و احقاق
دیگر از ما هیچ امید نکنید اول مرا آسوده کنید نایب السلطنه به آقا بالاخان گفت این
هر دو که را ابر پولش را بده میرزا رضا خان را بردند هزار و دویست تومان به او دادند تمت خز و شال

(marginal addition: افخم حکم دادند آقا بالاخان سردار)

کرد در بین پول تحویل گرفتن توی سری زیاد به میرزا رضا زدند
این حرکت و حرف درشت اسباب دشمنی و عداوت نایب السلطنه
به میرزا رضا شد حاجی محمد حسن امین دار الضرب این هنر و پر دلی و جسارت
را که از میرزا رضا دید او را پیش خودش بجهت بعضی کارهای تجارتی
نوکر کرده نگاه داشت آقابالاخان گاهی بهر وسیلهٔ که میتوانست بمیرزا
رضا صدمهٔ میزد نایب السلطنه هم خیلی دلش میخواست که اسباب اذیتی
برای میرزا رضا فراهم بیاید تا آنکه آقا سید جمال الدین بخانهٔ حاجی محمد حسن
امین دار الضرب مهمان آمد و حاجی محمد حسن مرید و فدائی او شد سید از
حاجی محمد حسن نوکر محرمی خواست که خادم مخصوصش باشد حاجی
محمد حسن میرزا رضا را نوکر او قرار داد و مواجب او را از خودش میداد تا آنکه
مقاصد سید جمال الدین صورت نگرفته و بودنش در طهران خلاف رأی اولیاء دولت شد حکم شد
میبردند
سید را که چندی بود در حضرت عبدالعظیم بود از آنجا برده بخاک روم بگذارندش روزیکه سید را

میرزا رضا فوق العاده داد و فریاد میکرد مختار خان حاکم حضرت عبدالعظیم
میرزا رضا را تنبیه سخت کرد که تراچه که در مقابل حکم دولت و سلطنت داد و بیداد
میکنی این خبر بنایب السلطنه رسید بسیار خشونت شد به آقا بالاخان
گفت آقا بالاخان میرزا آقا نام درویشی را دید گفت میرزا رضا را پیدا
کن بفرست پیش من باو کاری دارم چون حکومت با نایب السلطنه
بود کاغذ نویسنده بتوسط آقا بالاخان بخط میرزا آقای درویش شکایت
از دست ظلم و تعدیات که بمردم میشود و هم از مسئله رژی و تنباکو چیزها نوشت
و محرمانه به اعلیحضرت شاه عرض کرد که مردم میخواهند جمهوری بشوند
و اعلیحضرت شاه را هراسان کرد باز کاغذها بتوسط پسر میرزا آقای درویش
بشوند
به اطراف فرستاد که از اطراف بطهران بیاید و چنان جلوه داد که تمام ایران میخواهند جمهوری
خوبست
اعلیحضرت شاه به امین السلطان صدر اعظم اظهار داشت او جواب داد اینها قابل اعتنا نیست

هیچ گوش به این حرفها ندهید خلاصه بعد از چند روز میرزا رضا رفت
منزل میرزا آقای درویش از او پرسید که منزل آقا بالاخان رفتی میرزا
رضا گفت نه آنها با من خوب نیستند میترسم میرزا آقا گفت برو
نترس چه غرضی با تو دارند البته کاری دارند حکماً برو میرزا رضا از همانجا
بمنزل آقا بالاخان رفت آقا بالاخان با او خلوت کرد و از هر طرف
سخن بمیان آورد و از صحبت میرزا رضا دریافت کرد که میل زیادی
به آمدن سید جمال الدین دارد گفت اگر تو گوش بحرف من بدهی ترا میبرم
خدمت نایب السلطنه و او را تحریک میکنیم بمراجعت سید جمال الدین
و در این باب قسم زیادی یاد کرده میرزا رضا را خاطر جمع کرد و گفت حالا
برو فردا سه ساعت بغروب مانده بیا که با هم برویم خدمت نایب السلطنه بعد
آقا بالاخان شرح حال را به نایب السلطنه گفت و او را حاضر طلب کرد وقت موعود

میرزا رضا رفت پیش آقا بالاخان و با هم رفتند خدمت نایب السلطنه در حالتیکه
خلوت بود چشم نایب السلطنه که بمیرزا رضا افتاد جواب سلام گرمی داده بنای
مهربانی را گذارد میرزا رضا از این اظهار محبت زیاده از اندازه خود را گم
کرده بعرض تملقات گفت و بیان کرد که اگر قصد سلطنت دارید اسباب کار
سید جمال الدین است و بس که میتواند روی مردم بسوی شما بکند نایب
السلطنه گفت کیست که چشم سلطنت نداشته باشد بعد از گفتگوها نایب السلطنه
برای میرزا رضا قسم خورد که به همه نوع با تو همراهی خواهم کرد و اسباب آمدن سید جمال الدین را
هم بزودی تهیه خواهم کرد بشرطی که کاغذی بنویسی بعنوان دلتنگی از حرکات که من بشاه
بنمایم و بگویم که مردم از نفی سید جمال الدین رنجیده اند خواهش معاودت کنند و میرزا رضا را
مطمئن و روانه کرد که کاغذ را بنویسد چون سید جمال الدین گاهی با حقیر آشنا بود و میرزا رضا
از من تعریف کرده بود که در شورت دروغ نمیگوید لهذا میرزا رضا آمد پیش حقیر و کیفیت را بیان کرد

در بین گفتگو میرزا نصرالله خان وارد شد این حقیر مطلب را قطع نکرده گفتم میرزا
رضا بداکه خدا ترا حفظ کرده از دهان شیر بیرون آورده جواب داد که بلی
قسم خورده مرا مطمئن کرد حقیر گفتم که نایب السلطنه اعتقاد یقیم ندارد اعتنای
بهیچ چیز او نکن حرفهای من چون موافق میل میرزا رضا نبود ابدا اثر نکرده
میرزا رضا منزل آقای درویش رفته حال را بیان کرد و گفت بحاجی سیاح گفتم
او ملامتم کرد و گفت دیگر مرو که اگر رفتی گرفتار میشوی و چیزی هم منویس
که نوشته خون خود را خواهی داد میرزا آقای درویش گفت حاجی سیاح چه میداند
پسر پادشاه بتو قول داده است آقا بالاخان هم بتو همراهی دارد امشب
همین جا بخواب و فردا حکما برو شب را میرزا رضا همانجا بود
فردای آنروز شنید که دو نفر بابی را گرفتند بمیرزا آقا درویش گفت
چون دو نفر بابی را گرفتند من میترسم بروم میرزا آقا گفت مترس بتو چه مگر

بابی هستی چون روز رمضان بود تمام روز را در منزل میرزا آقا بود طرف
عصر برخاسته بمنزل آقا بالاخان رفت باهم رفتند خدمت نایب السلطنه گفت
کاغذی را که آوردی گفت هنوز ننوشته ام شما هرچه بفرمائید می نویسیم معلوم
شد که مانع او شدند نایب السلطنه سخنان بسیار گفته او را دوباره مطمئن کرد
و گفت که آقا بالاخان با عبدالله خان والی با میرزا رضا بروید منزل آقا بالاخان نوشته
به او بدهید او بنویسد مهر شده در حال امر رفتند والی و آقا بالاخان هرچه
گفتند میرزا رضا نوشت بالحیله با چند کاغذ بعنوانهای مختلف از او گرفتند
و بعد گفتند خوب میرزا رضا کسانیکه به این اعتقادند کیانند میرزا رضا از
شنیدن این حرف تند شد گفت این کاغذها را شما گفتید من نوشتم کدام
یک بیگناه را متهم کنم آقا بالاخان گفت تو برضایت نخواهی گفت بعد از سه پایه
و شلاق خواهی گفت که او را بزند میرزا رضا سه قراضه ملمیدان را که در پیش میرزا الو داشت

. برداشته شکم خود فرو برد آنچنانکه تقریباً چهار انگشت از پوست شکمش دریده
دریده شد و خون بسیار از زخمش آمد فوراً جراح آورده بخیه زدند چون خون زیاد
از او رفته بود جراح گفت گنه گنه و شراب به او دادند بعد از نیم ساعت که او را تنها
در اطاق تنها گذاشته بودند مستی در میرزا رضا اثر کرده با خود میگفت حاجی سیاح حق داشت
میگفت نایب السلطنه اعتقادی بقیم ندارد و ترا گرفتار خواهد کرد که کار خودش
را به پدرش جلوه بدهد این سخنان را از پشت در از میرزا رضا شنیدند با آن
کاغذهای بخط او به نایب السلطنه رساندند و او هم کاغذها را با آنچه دلش
میخواست زبانی به اعلیحضرت شاه عرضه نمود و چند نفر دیگر را هم دخیل کرد
و چون با ظل السلطان برادر بزرگ ترش خوب نبود و ظل السلطان هم با حقیر
که حاجی سیاحم لطف مخصوصی داشت محض آنکه مطلب را خیلی بزرگ کرده باشد امر کرد مرا هم
گرفتند میرزا محمد علیخان محرر میرزا ملکم خان را هم گرفتند میرزا نصرالله خان برادر زن صاحب

دیوان و برادرش را هم گرفتند و چنان جلوه داد که اینها دشمن اعلیحضرت
شاه و جمهوری طلب میباشند من و آقا بالاخان دشمنان شاه و سلطنت را گرفتیم و ما هشت
نفر گرفتار را کسی جز نایب السلطنه و وزیر نظام که دائی نایب السلطنه بود و آقا بالاخان
دو ماه ندیده که چیزی بپرسد یا گفتگوئی نماید و دائم بما وعده میدادند که فردا
شما را مرخص خواهند کرد اعلیحضرت شاه چند مرتبه خواست ماها را ببیند
نایب السلطنه مانع شد عکس ماها را بردند شاه دید و احدی را نمیگذاردند
پیش ما اسیران بیاید که مبادا بی گناهی خودمان را بشاه برسانیم از روز شانزدهم
الی غره ذیقعده که یکماه و چهارده روز باشد در خانه آقا بالاخان در زیر
زنجیر محبوس در زیر زمین بودیم روز اول ماه ذیقعده هنگام عصر بود آمدند
گفتند شما خیلی دل تنگ شده اید شما را تا امیریه باغ نایب السلطنه میبریم ما را با کالسکه
دولتی و فراش به امیریه بردند آنجا فراشان را مرخص کرده سربازان با تفنگ بدر ما گذاردند

تا غروب آفتاب آنجا بودیم بعد د لیجان آوردند نایب السلطنه ما را
بسعد السلطنه حاکم قزوین و امین خاقان زنجیر کرده تحویل داده با صد نفر سوار روانهٔ قزوین
کرد شب را در شاه آباد منزلمان بود فردا بعد از ظهر به چاپاری وارد قزوین مان نمودند
تا غرهٔ جمادی الاولی سال دیگر که عبارت از هیجده ماه باشد در قزوین محبوس بودیم
و با انواع سختیها روزگار گذرانیدیم ابداً اطلاع از عیال و اولاد خود نداشتیم
و آنها هم از ما و حیات و مماتمان خبری نداشتند تا آنکه امین السلطان صدر اعظم شفاعت
ما بی گناهان را کرده با وجود آنکه نایب السلطنه او را مغرض بخرج داده بود
اسباب خلاصی ما را فراهم کرد تا آنکه ما را خلاص نمودند باز نایب السلطنه
به اعلیحضرت شاه گفت چنین گرفتاری ایشان بدست من شده خوبیت خلاصی
اینان نیز توسط من باشد شاه امر کرد از قزوین بیاورند مان خدمت نایب السلطنه سعد السلطنه (حاکم قزوین)
ما ها را از قزوین بچاپاری روانه طهران کرد و وارد امیریه باغ نایب السلطنه نمودند نایب السلطنه

هفت روز هم در آنجا نگاه مان داشت بعد مرخص شدیم میرزا رضا را تنها
نگاه داشتند دو سال در محبس حکومتی طهران محبوس بود و انواع سختی ها را
میدید عیال و اطفال او نزد همهٔ بزرگان دویدند عاقبت الایام جمله توسط کرده
خلاصش نمودند باز بعد از چندی نایب السلطنه بهانهٔ پیدا کرده دوباره حبسش
کرد باز عیالش به امام جمعه عارض شده امام جمعه مستقیماً تقصیر را بتوسط عریضه
به اعلیحضرت شاه عرض کرد شاه امر بخلاصی او فرمود و پنجاه تومان هم باو
انعام کرد که از طهران برود از آن پنجاه تومان بیست و پنج تومان بمیرزا رضا
دادند میرزا رضا گفت بقدری بدهید که با عیالم بروم کسی گوش نداد ناچار همان پول را
گرفته روانهٔ اسلامبول نزد آقای خود سید جمال الدین شد شش ماه هم آنجا توقف نمود از آنجا
تغییر لباس کرده مراجعت بطهران نمود با کسی آشنائی نداد بحضرت عبدالعظیم بستی شد و از آنجا
مکرر بنایب السلطنه نوشت که من از هیچ کس خوف ندارم جز شما شما همین قول بدهید که آزارم نکنید

تا بشهر آمده مشغول کسب خود بشوم جواب نداد به اعلیحضرت شاه ،
و صدراعظم عریضه کرد بعد بخط نایب السلطنه جوابش ندادند و ضمناً به او رساندند
که باید نایب السلطنه از تو راضی باشد و از ابتدا هم کسی با او کاری نداشت
روزی آقا بالاخان وکیل الدوله سردار افخم بحضرت عبدالعظیم بزیارت رفته بود
میرزا رضا را بالباس تبدیل دید گفت میرزا رضا کجا بودی گفت از ترس شما و کارهای نایب
السلطنه بست آمده‌ام و با دست اشاره بقبر حضرت عبدالعظیم کرده گفت ترا به این حضرت
من کار نداشته باشید و قسم بخورید که آزارم نکنید تا در شهر طهران مشغول کاسبی
خودم باشم در هیچ جائی نباشم و بهیچ کاری نداشته باشم و یا مرخصم کنید بیایم
شهر عیالم را بردارم با دل آسوده بروم ملک دیگر هر قدر التماس کرد
و قسم داد آقا بالاخان وکیل الدوله سردار افخم جواب حسابی
به او نداد بعد که آقا بالاخان از نزدیک او رد شد میرزا رضا

گفت باید اسبابی فراهم آورد که تمام مردم از دست ظلم تو و کارهای تو
که نایب السلطنه باشد آسوده شوند

(فصل سیم - سوء اتفاق)

چند شبانه روز بود که بجهت ترتیب دعوت سفرا و مأمورین خارجه
و وزراء و صاحب منصبان داخله ناگزیر بودم بیشتر صدراعظم را ملاقات
کنم که بعضی دستورالعملها و امرها بدهد من جمله شب جمعه هفدهم ماه ذیقعده
بود که یک ساعت از شب گذشته در پارک خدمتشان رسیده هنوز عنوان
صحبتی نشده بود اعتماد حضرة ابدارباشی شاه وارد شد بصدراعظم گفت
شاه میفرمایند حکماً فردا میرویم شاهزاده عبدالعظیم صدراعظم با کمال کراهت
گفت مختارند لیکن مرا معاف دارند که خیلی کارها لازم دارم اعتماد حضرة گفت حضور
شاه تأکید کردند و مرا مأمور تبلیغ نموده اند که البته شما هم بیائید صدراعظم بعد از قدری

گفت خیلی خوب پس از رفتن اعتماد حضرت شه چهار مطلبی که داشتم گفتم و جواب
شنفته بمنزل مراجعت کردم صبح چون جمعه و تعطیل بود در منزل با میرزاها مشغول
کار شدیم جواب گردیپلوماتیک تمام رسیده بود که همه قبول دعوت کرده اند مشغول
دعوت شاهزادگان وغیره شدیم چهار ساعت بغروب آفتاب مانده یکی از هم
قطارها وارد اطاق شد با یکی از میرزاها بنجوا صحبتی کرده بعد آن میرزا بمن گفت
گویا در حضرت عبدالعظیم بیکی از شاهزاده‌ها که همراه شاه بودند تیر زده اند ولی کارگر نشده است
گفتم آن شاهزاده کی بوده گفت میگویند یا شاهزادهٔ امیر آخور و یا حسینقلیخان حاکم حضرت
عبدالعظیم همقطاری گفت شهر هم شلوغ شده است گفتم برای چه گفت برای همین تیر انداختن
الآن هم یکی از کالسکه‌های شاهی را با کمال عجله آوردند حکیم باشی طولوزان حکیم شاه را بردند
همقطار دیگر وارد شد گفت رئیس قزاقخانه و یک دسته قزاق و حاجی علیقلی خان بختیاری با سواره
بختیاری بتاخت رفتند بحضرت عبدالعظیم خبر دیگر رسید که گویا این تیر را

بشاه انداخته اند و بپالتو شه خورده عیبی نکرده است لدی بعد از شنیدن این
اخبار حال کارها بکلی بهم خورده تغییر کرد گفتم یک جلودار برود بتاخت از
حضرت عبدالعظیم خبر صحیح بیاورد بفاصله نیم ساعت مراجعت کرد که دروازهٔ
حضرت عبدالعظیم را بسته اند و بکلی مانع عبور هستند فرستادم ملکه ایران را که با جمعی
از حرمخانهٔ شاهی در باغ شاه مهمان بودند بیاورند منزل خبر آوردند که ملکه
ایران و زنهای شاه را به امیر صدر اعظم مجدالدوله از حضرت عبدالعظیم آمده باندرون
شاهی برده دیگر متصل اخبار وحشت انگیز بود که بدون فاصله میرسید صدای
شیپور سلام توپچیان بدان سبکی که فقط در عبور موکب شاهی میزدند
بگوشمان رسید یکی از نایبان تشریفات که با شاه رفته بود از گرد راه وارد شد
از او تحقیق کردیم گفت صبح با موکب شاهی رفتیم بحضرت عبدالعظیم نیم ساعت
بعد از ظهر توی حرم در حالتیکه شاه مشغول زیارت بود شخصی از میان

جماعت زنها گلوله‌ئی بجانب شاه رها داد بپای شاه خورد ولی بحمدالله کاری
نشد مختصر ضعفی پیدا کرد بان علت صدراعظم و یک نفر پیشخدمت هم در کالسکه
نشسته شاه را باد میزدند من گفتم خودت دیدی گفت بله خودم دیدم که جواب
شیپور سلام توپخانه راهم به اشارهٔ دست شهریاریه از توی کالسکه داد بدون
کش سفید هم دستشان بود تا درب علی قاپو هم بودم که با کالسکه وارد عمارت
سلطنتی شدند. پس از تفرق مجلس من هم رفتم بدربار با آنکه تقریباً دو ساعت
بغروب مانده بود تمام دکاکین و مغازه‌های راه را از ایرانی و فرنگی و ارمنی
بسته دیدیم اوضاع و همهمهٔ غریبی بود دم علی قاپو کالسکه و درشکه زیادی از وزراء و اعیان
دیدم که برای وزیر مختار که بدرب خانه آمده بودند نواب نایب سفارت انگلیس
را دیدم که برای وزیر مختار خبر تحصیل کرده میرفت وارد دیوانخانه بزرگ شدم
دم درب حیاط کوچکی که فاصله دیوانخانه و باغ شاهی است دیدم صدر

اعظم و نایب السلطنه ایستاده اند صدراعظم جمعیت زیادی را که توی
دیوانخانه جلوی در ایستاده اند منع طلب کرده میگوید شاه الحمدلله عیبی ندارد
فقط بواسطه صدمه جزئی که بپای مبارکشان خورده قدری ضعف و بیحالی
دارند امروز نمیتوانند به نشینند فردا السلام عام خبر کرده اند که چشم همه بزیارت
جمال مبارک روشن شود من رفتم توی درو در ایستند نایب السلطنه
خواست برود منزل خودش هرچه صدراعظم اصرار کرد مراجعت بباغ شاهی
نکرده رفت بمنزلش که در عمارات خورشید و جزء ابنیه سلطنتی است و از آنجا
بلافاصله رفت بباغ امیریه اش که نزدیک دروازه باغ شاه است با صدر
اعظم و جمعی از شاهزادگان و وزراء آمدیم توی باغ شاهی و درب باغرا بستند
که مردم بیکار نیایند اطباء ایرانی و فرنگی یکی یکی در تالار نارنجستان که شاه آنجا بود
با حالتی پریشان مراجعت میکردند علیرضا خان قاجار عضدالملک و میرزا فتحعلی خان شیرازی

صاحب دیوان وارد شدند عضدالملک با یک حالت تماشائی از همه ما پرسید
شاه را چه کردید صدراعظم گفت در نارنجستان تشریف دارند بروید شرفیاب شوید
او رفت صاحب دیوان آمد توی جمع خیلی ملایم و با ادب از صدراعظم چگونگی
حال شاه را پرسید تا این موقع صدراعظم مطلب را رسمی نگفته بود اگرچه همه
میدانستیم بعد از پرسش صاحب دیوان صدراعظم درست ایستاده خود او را
که پیرمرد ریش سفید و از همهٔ وزراء محترم تر بود مخاطب کرده تقریباً بلندتر
از طبیعی گفت پاک ترین دل اهل این مملکت را که دل شاه باشد
ناپاکترین شخص این مملکت که میرزا رضای کرمانی باشد بضرب گلوله پرخون کرد
و بنا کرد بلند بلند گریه کردن و تمام حضار فوق العاده گریه کردند و هیچ
هم نبود دیگر گذشته از آنکه در آن جمع که بیش از صد نفر بودیم شاید سه یا چهار نفرمان
پادشاه دیگر دیده بودیم تواریخ فرس و عجم کمتر پادشاهی مثل ناصرالدین شاه قاجار

نشان میدهد مدت سلطنتش چهل و سه سال و چند روز کم بود در نهایت
راحتی و آسایش و کمال سلامتی و آسودگی بناهائیکه محض راحتی و عشرتگاه
در طهران بنا کرده بجز ابنیهٔ دولتی از قبیل میدان توپخانه و قورخانه و میدان
مشق و مخزن برای اسلحه و رخت سرباز و سربازخانهها و خیابانها و
ویلها از این قرار است اندرون سلطنتی که تقریباً دارای هزار باب
اطاق کوچک و بزرگ و ده حیاط کوچک و هفت حمام کوچک و بزرگ است
در شهر طهران و تعمیرات باغ بیرونی و دربار سلطنتی و باغ ارک . عشرت آباد
که در شمال شهر طهران و تقریباً دو هزار قدم از خندق شهر دور است.
باغ عیش آباد که همان طرف و تخمیناً پانصد قدم بالای عشرت آباد است.
کارخانه جات باروت کوبی در طهران . باغات و عمارات ضرابخانه دولتی.
باغات و عمارات سلطنت آباد که در سمت شمال شهر و جزو ییلاقات است و یک فرسخ و نیم از شهر دور است

عمارات و باغات صاحبقرانیه که در دامنهٔ کوه البرز واقع است و ییلاق
رسمی سلطنتی و یادگار قرن سال سی‌ام سلطنت ساخته شد و از آنجا تا شهر
دو فرسخ است با خیابان ساخته مشجر تا شهر باغ اقدسیه که نیم فرسنگ بطرف
بطرف مشرق از صاحبقرانیه دور است. عمارات شهرستانک که در سر چشمه رودخانهٔ
کرج توی کوهستان واقع و دارای شش فرسخ راه ساخته است باغات
و عمارات لشکرک که توی کوهستان و کنار رودخانه جاجرود است و از ییلاقات
با صفا است. عمارات و باغات قصر یاقوت که بین شمال و مشرق شهر طهران
واقع شده و شکارگاه و تا شهر چهار فرسخ است. عمارات و جنگل مصنوعی شکارگاه
جاجرود که در کوهستان بین شمال و مشرق شهر واقع است و تا شهر شش فرسخ مسافت دارد
باغات و عمارات و ابنیه و راه سازیها و خیابانهای دوشان تپه که بین شمال و مشرق
و یک فرسخ و نیمی شهر واقع است و تا شهر خیابان وسیع مشجر پاکی دارد. باغ و عمارت

قصر فیروزه که در دامنه کوه نزدیک دوشان تپه واقع است عمارات
و باغ باغشاه که نیم فرسنگ دیوار محیط آن و طرف مغرب شهر و حسینیه
بخندق است شهر طهران را بزرگ و تقریباً چهار برابر شهر قدیم کرده دورش خندق
کند گنبد حضرت عبدالعظیم را طلا و در آنجا خیلی بناها کرد و همچنین گنبد حضرت معصومه
قم و گنبد یکی از اماکن متبرکهٔ عراق عرب را که حالا اسمش خاطرم نیست و سایر
شهرهای ایران هم غالباً بنا نهاده. کارخانهٔ قندسازی و شیشه‌سازی و ضرابخانه و قورخانه
با ماشین و راه آهن. و ترموه و چراغ گاز و چراغ برق و تلگراف و فتوگراف و فنوگراف
و غالب کارهائیکه بتوسط ماشین میشود در عصر این پادشاه بایران آمد شعر شگفت میفهمید و
درست میدانست هر کس را که شعر میگوید با عزت و ساکین و زیردستان شفیق و مهربان
بود. کلیه سازهای ایرانی را درست میدانست از اواسط سلطنتش کلیتاً
موزیک نظامی و انواع موزیکها خیلی ترقی کرد. اول پادشاهی از ایران بود که بدون جنگ

فقط برای سیاحت و تماشا بممالک دیگر سفر کرد در ۳ سفر بفرنگستان رفت .
غالب اروپا را گردش کرده اغلب سلاطین روی زمین را دیدار نمود. پس از اصل
مطلب دور رفتیم. صدر اعظم پس از گریه و سوگواری گفت فرشی آوردند بزمین انداختند
و هر کس را که ایستاده بود امر به نشستن کرد حاجی ساسان میرزا بهاء الدوله را
که از محترمین شاهزادگان و رئیس نظام است و میرزا محمد خان کاشی اقبال
الدوله را که از وزراء است فرستاد در سامیریه خدمت نایب السلطنه که وزیر جنگ و حاکم
طهران است که بیائید به بینیم چه باید کرد نایب السلطنه از منزل بیرون نیامد و پیغام کرد که
دیگر من از خانه بیرون نمی‌آیم خودتان هر چه میدانید صدر اعظم گفت خوب لطفی نیست
ورود بجماعت کرده گفت بالا نشستن من اکنون بعادت قدیم است که مرا صدر
اعظم میدانستید الآن با آحاد شما برابرم و در اینکه این مملکت بی‌صاحب نیست و نخواهد ماند
حرفی نیست و اهم در اینکه اگر بی‌نظمی و آشوب و جنگ گری بشود صاحب مملکت از عام شماها مؤاخذه خواهد .

کرد ولیکن لکن مسئول خواهید بود . شبهه نیست پس بهتر اینست که یکنفر را
برانگیزید که موقتاً تمشیت امور را انجام کند تا دو سه روز دیگر که خبر و جواب تلگراف
از تبریز بیاید . همهٔ شاهزادگان و وزراء و صاحب منصبان با کمال ادب و
فروتنی اظهار کردند که همانطور که تا بحال بر ما بزرگ و رئیس بودید فرمانده باید
اکنون هم حتی المقدور در اطاعت اوامر شما حاضریم بعد صدر اعظم مشغول کار شد
شهر و نظم داخلهٔ طهران را به پلتیک و سواره قزاق سپرد و هر کدام از طرق و نواحی
را بیگ صاحب منصب و دستهٔ مخصوص از قشون سپرد و نهایت کاردانی
بکار برد . سفراء و وزراء مختار همه آمدند و صدر اعظم را دیدند در این وقت
دستخط تلگرافی از جانب اعلیحضرت مظفر الدین شاه رسید خطاب به
جناب اشرف صدر اعظم و معلوم شد که صدر افخم صدر اعظم است
و اختیار کل چنانچه بود با اوست . من محض رفع .

خستگی از میان جمع برخاستم رفتم در یکی از همان اطاقهای همان نزدیکی
نشستم میرزا محمد خان امین خاقان پیشخدمت شاه که با صدر اعظم از حضرت عبد
العظیم تا شهر در کالسکه شاه نشسته بود آمد پیش من نشست با او گفتم تفصیل
واقعه را آنطوریکه دیدی بگو گفت وقت ظهر شاه و صدر اعظم وارد
صحن حضرت عبدالعظیم شدند حاکم آنجا و خدام خواستند قرق کنند و چنانکه
همیشه رسم بود مردم را بیرون کنند شاه نگذارد گفت هیچ کس را از بودن
و خروج و دخول مانع نباشید. امروز میخواهم مثل مردم بزیارت رفته
باشم شاه قصد زیارت کرد صدر اعظم گفت خوبست قبل از زیارت بروید
باغ ناهار بخورید بعد بزیارت بیائید شاه گفت خیر چون وضوء دارم اول
اول میروم بزیارت ناهار یکساعت بعد از ظهر هم باشد تفاوتی ندارد شاه وارد بقعه شده
طوافی کرده طرف پائین پا ایستاده قالیچه و جای نماز خواست صدر اعظم بالای سر [illegible] قالیچه چند

قدمی دور شد شاه عینک زده بطرف زنها نگاه میکرد از طرف چپ شاه
از میان دو نفر زن که ایستاده بودند شخصی دست از زیر عبا در آورده کاغذ
بزرگی را بعنوان عریضه بطرف شاه دراز کرد تقریباً نزدیک سینه شاه صدای
[illegible] شش لوله از زیر کاغذ عریضه بلند شد همین قدر شاه مجال کرد که گفت حاجی
حسینعلیخان مرا بگیر حاجی حسینعلی خان و یکی دو نفر از پیشخدمتان که نزدیک بودند
شاه را گرفتیم پنج یا شش قدم با پای خود آمد بعد بی حس شد شاه را بردیم در اطاق
معروف به مقبرهٔ ولیعهدی که خیلی نزدیک به آنجا بود خوابانیدیم پس از
خوابانیدن شاه آه بلندی کشید دیگر نفس نکشید. صدر اعظم بعد از آنکه
از گرفتن و محفوظ داشتن قاتل آسوده شد آمد پیش شاه و خیلی سفارش کرد که کسی
نگوید شاه کشته شد بگویند بپایش خورده و ضعف کرده است و امر کرد کالسکه شاه را
بقدریکه مقدور بود نزدیک آوردند و شاه را با تمام لباس و هیئت چنانکه آمده بود

روی صندلی نشانده خیلی بسرعت در کالسکه نشاندیم مرا گفت پهلوی شاه
بنشین که نگاهش دارم و خودش هم توی کالسکه نشسته با دستمال مختصر آنکه همه زنده
اش بدانند بادش میزد بطوریکه هیچ کس نفهمید تا وارد عمارات سلطنتی شدیم و اینست
که می بینی . میرزا اسمعیل خان امین الملک وزیر مالیه و خزانه برادر صدر اعظم
و اقبال الدوله را دید که سمت آبدار خانه که حیاط کوچکی است جنب قصر ابیض
میروند امین الملک مرا صدا کرد رفتم گفت ما میرویم تماشای میرزا رضا کرمانی
قاتل شاه تو هم اگر میل داری بیا باکمال میل همراه شدم حیاط آبدار خانه را
دیدم مملو از سواره بختیاری و سرباز و صاحب منصب همه گرد آلوده و پریشان
احوال بطوریکه دیدنشان شخص را از حالت طبیعی خارج میکرد و در قسمت
جنوب این حیاط در گوشهٔ متصل بقسمت مقرب دری بود قفل و کلید زنجیر
دانه درشتی از زیر در قریب سه ذرع بیرون آمده و کوبیده شده بود امین الملک امر کرد

آن در را باز کردند دالانچه کوچکی بود و میرزا رضا وسط نزدیک بدر افتاده
بود و جز یک زیر پیراهن کهنهٔ پاره پاره هیچ لباس در بر نداشت و دستهایش هم
از بازو و مچ بعقب خیلی سخت بسته بود و سر آن زنجیر که در بیرون کوبیده بود
بگردنش بسته و قفل بود و از بس کتک در حین گرفتن و توی راه به او زده
بودند مکشوف العورتین بیهوش افتاده بود و چون تنگ گوشش را در حضرت
عبدالعظیم در وقت گرفتن زنها کنده بودند یک دستمال چرکی هم بسرش بسته بودند
امین الملک چون فطرتاً آدم باحیا و شرم حضوری است بقراولهای آن اطاق
تغیر کرد و امر کرد یک شلوار آورده به او پوشاندند و هم گفت چون گردنش
در زنجیر است دستهایش را باز کنند که نمیرد من برای آنکه چشمهایش را باز کند
با ته عصائی را که دستم بود آهسته بطور اتصال به پیشانی او گذاشتم چشمش را باز کرده بدون آنکه
حرفی بگوید بهم گذاشت آمدیم خدمت صدر اعظم تقریباً نیم ساعت از شب گذشته الباب علی

شاه حاضر شد بود صدر اعظم دو برادرهای شاه را که عباس میرزای ملک آرای
و عبدالصمد میرزای عزالدوله باشند و چند نفر از محترمین و وزراء را امر کرد
برویم وکشته شاه را از اطاق بیرون بیاوریم رفتیم در نارنجستان که در آخر باغ شاهی
در سمت شمالی رو بجنوب واقع شده ده ذرع تقریباً در صد ذرع عرض و طول
دارد و خیلی مزین است و هم برای جشن بر تزئینات آنجا خیلی افزوده‌اند از
آنجا رفتیم در تالار برلیان که آئینه کاری و در نهایت آراستگی و زینت است
جسد شاه را که همانطور با رخت بروی قالیچهٔ خوابانیده بودند دوشش را شاهزادگان
گرفته از اطاق بیرون آورده بالای پله‌های پیش دو ستون مرمر گذارده رفتند
هیچ کس نماند جز حاجی محمد علیخان امین السلطنه صندوقدار شاه
برای رخت کندن و غلام علیخان امین همایون سرایدار باشی و جعفر
قلیخان حاجب الدوله و شاهزادهٔ حاجی فریدون میرزا

برادر حاجی بهاء الدین که جوان پیر مرد ریش سفید بود و هم اسم است که بلد طین
ما جاریه را باید تجر غسل بدهد و صدر اعظم برای تغسیل حاضرش کرده بود دیگر نفر
آخوند و حاجی حیدر خاصه تراش خود شاه و چند نفر سقای شاهی با دلوهای بلغار
که در دست داشتند و من. اول سقاها سنگ فرش زمین پیش حوض بلور پله‌ها
را که کفش کن عامه بود چند دولچه آب ریخته شستند بعد حاجی امین السلطنه
سرداری ماهوت سیاه الماس دوزی را که با هزار آرزو برای پوشیدن در مهمانی
های جشن دوخته بودند و تازه تمام شده بود از تن شاه بدر کرد و تمام رخت
های شاه را کند پیراهن شاه نصفش بطوری خونی بود که سفیدی آن اصلاً
پیدا نبود زخم شاه را درست دیدیم بقول حکیم باشی طولوزان اگر میرزا
رضا ده دقیقه دقت میکرد و نشان میگرفت هرگز نمیتوانست به این
درستی که دست قضا نشانه کرده درست بقلب بزند. جسم شاه را لخت

از بالای پله آوردند بران زمین که گفتم سقاها نشستند گذاشتند
خیلی سفید و معمّد لانه چاق ریشش را هم همان روز صبح برای رفتن بحضرت
عبدالعظیم در همین مکان حاجی حیدر خاصه تراش تراشیده بود دیدن زخم
شاه بی اندازه متألم کرد آن آخوندی که آرزو میکرد تا در راهی که شاه عبور
میکند او را بگذارند به ایستد خیلی نزدیک سر شاه با کفش ایستاده و محض
احتیاط از ترشح عبا و رختهایش را جمع کرده بزیر بغل زده به سقاها امر
میکرد که بریز و خودش را به آواز بلند میگفت به نیت طرف راست و حاجی حیدر
خاصه تراش را هم شاه را از طرف راست بطرف چپ میغلطانید و گه
سقاگیر در لجه‌ی بلغاری آب میریخت خلاصه بطوریکه در شریعت اسلام مقرر است
غسل شاه تمام شد و چون پادشاهها از خودشان هیچ چیزی ندارند و هرچه در دستشان
است مال آحاد مردم است شاه کفن نداشت کفن عضدالملک را آوردند و شاه

و شاه را کفن کردند چهار ساعت از شب گذشته از تغسیل و تکفین شاه
آسوده شده هر یک بمنزل خود رفتیم. از غرائب آنکه وقتی از منزلش بدربار میرفتیم و برگ
در کشته شدن شاه شک داشتند تمام دکانها را بسته بودند و در نهایت تزلزل بودند
و اکنون که کشته شدن شاه را یقین میدانند و شب هم تقریباً نزدیک به نیمه است
تمام دکانها را باز دیدیم و در هر دکان سرباز و قزاق مواظبت داشت که کسی تعدی
و ظلمش نکند و مردم قال مقال و هرزه گی نکنند که اسباب اغتشاش فراهم آید

(فصل چهارم. روز دوم)

صبح روز شنبه هفدهم [۱۷] رفتیم دربار در بین راه تمام مردم شهر را اندوه گین و
تقریباً پژمرده دیدیم داخل باغ شاهی شدم صدراعظم و تمام شاهزادگان و وزراء
و امراء و کارکنان درباری در جلوی عمارت شمس العماره که در طرف شرقی و رو بمغرب
باغ شاهی واقع و هم اطاق تلگرافخانه شخصی شاه آنجاست روی نیمکتها و طاقچه‌ها
دیوار نشسته بودند تمام که جمع شدند از تبریز از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه تلگرافی خطاب

بصدر اعظم و عموم شاهزادگان و وزراء و امراء رسید تاکید در سر ضبط
هرکدام در خدمات و مشاغل مرجوعه خودشان و اطاعت اوامر صدر اعظم
و این تلگراف از علی قلیخان مخبرالدوله علوم و تلگراف توی ایوان کوچکی که تقریباً مدخل
اطاق تلگرافخانه و چند پله از سطح حیاط که همه ایستاده بودند بلندتر است ایستاده بلند
قرائت کرد و همه شنیدند و تشکرات از التفات شاهنشاهی و اظهار اطاعت
اوامر صدارت کردند. بشاید سه ساعت از آفتاب گذشته بود سید زین العابدین امام
جمعه که داماد شاه است با جماعتی از علما و سادات از برابر اطاق موزه پیدا
شدند که بیامدند صدر اعظم با شاهزادگان و سایرین هم بطرف آنها
رفتیم درب نارنجستان چنانچه در مواقع رسمی رسم بود من و اجزاء
تشریفات جلو آنها افتاده وارد اطاق بریلیان شدیم در وسط اطاق تخت
بزرگی خاتم کاری شیرازی گذارده و روی آن را با شال های سیاه

کشمیری بسیار ممتاز فرش کرده بودند وسط تخت تابوت شاه که هم در
شال کشمیری پیچیده شده بود پس از آنکه بقدر ربع ساعت فاتحه تقدیم داشتیم
امام جمعه و صدر اعظم مردم را امر به برداشتن جنازه شاه کردند رؤسای قاجاریه
زمین بوسیده تخت را بدوش گرفته از تالار بیرون آوردند با اقدامات و تشریفات
فوق العاده از باغ عبور کرده وارد تکیه دولتی که در طرف جنوب رو شمال باغ
شاهی واقع است شدیم در طاقنمای بزرگ تکیه مقبره موقتی خیلی مزین باشکوهی
حاضر کرده بودند تابوت شاه در قبری که روی تخت مرمر بوضع پایه بزرگی
ساخته بودند گذاشتند و از تکیه بیرون آمدیم ناهار خیلی مفصل در عمارت شمس
العماره صرف شد. بعد از ظهر با شاهزاده عبدالعلی میرزا معتمدالدوله
و میرزا ابوترابخان نظم الدوله رئیس پلیس باز رفتیم میرزا رضا را ببینیم در همان

مکان دیروزی حبس بود امروز در وسط فضا نشسته دیگر شولای نمدی که ایام پوشش
بود تنش تقریباً چهل و پنجسال است چهرهٔ فوق العاده گندم گونی دارد ابروش باریک
ونکرده است چشمهایش بی اندازه مهیب و ترسناک و دریده و فرو رفته است
ریشش از زیر چانه قدری کوتاه تر و سیاه و تنگ است گونه های برجسته ئی دارد
گردنش از طبیعی بلند تر است اندامش چاق نیست لاغر هم نیست قدش از اعتدال
کوتاه تر است بینی بزرگ و پیشانی گشاده و بلندی دارد خیلی متین و با فاصله و کم
حرف میزند. نظم الدوله از وی پرسید شاه با تو چه کرده بود گفت من چه کرده بودم که
برای آنکه آقا بالاخان که همه حالش را میدانستید وکیل الدوله و سردار افخم و صاحب
همه چیز بود بشود من بیچاره پنج سال زیر زنجیر باید باشم و حال آنکه هیچ از من برتری ندارد که
نظم الدوله گفت میخواستی او را بکشی میرزا رضا گفت نایب السلطنه وکیل الدوله
درست میکرد نظم الدوله گفت میخواستی نایب السلطنه را بکشی

شاه که بتو کاری نکرده بود میرزا رضا تأملی کرد گفت دیگر قضا بود و شد
معتمد الدوله چند فحشی داد با عصائی که در دست داشت خیلی سخت بسرش زد
و چاقوی قلمتراشش را از جیب در آورده که او را بکشد من دستش را گرفتم میرزا رضا
خندید گفت شاهزاده این حرکات زنانه چیست آمدیم بیرون رفتیم منزل
آقایان . روز سیم محبس میرزا رضا را از آنجا به اطاق کوچکی که زیر پلهٔ اطاق
ورود بادگیر است تغییر دادند چند روزی هم آنجا بود پس از آنکه
صدر اعظم افخم محل نشستن روزهای خودش را از عمارت شمس العماره
تغییر داده بعمارت بادگیر آمد محبس میرزا رضا را از زیر پله آنجا عوض
آنجا عوض کرده در آخر نارنجستان شاهی در تنگ اطاق کوچکی قرار دادند
صدر اعظم افخم همه روزه از صبح تا پنج ساعت از شب گذشته با کمال جدیت
مشغول کار بود خیلی بهتر و با جلوه تر از زمان حیات ناصر الدین شاه

تقریباً تک ریاست جمهوری داشت با اقتدار فوق العاده .

(فصل پنجم . ورود و جلوس اعلیحضرت)
(مظفرالدین شاه بطهران و تختگاه سلطنتی)

پس از رسیدن تلگراف صدراعظم به تبریز و عزاداری و سوگواری
بدان قدر که لازم بود روز   اعلیحضرت مظفرالدین شاه در شهر
تبریز که پای تخت و حاکم نشین مملکت آذربایجان است بر اریکهٔ سلطنت
جلوس فرموده و مراسم آن از قبیل سلام و شلیک توپ و خطبه بعمل آمد و هم در
آن روز در طهران و دربار سلطنتی جلوس پادشاهی رسماً اعلان شد
بیرق های سفارت خانه ها را که آن روز بعلامت تعزیه داری تا بالای چوب به
نمیکشیدند آن روز امر به ترفیع شد   روز موکب پادشاهی از تبریز
بطهران حرکت نموده از منازل و اتراق گاه ها تلگرافاً با طهران و دربار مخابرات میشد
دربار و خدام سلطنتی و اختلافی بود که شاه رسماً و با تشریفات بشهر ورود خواهند فرمود

یا آنکه تفقداً به اهالی بدون خبر و رسمیت وارد خواهند شد من خودم محض
دانستن تکلیف از صدراعظم سؤال کردم گفت بدون خبر تشریف خواهند آورد
روز بیستم ماه ذیحجه صدراعظم مرا خواست و گفت برای روز سلام عام و روز
جلوس بلیط و کارتی چاپ کنیم که هیچ کس از خاص و عام بدون اذن و اجازه
و شناسائی وزارت تشریفات داخل دربار و دیوانخانه و باغ سلطنتی نشود .
چند روزی که محض تمیز کردن باغ و عمارات سلطنتی و صدراعظم که سی شبانه روز بود
ابداً از باغ شاهی بیرون نیامده بود از عمارتهای دیگر که در توی باغ شاهی است
ببالاخانه های دربار که بیرون باغ است آمده منزل کرده بود . روز بیست و سیم (۲۳)
ماه ذیحجه ۱۳۱۳ هجری چنانچه همه روزه میرفتم صبح رفتم پیش صدراعظم که برای همین
کار گماشته شده بود وارد اطاق دیدم صدراعظم نجوائی کرد همه بر
خاسته آمدیم در حیاط تخت مرمر نیم ساعتی

نگذشت که از خیابان جنب حیاط تخت مرمر صدای همایون برخاست
همه رفتیم جلوی درب معروف به درب اصطبل در را باز کردند مقارن شد
با ایستادن کالسکه شاه اعلیحضرت از کالسکه پیاده و وارد حیاط شد در حین
ورود صدراعظم بزمین افتاده پاهای شاه را بوسید بعضی از شاهزادگان هم
زمین را بوسیدند صدراعظم از طرف شاهزادگان و همه تشکرات از مقدم
همایونی را یعنی خطابه عرضه داشت شاه ابداً یک کلام هم حرفی نفرمود بجلوی
تالار تخت مرمر که رسیدیم صدراعظم اصرار کرد که محض میمنت همین حالا به تخت جلوس
بفرمائید و فرداهم سلام عام و جلوس رسمی باشد شاه قبول نکرده وارد باغ
شدند چون فصل اواخر بهار و هوا تقریباً گرم بود و عمارات بادگیر نسبتاً هوایش بهتر
از عمارات دیگر است به آنجا ورود فرمودند . امام جمعه و چند نفر از علماء که برای همین کار
دعوت و حاضر شده بودند بعد از خطابه و تبریکات خیلی مختصر کلاه و تاج کیانی را که از عهد

تاج و کلاه رسمی سلطنت ایران و هزاران سال است که به چه سرها که حاوی
و حامی چه افکار و نیات بوده اند گذارده شده و چه سرها بهوای این کلاه بی کله شده
امام جمعه از جای برخواست بفرق فرقدون سای مبارک استوار کرد تمام شاهزادگان
و وزراء که حاضر بودند تبریک عرضه داشتند و مرخص شدیم مناسب درباری که
همان روز لدالورود تغییر کرد منصب مهرداری شاه و حوالت بود که از عزیز السلطان
گرفته به شاهزاده نصرة السلطنه دائی شاه دادند و منصب کشیک چی باشی
گری بود که از عبدالله خان قاجار ناظم السلطنه به حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ
که کشیک چی باشی ولیعهد بود دادند و منصب نظارت خاصه شاهی بود که از
محمد تقی خان قاجار مجد الدوله گرفته به معزز میرزای موثق الدوله دادند
و منصب فراشباشی گری بود که از جعفرقلی خان قاجار حاجب الدوله گرفته به مصطفی
خان قاجار حاجب الدوله دادند و هم ریاست آبدار خانه و قهوه خانه تغییر کرد

روز بیست و چهارم [۲۴] ماه ذیحجه ۱۳۱۳ سلام عام و جلوس رسمی در تخت
مرمر واقع شد. روز بیست پنجم [۲۵] که سیم روز ورود شاه بود دسته‌جات از قبیل
اعیان و تجار و شاگردان مدارس و اجزاء تلگرافخانه و غیره از صبح تا نزدیک ناهار
دسته دسته شرفیاب و معرفی شدند ترتیب نظم هیئت جامعهٔ کردیپلوماتیک
و نمایندگان دول بحضور آمدند روز چهارم ورود شاه صدراعظم از دربار
بمنزل خودش رفت که از روز کشته شدن ناصرالدین شاه تا آن روز
هیچ از دربار و باغ سلطنتی بیرون نیامده بود روز ششم ماه محرم ۱۳۱۴ شاه
از شهر طهران بعمارت ییلاقی صاحب قرانیه (بقول میرزا محمد خان نادری) ییلاق تشریف
فرمودند

(فصل ششم قصاص)

پس از ورود موکب شاهی محبس میرزا رضا را عوض کرده از انبار حبسخانه

که پیشتر گفتم بردندش در سربازخانهٔ قراولان مخصوص حبس کردند بعد از
رفتن شاه به ییلاق آوردندش در یکی از خلوت‌های کوچک اندرون شاهی
و غالب روزها مشغول تحقیق و استنطاقش بودند. روز سه‌شنبه غره ماه
ربیع‌الاول ۱۳۱۴ که بدربار صاحب قرانیه رفته بودم شنیدیم که فردا صبح خیلی
زود در شهر طهران میرزا رضا را در میدان مشق بدار خواهند آویخت روز چهار
شنبه هم تقریباً یک ساعت به برآمدن آفتاب مانده با میرزا محمد علیخان قوام‌الدوله از
جعفرآباد شمیران که منزل ما بود بشهر رفتیم تقریباً اوایل طلوع آفتاب وارد شهر و میدان
مشق شدیم جمعیت و ازدحام زیادی وارد و خارج میشدند و حال آنکه هنوز صبح زود
و مردم بیدار نشده بودند در وسط میدان دار خیلی مرتفعی برپا و میرزا رضا را شاید
یک ربع بیشتر بدان آویخته بودند دستهایش از پیچ به پشت بسته و گرد

برش برهنه فقط تنگ زیر شلواری پایش بود دور دار سربازها بدایره
ایستاده بودند ما رفتیم نزدیک سربازها سرهنگ این سربازها میرزا عابدین خان
را خیلی قدیم آشنائی داشتیم احترام نظامی بعمل آورد حین از یک ماه بیشتر نگاه بان
میرزا رضا بود تفصیل را از او پرسش کردم گفت دیروز نیم ساعت بغروب
آفتاب مانده صدر اعظم و حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر عدلیه و علیقلی خان
مخبرالدوله وزیر علوم و محمد باقرخان سردار کل رئیس قشون و چند نفر از شاهزادگان محترم
که از طرف دولت مأمور به آخرین استنطاق میرزا رضا بودند در باغ شاه جلو
درب اطاق موزه میرزا رضا را از حبس احضار کردند آوردند پیش
صدر اعظم اذن داد نشست خیلی از او سئوالات کردند صریحاً اعتراف کرد
که در این عمل ابداً همدست و هم خیالی نداشته و فقط محرک زحمت
ها و اذیت ها ئی بود که ظالمانه و ناروا به او رسیده و تا روز جمعه هفدهم

ذیقعده هم در حضرت عبدالعظیم منتظر مقدم نایب السلطنه بود که او را
بکشد اتفاقاً تقدیر شاه را هدف گلوله او کرده و هم گفت که ناصرالدین شاه
درخت کهنه پوسیده بود که آخر الامر باد او را از پای در آورد و در سرنگون
شدنش بیشتر از حالا بمردم اذیت وارد میشد و کرمهای موذی در ریشه آن درخت
تکوین شده بود من آن درخت را از پای در آوردم و دست تقدیر نونهالی را که
مظفرالدین شاه باشد بجای او نشاند و حالا تکلیف شما وزراء و کارکنان
دولت و سلطنت که در حقیقت باغبانان و مربیان آن نونهال و درخت
جوان هستید اینست که آن نونهال را براستی و درستی تربیت کنید تا برومند
گردد و هم بدانید که هر وقت کج شد دست قضا مثل من تبرهائی برنده در آستین
دارد از سید جمال الدین از او پرسیدند که آیا او در این باب به او امری کرده

یا نه گفته بود سید جمال الدین هم به این کار راضی نبود فقط وقتی که با سلام
لون رفتم و از تعدیات نایب السلطنه که بمن روا داشته بود برای سید تعریف کردم
گفت پسر چرا او را نکشتی که جان یک مملکت از دستش خلاص بشود میخواستی او را
بکشی و شرش را از سر مردم بیچاره کوتاه بکنی . پس از این استنطاق و تحقیقات
آخری دوباره بردنش بمحبس چهار ساعت از غروب گذشته کالسکهٔ حاضر کردند
به اسم اینکه شاه میرزا رضا را بصاحب قرانیه احضار کرده که خودش هم تحقیق
کند میرزا عابدین خان سرهنگ میرزا رضا را در کالسکه نشانند خودش و یک
سرباز هم در کالسکه نشسته بسرعت روانه شدند . میرزا عابدین خان میگفت
وقتی کالسکه از معبر مستقیم خیابان دولت بطرف میدان مشق منحرف شد میرزا رضا
ملتفت شد خواست فریاد کند سرباز دهنش را گرفت تا طلوع فجر در قزاقخانه

میدان مشق نگاهش داشتند قبل از طلوع آفتاب سردار کل و حسن خان
آجودان باشی کل و جمع فوج سرباز آمده او را از محبس بپای دار آوردند آنوقت
که زه تناب را بگردنش می انداختند انا لله و انا الیه راجعون گفته بود چند
دسته موزیک هم در حین آویختن مشغول نواختن بودند سه روز هم جسد او زینت دار بود
(فصل هفتم - تا چند توان وضع مکرر دیدن غزلی نغیر قیامتر آشوب)
ظهر روز سه شنبه ۱۷ هفدهم ماه جمادی الثانی ۱۳۱۴ اعلیحضرت مظفر الدین شاه میرزا
علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم را از منصب و رتبهٔ رفیعهٔ صدارت معزول
فرمود و دستخط معزولی و معافیت او را میرزا احمد خان قاجار علاء الدوله حامل شد
و هم در آن روز میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر امین السلطان را از منصب
وزارت خزانه و وزارت داخله و مالیات و گمرکات معزول کرده مشاغلش را به علیقلیخان
مخبر الدوله وزیر علوم دادند و اینهم تفصیلش را بمشیر صنیع الدوله داد . خالصه جات را که محمد

قاسم خان صاحب جمع برادر دیگر امین السلطان اشغال میکرد به میرزا
محمد کاشی اقبال الدوله دادند . وزارت خارجه را که از کارهای عمده امین
السلطان بود و او میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالملک را مدیر قرار داده بود —
بحاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله دادند . وزارت دفترخانه دولتی را که با
میرزا محمد حسین وزیر دفتر بود — با وزارت مالیه بمیرزا عبدالوهابخان نظام
الملک دادند . وزارت لشکر را که بعهده نظام الملک بود بمیرزا نصرالله مشیر
الملک رجوع کردند . غلامحسین خان کاشی امین خلوت و پیشخدمت پادشاه
بوزارت دربار مفتخر کردند . وزارت قورخانه را که جزء کارهای امین السلطان بود
بمیرزا ابوالقاسم خان همدانی ناصرالملک واگذار کردند صندوقخانه و رختدارخانه
دولتی را که با حاجی محمد علیخان امین السلطنه بود — به ناصرالسلطان داماد شاه و موثق الملک
سپردند — قراولی عمارات شاهی و دولتی — و افواج قراول مخصوص را با حاجی

حسین علیخان که هم از خویشان امین السلطان بود گرفته به امیر بهادر جنگ
کشیکچی باشی دادند . امارت توپخانه را که جزو مشاغل امین السلطان بوده
به محمد باقرخان سردار کل دامادش بود — بمحمد صادق خان قاجار امین نظام سپردند
ریاست و وزارت جنگ و قشون را که بعهده آقای نایب السلطنه کامران
میرزا بود — به عبدالحسین میرزای فرمانفرمائی سالار لشکر دادند . وزارت ابنیه و بناهائی
را که با امین الملک بود . بمیرزا محمود خان حکیم الملک رجوع کردند . روز بیست و یکم
ماه جمادی الثانی ۱۳۱۴ برحسب امر پادشاهی امین السلطان برای اقامت ابدی
از شهر طهران بطرف شهر قم که سه منزلی طهران و به اندازه شهر خرابه کثیف
بد آب و هوائیست رهسپار گردید چند روز بعد از این واقعات بخانقاه
ملک پناه مشرف بودم و از همین مقولات صحبت میرفت حضرت آقای حاجی فرمودند
که امین السلطان دوباره از قم مراجعت کرده رتبه صدارت را اشغال خواهد کرد با آنکه هنوز

در دولت قاجاریه یک وزیر در مرتبهٔ صدارت رسیده و تقریباً
بنظر غیر ممکن می‌آید — بلا تردید قبول و یقین کردم و در این تاریخ مختصر یادداشت
نمودم و عنان قلم را درکشیدم سلخ جمادی الثانیه ۱۳۱۴

بخط وحید الشرایع
مصطفی علی

کتابخانه مجلس شورای ملی

موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۵۹۴ [illegible]
۱۳ [illegible]
۳۶

خطی